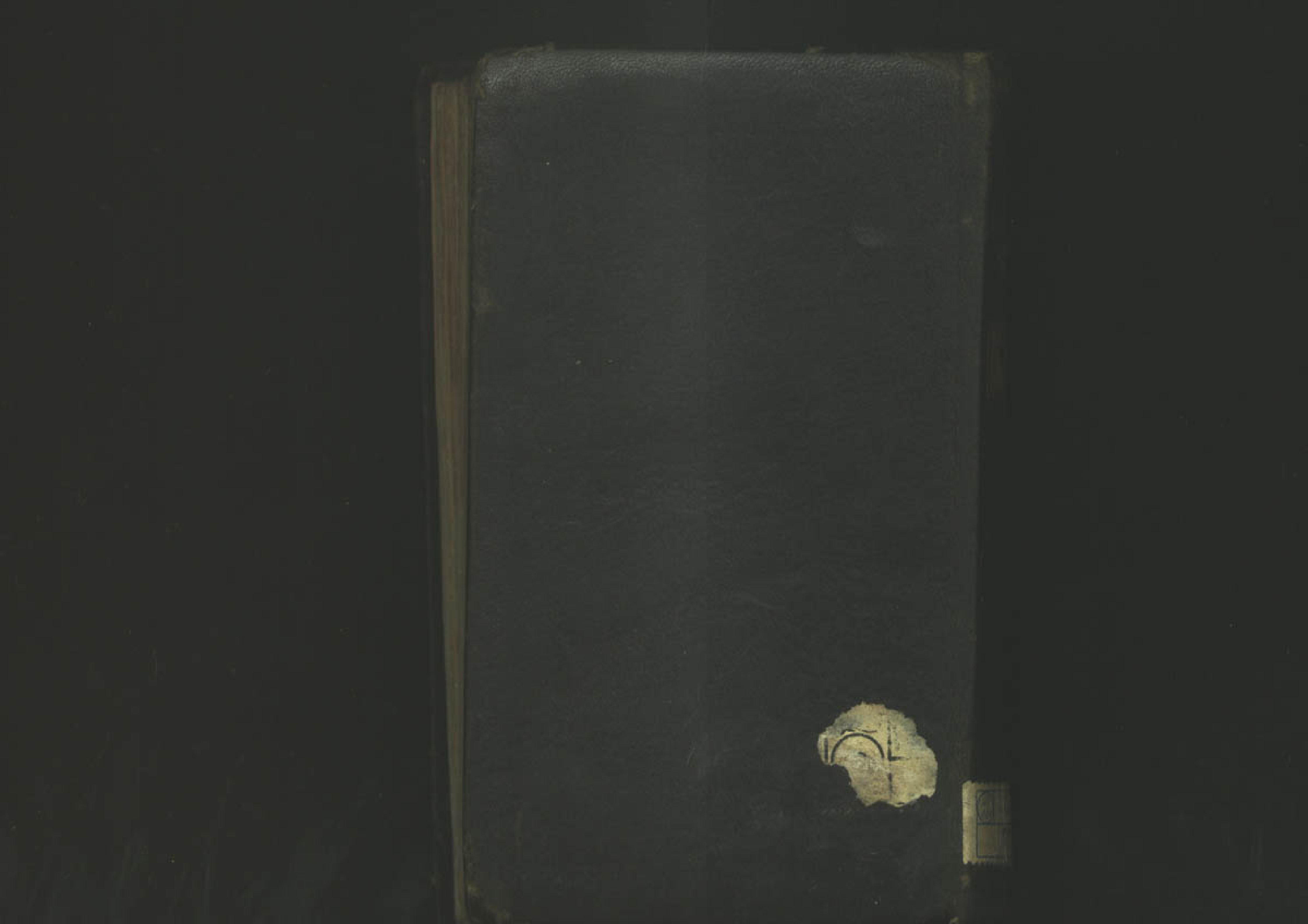
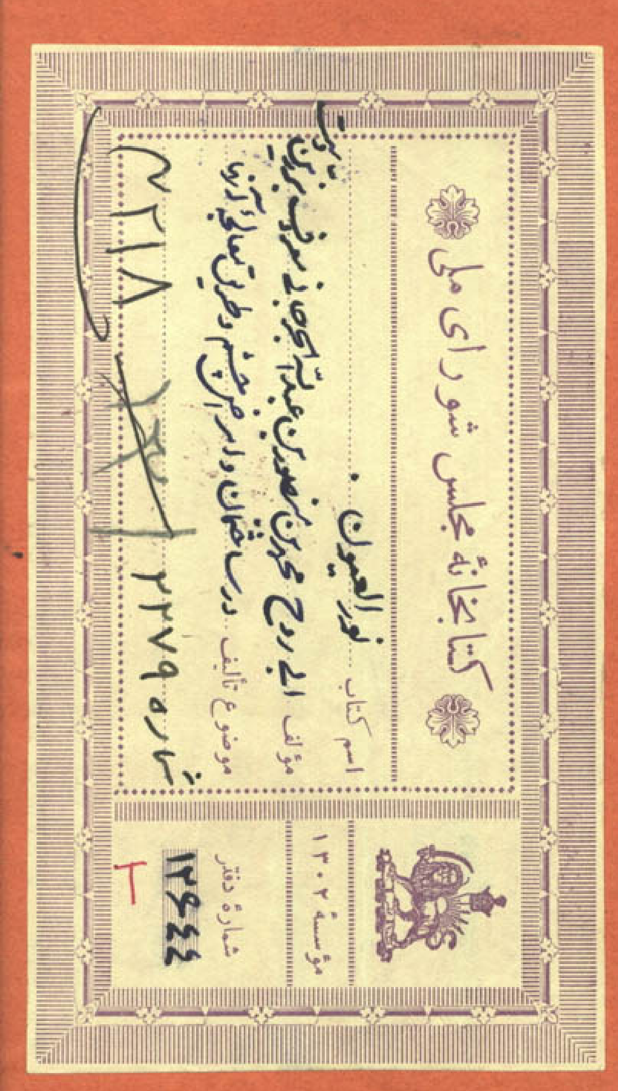
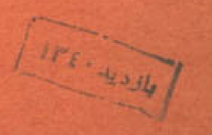
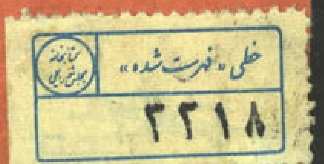





کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
شماره
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر


بازدید ۱۳۴۰


خطی «فهرست شده»
۲۲۱۸





تصنیف ابی روح محمد بن منصور بن عبد الله الجرجانی معروف
بزرین دست در تشریح و ترکیب و حدود سیاست و مزاج خاص
چشم و مزاج عام و طبقات و رطوبتها و عصبها و پیها و عضلها
و صورت هر یکی و اختلاف استادان در آن و جمله سوال این رساله
صد و پنجاه و سه سوال و صد و پنجاه و سه جواب سوال ۱ از مقاله
اول اگر ترا پرسند که غرض پزشکی چشم چیست جواب گو بودن چشم
و آن بر دو صورتست یکی آنکه چشم بدرستی نگاه داری که موجود
بود دوم آنکه چون از حد درستی بیرون شد آن بیماری بود از وی دور کنی
و کسی انرا باز بدان حال اول برد پزشک بود سوال ۲ اگر ترا
پرسند که حد و فعل پزشکی بچند روی است و چه باید کرد تا غرض
پزشکی حاصل آید جواب گو بدانکه حد و فعل پزشکی چشم بر سه روی است

یکی آنکه یاری دهد طبیعت را آنچه ممکن باشد بقیه بیماری دوم
چیزی که وی قطع بیماری [illegible] ان شاء الله باشد و سیوم آنکه دور
کنی آنچه فساد و مضرت و بیماری آن بیمار در آن باشد چون این
معنیها بجای آوردی غرض پزشکی چشم حاصل آید سوال
اگر ترا پرسند که اول چه واجب بر آنکس که خواهد پزشکی کند جواب
گو باید که اول بداند که چشم درست چون باشد و چون بدرست
در نگرد احوال درستی چون نه بیند داند که از حال درستی بحال
دیگر گشت و بدانست که بیمار است پس باید که بداند که سبب
آن بیماری از چه بود و آن سبب دور کند و چون بدرستی باز
آرد باید که بداند درستی را نگاه دارد و درستی آن وقت نگاه
توان داشت که حد چشم شناخته باشد تا بر آن حد نگاه دارد
چون چشم بحد خود باشد و چون از حد خود در گذرد بیمار بود و
بدرستی نگاه توان داشت و بیماری از آن علاج توان کرد سوال
چهارم اگر ترا پرسند که حد چشم چیست و چگونه شناسند جواب
گو حد چشم بسیار است و من در این کتاب بگویم حد [illegible] اما آنچه
ممکن باشد آنکه حد چشم اینست که چشم عضویست حساس متوسط
میان روح باصره و رسیدنی بصره و در میان اجزای خویش است

چشم

وچشم آلتی است مر بینائی را و دریابنده است رنگها و شکلها
را چند انکه ممکن باشد قبول کردن آن و استحالت پذیرد بمحاذات
عکس حد تمام ترین وبکمال ترین انست که چشم مرکب است از
طبقها و رطوبتها و غشاها و رکها و رباطها و شریانها و پیها و
عضلها و چون این حد وبدانستی تمامی حد چشم را بشناختی
که این حد تمام ترین حدهاست وحد جوهر انیست سوال ۵
اکر ترا پرسند که صفت چشم چیست جواب کو صفت چشم انست
که آلت بینائیست و لطیفترین همه حواسهاست و ساخته است
از آلات بسیار و از اعضاهای کوناکون سوال ۶ اکر ترا پرسند
که چشم را ازبرای چه چشم خوانند جواب کو که وی مانند است بچشمه
آب و چشمه از دو کونه باشد که از ان چشمه خوانند یکی انکه درو آب باشد
و آب ازوی بیرون آید و دیگر انکه درو نور بود و نور از ان بیرون
آید پس در چشم این دو معنی موجودست یکی انکه در چشم تریهاست
بر مثال چشمه آب و دیگر انکه دروی نورست بر مثال آفتاب و بهمه
لغات چون بپرسی نام چشم هم برین معنی خوانند که این معنی بچشمه باز می
کردد نه بینی که قرص آفتاب را چشمه خوانند وجایی که آب از ان بیرون
آید آنرا چشمه خوانند سوال ۷ اکر ترا پرسند که منفعت چشم چیست

کو منفعت چشم آنست که وی دیدبانست و نکاهبانست تن را از
آفتهای بیرونی که در اید در تن و انچه زیان کننده است تن را از و
بپرهیزد تا آن آفتهاش نرسد سوال ۸ اکر ترا پرسند که چونست که چشم
را بر سر آفرید بر بالای تن و بزیر تن نیافرید جواب کو خدای عزوجل
چشم را ازبرای ان بر بالای همه تن افرید و بزیر تن نیافرید تا همه چیزها
را بتواند دیدن و نیز از بهر آن بر سر افرید تا ینبوعش نزدیکتر باشد
و بفعل قوی تر بود و ینبوع حس دماغ است که اکر جای دیگر بودی
بسر خود وی از ینبوع دور بودی پس قوتش ضعیف تر بودی و منفعت
دیگر انست که چشم بر بالای همه تن است تا هیچ چیز ازو پوشیده نماند
و غایب نشود و همه چیزها را تمام تواند دید مثالش نه بینی که دیدبانان
چون خواهد که بوستانرا نکاه دارد جای خود بر بالا سازد تا همه بستانرا
می بیند و چون از بالا بیند همه چیزها را نیکوتر تواند دید و عادت
ره شناسان که دیدبانان جای خود بر بالا سازند تا هم از دور و هم از
نزدیک نیک ببینند پس چشم دیدبان و نکاهبان تن است ازبرای
این حکمت خدای عزوجل چشم را بر سر افرید سوال ۹ اکر ترا پرسند که
فعل چشم چیست جواب کو فعل چشم انست که دریابنده است و پذیرنده
رنکها را قبول کننده و باز داننده شکلها انچه ازوی کوچکترست از

فزه و آنچه بدین ماند سوال ۱۱ اگر ترا پرسند که طبع چشم چیست جواب
گو طبع چشم گرمست و درین هیچ خلافی نیست سوال ۱۲ اگر ترا پرسند که
چون ممکن بود که طبع چشم گرم باشد و حال آنکه منبع عش دماغ است و
طبع دماغ سرد و ترست جواب گو از برای آن گرمست که هر عضوی که
حرکتش بسیار بود لابد گرم باشد سوال ۱۳ اگر ترا پرسند که مزاج چشم
چیست جواب گو مزاج چشم ترست از بهر آنکه نشو وی از دماغ است و
مزاج دماغ ترست و هر چند که از حرکت چشم گرم شود الا بسبب آنکه
در چشم تریهاست پس بدان تریها آن خشک نتواند شد از برای
این مزاج چشم بحال خود ماند سوال ۱۴ اگر ترا پرسند که طبع اصلی
چشم بگردد و بطبعی دیگر شود جواب آری به سوی گرمی یا بتری یا
بخشکی سوال ۱۵ اگر ترا پرسند که بچه دلیل توان شناختن که طبع چشم
مردم از آنچه بود گرمتر شده باشد جواب گو دلیل آن بود که حرکتش
زود باشد و رگهاش فراخ و سطبر بود و لونش سرخ باشد و چون
دست بروی نهی گرم باشد سوال ۱۶ اگر ترا پرسند که بچه دلیل توان
شناخت که طبع چشم مایل بسردی شده جواب گو دلیل آنکه حال
وی ضد حال اول باشد و نیز بدان سبب توان شناخت که رگهاش
باریک باشد و چون دست بروی نهی سرد بود سوال ۱۷ اگر ترا پرسند که بچه

دیگر آنکه در وی رگها و شریانها بسیار است لابد گرم باشد صح

چون باشد صح

جواب

و تنگ و لونش سفید باشد صح

دلیل باشد که چشم مایل بتری گردد جواب گو بدان دلیل که طبع چشم
ترست چون دست بروی نهی نرم باشد و پیوسته از وی نم تر بود سوال
هجدهم اگر ترا پرسند که بچه دلیل باشد که میل چشم بخشکی شده باشد
جواب گو دلیل آنست که علامت آن ضد علامت تری باشد و
آن آن باشد که چون دست بروی نهی خشک باشد و سخت باشد
چشم را بدشواری باز کند سوال ۱۸ اگر ترا پرسند که از چه سبب بود
که طبع چشم گرمتر شود از مزاج اصلی جواب گو حرارت بر مزاج
دماغ غالب شود از خوردنیهای گرم و رنج کشیدن و تنگدلی کردن
ناگاه و چو فقد و نیز باشد که از سبب بادی افتد که گرمی آفتاب
بروی تابد یا نشستن پایها با آبی چون آب سیماب و بورق
و گوگرد و آنچه بدین ماند سوال ۱۹ اگر ترا پرسند که بچه سبب باشد
که طبع چشم سرد گردد جواب گو سبب آنست که ضد سبب گرمی بود
و آن از آن بود که سردی بر مزاج دماغ غالب شده باشد و پیوسته
خوردنیهای سرد خورد و حرکت کم کند و نیز باشد که از سبب
بادی بود چون چشمی که بر برف افتد یا سرمای سخت دید و رسد طبع
چشم سرد گردد سوال ۲۰ اگر ترا پرسند که از چه سبب باشد که مزاج
چشم تر گردد جواب گو سبب تری چشم از دو گونه است یکی از رطوبت

بیضی و دیگر از رطوبت جلیدی اما سبب آنچه از رطوبت بیضی است
هم دو گونه است یکی از کمیت بود و یکی از کیفیت آنچه از کمیت باشد آن
باشد که رطوبت بیضی بیشتر باشد و از بسیار شدن این رطوبت
مزاج تر شود و آنچه از سبب کیفیت بود آن باشد که رطوبت بیضی رقیق
بود و از رقت رطوبت بیضی چشم همیشه تر باشد اما آنچه از سبب
رطوبت جلیدی باشد هم از دو گونه بود یا از مزاج باشد یا از قوام
اگر از مزاجش باشد آن بود که مزاج رطوبت جلیدی تنک باشد و
جمع نشده باشد و مزاج چشم را تر کند و این بیشتر از آن افتد که
اندر تن تری پدید آید چون غذاهای تر خورده باشد و ریاضت نکرده
باشد تا از آن سبب تری رطوبت بیضی زیاده شود و رطوبت
جلیدی تر گردد و چشم از آن سبب تر شود و اگر از قوام باشد آن
بود که مزاج رطوبت تر شده باشد سوال ۲۱ اگر ترا پرسند که
بچه سبب باشد که مزاج چشم خشک گردد جواب گو سبب خشکی چشم ضد
سبب تری باشد و نیز از دو گونه باشد یا از جهت رطوبت بیضی
باشد یا از جهت رطوبت جلیدی در کمیت و کیفیت اما آنچه از کمیت
بیضی باشد از آنست که رطوبت بیضی کمتر شده باشد و آنچه از
جهت کیفیت یعنی قوام وی باشد اگر چنان باشد که رطوبت سطبر

بسته باشد ۲ از آن سبب افتد که پوست از وی پدید آید چون
حرکت بسیار کند و رنج بسیار بر خود نهد و چیزهای گرم و خشک
بسیار خورد و استفراغ کردن بسیار از هر نوعی سوال ۲۲ اگر ترا
پرسند که چیزی دیگر باشد که بدان دلیل مزاج چشم شناسند جواب
گو بلی رنگهای چشم همه دلیل کند بر مزاج چشم چون چشم ازرق سردی
و خشکی بر مزاج غالب باشد و گرمی و تری اندک بود و دلیل بر آنکه چشم
ازرق سرد و خشک است آنست که چشم ازرق بشب بهتر بیند
از بهر آنکه هوای شب سرد و تر است بدان سبب چشم ازرق تر شود
و نیک بیند و دلیل دیگر آنست که چشم سقلابیان ازرق باشد مزاج
ایشان و هوای شهر ایشان سرد است و دلیل دیگر هست این قومی که
بینی که چشم پیران در آخر عمرشان ازرق شود و در آن وقت
سردی بر مزاجشان غالب شده باشد بدان سبب چشم ایشان
ازرق شود و چشم سیاه را مزاج گرم و تر باشد و دلیل آنکه چشم سیاه
را بیشتر علتها از بخار افتد و بخار از حرارت و رطوبت خیزد و نیز آب
در چشم سیاه بیشتر فرود آید و در چشم ازرق کمتر از سبب بخار که
کمتر باشد که بخار از گرمی خیزد و دلیل دیگر آنست که چشم سیاه
گرم است که چشم زنگیان و حبشیان و هندیان جمله سیاه باشد و همه

مزاج وهوای شهر ایشان کرم باشد وهران چشمی که سیاه ترست کرمی
وتریش بیشتر باشد اما چشم اشهل واشعل معتدل بود در کرمی و
سردی وخشکی اما چشم اشهل اندکی بکرمی وتری میل دارد و چشم
اشعل بسردی وخشکی مایل است اما نه بسیار سوال ٣٣ اکر ترا پرسند
که رنکهای چشم چکونه است یکی ازرق دوم اکحل سیوم اشهل
چهارم اشعل وجمله رنکهای چشم چهار کونه است نه بیشتر سوال ٣٣
اکر ترا پرسند که از چند سبب بود که رنک چشم سیاه کردد جواب
کو از هفت سبب باشد یکی انکه روح باصره اندکتر باشد دوم انکه
سیوم انکه رطوبت جلیدی از نهاد اندرون تر باشد چهارم انکه
رطوبت بیضی بسیار تر بود ششم انکه رطوبت بیضی کدرتر باشد هفتم
انکه رنک طبقه عنبی سیاه باشد سوال ٣٣ اکر ترا پرسند که از چند
سبب بود که رنک چشم ازرق بود جواب کو هم از هفت
سبب لیکن ضد انکه سبب سیاهی باشد یکی انکه روح باصره بیشتر
باشد دوم انکه روشنتر باشد سیوم انکه رطوبت جلیدی بزرکتر
باشد چهارم انکه رطوبت جلیدی در نهاد بیرون تر باشد
پنجم انکه رطوبت بیضی کمتر بود ششم انکه رطوبت بیضی روشنتر
باشد هفتم انکه رنک سیاهی طبقه عنبی کمتر باشد سوال ٣٣ اکر ترا پرسند

انکه رطوبت جلیدی بکمتر و کوچکتر باشد پنجم م

ترا پرسند که چرا این رطوبت جلیدی کردست جواب بکو بدانکه
خدای عز وجل این رطوبت را کرد آفرید تا آفت زود
بوی نرسد که اکر پهن بودی آفت زود باو رسیدی خداوند عز و
علا فلک را ازین سبب کرد آفرید تا همیشه بسلامت باشد
که اکر کرد نبودی بااین چنین حرکت که درویست که از مشرق بمغرب
میرود و از مغرب بمشرق آفت زود بدو رسیدی سوال ٣٦
اکر ترا پرسند که در وی پاره پهنی است دران پهنی چه حکمتست که
سخت کردنیست جواب کو خدای عز وجل از بهر آن درو پاره
پهنی آفرید تا همه چیز را ببدار تمام بتواند دید که اکر سخت کرد
بودی منظرش تاریک بودی وهرچه منظرش تاریک باشد مر
پدا آید آز اخروتر از شکل وی بیند وهمه چیزها را کو حکم ازان
بیند که باشد وهمه چیزها را جمله نتواند دیدن تمام چنانکه باشد
الا اندکی جدا جدا پس خدای عز وجل آن پهنی که درو
آفرید بحکمت آفرید تا همه چیزها را تمام بتواند دید و دلیل این
چون حدقه در علت ضیق افتد منظرش کرد و همه چیزها را بجمله
نتواند دیدن الا اندکی و هرچه بیند کوچکتر بیند از انچه باشد
سوال ٣٧ اکر ترا پرسند که چرا این رطوبت جلیدی روشن و

کم م

سفیدست جواب گو از برای آن سپیدست و روشن تا زود قبول
کند همه رنگها را اینچنین که هرچه سفید و روشن باشد چون بلور و
آبگینه و غیر آن زود تر قبول تواند کرد لونها را اگرچه آبگینه باشد
و رنگ دیگر بود و سپید نباشد هیچ رنگ را قبول نکند برای آن
خدای عز و جل این رطوبت را سفید آفرید سوال ۳ اگر
ترا پرسند که جای رطوبت جلیدی در چشم کجاست جواب
گو جای این رطوبت در میان همه اجزاست و دلیل بر آنکه وی در میان است
آن است که من ترا گفتم که خدای عز و جل چشم را آفرید از طبقات
و رطوبات و غشاها و رباطها و عصبها و عضلها همه را از برای
خدمت کردن این رطوبت جلیدی آفرید تا از ایشان
منفعت می‌آید بهری غذا بوی میرسانند و بعضی از ایشان مضرت
از وی باز میدارند پس چون چنین باشد لابد او در میانه باید
بر شرفی که وی را باشد خاصه که هیچ اجزای دیگر را نیست و همه
اجزای دیگر گرد بر گرد وی‌اند همه بخدمت وی مشغولند چنانکه
طبقه قرنی از بیرون وی را نگاه دارد از آفتی که از بیرون آید
و طبقه ملتحمه همه چشم را جمع دارد و طبقه عنبی نور را جمع دارد
و نگاه دارد و طبقه عنکبوتی حجاب میکند میان وی و

رطوبت

پس اگر خدمتکاری باشد که کارهای بزرگ بوی رسد و تباه
گردد خللی بزرگ در کار پادشاه در آید و اگر اندک کاری بوی
رود اندک مایه خلل در پادشاهی در آید پس این خادمان
مر این رطوبت را خدمت می‌کنند اگر در یک کار خللی افتد
مر خادم را که تباه گردد بدان قدر که خلل مر خادم را افتد شغل
معطل شود و در پیش هرچند بر جای باشد کارش نرود و من ترا
گفتم که همه اجزا که گرداگرد وی‌اند خادم رطوبت جلیدی‌اند
و نفع بوی میرسانند و مضرت از وی باز میدارند همچنانکه از بیرون
آب فرود آید یا سببی دیگر پدید آید آن اسباب که مانع
شود روح باصره قبول نتواند کرد الوان را و ادراک نتواند کرد
بینایی باطل شود یا علتی رسد بدیگر خادمان چون رطوبت زجاجی
و طبقه شبکی و طبقه مشیمی و طبقه صلب و عضلات که در عصب
مجوف‌اند از کار باز مانند بینایی باطل گردد پس اگر علتی باشد
که علاج توان کرد بینایی باز آید و اگر علاج نتوان کرد نابینا باشد
هرگاه که رطوبت جلیدی را آسیبی رسد از سبب عجز خادمان
از قبول کردن باز ماند پس درست شد بتحقیق که دیدار از رطوبت
جلیدیست بکیفیت خادمان از درون و بیرون سوال ۴ اگر ترا

عصب مجوف که وی را سده افتد
و غیر آن بماند از کار و روح باصره
بر رطوبت جلیدیه نتواند رسید
بینایی باطل شود یا علتی رسد
بدیگر خادمان چون صح

پرسند که طبع رطوبت جلیدی چیست جواب گو طبع این رطوبت
سرد و خشک است و از برای آن خشک میگویند که جامدست نه سایل
سوال سوم اگر ترا پرسند که از درون این جمله اجزا کیست که
برطوبت جلیدی نزدیکترست و رطوبت جلیدی بوی حاجتمندترست
و غذای رطوبت جلیدی از کجاست جواب گو رطوبت
زجاجی بوی نزدیکترست و رطوبت جلیدی برطوبت زجاجی حاجتمند
ترست از برای آنکه غذای روح از رطوبت زجاجی برطوبت
جلیدی میرسد و غذای رطوبت جلیدی از رطوبت زجاجیست
سوال سوم اگر ترا پرسند که صفت رطوبت زجاجی چیست جواب
گو صفت این رطوبت آنست که وی برنگ سفیدست اما سخت سفید
نیست بلکه اندک بادکنی زند و سخت روان نیست که در وی لادکنی
سطبریست چون آبگینه گداخته برنگ خویش و نیز این نوع بلغم
که سطبرست و رنگش بادکنی زند و برا نیز زجاجی خوانند و آن
بلغمیست که از گلو براید سطبر سوال سوم اگر ترا پرسند که منفعت رطوبت
زجاجی چیست جواب گو اول این رطوبت آنست که غذا میدهد
رطوبت جلیدی او از برای نزدیک شدن غذا تا جذب بود مر رطوبت
جلیدی او سبب نزدیک شدن غذا داون آنست که مر اندامی

که هست از اندامها جاذبه نیست ایشانرا از غذا تا جلف شود هم
تحلیل شده باشد و استحالت آن چیز پذیرد که میل دارد و نزدیک
باشد بطبیعت وی و ناچار حاجتمند باشد رطوبت جلیدی بغذا
و صفت رطوبت جلیدی گفتم که سپیدست و روشن و صافی
پس ممکن نبود که غذای وی از خون باشد بی توسطی پس حاجتمند شد
بتوسطی میان طبیعت خون پس خدای عز و جل این رطوبت زجاجی
را از بهر آن سفید و روشن آفرید و برطوبت جلیدی نزدیک کرد تا
متوسط باشد میان طبیعت خون و میان رطوبت و طبیعت جلیدی
تا خون بستاند و بطبع و رنگ خود کرداند سفید و صافی چنانکه
غذای جلیدی را اندشد از برای آنکه غرق است تا نیمه در میان رطوبت
زجاجی بود چنانکه گوی یک نیمش در آب باشد و یک نیمه دیگر از
بیرون و اگر نه این رطوبت زجاجی بودی که غذا را برنگ طبع
جلیدی گردانیدی و غیر وی بودی از اجزای دیگر که خون را سفید
و صافی شوانستی کرد چون غذا رطوبت جلیدی دادی در آن
وقت هیچ ندیدی و اگر دیدی که نه دیدی و همه چیزها را برنگ خون سرخ
دیدی و منفعت تمام تر آنست که رطوبت زجاجی سپیدست و روشن
چون روح باصره در آید در عصب مجوف تا بدان جای رسد که

از آن عضو بحرارت غریزی
از درون و حرارت هوا از
بیرون و حاجت مند باشد...

عصب مجوف دو شاخ کرده و از وی طبقه شبکی شود و روح باصره
در آن شاخها در آید در طبقه شبکی و طبقه شبکی گرد رطوبت زجاجی را در خود
گرفته پس روح از آنجا در رطوبت زجاجی بجلیدی رسد و در وی
منطبع شود پس اگر زجاجی نبودی که رنگش ماسته و تره کیست برنگ جلیدی
چون روح بوی رسیدی که رنگ شدی و دیدار نبودی سوال ۳۹
اگر ترا پرسند که غذای رطوبت زجاجی از کدام طبقه است و کدام
طبقه بوی نزدیکترست جواب کو غذای عنبه و جل غذای وی از
طبقه شبکی آید و طبقه شبکی با و نزدیکترست سوال ۴۰ اگر ترا پرسند
که طبع رطوبت زجاجی چیست جواب کو رطوبت زجاجی سرد و تر است
اما اندکی میل بگرمی دارد از برای آنکه وی غذا از شبکی گیرد و از
شبکی خون ستاند و طبع خون خشک گرم است و شبکی نیز
رگهاست و شریانها از برای این گرم است سوال ۴۱ اگر ترا پرسند که
اندرون رطوبت زجاجی چند طبقه است جواب کو سه طبقه است
یکطبقه شبکی و دیگر مشیمی و سیوم صلب اما طبقه شبکی پیوسته است
و نزدیکترست و از پس شبکی مشیمی است و از پس طبقه مشیمی طبقه صلبت است
سوال ۴۲ اگر ترا پرسند که صفت طبقه شبکی چگونه است جواب
کو بدانکه صفت این طبقه آنست که وی چون دامیست در بافته و اصل

منطبع شود و پس
روح باصره از رطوبة
زجاجی م

طبقه

طبقه شبکی از دو چیزست یکی از سر عصب مجوف و دیگر از رگهای شریان
مشیمی سوال ۴۳ اگر ترا پرسند که طبع طبقه شبکی چیست جواب کو طبع
طبقه شبکی معتدلست و گرمی او از طبقه مشیمی کمترست از بهر آنکه اصل
وی از سر عصبست و عصب را طبع سرد بود و پس چون عصب با رگها
و شریانها بیامیزد معتدل شود سوال ۴۴ اگر ترا پرسند که غذای
طبقه شبکی از کجاست جواب کو از طبقه مشیمی آید زود را و در آمده است
و او را در خود گرفته است و از درون طبقه شبکیست سوال ۴۵ اگر
ترا پرسند که منفعت طبقه شبکی چیست جواب کو از طبقه شبکی دو
منفعت یکی آنکه غذای رطوبت زجاجی او رسیده و دیگر آنکه روح باصره را
برطوبت زجاجی میرساند بدان شاخها که سر عصب دو وی است سوال
۴۶ اگر ترا پرسند که نبات طبقه شبکی از کجاست جواب کو بدانکه
نبات طبقه شبکی از سر عصب مجوف و رگها و شریانها که از طبقه مشیمی بوی
پیوسته است چنانکه صفت کرده اما بدانکه چون سر عصب مجوف ترکیب
شود بر رطوبت زجاجی دو شاخ شود و از آن طبقه که از درون وی است
از طبقه مشیمی رگها بخویشتن کشد و در هم شوند و این شاخهای سر عصب
و رگها و شریانها که از طبقه مشیمی آید از آنجا طبقه شبکی پدید آید پیش
از طبقه شبکی و رطوبت زجاجی در خود گیرد تا برسد بدانجا که نیمه رطوبت

و این طبقه مشیمی م

جلیدی معرفت در میان زجاجی بدانجا پیوند و برین مثال سوال
پنجاه و چهارم اگر ترا پرسند که صفت طبقهٔ مشیمی چگونه است جواب گو
صفت طبقهٔ مشیمی آنست که وی طبقه ایست بر مثال [illegible]
و در وی رگهاست بسیار با پهنا اندکی و رنگ وی سفید است و اندکی
بسرخی میزند و بغایت نرمست سوال ٥٥ اگر ترا پرسند که نبات
طبقهٔ مشیمی از کجاست جواب گو بدانکه نبات طبقهٔ مشیمی از نسیج نرمست
و این نسیج نرم غشاء نرمست که بر دماغ پوشیده است که غذای
دماغ میدهد و چون بدانجا رسد بگویم انشاء الله سوال ٥٦ اگر ترا پرسند
که منفعت طبقهٔ مشیمی چیست جواب گو ازین طبقهٔ مشیمی منفعت است
یکی آنکه طبقهٔ شبکی را غذا دهد و دوم آنکه نگاه دارد او را از آفتها که
از اندرون افتد سیوم آنکه خون در وی صافی شود چنانکه شایستهٔ
شبکی بود بطبقهٔ شبکی دهد و باز شبکی آن خون را در خود صافی
گرداند چنانکه شایستهٔ زجاجی بود و بوی دهد و باز زجاجی از او در خود
صافی کند چنانکه شایستهٔ رطوبت جلیدی بود و بجلیدی دهد تا
غذای خود کند سوال ٥٧ اگر ترا پرسند که طبع طبقهٔ مشیمی چیست
جواب گو طبع مشیمی گرمی و تری میل دارد اما بتری میل بیشتر دارد از
برای آنکه ترا گفتیم که نبات وی از غشاء نرم است و طبع غشای نرم

که بر دماغ پوشیده است گرم و ترست که در رگها و شریانهاست
سوال ٥٨ اگر ترا پرسند که غذای طبقهٔ مشیمی از کجاست
جواب گو از غشای نرم که بر دماغست که دماغ را غذا میدهد
و نبات مشیمی از وی است و هم از آن غشا و رگها بیاید و
با وی پیوندد و غذا او دهد سوال ٥٩ اگر ترا پرسند که صفت طبقهٔ
صلب چگونه است جواب گو صفت وی آنست که برنگ سپید
و بوی رگها بسته است و این طبقهٔ صلب سخت است و غلیظ و بر
استخوان نهاده است سوال ٦٠ اگر ترا پرسند که طبع طبقهٔ صلب
سرد و خشک است از چه سبب چنین است جواب گو از برای آنکه
نبات او از غشای صلب است که بر قحف دماغ است و آن سرد
و خشک است سوال ٦١ اگر ترا پرسند که منفعت این طبقهٔ صلب
چیست جواب گو منفعت این طبقهٔ صلب آنست که چشم را
نگاه دارد از آفت استخوان چشم خانه و از سختی استخوان و
نیز رطوبات از درون چنانکه طبقهٔ ملتحمه از بیرون چشم را نگاه
دارد و در هم بسته دارد تا چشم را قوامی محکم باشد سوال ٦٢ اگر
ترا پرسند که غذای صلب از کجاست جواب گو غذای طبقهٔ
صلب از غشای سطبرست که بر قحف دماغ است که از ا

منتحش غليظ خوانند كه دماغ را از آفت پرونى نگاه دارد و بدن
رگها كه متصل بوى است سوال ۶۳ اگر ترا پرسند كه نبات طبقه
صلب از كجاست جواب كو نبات طبقهٔ صلب از غشاء صلب است
كه در قحف دماغ است و حال بيرون آمدن ايشان در عصب
رسم انجا بگويم حال اين دو غشاء كه در دماغ است چون
طبقه شوند سوال ۶۴ اگر ترا پرسند كه اين سه طبقه و يك رطوبت
كه از اندرون رطوبت جليديست معلوم كردى بگو كه حال از بيرون
جليدى چند طبقه است و چند رطوبت و نيز بر رطوبت جليدى
از بيرون نزديكترست و نيز كدام رطوبت جواب كو بدانكه
از بيرون جليدى چهار طبقه است و يكرطوبت و آن رطوبت
بيضيست اما آن طبقه كه از بيرون رطوبت جليديست
يكى طبقهٔ عنكبوتيست دوم طبقهٔ عنبى سيوم طبقهٔ قرنى و
چهارم ملتحمه اما نزديك رطوبت جليدى از بيرون طبقهٔ عنكبوتيست
و از پس وى رطوبت بيضيست و باز از پس رطوبت بيضى
طبقهٔ عنبيست و از پس عنبى طبقهٔ قرنيست و گرد بر گرد
طبقه قرنى ملتحمه است و با قرنى پيوسته است سوال ۶۵ اگر
ترا پرسند كه صفت عنكبوتى چگونه است جواب كو صفت

طبقهٔ عنكبوتى انست كه وى غشاوه ايست بغايت تنك و
باريك و لطيف بر مثال تنسته عنكبوت روشن و باحقال و
سه بر پوشيده است بر يك نيمه از رطوبت جليدى بر نيمه كه
ميان رطوبت جليدى و ميان رطوبت بيضى ايستاده است
سوال ۶۶ اگر ترا پرسند كه رنگ اين طبقه چگونه است جواب كو رنگ
طبقهٔ عنكبوتى سپيدست و روشن صافى و نيز گفتم تا كه با
صقالتست بر مثال آيينه سخت روشن و بغايت سوال ۶۷ اگر ترا
پرسند كه طبع طبقهٔ عنكبوتى چيست جواب كو سرد و خشكست
اما لطيفست و ليكن نه چنانكه طبع طبقهٔ صلب كه اين طبقه لطيفترست
و نرم تر و گفتم تا كه نبات وى از رطوبت جليديست و طبع جليدى
سرد و خشكست اما لطيفست و اندك مايه طبع طبقهٔ عنكبوتى از رطوبت
خشكترست از بهر آنكه نباتش از جليديست چون از جليدى بر خيزد
همچون پوستى بر گيرد و سخت تر از جليدى بود و پس بدين سبب
خشكتر باشد سوال ۶۸ اگر ترا پرسند كه منفعت طبقهٔ عنكبوتى
چيست جواب كو از طبقهٔ عنكبوتى سه منفعت است يكى آنكه
باز دارنده ايست و جدا كننده ميان رطوبت جليدى و بيضى
كه اگر نه طبقهٔ عنكبوتى بودى اين هر دو رطوبت بيكديگر آميختى

نسخه بدل
منشاء عنكبوتى از اطراف
شبكى بجا بماند و غذاى او
از رطوبت جليدى مى باشد

جليدى

ومکی گشتی و از قوام شدی پس طبقهٔ عنکبوتی ایشان را جدا بی
سیدها از بکید کردوم آنکه نگاه میدارد رطوبت جلیدی را از
آفتها که در رطوبت بیضی افتد که اگر عنکبوتی درمیان نبودی
آفت که در بیضی افتادی لابد بجلیدی رسیدی سیوم آنکه هر
غذا که زیاده آید از رطوبت جلیدی عنکبوتی آنرا بستاند
و غذای خود کند پس اگر طبقهٔ عنکبوتی نبودی آنرا که زیاده
آمدی در جلیدی بماندی و عفن شدی و جلیدی تباه گشتی
سوال ٦٩ اگر ترا پرسند که غذای طبقهٔ عنکبوتی از کجاست جواب
گو از رطوبت جلیدی که من پیش ازین ترا گفتم که غذای عنکبوتی
آنست که از جلیدی زیاده آید تا رطوبت جلیدی را عفونت
نرسد سوال ٧٠ اگر ترا پرسند که نبات طبقهٔ عنکبوتی از کجاست
جواب گو از رطوبت بیضیست و غذای بیضی از طبقهٔ عنبی است
از بهر آنست که طبقهٔ عنبی بوی نزدیکترست و این رطوبت جزوی
از رطوبت جلیدیست که ممکن نبود که چیزی بدین روشنی و بدین
لطیفی نبات وی از طبقهٔ شبکی بود که طبقهٔ شبکی چنین صافی
نیست که در وی رگهاست پس درست آن بود که نبات وی
از رطوبت جلیدی باشد که جلیدی سپیدست و صافی و روشن و

جواب که نبات طبقهٔ عنکبوتی [illegible] قومی را مذهب آنست که از طبقهٔ [illegible] شبکی است [illegible] قومی را مذهب آنست که از رطوبت جلیدی است و قومی را مذهب آنست که او خود جزویست از رطوبت جلیدی

پرنور

پرنور سوال ٧١ اگر ترا پرسند که مردم در چشم کسی نگاه کند صورت
خود را در حدقهٔ او عکس بیند آن از کجاست از رطوبت یا از طبقات
یا از جای دیگر جواب گو قومی را مذهب آنست که طبقهٔ عنکبوتی
صقال دارد چون آینهٔ سخت روشنست صورت روی مردم
در وی پیدا می آید و قومی دیگر را مذهب آنست که صورت روی در
رطوبت پیدا می آید که این رطوبت همچون بلوری روشن صافیست
دران وقت که وی دیدنی در رطوبت جلیدی منطبع شود و او قبول
کند و آن آنچه قبول کرد چون کسی در چشم کسی نگرد صورت
خویش در جلیدی ببیند بر مثال آینه سوال ٧٢ اگر ترا پرسند که
صفت رطوبت بیضی چگونه است جواب گو صفت رطوبت بیضی
آنست که وی رطوبتیست مانند سپیدهٔ خایهٔ مرغ هم برنگ و
هم بقوام سوال ٧٣ اگر ترا پرسند که غذای رطوبت بیضی از کجاست
جواب گو غذای او از طبقهٔ عنبی است از برای آنست که طبقهٔ
عنبی باو نزدیکست و این رطوبت بیضی درمیان طبقهٔ عنبی
نهاده است سوال ٧٤ اگر ترا پرسند که منفعت رطوبت بیضی
چیست جواب گو درین رطوبت چهار منفعتست یکی آنکه نگاه
دارد رطوبت جلیدی را تا خشک نشود از حرارت هوای بیرون

جلیدی

[illegible] سوال ٧٥ اگر ترا پرسند که [illegible] طبقهٔ عنکبوتی چیست جواب که رطوبت بیضی پیش طبقهٔ عنکبوتیست از بیرون

وحرارت طبیعی اندرون دوم آنکه نگاه دارد طبقهٔ عنبی را
تا خشک نشود که اگر خشک شود سخت گردد و چون رطوبت
جلیدی بود تر دیگست و او سخت و خشک باشد لابد رطوبت را
زیان کند سیوم آنکه طبقهٔ عنبی اندرون خمل است درشت
پس آن درشتی را نرم همیدارد و اگر نرم نداشتی آن درشتی
خمل همه رطوبت جلیدی استبدی و رطوبت جلیدی خشک و
تباه گشتی چهارم آنکه این رطوبت بیضی قوت روح باصره را
قبول میکند دیگر آنکه حرارت آفتاب جلیدی را بکند اخی اگر
بیضی در پیش وی نبودی پس تری خود آفتاب را از جلیدی
دارد سوال ۷۵ اگر ترا پرسند که درین سه رطوبت هیچ رگی
هست که غذا دهد مر رطوبات را جواب گو درین سه رطوبت
هیچ رگی نیست و اگر کسی پندارد که در ایشان رگیست غلط پندارد
که ممکن نباشد که در تری رگ باشد خاصه درین سه رطوبت که می باید
که در غایت لطافت باشند پس اگر کسی گوید که چون در ایشان رگ
نیست غذا چگونه گیرند و خلاف نبوده است در همه علما چون
جالینوس و غیر ایشان که اصحاب تشریح بوده اند که درین سه
رطوبت رگ نیست و امداد غذای ایشان بنشوست چنانکه

اوریباسوس یاد کرده است در کتاب خود در مقالهٔ هشتم که این رطوبات
غذا بطریق نشو گیرند بقوت جاذبه که در آنهاست سوال ۷۶ اگر
ترا پرسند که طبع رطوبت بیضی چیست جواب گو معتدل است اما
بیشتر میل بسردی دارد و سبب آنکه همه منافع وی از تریست سوال ۷۷
اگر ترا پرسند که پیش از رطوبت بیضی کدام طبقه است
جواب گو طبقهٔ عنبی و من پیش از این ترا خبر دادم که رطوبت
بیضی عنبی را تر میدارد و طبقهٔ عنبی بیضی را نگاه میدارد سوال
هفتاد و هشتم اگر ترا پرسند که صفت عنبی چگونه است جواب گو در آنکه
طبقهٔ عنبی مانند است بنیمهٔ انگور سیاه که در میان وی سوراخی
باشد و از درون وی درشت است و از بیرون املس و از درون
قشریست و این سوراخ که در میان وی است گاهی فراخ شود
و گاهی تنگ بجای حجمه ای که باشد و در العنبیه بدان قدر که خواهد
سوال هفتاد و نهم اگر ترا پرسند که رنگ این طبقهٔ عنبی تواند بود که مختلف
لونی دیگر باشد جواب گو بلی سیاه باشد که سیاهیش اندک تر باشد
کبودش بلخی نزدیک باشد که آسمان گون باشد و سبب این رنگهای
چشم در وقت آفرینش باشد تا چه خلط غالب بوده باشد بر مزاج
مادرش و پدرش این رنگها از آن باشد که برنگ پدرش یا مادرش

یا قراتی باز شود بمیراث و اگر من ازین نوع سخن گویم دراز
شود که غرض من در اختصار ست و اندکی یاد کردم در اسباب
رنگهای چشم **سوال شانزدهم** اگر ترا پرسند که چرا جمله طبقات چشم
برنگ سفید ست و طبقه عنبی سیاهست تا بدین رنگها که یاد
کردی و منفعت سیاهی این رنگها که یاد کردی چیست **جواب**
گو خدای عز و جل این طبقه را از برای آن سیاه افرید و دیگر
طبقها سفید که روح باصره در همه طبقهای دیگر می اید منافذ نای فراخ
ساخته است اما اینجا که وی است می بایست که نور جمع باشد و منفذی
تنگ بیرون آید بر طریق صنوبری تا پنهانی باشد و تقیباسی بیرون
آید که او را باید پس خدای عز و جل آنرا سیاه افرید تا نور در آن
جمع شود و بیرون نتواند امد و در میان این طبقه بماند پس
میان این طبقه عنبی سوراخی آفرید تا نور در ان جمع شود و
بیرون نتواند آمد و در میان ان طبقه بماند پس در میان این چندانکه
باشد باید و اگر این طبقه سفید بودی چون طبقهای دیگر در وی نور
نه ایستادی و پراکنده شدی چنانکه در علت اتساع حدقه منتشر شود
چون طبقهای دیگر نور در وی نایستد و پنهانی نماند **سوال شانزدهم**
اگر ترا پرسند که از برای چه این حدقه گاهی تنگ شود و گاهی فراخ

حدقه

ماید کاه در اکثر شی مقصود ...

جواب گو از برای آنکه خدای عز و جل در میان این طبقه
سوراخی افرید و از اجبان کرد تا گاهی فراخ شود و گاهی
تنگ چندانکه حاجت باشدش بروشنائی بیرون و نور نیز
تقیباسی از وی بیرون اید که اگر جایی تاریک باشد فراخ
شود تا نور بیرون فی چندانکه حاجت باشد بپذیرد و نیز چون
در روشنائی باشد حدقه تنگ شود که نور بیرونی حاجتش
اندکی بود و از بهر انکه نور بیرون هم تقیباسی باید که زیاده و
نقصان نشایدش اگر این طبقه را نه چنین افریدی پنهانی
نبودی **سوال ١٨** اگر ترا پرسند که چرا این طبقه عنبی از درون
خمل دارد و از بیرون املس است **جواب** گو از برای آنکه تا رطوبت
بیضی در خود نگاه دارد و بدان درشتی که اگر درشت نبودی رطوبت
بیضی پالوده کردی سایل است و نیز منفعتی دیگر هست در درشتی
درون این طبقه که چون کسی را آب فرو واید در وقت قدح
کردن اگر آن درشتی نبودی آب را قدح نتوانستی کرد و نیز
بیرون وی املس است که اگر املس نبودی و درشت بودی چون
بقرنی رسیدی قرنی را زیان کردی بدان درشتی و خشکی که
در وی بودی **سوال ١٩** اگر ترا پرسند که حدقه از چه فراخ

شود وازچه تنگ کردد وآن چیست که اورا کاه تنگ کند وکاه
فراخ جواب کو تنگ شدن وفراخ شدن وی از عضله ایست
که در عصب است سوال ۸۳ اگر ترا پرسند که نبات طبقه عنبی از
کدام طبقه است جواب کو نبات طبقه عنبی از طبقه مشیمیست وازبرای
ان گفته اند که این دو طبقه یک طبقه است که نبات سر دو یکیست سوال
۸۴ اگر ترا پرسند که طبع این طبقه عنبی چیست جواب کو طبع عنبی
گرم وترست ازبرای آنکه در وی رگها بسیارست ونیز نبات او
از مشیمه طبقه مشیمی است وطبع مشیمی گرم وترست سوال ۸۵ اگر ترا پرسند
که منفعت طبقه عنبی چندست جواب کو در طبقه عنبی پنج منفعت است
یکی آنکه از بیرون غذای طبقه قرنیه دهد بدان رگها که در وست
ودر قرنی ممکن نباشد که رگ بود ازبرای آنکه ترا گفتم که قرنی باریک است
وصافی واگر در وی رگ بودی کدر بودی نور باصره نفوذ در وی دشوار
بودی وقبول الوان نتوانستی کرد دوم آنکه از بیرون غذای قرنی
میدهد که در قرنی رگ نیست پس آنکه غذای قرنی نتوانستی
واو واز درون غذای رطوبت بیضی نیز میدهد که رطوبت بیضی سپید و
صافی و روشن وحاجز باشد میان رطوبت جلیدی وطبقه
قرنی که اگر وی نبودی صلابت قرنی رطوبت جلیدی را زیان

۲ هم ممکن نبودی که غذای وی
دادی که رطوبت بیضی سپید و
صافی و روشن است پس هر دو
بطریق نشف غذا میدهم الحکم
حاجز باشد

کردی

کردی چهارم آنکه رنگ سیاهی که در وی است نور را جمع میدهد تا
پراکنده نشود پنجم آنکه رطوبت بیضی را در خود نگاه دارد درون
حمل که اگر وی نبودی رطوبت بیضی بیرون دویدی سوال ۸۶ اگر
ترا پرسند که غذای این طبقه عنبی از کجاست جواب کو از طبقه مشیمیست
واز مشیمی رگهاست که آن رگها متصل است بطبقه عنبی وبدان
رگها غذا بوی میرساند وطبقه عنبی غذا می ستاند ازان رگها
سوال ۸۷ اگر ما را پرسند که پیش ازین طبقه عنبی کدام طبقه است جواب
کو طبقه قرنیست وایشان مجانس اند یکدیگر را سوال ۸۸ اگر ترا پرسند که
صفت طبقه قرنی چیست جواب کو صفت قرنی آنست که وی رنگ
سفیدست ومرکبست از چهار قشر بربالای یکدیگر ونیز صافی وروشن است
بر مثال آبگینه سفید که از پس آن آبگینه چیزی سیاه باشد ووی
آن سیاهی قبول کرده است وسیاه نماید که هر که بیند چنان داند
که وی سیاهست ازبهر آنکه طبقه عنبی از پس قرنیست ووی رنگ
سیاهی از و قبول میکند پس برنگ سیاه مینماید وباهمه رقت که
در وی است صلب است وکثیف تا قیام تواند کرد وبا آن آفتها که از
بیرون افتد سوال ۸۹ اگر ترا پرسند که طبقه قرنی سفیدست واز عنبی
سیاهی قبول میکند پس برنگ سیاه مینماید پس چون روا بود که قبول

سیاهی کند چرا او را سیاه نیافرید خدای عز و جل جواب گو روا نبود
که رنگ او سیاه بودی و از برای آن او را آفرینده سفید و صافی و
روشن آفرید تا قبول تواند کرد الوان را و نیز روح باصره را در وی
نفوذ تواند بود و همه طبقها که از درون وی‌اند همه میان گشاده‌اند تا نور
در وی جمع شود و مستغنی شود و طبقه عنبی بدان صفتی که در میان
وی است اما طبقه قرنی از بیرون همه طبقاتست و ممکن نبود که
در وی سوراخ بودی که هر آفتی که از بیرون در آمدی چون غبار و دود
و آنچه بدین ماند لابد از آن سوراخ در رفتی و بر رطوبت جلیدی
رسیدی پس خدای عز و جل او را وقایه رطوبت جلیدی
کرد تا آفت از رطوبت جلیدی باز دارد و سفید و صافی آفرید
تا از وی روح برطوبت جلیدی رسد و از لطافت طبقه بیرون
آید و او راست بر مثال آبگینه‌ایست که در خانها نهند تا خانه از و
روشن باشد و خاک در نتواند آمدن پس روح باصره را در و نفوذ
می‌باشد و غبار و آفتها از بیرون در نتواند آمد سوال غ دوم اگر ترا
پرسند که بچه دلیل توانیم دانست که طبقه قرنی سفیدست جواب
گو ترا گفتم که سفیدست و سیاهی از عنبی قبول میکند و اگر خواهی که ترا
درست شود که رنگ طبقه قرنی سفیدست چشم حیوانی بزرگ را

قرنی ۵

تشریح

تشریح کن چون طبقه عنبی از طبقه قرنی باز بری طبقه قرنی را سپید
که سفیدست و دیگر آنکه هرگاه قرحه افتد در قرنی و غلیظتر شود دو که
میان قشرهای وی پدید آید و واسطه شود میان مردم و طبقه‌ای
از قرنی و عنبی پس قرنی قبول رنگ نتواند کرد و برنگ خویش بماند و جای
قرحه سفید نماید پس درست شود ترا که رنگ این طبقه سفیدست و
سیاه نیست سوال ۱۹ اگر ترا پرسند که چون طبقه قرنی رنگ
عنبی قبول کند و سیاه نماید نفوذ روح باصره را باز دارد یا نه
جواب گو بدانکه چون طبقه قرنی رنگ عنبی قبول کند و سیاه
ننماید در جرم وی هیچ خلل نیاید و همچنان صافی و سفید بماند و البته
در روی کدورت در نیاید اما من ترا گفتم که نور در طبقه عنبی جمع می‌شود
و چون از آن بیرون آید در آن گشادگی برابرست نور و چون از
ثقب بیرون آید برابر ثقب هیچ نفوذ نتواند کرد و دلیل بر آن آن
باشد که چون برابر ثقب بر قرنی ریش ریش افتد و از آن ریش
سفیدی پدید آید و غلیظ شود و بینایی نباشد پس اگر طبقه قرنی
بر جایی دیگر که برابر ثقب نبود ریش شود و از آن ریش چیزی افتد در
بینایی هیچ خللی نباشد پس درست شد که نفوذ روح باصره از ثقب
عنبی است و آنچه در مقابله است از قرنی بود سوال ۹ اگر ترا پرسند

که اگر قرنی رنگ سیاهی از عنبی قبول کند پس انجا که نقب است بایستی که
سفید بودی اکنون انجا سیاه تر می نماید ان سیاهی از کجاست جواب
کو بدانکه حدقه از دو چیز سیاه نماید یکی انکه رطوبت بیضی سفید ست
و لون قبول میکند پس چون گرد بر گرد حدقه طبقه عنبی است این
رطوبت بیضی رنگ عنبی را قبول کند و نیز هر جا که آب جمع شود
هر چند که رنگ آب سفید ست سیاه تر نماید چون رطوبت بیضی
جمع شود سیاه نماید پس بدین معنی انجا که حدقه است سیاه تر نماید
سوال ۳ ؟ اگر ترا پرسند که طبع این طبقه قرنی چیست جواب کو بدانکه
طبع قرنی مختلفست که وی مرکب است از چهار قشر و هر قشری را طبعی
خاص است و دیگر قشر را نیست آن طبع اما ان قشر که از بیرونست
اصلبست و طبع او سرد و خشکست وان قشر که از درون است
درشتی دارد که بدان جذب غذا میکند و طبع وی گرم و تر ست
اما این دو قشر که درمیانند میل باعتدال دارند اما این قشر که از سوی
بیرونست طبع وی بسردی و خشکی میل دارد و انکه از سوی قشر درونست
بازانکی میل بگرمی و تری دارد سوال ٤ ؟ اگر ترا پرسند که نبات
طبقه قرنی از کجاست جواب کو نبات طبقه قرنی از طبقه صلبست
و همه علما که صاحب تشریح بوده اند همین گفته اند و کس خلاف کرده

سوال ٥ ؟ اگر ترا پرسند که منفعت طبقه قرنی چیست جواب
کو منفعت وی آنست که چون پرده است و وقایه او همه طبقهاست
و رطوبتهای وی نگاه میدارد و رطوبت جلیدی را از همه آفتها که از
بیرون آید چون غبار و دخان و غیر آن و از بهر آن خدای عز و جل او را
صلب و کثیف آفریده تا قوت دار باشد و دفع تواند کرد آفتها را
و نیز نزد وی وی را لخرق نیفتد که طبقه ایست بیرون سوال ٦ ؟ اگر
ترا پرسند که غذای طبقات قرنی از کجاست جواب کو غذای او
از طبقه عنبی است و عنبی بطریق نشو قرنی را غذا میدهد سوال
٧ ؟ اگر ترا پرسند که چونست که نبات طبقه قرنی از صلب است و
غذا از عنبی می ستاند و از صلب نمی ستاند که نباتش از وست جواب
کو از برای انکه طبقه قرنی سپید است و صافی و خدای عز و جل او را
صافی آفریده و در وی هیچ رگی نیست از بهر انکه اگر در وی رگی بودی
کدر شدی و روح را در نفوذ منفذ بودی و قبول الوان نتوانستی
کرد و من ترا گفتم که همه طبقها میان گشاده است الا طبقه قرنی که اگر
وی میان گشاده بودی آفت بجلیدی رسیدی و چون درمیانش
ممکن نبود که منفذ باشد پس شفاف آفریده تا نور از وی نفوذ میکند
پس اگر غذای این قرنی از صلب بودی لابد از رگها بودی که متصل بودی طبقه

همه طبقها

صلب بودی پس ازان بطبقهٔ قرنی در امدی که رسیدی و روح را
نفوذ نیفتادی و بینایی نبودی چنانکه اگر در روی قرنی سبل شد
دران نشه که در کرد بینایی در او نماند پس چون ممکن نباشد که روی
رگ بود و بطریق نشو طبقهٔ عنبی غذا بدو میرساند که عنبی بکوست
و از پس وی است و در طبقهٔ عنبی رگها بسیار است که غذا می گیرند
و غذای قرنی ده و هم غذای رطوبت بیضی ده سوال ۹ اگر ترا پرسند
که چرا طبقهٔ قرنی از چهار قشر است جواب گوید آنکه از برای ان چهار
قشر است و خدای عز و جل از یکی نیافرید که اگر از یکی افریدی چون
آفتی در وی آمدی تلف شدی پس چون او تلف شدی رطوبت جلیدی
ازان تباه گشتی پس وی را از چهار قشر آفرید تا چون یکی ازان تباه
شود سه دیگر بجای ان باشد و نیز اگر یکی ا خرق افتد ان دیگر بجای
او بایستد و رطوبت جلیدی را هیچ آفت نرسد و از بهر ان از
چهار قشر آفرید که از بیرون وی هیچ طبقهٔ دیگر نیست که آفت ازو
باز دارد و این چهار قشر چون یکی خلل افتد دیگری بجای وی قیام
کند تا خلل در نیاید سوال ۹۹ اگر ترا پرسند که این چهار همه یک
رنگ دارند یا هر یکی را لون نیست سوال ۱۰ اگر ترا پرسند که چه
دلیل توان دانست که چهار قشر است و علامت آن از چه بود و

جواب آن که هر که ... [illegible]

۲ جواب چون دانستی که این طبقه از چهار قشر است و علامت

قروح که در طبقه افتد بتوان دانست و باشد که در قشر چهارم افتد
و هر یکی علامتی دارد و من چون بدانجا رسم بگویم سوال صد و یکم
اگر ترا پرسند که پیش طبقهٔ قرنی کدام طبقه است جواب گو پیش
طبقهٔ قرنی هیچ طبقه نیست اما طبقهٔ ملتحمه گرد بر گرد وی در امده
و بوی پیوسته است بر مثال چیزی که بر چیزی پیوسته باشند
بلجام سوال صد و دوم اگر ترا پرسند که صفت طبقهٔ ملتحمه چگونه است جواب
گو طبقهٔ ملتحمه سپید است و سطبر و صلب بجوهر تر و یک بغضروفی
و طبقهٔ ملتحمه برنگ سپیدهٔ چشمست و ان طبقه گرد همه اجزای
چشم در آمده است و نگاه میدارد و جمع میدارد بر مثال طوق که
گرد بر گرد آسیا است تا همه آسیا را بسته دارد سوال صد و سیم اگر ترا
پرسند که چرا طبقهٔ ملتحمه گرد چشم در آمده و بر بالای او نیست چون
طبقهای دیگر جواب که طبقهٔ ملتحمه سطبر است و صلب و ممکن نبود
که بر بالای قرنی بودی که روح باصره را نفوذ نتوانستی بود
او را از بهر آن افرید تا همه چشم را قوی می بسته دارد سوال صد و چهارم اگر
ترا پرسند که طبع ملتحمه چیست جواب گو طبع طبقهٔ ملتحمه سرد و خشک است
که وی تر و یک بغضروف است و طبع غضروف سرد و خشک است سوال
صد و پنجم اگر ترا پرسند که نبات ملتحمه از کجاست جواب گو

قشر اول افتد و باشد که در قشر دوم و باشد که در قشر سیم و باشد
که در قشر چهارم افتد

۲ از برای ان که بر گرد قرنی در امده است و بر بالای وی
نیک کم

بدانکه از بیرون قحف سر غشاوه‌ایست صلب نزدیک غضروف
و پوست سر و بر بالای استخوان سر پوشیده است نبات طبقه
ملتحمه از آن غشاوه است چون بچشم رسد طبقه ملتحمه شود **سؤال صد و
ششم** اگر ترا پرسند که غذای این طبقه ملتحمه از کجاست **جواب** گو
قومی را مذهب آنست که از طبقه صلبیه و حجب می‌آورد که رگها از او
آمده است و پیوسته بطبقه ملتحمه لابد آن رگها از برای غذا پیوسته
باشد و قومی دیگر را مذهب آنست که ازین غشاوه که نبات طبقه
ملتحمه از وست که از بیرون قحفست و از اندرون پوست سر
غذای ملتحمه از وست **سؤال صد و هفتم** اگر ترا پرسند که منفعت طبقه ملتحمه
چیست **جواب** گو منفعت ملتحمه آنست که همه چشم را بسته دارد و نگاه
دارد تا قوی باشد همه اجزای چشم و چون رباطی که همه چشم را بدو است
سؤال صد و هشتم اگر ترا پرسند که جفن چگونه است و از چیست و مرکب از
چند غشاست **جواب** گو بدانکه جفن پلک چشم است و او مرکبست
از سه صفاق یکی درونی و یکی میانگی و یکی بیرونیست چون غشاوه است
و بر بالای پوست جفن است و آنچه در میانست غضروفیست
و آنکه از درونست صفاقی نرمست **سؤال صد و نهم** اگر ترا پرسند که
منفعت جفن چیست و نباتش از کجاست و غذایش از کجاست

و انرا صفاق نخوانند

اگر از بیرون است

جواب گو منفعت جفن آنست که پرده چشمست و نگاهبان چشمست
و جفن چشم را نگاه دارد از آفتهای که از بیرون بچشم درآید چون خاک و
باد و غبار و آنچه بدین ماند در وقت نگرستن خاصه در وقت خواب
که چون حیوان بخسبد جفنها بر هم نشینند تا هیچ چیز در چشم نیفتد پس
اگر جفن نبودی چشم همیشه رنجور بودی و این شوانستی بود از آفتها
و جفن راست چون حقه ایست و چشم همچون جوهری که در حقه نهند
تا از آفت ایمن ماند و نیز جفن چون سایه بانیست مر چشم را که نگاه
دارد از گرمی آفتاب که اگر چنین نبودی همه رطوبات چشم بگداختی
از گرمی آفتاب و زود تباه شدی اما نبات چشم هم ازین غشاوه است
و صفاق وی از او ست پیشانی و غذای جفن هم ازین جانب
که یاد کردیم **سؤال صد و دهم** اگر ترا پرسند که چرا بر جفن مژه رسته است
و منفعت موی مژه چیست **جواب** گو خدای عز و جل این موی
مژه را بحکمت آفریده بدانکه از مژه دو منفعت است یکی آنکه چون
چشم بچیزی نگرد و ناگاه بادی برخیزد از پیش و خاک و غبار آرد
اگر چشم باز دارد و در آنچه می‌نگرد خاک و ریگ در چشم افتد
و اگر چشم بر هم نهد از رفتن و نگرستن باز ماند پس خدای عز و جل
مژگان را بیافرید تا چون بادی غباری برانگیزد مژگان بالا

جفن

بزیر آرد و مژه زیرین بر بالا کند و در هم بافد چون دایم تا هم تواند
دید و هم غبار در نتواند رفت و منفعت دوم آنست که مژگان ایشان
افزید تا بدان سیاهی قوت چشم دهد و هر کرا مژه چشم نباشد
قوت چشم وی ضعیف بود و منفعت ابرو نیز همین است که بدان
سیاهی قوت دهد چشم را نبینی که چون پیر از مژه و ابرو سپید شود
چشم ایشان از قوت نباشد و چون مژه چشم سیاه باشد از آن سیاهی
قوت یابد سؤال ۱۰۱ اگر ترا پرسند که طرجفن چشم دو است و سه
یا یکی نیست جواب گو اگر جفن سه بودی لابد منظرش تنگ شدی
و قوت نور گم گشتی و شکلش خرد بودی و نیز سخت زشت شدی
و نور چشم کند بودی و اگر یکی بودی لابد از بالا بودی تا بوقتی که
حاجت بود کند بودی و نیز اگر کحلی در کشیدی نه ایستادی که خیره
بودی که در وی ثبت بشدی و نیز بوقت باز کردن زشت بودی
و چون بر هم نهادی از بالا پوشیده بودی و از زیر گشوده و نیز منع
نتوانستی کرد آفتابی که از بیرون در آمدی و بوقت خواب نیز
گشوده بودی و هر غباری بیامدی در چشم افتادی و چشم همیشه [illegible]
بودی پس خدای عز و جل جفن را دو آفرید تا چون بر هم نشیند
شکلش راست بود و بصرش قوی بود و از آفات ایمن باشد و

و اگر ابرو سیاه کند چشم قوت گیرد

یا از زیر پس اگر بالا بودی هم

سبلات ماند سؤال ۱۰۲ اگر ترا پرسند که در چشم عضلاتی که هست جای
هر یک کجاست و طبعشان چیست و اصل هر یکی چیست و منفعت هر
یک چیست جواب گو بدانکه این نه عضله است که در شش جهت یکی در
ماق است و یکی در لحاظ و یک عضله را جای در زبر است و یکی را جای در زیر است
و دو عضله معوج را جای در میانه است و سه عضله را جای در
هم اصل عصب مجوفت و طبع این عضلها معتدلست افضل و
منفعتشان بدانکه هر یکی را فضیلت و منفعتی اما منفعت این عضله
که در ماق است آنست که حرکت دهد چشم را بسوی بینی و عضله که
جایش در لحاظ است حرکت دهد چشم را بسوی صدغ و آن عضله که
جایش بر بالاست حرکت دهد چشم را بسوی بالا و آن عضله که
جایش در زیر است حرکت دهد چشم را بسوی زیر و این عضله که در میانه است
معوج منفعتش آنست که چشم را میگرداند از همه سوی راست و چپ
و بالا و زیر و آن سه عضله را که جای [illegible] عصب مجوفت هم عصب
را سخت دارند و باز دارند فراخ شدن را از وی تا قوت روح
پراکنده نشود و نیز این سه عضله را منفعتی دیگر هست و منفعت
آنست که چشم را سخت و بسته دارند تا قوی باشد سؤال ۱۰۳ اگر ترا پرسند
که این سه عضله که در جفن است جای هر یک کجاست جواب گو جای

این سه عضله یکی بر لای جفنست زیر استخوان ابرو و درمیان جفن
و یک عضله دیگر جایش در جفن است بر خانه ماق و یکی از آن عضله جایش
بر خانه لحاظ است و این هر عضله نزدیک مژه و بر کناره جفن اند
پاره شده باشد سوال ۱۰۱ اگر ترا پرسند که این سه عضله که بر
جفن بالاست فعل هر یکی چیست و منفعتش چیست جواب کو بدانکه
سه عضله که بر بالای جفن است یکی زیر استخوان ابرو منفعت و فعل
وی آنست که جفن را بالا کند و چشم را باز کند بوقت حاجت که
بچیزی خواهد نگرستن و بوقت آنکه برخیزد از خواب و این دو عضله
که یکی در ماق است و یکی در لحاظ بر کناره جفن نزدیک مژه اند فعل ایشان
آنست که جفن را بزیر کشند تا چشم فراز شود و بر هم نشاند جفن را
بوقت خواب و بوقت حاجت که چشم فراز کند سوال ۱۰۲
اگر ترا پرسند که چرا جفن بالا سه عضله است و در جفن زیر عضله
نیست پس این حرکت که ما می بینیم در جفن زیرین از کجاست جواب
کو بدانکه عضله در جفن بالا از برای آنست که حاجتمندست بحرکت که
جفن بالا چون پرده ایست که گاهی که ویرا حاجت آید باز شود و گاهی که
او را حاجت آید فراز شود اما جفن زیر را حاجت نبود بحرکت کردن از
بهر آنکه او را ایچ آن حاجت نیست که قایم باشد تا جفن بالا برو نشیند

و در جفن زیر آنقدر حرکت که تو می بینی نه حرکت جفنست بلکه آن حرکت
از عضله خد است که چون عضله این خد حرکت کند جفن زیر را حرکت کند
و جفن بجنبد و تو چنان پنداری که جفن می جنبد سوال ۱۰۳ اگر ترا پرسند
که این دو پی که مجوفند فعل ایشان چیست جواب کو بدانکه خدای عز و جل
این دو پی را مجوف آفریده و در همه تن هیچ پی نیست شریفتر و بزرگوارتر
از این دو پی مجوف و نور در این دو پی می آید که از روح باصره خوانند
و بینایی از آن روح باصره که برطوبت جلیدیه پیوندد تمام شود
که همه آلتهای بینایی از رطوبت جلیدیست و روح باصره یاری دهد این
اجزای دیگر چون طبقات و رطوبات سوال ۱۰۴ اگر ترا پرسند که دیگر در
تن پی مجوف هست یا نه جواب کو بدانکه این دو پی که بچشم می آید مجوفند
و آن تجویف که در ایشانست چنانست که هر که در انها نگرد معاینه ببیند
از آنکه آن تجویف از برای آنست که روح باصره در انها میگذرد و بچشم
می آید پس اگر آن تجویف فراخ نبودی چندانکه روح باصره درو
توانستی گذشت بینا نبودی چنانکه اگر ایچ فی پی را علتی سده
شکک کرده روح باصره در و نفوذ نتواند کرد بینایی نبود و مذهب همه
علما آنست که هیچ پی بغیر این دو پی در تن مجوف نیست و قومی دیگر را مذهب
آنست که همه پیها که در تن است تجویفی دارد که اگر تجویف نبودی جذب غذا

شوانستی کرد اما اندر ایشان تجویف بدان قدرست که غذا را جذب
کند و آنقدار تجویف را هیچکس بچشم نشواند دید بحس توان یافت
سوال ۱۱۸ اگر ترا پرسند که نبات این عصب مجوف از کجاست جواب
گو بدانکه نبات این دو پی مجوف از مقدم دماغست از آن دو بطن که در
مقدم دماغست یکی از بطن راست می روید و یکی از بطن چپ و هر دو
ازین موضع میروید که یاد کردم سوال ۱۱۹ اگر ترا پرسند که این دو
پی مجوف که از دماغ می اید چگونه آید و با ایشان چه بیرون آید و چون
شود جواب گو بدانکه این دو پی چون از دو بطن دماغ بروید یکی از راست
و یکی از چپ و هر دو پایند راست از راست و چپ از چپ نه راست
بلکه معوج شوند تا برسند نزدیک آن سوراخ که به بینی می آید از درون
استخوان سر گرد میانه دو ابروست هر دو پی یکجا آیند و یکی شوند
و قومی را مذهب آنست که حس چشم از آن دو حلمت است دماغ را
و قومی دیگر را مذهب آنست که حس چشم از تقش دماغست اما چون
هر دو یکی شد سوراخ یکی گشت باز از یکدیگر جدا شوند و سوراخ
باز همان ور شود و پی همچنان دو گردد و از سوراخ چشم بیرون
آید آن پی که از مقدم دماغست و از بطن راست آمده بود بچشم راست
آید و آنکه از بطن چپ آمده بود بچشم چپ آید و پی اگر هیچ قوت

بیان عصب مجوف

ازینجاست که این هر دو
پی بهم میشوند و قومی
دیگر را مذهب آنست که
حس چشم صح

کمتر شود اما چون از دماغ بیرون آید هر چند که دورتر می شوند
بیرون ایشان صلب تر میشود اما از درون این هر دو پی مجوف
هم بدین حال مانده بود و شکل آمدن و پیوستن و باز دیگر جدا شدن
چون شکل صلیب است بر مثال یونانیان و شکل یونانیان برین
مثال ا باشد جای صورت و انتهای این هر دو پی باید تا بنزدیک
رطوبت زجاجی رسد و آنجا بایستد اما در آن وقت که این دو پی
چون از دماغ بیرون آیند چونین که من ترا صفت کنم بدانکه
در دماغ دو غشاوه است یکی سطبر و صلب و دیگری باریک و نرم
نام این دو غشاوه بیونانی آنکه سطبر و صلب است منتحس صلب خوانند
و این غشاوه بیرونیست گسترده بزیر استخوان قحف و منفعت وی
آنست که او دماغ را نگاه دارد و از آفتها که از بیرون آید خاصه
از صلابت استخوان و آن غشاوه دیگر که باریک و نرمست آنرا
بیونانی منحس رقیق خوانند غشاوه نرم که غشاوه درونست و
گسترده است بر دماغ و دماغ را در خود گرفته است و منفعت این غشا
آنکه دماغ را غذا رسید به بدان رگها که در وست و دیگر روح دماغ
میرساناند و دماغ را گرم میدارد و بدان شریانها که در ویست و
چون این دو پی مجوف از دماغ بیرون آیند با ایشان غشاوه بیایند

بر مثال دو دال یونانیان
که دو پشت بهم داده باشند
و صورت او اینست X

بر ایشان دو غشاوه
بیرون آیند صح

بر پی پوشیده و آنکه سطبرتر است از بیرون و آنکه نرمتر است از
درون و همچنانکه دماغ را خدمت میکند و منفعت میرساند این دو
پی مجوف را نیز خدمت میکنند و منفعت میرسانند آن یکی غشا که سطبر
از آفت بیرون نگاه میدارد و آن غشا که نرمتر است از درون همچنانکه دماغ
را غذا دهد این دو پی را نیز غذا میدهد تا از قحف بیرون آیند از سوراخها
که در چشمخانه است چون این دو غشاوه از دماغ بیرون آمدند طبقه شوند
چونین که من ترا صفت کنم اما بدانکه چون این دو غشاوه با این دو پی
ازین سوراخ خانه بیرون آیند از استخوان اول این غشاوه که سطبر است
باز شود و بدوی استخوان چشمخانه بگسترد و باز آن طبقه صلب است
باز از بالای این طبقه سر عصب که شاخ شاخ باشد و این رگها در هم بافته
شوند بر مثال دام صیاد و آن طبقه شبکیت و درمیان طبقه
شبکی اندکی باد کنند آن زجاجیت و باز درمیان زجاجی رطوبتی
پدید آید بر مثال مهره که از بلور کرده باشند برنگ سفید و صافی و نورانی
اما گردی نه سخت که [illegible] گردی او بر کی کرده باشند برنگ آن پهنی باشد و
آن رطوبت جلیدیت و این رطوبت مغرق است تا نیمه درمیان
رطوبت زجاجی و طبقه شبکی بپاید تا به نیمه جلیدی و آنجا پیوندد و
همچنانکه این دو غشاوه خدمت دماغ در دماغ میکردند چون با عصب مجوف

می آمدند خدمت عصب

صلب این غشاوه که باریک
و نرم است باز شود و بر روی
طبقه صلب بگسترد و آن طبقه
مشیمی است و باز سر عصب مجوف
باز شود و شاخ شاخ شود و از این
طبقه مشیمی که از پیش وی است
رگها بخود کشد و شرائین و جلد

رطوبتی بپوید نه تنگ و نه سطبر
و سپید و سپیدی نه سخت سپید
بلکه

گردند

برود

بگرداند و در چشم در آید خدمت رطوبت جلیدی کنند و خدمت رطوبتها
که خادمان این رطوبت جلیدی اند و باز از پس رطوبت جلیدی بپیوندد
هم از رطوبت جلیدی تا نیمه و بپوشند و آن طبقه عنکبوتیت و پیش
رطوبت عنکبوتی رطوبتی پدید آید بر مثال سپیده خایه مرغ و در رنگ
چون سپیده خایه و برنگ سفید و آن رطوبت بیضی است و طبقه مشیمی
هم بپاید تا نیمه رطوبت جلیدی و آنجا به پیوندد و بدانجا که طبقه شبکی پیوسته
و دیگر از آنجا که طبقه شبکیت بیرون بر بالا آید و برنگ سیاه شود و
شکلش مانند باشد بنیمه انگور سیاه که درمیان وی سوراخی باشد
این طبقه عنبی است و مرد و هم پیوسته باشد و باز از طبقه صلب استخوان
جزوی بپاید و بر بالای طبقه عنبی شود و بچهار قشر شود و آن طبقه قرنیت
و باز از بالای آن غشاوه که بیرون آمد قحف است جزوی بپاید و
گرد بر گرد این طبقها و رطوبتها در آید همچون طوقی و بپیوندد بدانجا که کناره قرنیت
و آن طبقه ملتحمه است فتبارک الله احسن الخالقین **سوال صد و سیم** اگر
ترا بپرسند که منفعت عصب مجوف چیست **جواب** که منفعت عصب مجوف
شش شریفتر و بزرگوارتر از همه منافع اجزاهای دیگر است که خدمت
رطوبت جلیدی کنند که این عصب است که روح باصره را بر رطوبت
جلیدی میرساند تا بینایی تمام شود لاجرم نفع این بزرگوارتر باشد از آنکه غذا

جبری [illegible]

وهیا مضرت بازدارد سوال ۱۰۲۱ اگر ترا پرسند که چه حکمت در آنکه
این سردو پی از دماغ چابند یکی از چپ یکی از راست برفته و باز دو یا
یکی شدند و باز جدا شدند از هم راست از راست شد و چپ از چپ جواب
گو خدای عز و جل این دو پی را فرید از دو بطن مقدم دماغ از
دو جای از برای آنکه قوی تر باشد و از بهر آن راست براست نیامد و چپ
بچپ که اگر همچنان بماندی راست هر یکی گشتی آمدی و چون یکچشم را
آفت رسیدی این رگ که بدان چشم میرفت ضایع شدی و بینای
گم گشتی پس خدای عز و جل این سردو پی بیکجای آورد دو سوراخ مردو یکی
گردانید و باز از هم جدا کرد راست براست و چپ بچپ تا چون یکچشم را
خلل افتد و ضایع شود نورش ضایع نشود که اگر آن نور که بدان چشم فرو
تباه نباشد باز گردد و بدان جای آید که سردو سوراخ یکی شود و جمله نور
دران پی شود که آن چشم را آفت رسیده بود و آنکه بدان چندان
بیند که بهر دو چشم میدید و اگر کسی خواهد که معلوم کند که آن نور که بهر دو چشم
میرفت بیکی می آید چون دست بر یکی نهد بدین چشم دیگر آمده و نیز اگر کسی خواهد
که در چیزی تیز نگاه کند بطبیعت آن چیز بتحقیق بداند نگاه بخواست
که از خویشتن یکچشم بر هم نهد تا بدان یکچشم گشاده تیزتر بیند که بدو چشم میدید
از بهر آنکه چون سردو نور بیکی آید قوی تر گردد و دیگر منفعت آنست که این

وهیچ ان راست

مردو

سردو را بهم آورد و بیکدیگر پیوست تا چون بیرون آیند سردو
بهم بیرون آیند بخلاف راست که اگر چنین نبودی سردو بیک وصل
شدندی و نه راست بیرون آمدندی بودی که یکی بالا بودی و یکی زیر
پس هرچه دیدندی یکی دو دیدندی چون احول اگر کسی دست بر بینی
خود نهد تیر او هر دو چشم باز کند چون نور سردو جدا بیرون آید
ضعیف تر بیند و باز چون دست بدارد قوی تر بیند پس معلوم شد
که پیوستن این بیکجا فایده عظیم بوده است و هرچه خدای عز و جل
کرده همه حکمت و همه صواب سوال ۱۰۲۲ اگر ترا پرسند که طبع عصب مجوف
چیست جواب گو طبع عصب مجوف سرد و ترست بر مزاج دماغ از بهر آنکه
ترا بگو که نبات عصب مجوف از دماغ است و دماغ سرد و ترست سوال
۱۰۲۳ اگر ترا پرسند که غذای عصب مجوف از کجاست جواب
گو که بگو ترا که این دو غشا که بر دماغ است یکی آنست که مضرت از دماغ
میبدارد و یکی غذای دماغ میدهد بهمان غشاوه چون بعصب مجوف
آمد چنانکه غذای دماغ میدهد عصب را نیز غذا میدهد سوال
۱۰۲۴ اگر ترا پرسند که این پیها که صلب اند و حرکت چشم ازانها
میدهند چگونه اند جواب گو بدانکه این دو پی که صلب اند و حرکت چشم بدانها
ازانها پیهای اندیشیان بسته سخت صلب و بان نزد یکی نشیند که عصب

ایشان میدهند مردم

مجوفست از بهر آنکه می بایست که مجوف باشد لابد بزرگتر بایست تا مجوف
تواند بود و این دو عصب که در چشمند محتاج نیستند که مجوف باشند که حرکت
میدهند و عصب مجوف که نور میرساند چندان باید بزرگی که نور در
میان وی گنجد سوال ۱۰۲ اگر ترا پرسند که نبات این دو پی صلب از
کجاست و چگونه می آید جواب گو نبات این دو عصب که صلبند هم از آنجاست که
نبات عصب مجوف از مقدم دماغ ولکن از پس عصب مجوف میرود و چنانکه
مجوف می آید این دو عصب صلب با وی می آیند تا از قحف بیرون آیند
و چون بیرون آیند آنجا بایستند و تفرقه شوند در عضلهای چشم سوال ۱۰۳
اگر ترا پرسند که این دو عصب صلب چون از قحف بیرون آیند حرکت
چگونه میدهند و تفرقه در عضلها چگونه میشوند جواب گوی که چون این دو
عصب از قحف بیرون آیند با عصب مجوف شاخ شاخ شوند اول
شاخ تفرقه در عصب مجوف شود و در آن سه عضله که در قسم عصب مجوفست
و آن عضلها را حرکت دهد و دیگر شاخها پراکنده در چشم و عضلهای
ششگانه که در چشمست و همه چشم را حرکت دهد اما حرکت این سه عضله که در
جفتست نه ازین عصب صلبست که از آن عضلاتست که حرکت صدغ میدهد
سوال ۱۰۴ اگر ترا پرسند که طبع این دو عصب صلب چیست جواب گوی که
طبع این دو عصب سرد و ترست اما نه بدان تری که عصب مجوف ملکه اند

دران عضلها پراکندم

میل بخشکی دارد که اگر نه چنین بودی صلب نبودی و حرکت نتوانستی
داد مر عضلها را و قوت نداشتی سوال ۱۰۵ اگر ترا پرسند که غذای این از
کجاست جواب گوی که غذای این دو پی که صلبند هم از غشاء
منسجس نرمست که غذای دماغ میدهد و غذای عصب مجوف میدهد
از بهر آنکه گفتم که نبات عصب مجوف و عصب صلب از مقدم دماغست
اما آنست که نبات مجوف از پیش بطن دماغست و نبات صلب از پس
عصب مجوفست از پس بطن دماغ اما غذای آن سه عضله که در جفتست
از غشاء بیرونست سوال ۱۰۶ اگر ترا پرسند که چون میگوئی که نبات
عصب مجوف و عصب صلب و نبات چشم و طبقات آن همه از دماغ
پس اولیتر آنکه اول حال دماغ شناسی جواب گوی که اول واجب آن کند
که چون خواهد کسی که طبیعت بداند اول باید که طبیعت دماغ شناسد که مبدا
از وی باشد و انتهای فعلها وا باز میگردد سوال صد و هفتم اگر ترا پرسند اگر
کسی خواهد که طبیعت چیزی شناسد که مبدا از و باشد و انتهای فعلها وا باز
گردد و بچه شناسد که مبدا از ویست جواب گوی به دو چیز توان شناخت یا
بحد یا بخاصیت که مخصوص بود اما بحد آنکه هر عضوی از اعضا بحد مخصوصست
بود و خاصیت یکی از عنصر او یعنی از طبیعت او و دیگر از نوع او یعنی
فعل و منفعت او پس دماغ مخصوصست بدین دو خاصیت و بدین دو حد

دو عصب صلب

سوال ۱۰۱ اگر ترا پرسند که طبع دماغ چیست جواب گو طبع دماغ اینست
که وی عضویست سرد و تر از همه اعضای تن و دیگر حد او و فعل او
چنانکه گویم دماغ ابتدای حس و حرکت ارادی و سیاسیست و این
دو حد مر دماغ راست و جز از وی هیچ عضوی اینست یکی آنکه فعل
کند از نفس خویش نه بآلت اما آنچه نه بآلت کند آن فکر و ذکر و تخیل است
و آنکه فعل کند بآلت آن حس و حرکت ارادیست و آلت آن پی و عضله است
سوال ۱۰۲ اگر ترا پرسند که پیها که آلت دماغند چند گونه اند جواب
گو دو گونه اند یکی نرم و یکی صلب و آنکه صلب است هم دو گونه است
یکی آنست که از دماغ میروید و دیگر از نخاع صلب میروید و این
نخاع صلب را نبات هم از دماغ است پس دانستیم که مبدأ عصب
هم از دماغ است اما پی صلب حرکت ارادی میدهد چون مرکب شود در
عضله و این عضله مرکب است از پی و گوشت و رباط و رباط نبات از استخوانست
اما پی نرم حس میدهد سوال ۱۰۳ اگر ترا پرسند که حواس چند است جواب
گو حواس پنج است اما لطیفترین همه حس بیناییست و محسوس وی الوانست
و آنچه وی از جنس آتش است یعنی نور اما جنس آتش فروغ آتش و
جمره آتش و نور آتش و دلیل بر آنکه نور هم آتشست یعنی که چون
چیزی که روشن باشد چون بلور و آبگینه صافی و چون چیزی که صقیل

باشد چون آیینه هرچه در برابر او بداری در پیش آفتاب بسوزد
پس درست گشت که نور نارست و از بعد حس بینایی در لطافت
حس شنوائیست و محسوس وی از هواست و آنچه در هوا زند پدید
آید یعنی آواز از بهر آنکه آواز یا از آن باشد که چیزی بر هوا زند یا از آن
باشد که هوا بر چیزی زند و بعد از حس شنوائی در لطافت حس شمست
و محسوس وی بوییدن بخارست (و بخار) چیزیست ایستاده میان آب و زمین
و لطافت سوی هوا و بعد از حس شم حس ذوقست و محسوس
ذوق آبست و آنچه آب پذیرا از برای آنست که همه طعوم از آن باشد
که بیامیزد آب با چیزی خشک که حرارت در و کار کرده باشد
و از برای آنست که یونانیان چیزی طعم دار را سموس خوانند و بعد از
حس ذوق حس لمس است و حس لمس غلیظ تر از همه حواس است از برای
آنکه حس لمس زمینیست و حالهای وی آن سختی است و نرمی و گرمی و
سردی و تری و خشکی و آنچه ازین چیزها خیزد اما همه پیها حرکت کننده
را حس لمس است لیکن حرکت ارادی نیست و از همه پیها حرکت ارادی
صلب راست اما پی نرم از مقدم نرم حرکت نکند لیکن حس از وی خیزد
و منبت پیهای نرم از مقدم دماغست و نبات صلب از موخر دماغ سوال
۱۰۴ اگر ترا پرسند که چون عصب از موخر دماغ میروید و حرکت از عصب

و آنچه باز صلب توانند بود
از پیها نبات ایشان
از نخاع صلب است
و نبات نخاع صلب
از موخر دماغ
است

صلبست واین پی که حرکت چشم میدهد از مقدم میروید و هر پی که
از مقدم روید نرم باشد پس این پی صلب چون بود و حرکت چگونه دهد
جواب گو این عضلات که حرکت چشم میدهند لطیفند و اینقدر صلابت
کفایت باشد که درین عضلاتست هر چند که از مقدم دماغ میروید سوال
۱۰۳۵ اگر ترا پرسند که از دماغ چند جفت پی میروید جواب گو هفت جفت
جفت اول و دوم بچشم می آید چنانکه گفتیم اولی نرم و مجوف که روح نفسانی
از دماغ بوی می آید و چون درین پی می آید از او روح باصره گویند و زوج
دوم حرکت عضلات چشم میدهد و آن عصب صلب است و زوج سیوم ب
زبان می آید و حس ذوق میدهد و زوج چهارم به بینی می آید و حس
شم میدهد و زوج پنجم بگوش می آید و حس سمع میدهد و زوج ششم
باحشا آید و پراگنده و حس لمس از وست و زوج هفتم بعضلهای زبان
می آید و حرکت عضلات زبان میدهد اما پیهای دیگر که حرکت دست
و پای و جمله اعضا میدهد از نخاع صلب است که میروید و این تفسیر انست
که دماغ فعل میکند بالت و اما آنچه بغیر خود میکند نه بالت آن سه است
یکی تخیل و دوم تفکر و سیوم ذکر که در جوهر دماغ باشد سوال ۱۰۳۶
اگر ترا پرسند که دماغ را چند اوعیه است جواب گو چهار اوعیه است
دو در مقدم او و یکی در میانه و یکی در موخرش سوال ۱۰۳۷ اگر ترا پرسند که

چرا طبع

جواب گو بچند وجه

چرا طبع دماغ سرد و ترست یکی انکه در وی حرکات بسیارست اما آن
حرکت که در وی است تخیل است و فکر و ذکر که از وی است آن حرکت
ارادیست اگر گرم بودی و این حرکت بکردی لابد بغیر و خشکی و سختی
و تباه گشتی پس خدای عز و جل دماغ را سرد و تر آفرید تا چون حرکت
بسیار کند و گرم شود بدان حرکت زیان نیاید و تباه نشود و علت
دوم آنست که اگر دماغ گرم بودی فکر را در وی ثباتی نبودی از برای آنکه
گرمی دو بگرداند و سردی را سکونست فکر محتاج است بسکون و ثبات
پس طبیعت عنایت کرد و مر فکر را مزاج سرد تا ثابت باشد و از
برای انست که هر کرا دماغ گرمست او را ثباتی نباشد و همیشه از
حالی بحالی گردد اما تری دماغ از بهر دو چیزست یکی انکه خشک گردد از
بسیاری حرکت که در وی است زیرا که از حرکت گرمی می فزاید و از گرمی
خشکی پدید آید از بسیاری تحلیل دوم انکه طبیعت حاجتمند بودی
تری دماغ از برای بسیار چیز یکی انکه تحلیل پذیرد و نیز تا ممکن بود
در وی حرکت فکر و ذکر دیگر انکه پی نرم از وی میروید که حس از وست پس
ممکن نبودی که چیزی نرم از چیزی سخت رستی پس خدای عز و جل از بهر
آن دماغ را تر آفرید تا همیشه نرم باشد و جزو مقدم دماغ تر و
نرمست و جزو موخر صلب ترست از جزو مقدم از بهر آنست که هر پی که از مقدم

دماغ رود نرم باشد و هرچه از مو خیزد رود صلب سؤال ۱۰۲ اگر ترا
پرسند که روح باصره چیست و از چه پدید می آید جواب گو بدانکه روح
باصره آنست که بینائی از وی باشد و از روح نفسانی خیزد و روح
نفسانی از روح حیوانی خیزد و روح حیوانی از روح طبیعی خیزد و
من ترا گفتم و کنون معلوم کنم از هر روحی که چگونه باشد بدانکه جگر در
خود کیلوس بپزاند و کیلوس آن باشد که از معده بماساریقا جگر غذا
بخود کشد و چون جگر کیلوس را بخود کشد خون کرداند و آن هم اندر وقت
باشد که هضم دوم افتد پس از آن خون بخاری برخیزد و طبیعت آن
بخار صافی کرداند و روشن سازد و از وی روح طبیعی کند و معدن
این روح در جگر باشد و باز طبیعت این روح طبیعی را دیگر باره بپخت
کرداند و صافی و روشن کند صافی تر از آنکه بوده باشد و بدل
فرستد بدان رگها که از جگر می آیند و باز در دل آن روح طبیعی
روح حیوانی شود و باز این روح حیوانی را طبیعت در دل صافی
تر و روشن تر کند و چون بغایت رسد بصفا دل آنرا بفرستد با
مزاج هوا بدان رگها که پیوسته است سوی دل از جنبش آن دو رگ
که از دل بدماغ بر میرود و چون بر بالای دماغ رسد این روح
حیوانی صافی شود و صافی تر از آنچه در دل بود و در دماغ روح

نفسانی

نفسانی شود سؤال ۱۰۳ اگر ترا پرسند که چون این روح بدماغ
رسد چون در دماغ صافی شود و روح نفسانی کرده جواب گو این
دو رگ چون از دل برآید و بدماغ رسند آنجا شاخهای بسیار
شود و باز آن شاخها نیز شاخهای بسیار زنند و در پس یکدیگر
شوند و در هم بیامیزند و از آن جای چون غشاوه کرده نه غشاوه
بل که غشاوه غلیظ و آن غشاوه است که از آن منسج غلیظ خوانند
و بتازی از آن مشیمه گویند و این غشاوه است که اندرون استخوان
قحف بر بالای غشاوه زیرست که من ترا گفتم که این غشاوه است
که دماغ را از آفت استخوان و از آفتهای بیرونی نگاه دارد و
این غشاوه نامنده است بمشیمه و چون روح از دل بیاید و بدماغ رسد
بدین دو رگ چون رگها شاخ زنند درین شاخها نیز این روح صافی
شود و درین رگها بگردد و باز از درون این غشاوه منسج غلیظ
چون تمام شد رگهای باریک خیزد از وی و از درون وی شاخهای
بسیار زند و آن شاخها که زده باشد در هم بافند و از آن غشاوه پدید
آید مانند دامی باریک و آنرا بیونانی منسج رقیق خوانند و آن غشاوه
تنکست که دماغ در خود گرفته است و دماغ را غذا میدهد و چون روح
غشاوه غلیظ صافی شد از آنجا اندرون رود و بدین رگهای باریک در آید

تنک

کردین غشاوه باریکست و انجا تمام صافی شود و از برای انست که
جون طبیعت خواهد که چیزی را بغایت صافی کند از برای ان منافذ و مسالک
بسیار سازد و مسلکها دراز و تنک سازد تا آن چیز در ان منافذ های
تنک بماند و طبخش می یابد و بغایت صافی میشود و جون حاجتمند شد
طبیعت از برای صافی کردن این روح و نضج دادن و مهذب کردانیدن
پس از برای این روح بساخت راهها دراز و منفذهای تنک تا درینجا
میکردد و دیر بماند و نضج شود بغایت پس جون درین غشاوه ها تمام
صافی شود از انجا در اوعیه دماغ در آید و اوعیه بطون دماغ است و در انجا
تمام صاف شود سوال صد و چهلم اگر ترا پرسند که روح در اوعیه دماغ جون
صافی شود جواب کو بدانکه من ترا گفتم که اوعیه دماغ جهارست جون روح
بدان دو رگ بربالا آید و آن رگها غشاوه کردد روح دران رگها و
غشاوه ها روح نفسانی شود و از انجا جون این روح نفسانی بیاید
و صافی شود بدین دو اوعیه که مقدم دماغند در اید و بسیار بماند
تا صافی شود و هر فضله که در وی مانده باشد طبیعت از وی دور کند
و او را پاک کرداند و این فضلات که از بینی بر اید و اندکی بکیرد تنخع
از کام و اندکی رمص شود و بهر منفذی همجنین فضول از وی جدا میشود
جون ریم کوش و باز از میانه بوعای موخر آید و انجا نیز دیر بماند و هم

صافی شود این روح نفسانی بهر دو وعای از اوعیه دماغ که رسیده
ان اوعیه قوت میدهد آن قوتها را که یاد کردیم اما میان دو وعای
موخر مجری ایست و آن مجری همیشه کشاده باشد و در میان این مجری
چیزیست مانند کرمی و میان مجری بسته دارد و جون طبیعت خواهد که روح
نفسانی با بو وعای پسین برساند آن چیز که کرمی ماند بر جای خود بنشیند و راه
بند دیتا و در انجا دیر بماند و در وعای موخر صافی شود سوال ۱۴۱ اگر ترا پرسند
که جون این روح در دماغ صافی کشت و روح نفسانی شد در اوعیه
دماغ صافی شد جون روح باصره کردد جواب کو جون روح نفسانی
درین جایها که یاد کردیم صافی شد تمام و بدین دو اوعیه که مقدم دماغند
رسیده در انجا امد و درین دو اوعیه کشت و دیر بماند و تمام صافی
شد و جنان کشت بصفا که قوت این روح جون ازین دو مقدم دماغ
بدان دو عصب مجوف در اید آنرا روح باصره خوانند سوال ۱۴۲
اگر ترا پرسند که این روح باصره در عصب مجوف جون در اید و تا کجا
رسد و جون برود جواب کو بدانکه این روح از دو وعای مقدم دماغ
درین عصب مجوف می آید تا بدانجا که عصب سر دو یکی کردد و سر دو
مجری یکی شوند و این روح باصره که بهر دو عصب می آید از دو وعای مقدم دماغ
جون بدینجا رسد که سوراخ یکی کشته باشد دران یک سوراخ جمله در اید و باز

وباز گردد و بمقدم دماغ رسد
جنان صافی شده باشد که نا...
نوری باشد

چون عصب مجوف که از دماغ است می آید بچشم راست آید و انکه از دماغ
چپ می آید بچشم چپ رود و روح باصره در عصب مجوف می آید تا سر عصب
شاخ شاخ شود و آن شاخها ... و پس از طبقه شبکی برطوبت زجاجی
پیوندد و درین رطوبت منطبع شود و رطوبت زجاجی روح باصره را
در خود مهذب کرداند تا بغایت روشن شود و برطوبت جلیدی رساند
و باز رطوبت جلیدی این روح را بیرون فرستد و در طبقه عنکبوتی
رسد و باز از ین طبقه عنکبوتی برطوبت بیضی پیوندد و دیگر باره
از رطوبت بیضی در طبقه عنبی رسد و در ثقبه عنبی جمع شود و
دیگر باره از ثقبه عنبی بیرون آید تا بطبقه قرنی رسد سوال ۱۰۳ اگر ترا
پرسند که چون این روح باصره بقرنی رسد از قرنی چون بگذرد و محسوس
چون بیاید و پیشانی چگونه بود جواب گوید انکه این روح بگذرد ازین
جایگاهی که یاد کردیم و بجلیدی رسد و از جلیدی بگذرد و تا بدین طبقه قرنی اما
چون بقرنی پیوندد نفوذ ش نه بدین طریق باشد که در عصب مجوف و
طبقات و رطوبات دیگر بلکه خدای عز و جل او را صافی آفرید چون روح باصره بجا
ترا گفتیم که ممکن نبود که جز طبقه قرنی تا دیگر همه اجزای چشم میان گشاده است
مر رطوبت جلیدی را پس خدای عز و جل او را اشفاف آفرید تا روح
بود قرنی بی انکه درو سوراخ باشد نفوذ تواند کرد چنانکه روشنایی از

۲ طبقه شبکی گردد و روح باصره در ان شاخها در اید و در طبقه شبکی در آید

۳ اما طبقه قرنی ممکن نبود که میان گشاده باشد چون دیگر طبقه است

نکته

آبگینه صافی بگذرد بی انکه درو هیچ سوراخی باشد اما دریافتن محسوس
پیشانی قومی را مذهب انست که جلیدی این روح را بیرون فرستد
بتوسط بیضی و از طبقه قرنی بگذرد و بیرون آید و بگرد آن چیز
که می بیند در آید و آن چیز در وی منطبع شود و باز منعکس گردد و
برطوبت آید و رطوبت جلیدی آنرا قبول کند و این ممکن باشد که
روح چندان بیرون آید و نیز چندان باشد که شکل کره و شهری را گرد
کوهی چندان در آید و از او خود گسترده و نیز بیک طرفة العین باسمان رسد و
گرد اسمان در آید و باز گردد و برطوبت جلیدی آید و اینهمه ممکن نباشد که
اگر چنین بودی که روح برفتی و باسمان رسیدی و باز گشتی روزگاری
بایستی و قومی دیگر را مذهب انست که این چیزها که می بینند بحدقه
در آید و در جلیدی منطبع شود و این هم ممکن نباشد که لون کوهی بزرگ در
حدقه تنگ در تواند آمد زیرا که حدقه چندان فراخ نیست که لون این
همه چیزها در حدقه گنجد تا بجلیدی رسد و در جلیدی منطبع شود و پس این نیز
ممکن نباشد اما از ین بیانها نزدیک من چنانست که این روح چون بجلیدی آید
از وی بتوسط بیضی بقرنی آید و از قرنی بگذرد و بهوا و هوا قطع کند مثلا
تا باسمان و انجا که می بینند پس هوا لطیفست بغایت و بلطافت قبول
الوان کند چون قبول کرد الوان از اشکال او بدید آید همچنانکه آینه روشن که هرچه

برابر او بداری صورت آن در وی پدید آید همچنین است هوا که همه چیزها و رنگها را
قبول کند و در هوا پدید آید چنانکه در آینه پس چون روح بهوا پیوست آن
چیزی که هوا قبول کرده بود روح هم بلطیفی آن الوانرا نیز قبول کند و در وی
همچنانکه در هوا پدید آمده باشد پدید آید و روح چون بهوای صافی رسد
منعکس شود چنانکه کسی در آینه نگرد و صورت روی خود بیند نه صورت
آن آینه بلکه روح منعکس شود که بر چیزی مصقول رسد و اگر این مسئله را در آن
کتاب بجمله شرح کنم کتاب دراز گردد اما چون روح منعکس شود رطوبت
جلیدی را بجلیدی آن الوانرا قبول کند چنانکه روح از هوا کرده باشد و
خبر یابد روح نفسانی و روح نفسانی روح حیوانی را خبر دهد و دل او
که چه دید پس قبول دارد که چه دید و بینائی این باشد و هوا آنجا بجای
عصب است مر دماغ را نه بینی که اگر زخمی بر پای زنی در وقت خبر در
دماغ رسد و از پای تا بدماغ مسافت بسیار است اما چون عصب که بجای آن است
خبر یافت دماغ نیز خبر یافت که عصب پیوسته است مر دماغ و هر جا که عصب
نیز پنداری که دماغ است و قوه حس پیوسته است پس اگر عصب را قطع افتد و بریده شود
تمام از آنجا که دماغ است تا بدانجا که قطع کند خبر یابد و آنچه زیر قطع باشد خبر
نیابد و حرکت نباشد زیر قطع آن اندام را که زیر قطع باشد سبب آنکه
متصل نباشد قوت نتواند رسانید و هوا همچنین است و سر روح باصره

با او دماغ چون پیوسته باشد و بریده نباشد تا آنجا که پیوسته است در
یابد و بیند و اگر در هوا چیزی پدید آید که هوا را قطع کند چنانکه پیوسته است
چشم ببیند و آنچه بریده است از پس آن هیچ نبیند مثالش اگر کسی دست
در پیش گرفته باشد چندان ببیند که از درون دست بود و آنچه از بیرون دست
باشد نتواند دید پس بینائی اینست که ترا وصف کردم سؤال صد و چهل و چهارم
اگر ترا پرسند که تو گفتی چون یک چشم بر هم نهی بدان چشم دیگر چندان بینی که
بهر دو چشم از برای آنکه روح باصره که بهر دو چشم می آمد بیک چشم آید و تیزتر
بیند پس اگر همچنین بودی خدای عز و جل چرا یک چشم نیافرید تا تیزتر دیدی
جواب گوییم که خدای عز و جل هر عضوی را که بوی فعلی بود دو را آفرید
از بهر آنکه اگر یکی را آفتی رسد دیگری بجای او بایستد و فعل باطل نگردد و چشم را
نیز بهمین سبب دو آفرید اما فعل چشم بینائیست و بینائی بقوت روح باصره است
و ترا گفتم که لطیفترین و بزرگوارترین همه حسها حس بصرست جانور هیچ چیز چندان
حاجتمند نیست که بینائی پس خدای عز و جل چنان ساخت که اگر یکی را
آفت رسد و تلف شود یکی که قوت آن فعل بوی بود ضایع نشود پس
این هر دو عصب بیافرید و منفذ روح کرد و باز از هم جدا کرد تا اگر یکی را
آفت رسد و تباه شود آن روح که بهر دو چشم رسیدی بیک چشم رسد و
چون هر دو روح بیک منفذ بیرون آید و بیک چشم بیند از آن قوی تر بیند و از هم

بایستی که در بینایی از آن کرد که از جملهٔ حواس پنجگانه بزرگوارتر از بینایی نیست
سوال ۱۴۴ اگر ترا پرسند که کسی خواهد چشم را ببیند چگونه تا بتواند دید
و عصب مجوف و جمله طبقات و رطوبات و عضلات و غشاوه و آنچه
هست در ترکیب چشم تمامت ببیند و بدان عالم باشد که تشریح کند تا همه
را ببیند جواب گو چنان باید که آنکس اگر خواهد که ترکیب چشم و عصب
مجوف و جمله طبقات و رطوبات و غشاوه و آنچه هست در ترکیب چشم
ببیند باید که تشریح کند تا همه را بشناسد و بدان عالم شود سوال ۱۴۵
اگر ترا پرسند که کسی خواهد که تشریح کند دماغ کدام حیوان کند و چگونه کند
تا همه اجزای چشم ببیند جواب گو باید که تشریح دماغ حیوانی کند
که بزرگ باشد و سر و پیشانی آن حیوان بزرگ باشد و نیز باید که چون تشریح
خواهد کرد چهار چیز نگاه میدارد یکی آنکه چون تشریح کند در آن ساعت کند که
روح از حیوان جدا شود و چشم هنوز خیره نیافته باشد و از حال خود نگشته بود
دوم آنکه چون تشریح کند بجای گرم نکند که خشک و پژمرده گردد و نیز
بجای سخت سرد نکند که در هم فسرده و از هم جدا نشود سیوم از آنجا بجای
دیگر نبرد که از حال خود دیگر گردد چهارم باید که آن الت که بوی تشریح خواهد
کرد سخت تیز باشد که زود ببرد و زیرا که زیاده تر از آن برد که خواست
وی نباشد و نیز باید که دیر برد و براده وی برود که چون دیر بماند پژمرده شود

و از حال خود دیگر گردد و چون در نگری نیک معلوم تو گردد پس الت باید
که معتدل بود میان کندی و تیزی و آنکس که تشریح کند باید که رفق کند
و آن چهار خصلت که بهم آید مراد بحاصل آید و چون این همه نگاه داشت
باید که اول از مقدم موضع در گیرد و تشریح میکند تا باخر رسد و چیزهایی که بر پی
پوشیده باشد و در پی بسته آنرا برفق از وی جدا کند پس چون این چنین
کرده باشد نگرد و همه ترکیب تمامت می بیند تا معلوم وی میشود و بر وی
هیچ پوشیده نماند سوال ۱۴۶ اگر ترا پرسند که چشمی که در آفرینش بزرگ
نیک باشد جواب گو بدانکه چشمی که در آفرینش بزرگ بود سببش آن
باشد که ماده اش نیکو بود و لابد آن چشم بزرگ آید شکل و فعلش هم
نیک باشد و اگر مادتش بسیار تباه بوده باشد شکل و فعلش نیکو
نباشد و این سیمای خلقت و مزاج بد و نیک از مادر و پدر خاسته
بود سوال ۱۴۷ اگر ترا پرسند که از چه سبب باشد که چشم در خلقت خرد
باشد و چشم خرد نیکو باشد جواب گو بدان سبب که چشم کوچک بجهت
از چشم بزرگ بهتر باشد و سبب خردی چشم اندکی ماده بود اما بیش از وی
ماده مزاج بد او [illegible] و دلیل نیکی آن باشد که چشم خرد شکلش نیکو باشد
و فعل و دیدارش تیز باشد و نیک و دلیل بدی آن باشد یا خرد گشتنی
زشت باشد و فعلش و دیدارش بد باشد و این سیمای خلقت است

وهم از مزاج مادر و پدر باشد **سوال ۱۰۴** اگر ترا پرسند که این هفت طبقه و
سه رطوبت نام ایشان بتازی چه خوانند و از بهر چه بدان نام خوانند
و بچه مانند کرده اند **جواب** گو این هفت طبقه را بتازی صلب شاید
خوانند ازانکه بیرون است و انکه اندرونست بتازی مشیمه خوانند و آن یکی
سیم را شبکی خوانند و آن چهارم را بتازی عنکبوتی خوانند و آن
پنجم را عنبی خوانند و آن ششم را قرنی خوانند و آن هفتم را که از همه برونست
ملتحمه خوانند و رطوبت اول زجاجی خوانند و دوم جلیدی و آن سیوم را
بیضی خوانند اما از برای آن بدین چیزهاست که طبقه اندرون همه
طبقهاست و از برای آن صلب خوانند که سخت است و طبقه دوم را
از برای آن مشیمه خوانند که مانند است بدام صیاد و طبقه چهارم را
از بهر آن عنکبوتی خوانند که تنک و مانند است بتنیدۀ عنکبوت و طبقه پنجم را
از بهر آن عنبی خوانند که چون دانه انگور سیاهست و طبقه ششم را
قرنی خوانند که مانند است بتراشۀ سرو از برای آن معنی که اگر تراشه
سر بر یک سپید بود پس طبقه قرنی چون شاخ گاو سیاهست تا چون آبگینهای
و آنچه یکدیگر باز کنی آمیخته است و هفتم را ملتحمه خوانند از بهر آنکه در آمده است
گرد بر گرد طبقه قرنی و بروی لجام گرفته است چنانکه بر چیزی لجام کنی و
این سه رطوبت که در چشمست یکی را زجاجی خوانند از بهر آنکه مانند است

بآبگینه گداخته و رطوبت دوم را جلیدی خوانند از بهر آنکه مانند است
بجلید و جلید یخ باشد و شبنم که بر گیاه نشیند بر مثال مهره بلور از
برای آن جلیدیه خوانندش که بدین مانند کرده اند و رطوبت سیوم را بیضی گویند
از بهر آنکه مانند است بسپید خایه مرغ و جمله طبقات و رطوبات
بمعنی باز کرده که بتازی چگونه است **سوال صد و پنجاهم** اگر ترا پرسند
که نام طبقات و رطوبات بتازی گفتی بگو که بزبان یونان چه خوانند
جواب گو صلب را یونانی سقلیوس خوانند و طبقه مشیمی را خوریدس
خوانند و طبقه شبکی را یونانی مستلس طوبدس خوانند و طبقه
عنکبوتی را یونانی ادخوس خوانند و طبقه عنبی را عوبدیس خوانند
و قرنی را یونانی باراطوبدس خوانند و طبقه ملتحمه را اربقوس
خوانند و رطوبت زجاجی را یونانی اولوبدیس خوانند و رطوبت
جلیدی را اوسطوبدیس خوانند و رطوبت بیضی را اوربدیس خوانند
سوال ۱۵۱ اگر ترا پرسند که این نام طبقات و رطوبات یونانی
گفتی بسریانی چه خوانند **جواب** گو طبقه صلب را بسریانی قسیا
خوانند و طبقه مشیمی را اسلسانیا و طبقه شبکی را مصدمنیا خوانند
و طبقه عنکبوتی را بسریانی قرمانیا خوانند و رطوبت زجاجی را عوغانیا
خوانند و رطوبت جلیدی را رعونیا سیا خوانند و رطوبت بیضی را

خواعانیا خوانند و طبقه عنبی را
حنلیا نیا خوانند و طبقه قرنی را

و طبقه ملتحمه را

و ازپس این مقالهٔ دوم آید
در بیماریهائی که بچشم سر
بتوان دید و کتش در توان
یافت والله اعلم بالصواب

طوی خواستند تمام شد مقالهٔ نخستین از نور العیون در تشریح چشم مقاله
دوم در بیماریهای چشم و نام مرکب و سبب آن و علامت کرد
بفصل این چهار دویست و پانزده سوالست و دویست و پانزده جواب
سوال از مقاله دوم اگر ترا پرسند که بیماری چشم چیست جواب گو
بیماری چشم حالیست بیرون از طبیعت زیان کننده بفعل بواسطه سوال
اگر ترا پرسند که طبیعت چیست و حدش چیست جواب گو حد طبیعت
هشت است یکی انکه بسیطت دوم انکه طبیعت نام ریشه لطیف
روحانی متحرک بحرکت ذاتی که از وی باشد مردم تمام بوی شود و بیکار
طبیعتی همچنین است مر همه حیوانرا سیوم انکه طبیعت اعتدال
چهار کانات است مثل مر هیولی را بحرکت ذاتی اعنی امهات چهار کانه از که
ایشان دو فاعل اند و دو منفعل چهارم انکه طبیعت یعنی مثل است مر
هیولی را باشکال متغایر چون مردم و جمله انچه مانند رباشد بوی
پنجم انکه طبیعت شکلی ذاتیست مر هیولی را که از وی باشد شما جمله ششم
انکه طبیعت حرارتیست فعاله متحرک بذات آتش هفتم انکه طبیعت مزاج
سازنده مر استواری اجزای اسطقسات را سوال اگر ترا پرسند که
سبب چیست جواب گو سبب آن حالتست که از وی خیزد صلاح و فساد
و بیماری و تندرستی سوال اگر ترا پرسند که علامت چیست جواب گو

راستی م

علامت نشانی باشد که بوی بشناسند حال بیماری و تندرستی و فساد
و صلاح که بوجود آید سوال اگر ترا پرسند که دلیل چه باشد جواب گو
دلیل ان باشد که بوی راه برند بچیزهای که خواهند سوال اگر ترا پرسند
که فرق چیست میان دلایل و اعراض که از وی استنباط کنند بیماری
و شناختن آن جواب گو فرقی نیست میانهٔ ایشان بذات الا باضافت
و آن آن باشد که نزد بیمار اعراض باشد و نزد طبیب دلایل بود و بدان
دلایل بیرون آرد و شناختن بیماریها را سوال اگر ترا پرسند که چند جنس
باشد علامات و دلایل جواب گو دو جنس یکی انکه دلیل باشد بر صحت و
یکی انکه دلیل کند بر بیماری و این دو جنس قسمت شوند بسه نوع یکنوع آن بود
که دلیل باشد بر انکه هست حاضر و نوع دوم انکه دلیل باشد بر انکه گذشته
باشد و نوع سیوم از دلایل و علامات انست که منذر باشد بدانچه خواهد
بود سوال اگر ترا پرسند که چه منفعت باشد مر بیمار را دون از طبیب
از این علامات و دلایل سه گانه جواب گوید انکه آن منفعت باشد بیمار را
دون از طبیب آن علامات باشد و دلیل که حاضر هست از برای انکه
ره نماید به بیماری و پس علاج بود صواب که بیمار را دران نفع
باشد و هیچ مضرت نرسد سوال اگر ترا پرسند که چه منفعت باشد ازین
علامات و ازین دلایل سه گانه که مر طبیب را باشد دون بیمار جواب گو

از

منفعت بیماران است که چون طبیب بگوید آنچه گذشته باشد پیش مردم
و مردم همه بدانند که این طبیب داناست و آنچه گذشته گفت همه راست
گفت پس بیمار و مردم بدین سبب بر طبیب اعتماد کنند و از این
طبیب را نفع به بیماران سوال ۱۰ اگر ترا پرسند که چه منفعت باشد از این
علامات و دلایل سه گانه بیمار را جواب گو آن علامت و دلیل منذر
باشد بدانچه خواهد بود پس نفع بیمار در آن باشد چون از پیش دانست که
چه خواهد بود ترسد و بدان علاج که شایسته آن بیمار باشد مشغول گردد
و علاجش راست رود و چون بیمار را معلوم گشت که از این علاج که
طبیب میکند راحت می یابد بداند که طبیب حاذق است و بر وی اعتماد کند
و فرمان وی برد و بقول وی کار کند پس چون چنین باشد نفع بیمار بدید
آید که از آن خلاص خواهد یافت و نفع طبیب نیز بدید آید که نزدیک همه
کس معلوم شود یکی می سوال ۱۱ اگر ترا پرسند که چند است اجناس بیماریها
که در چشم افتد جواب گو سه جنس است یکی آنکه او را بسیط خوانند و
دوم آنکه او را مرکب خوانند سوم آنکه آن را انحلال فرد گویند سوال ۱۲
اگر ترا پرسند که این بیماری سه گانه است که یاد کردی در کجا افتد و چون
بتوان دید جواب گو این بیماری سه گانه در دو جای افتد یکی در اعضای متشابه
الاجزا دوم در اعضای آلی و دیدن وی هم بر دو گونه است یکی آن باشد که بچشم توان

پرهیز کند و تخلیط نکند و
به علاج مشغول شود
تا آن بیماری که خواهد
بود روی دشخوار
و دراز نشود و نفع
طبیب در این علامات
و دلایل منذر آن
باشد که چون بدانست
که چه خواهد بود
بدان صحیح

و مجس در شوان یافت الا بعقل و تمیز و تفکر بیکوید تیزی که در می افتد بقوت
بینائی بود در آلت بینائی در حس و در حرکت و اصناف آن نیز دو
صنفست جوهریست و عرضی اما انواع آن بسیارست باید که شناخت
کیفیت بیماری مفرد و نوع او و کیفیت مرض مرکب و جنس او و
واجب کند که بدانی که شفای بیماریها بضد آن بیماری بود و شدت
کرده ام باشد بشبه و شکل الا آنکه دوام صحت چشم بچیزهائی باشد دفع
که نشف کند رطوبتهایش قوی کرده اند از برای آنکه چون قوی باشد
دفع کند بیماری را و الم نپذیرد پس پیوسته درست باشد و آن از
برای آن که جالینوس میگوید که چیزهائی که مخالفت مروا نافع است
و چیزهائی که مشابهت بکیفیتی مفرد در چشم زیان کند سوال ۱۳
اگر ترا پرسند که حد بیماری چیست جواب گو حد بیماری اضراریست
بفعل بی واسطه اما باید که شناسی علامتهائی که بدان علامت توان
شناخت بیماری را که مفرد باشد و آن گرمیست و سردی و تری
خشکی اما چون مرکب باشد آن گرمی و خشکی و سردی و خشکی گرمیست و
تری بدانکه فرق نیست میان عارض است آن بعینه نزدیک طبیب
علامت است سوال ۱۴ اگر ترا پرسند که از چند چیز حاصل شود مادات در عضو
جواب گو از پنج چیز یکی از قوت آنکه عضو دافع و دیگر از ضعف عضو

و سردی و تری

قابل وجسیم از بسیاری ماده وچهارم از ضعف قوه غاذیه وپنجم انفراجی
مجاری ونیز باشد که عضوی زیبا باشد و ماده بنزد وی ریزد
یا مجرایش تنگ باشد چون دانستی که از کدام است وسبب حاصل
شدن ماده پس مشغول گردی بدفع کردن آن سبب تا زود بصلاح
بازآید سوال ۱۵ اگر ترا پرسند که چون علاج بیماری چشم کنند قیاس از
چه کنند جواب گو بدانکه نگاه باید کرد از رمص وسرخی که ناحیه از حد
سرخ دارد و بسیاری خون در رگهاش و رنگش که چگونه باشد و نیز
دانستی در درستی جنباش و نوع وجمیع بداند و باید که کحال اول
عیب شناس باشد و بداند که درستی چگونه باشد و بداند که ماده صحت
چه باشد و ماده بیماری چگونه باشد و از چه باشد که غرض کحال نگاه
داشتن صحت باشد و دور کردن بیماری سوال ۱۶ اگر ترا پرسند که
ماده صحت بر چند نوع است جواب گو بر دو نوع است یکی آنکه در وی
صحت باشد و آن چون چشم است و تن و دیگر آنکه صحت بدو بدست
و آن داروست و آلتهای دیگر که صحت بآنها باشد و تو چاره چند بایستی
لابد شناختن داروها که بدو علاج کنی مر چاربیار که نفعند در چشم و
بشناسی هر یکی که چه قوت دارند و در کدام بیماری بکار برند هر یکی
از ایشان را و بدانند که جنس دارو از کدام نوع است و من جمله یاد کنم

در کثرت مادت و قلت مادت و ضعف نوع و انرکی

و بیماری چگونه باشد م

در مقاله پنجم ادویه مفرده یاد کنم که هر یکی چه فعل کنند و از چه جنس باشند
چنانکه کفایت باشد سوال ۱۷ اگر ترا پرسند که حد بیماری چشم چند است
جواب گو حد بیماریهای چشم و آنچه بیماریها چهار است یکی ابتدای
علت و دوم صعود علت و سیوم انتهای علت و چهارم نزول
علت سوال ۱۸ اگر ترا پرسند که حد بیماری ها را معلوم کن که هر یک
از حد چهارگونه چه حد است جواب گو بدانکه هر یکی ازین حد چهارگانه
اما حد ابتدای بیماری چشم آن ساعت باشد که اول در چشم تغیری پدید
آید و چشم اندکی گران گردد و تغیر اندکی در حس قوت باصره پدید آید
و اندک با چشم سرخ گردد و آب ریختن گیرد و تغیر در لون و شکل چشم پدید آید
بدانکه آن حد ابتدای علت و حد صعود آن وقت باشد که درد و سختی
تر میشود و هر ساعتی زیادت میگردد تا پدید آید عظیم علت و صعودش
بغایت رسد و طبیعت و علت هر دو برابر باستند و طبیعت بقوت
آید بر علت و بدفع علت مشغول شود و این آن وقت باشد که نضج
افتاده باشد بیماری را تمام و حد نزول آنوقت باشد که بهر تمام پدید
آید و علت تمام زایل شود سوال ۱۹ اگر ترا پرسند که چیزی باشد مانند
مثل ما را این حال نیکو معلوم شود جواب گو بلی مثل این مثل درختی مانند
که بار گیرد و بار درخت را نیز چهار حد است در آن وقت که ابتدا کند که

وانده نوع باشد م

که طبیعت غلبه کند و علت را و علت را
دفع کند و زایل کرداند بتمامت
و این آن وقت باشد که

اول بار بخواهد گرفت شکوفه بار دو بیرون آمده و چند نخودی کمتر باشد پس آنگه
پدید آید آن ابتدای عقده شده باشد و اول حدوث وقت صعود شان
باشد که هر وقت و هر روز زیاده میشود در کمیت او از نخود بی
می آید و نهایت شاکل او و حد و نقش انگاه باشد که میوه تمام رسیده
و از پس وی سیج بزرگتر شوانشد که غایتش آن وقت باشد و نجته
گردد و تمام برسد و وقت زوالش آن وقت باشد که سخت نجته شده
و از درخت بیفتد
باشد سوال اگر ترا پرسند که بیماری در چند جای از چشم افتد جواب
گو در نه جای افتد یکی در جفن دوم در عضلات جفن سیوم در ماق چهارم
در ملتحم پنجم در آن شش عضله که در ملتحمه است ششم در قرنی هفتم در ثقبه
عنبی هشتم در طبقه عنبی نهم در میان رطوبت جلیدیه و ثقب عنبی
سوال اگر ترا پرسند که بیماریهای که در جفن افتد در چند جای افتد
جواب گو علتهای که در جفن افتد چهل علت و در چهار موضع افتد
یکی در ظاهر جفن دوم در باطن جفن سیوم مشترک میان ظاهر و باطن
چهارم در طرف جفن سوال اگر ترا پرسند که این چهل علت که در جفنست کدام
و نامشان چیست جواب گو این چهل علت که در جفن است اول جربست
دوم بردة سیوم تحجر چهارم التصاق پنجم شتره ششم انبه هفتم
شعیره هشتم شعر الزائد نهم شعر المنقلب دهم انتشار الهدب یازدهم

بیاض الهدب دوازدهم قمل سیزدهم قمقام چهاردهم قردان پانزدهم
جرح شانزدهم وردینج هفدهم سلاق هجدهم حکه نوزدهم جسا
بیستم غلظ بیست و یکم دمل بیست و دوم شرناق بیست و سیم توته
بیست و چهارم کمنه بیست و پنجم شری بیست و ششم نمله بیست و هفتم سعفه
بیست و هشتم ثوالیل بیست و نهم انتفاخ سی ام اکال سی و یکم قروح سی و دوم
استرخا سی و سیم سلعه سی و چهارم تشنج سی و پنجم موت الدم سی و ششم
خدر سی و هفتم خضره سی و هشتم ارتعاش سی و نهم اختلاج چهلم جرب
سوال اگر ترا پرسند که چند علت است که در عضلات جفن است
جواب گو جدا انکه در مقاله اول یاد کرده ام که عضلات جفن است دو علت
در انها می افتد سوال اگر ترا پرسند که در ماق چند علت افتد جواب گو
در ماق سه علت افتد سوال اگر ترا پرسند که درین شش عضله که بر روی ملتحمه است
چند علت افتد جواب گو علتها درین عضله شش گانه افتد دو است سوال
اگر ترا پرسند که در طبقه قرنی چند علت افتد جواب گو علتها که در قرنی افتد
دوازده است سوال اگر ترا پرسند که چند علت که در ثقبه عنبی افتد جواب
گو در ثقبه عنبی سه علت افتد سوال اگر ترا پرسند که چند علت در رطوبت
بیضی افتد که آنرا آب و ان میان چشم جواب گو در رطوبت بیضی یک علت افتد
سوال اگر ترا پرسند که در طبقه عنبی چند علت افتد جواب گو در عنبی یک علت افتد

سوال اگر ترا پرسند که در طبقه ملتحمه چند علت افتد جواب گو که در طبقه ملتحمه چهارده علت افتد

سؤال سی‌ام اگر ترا پرسند که در میان رطوبت جلیدی و طبقهٔ عنبی چند علت افتد
جواب گو دو علت افتد سؤال ۳ اگر ترا پرسند که جرب که در جفن افتد چند
گونه است جواب گو جرب چهار گونه باشد یکی حصفی و دوم جاورسی و
سیوم را تینی خوانند چهارم را نخرفی خوانند اما علامت نوع نخستین
که حصفی خوانند آنست که جفن برگردانی از درون جفن اندک سرخی بینی
واندک دمیده باشد بر مثال حصف واندک آب دویدن و خارش با اندک
گرانی و درد بود و این نوع از جرب ابتدای جرب باشد و نوع دوم
که ورا جاورسی خوانند چون در باطن جفن نگاه کنی از درون جفن سرخی
بینی و درشتی و زیاده از آن اول بینی و دمش در باطن جفن بر مثال
جاورس و اندرین نوع دویدن آب و دویدن و خارش و سوزش و گرانی
بیشتر باشد که نوع حصفی این دومین نوع بار کهن‌تر باشد از نوع اول و
بحد رسیده باشد و علامت نوع سیومین که ورا تینی خوانند همچنان
باشد که چون آنرا تینی گوی شقاق است و دمش در درون جفن که دمیده بود
بر مثال دانهٔ انجیر تر باشد و درین نوع طرف جفن سطبر گشته باشد و سرخی از
بیرون جفن پدید آمده باشد و درین نوع درد و گرانی و آب ریختن و سوزش و
خارش زیاده باشد از نوع دومین و خالی نباشد درین نوع که بر طبقهٔ ملتحمه سبل
نبسته باشد این نوع بتر از جرب سیوم بود و کهنه‌تر و نوع چهارم که آنرا نخرفی گویند

تینی بیاء دو نقطه است
و بعضی بباء یک نقطه نیز
خوانده اند ۵

حصف جرب جفن ۵

آنست که با آن نوع از آن سه نوع نیز باشد و گرانی و درد و آب
ریختن و درشتی و سوزش بیشتر باشد و جفن بغایت سطبر باشد درین
نوع و چون در اندرون جفن نگاه کنی سرخی بینی که بسپیدی گراید گویی
زنده وار کهنی بر مثال سفال کهن گشته باشد این نوع لابد در چشم سبل
باشد و پینه غلیظ شده بود و درین نوع موی زیادت بر جفن رسته
بود و با این نوع بتر همه نوعها باشد و عسر بود و علاج این دشوار باشد
چنانکه بقراط گفته است که سبل و جرب دو علت عسر مزمن که چون
کهن گشته بیشان دشوار است و علاج ایشان مشکل و جرب از بیماریهای
باطن جفن است سؤال ۳ اگر ترا پرسند که سبب جرب جفن از چه باشد
جواب گو سبب جرب جفن از ماده‌ای و موی باشد یا رطوبت یا از
صفرا اگر یا سودا یا میزد و بیشتر از رطوبت شور بود که خیزد و زیاده
و نقصانش از کمیت و کیفیت خلط رطوبت باشد و نیز سبب اولش از
تدبیرهای ناموافق چون خوردن طعامهای بد و دایم بودن در آفتاب
و غبار و دود و دوسیدن می افتد از تدبیرهای بد که طبیب و کحال نادان کنند
در علاج رمد چون خطا افتد و نه بترتیب علاج کنند لابد جفن را جرب
افتد سؤال ۳ اگر ترا پرسند که برده چون باشد که بر طرف جفن افتد
جواب گو برده را علامت آنست که چون در نگری بر ظاهر و باطن جفن

ورمی بینی بشکل گرد و برشال برده و از پرو جفن باشد که رنگ او سفید باشد چشم
و هم رنگ تن بود و نیز باشد که بسرخی زند چون در بطن جفن نگری
رنگ برده سرخ بینی که بسپیدی زند و بردو از بیماری مشترک باطن و
ظاهر جفن است سوال ۳۳ اگر ترا پرسند که سبب بردو از چه باشد جواب
گو از رطوبتی باشد سطبر که جمع شود بطرف جفن و بماند متحقق در میان
غشاوهای طرف جفن و انجا جامد شود و اگر تحلیلش نپذیرد متحجر گردد
و این علت که آنرا تحجر خوانند ازان پدید آید اما خلط با سودا آمیخته
کرده بود سوال ۳۴ سی و ششم اگر ترا پرسند که تحجر چون باشد جواب گو تحجر
هم برشال برده باشد اما شکلش چون غددهای کوچک بود و بر طرف
جفن و باشد که شکلش گرد بود و نیز باشد که گرد نباشد و فرق میان
برده و تحجر انکه تحجر گرد باشد چون غددی و بغایت سخت بود و برشال
سنگ چون سنت ربنی و این تحجر نیز از بیماریهای مشترک باشد و اما بر
طرف جفن بیشتر افتد سوال ۳۵ اگر ترا پرسند که سبب تحجر چه باشد جواب
گو از فضله سوداوی که در جفن ریزد و انجا بماند و در طرف متحجر گردد
سوال ۳۶ اگر ترا پرسند که لزق چه باشد و در چند جای افتد جواب گو
لزق گرفتن باشد جفن را یا چشم را و به جای باشد که بر هم گیرد و کمی انکه جفن
بر سفیده چشم گیرد و هم بسیاهی و نیز باشد که جمله سفیدی و جمله سیاهی بگیرد

چنانکه باز نشود و چشم البته هیچ گشاده نماند و هیچ نتواند دید
سوال ۳۷ اگر ترا پرسند که سبب لزق چه باشد جواب گو سبب لزق
دو چیز بود یکی از قبیل جراحت باشد که ان قرحه هم بر جفن افتاده باشد و هم بر سپیدی
چشم و هر دو بر هم نهاده باشد جابه که چشم باز نتواند کردن از ان ریش چون
جفن ریش باشد و سپیده چشم ریش هر دو را با هم لزق شود و نیز باشد
که مردم را سبب جراحتی رسد و هم از ان سبب لزق شود از بعد قطع سبل
و ظفره موعده که چون صواب نبرد هم لزق افتد و نیز سببش از ان
باشد که دست کار حاذق نبود و چون قطع کند کانچه بر ملتحمه باشد
ببرد و کنار سبل و ناخنه نشناسد پس کشیده جفن او چیزی از جفن
بریده شود و ان وقت جفن و ملتحمه نشینند لابد بهم بگیرد و پس اگر دستکار
حاذق باشد کناره ناخنه و سبل ببرد چنانکه جفن را نیازارد لزق
نیفتد و نیز میباشد که از جهت دشمنان که بسوزانند چشم ریش گردد و
جفن ریش شود پس جمله چشم و اجفان لزق شود سوال ۳۹ اگر ترا
پرسند که شتره چه باشد و چگونه باشد و چند لون باشد جواب گو شتره
آن باشد که جفن زیرین برگشته بود و فرو دریده و این شتره از سه گونه
باشد یکی انکه بالا برگشته باشد دوم انکه زیاده فرو گشته باشد سیوم انکه
تمام در گذشته باشد چنانکه جفن هیچ بدید نباشد و تمام برگشته بود

سؤال ۳۸ اگر ترا پرسند که سبب اشتر چه باشد جواب گو سبب اشتر
از سه چیز بود یکی از ریشی که بود فقد بر جفن و آن ریش پس از آن اشتر شود
دیگر از ریشی که برآید از اندرون جفن و از آن گوشت ریش زیاده شود
اگر تیمار نیکو نه کنند بر جفن غالب شود پس جفن از زیر سست شود و برگردد
و فرو آویزد سؤال ۳۹ اگر ترا پرسند که چون جفن زیرین برگردد و اشتر خوانند
و چون جفن بالا برگردد چه خوانند جواب گو چون جفن بالا برگردد ارنبه خوانند
و از برای آن ارنبه خوانند که خرگوش چون بخسپد چشم او باز ماند و بر
هم نشیند پس این کس که جفن بالاش برگرد و چون بخسپد جفنهاش
بر هم نشیند و چشم باز خسپد از بهر این علت آن را ارنبه خوانند سؤال ۴۰
اگر ترا پرسند که سبب ارنبه چه باشد جواب گو سبب ارنبه از سه چیز
باشد یکی از ریش باشد که بر پشت چشم باشد و چون به ریش شود لابد جلد
جفن او درکشد و برگردد دوم از طبع باشد از آنکه مادرزاد گشته
بود پس در آفرینش کوتاه آید و چون بر هم نشیند نرسد و چشم پوشیده نشود
سوم آنکه پوست به فراخ عضلهای جفن غالب شود و جفن از تشنج قبض
و بالا کشد و برگرداند سؤال ۴۱ اگر ترا پرسند که شعیره که بر جفن افتد چگونه
باشد جواب گو شعیره ورمی باشد که بر [illegible] سؤال ۴۲ اگر ترا پرسند که سبب شعیره
از چه باشد جواب گو سبب شعیره از فضله باشد که میل سوداویت دارد

شود جفن کوتاه شود از درکشیدن ریش پس از آن سبب درست نشود جفن کوتاه شود

و جفن را در کردانند از آن سبب اشتر خوانند و لهم الحکم تری

جفن افتد میان موی مژه و شکل ورم بر مثال جو و دانه دراز باشد و در تکش بسیار باشد که بکلی نزند

و آن فضله غلیظ باشد و چون در آنجا افتد محتقن شود و صلب گردد
چون ورم و باز چون چندی برآید باشد که غلیظ گردد و متحجر شود سؤال
چهل و سیم اگر ترا پرسند که شعر الزیاده چگونه باشد و علامت وی
چون باشد جواب گو علامت شعر الزیاده آن باشد که در زیر موی
شعر طبیعی مویها برآید زیاده و مخالف و آن مویها در چشم می خلد و
آب می ریزاند و پیوسته چشم را سرخ میدارد و از موی زیاده باشد که
چشم سبل پدید آید و باشد که ریش کرده و باشد نیز که سفیده بچشم
اندر افکنده باشد سؤال ۴۴ اگر ترا پرسند که سبب این موی زیاده در چشم
از چه باشد جواب گو سبب این موی از رطوبتی باشد که عفن شود و آنجا
بماند و از آن رطوبت عفن مویها برآید مثال این همچنان باشد که چون
آبی عفن که جایی بماند و گیاه بر روید و آن گیاه تباه بود و هیچ کار
نیاید و اگر آن رطوبت که عفن باشد و یا رطوبت تیز باشد و لذع نا
واجد موی برنیاید که موی طبیعی بریزاند سؤال ۴۵ اگر ترا پرسند که شعر
المنقلب چگونه باشد جواب گو شعر المنقلب آن باشد که هم این موی طبیعی
اشفار که زایل شده باشد از حد استوا اشفار و آن موی زیاده باشد
که همان موی مژه باشد طبیعی که مایل شده باشد از درون جفن در چشم
در گشته باشد و آن موی مژه از در گشتن باندرون چشم شده باشد و در چشم

اما ان رطوبت تیز نباشد و لذع نکند پس آن رطوبت در طرف جفن

همی افتد و پوست چشم از سرخ میدارد و خارش میکند و از سبب زخم
موی سبل باید و چشم را ریش کند و باشد که از ریش سپیده برافتد
سوال ۴۳ اگر ترا پرسند که سبب شعر منقلب از چه باشد جواب گو از رطوبتی
و بادی باشد که در چشمها اطراف جفنها پدید آید و از ان رطوبت جفن مسترخی
شود و از ان باد منقلب شود لابد موی از درون چشم گرده و از زخم موی
پوسته چشم ریخوره باشد سوال ۴۴ اگر ترا پرسند که انتشار هدب چگونه باشد
و چند گونه بود جواب گو انتشار هدب دو گونه باشد ریختن مژگان باشد
یکی انکه مژه بریزد بی واسطه و بی انکه مژه سطبر شود و دیگر انکه موی مژه
بریزد و جفن سطبر شود و سرخ باشد و با سرخی صلب باشد و نیز باشد که
ریش کرده و نیز باشد که با موی ریختن گرد پدید اید در اندرون چشم
و جفن و بیشتر ان باشد که با سلاق بود و این انتشار هدب سوال چهل و پنجم
اگر ترا پرسند که سبب انتشار هدب چه باشد جواب گو سبب انتشار هدب
سه نوع باشد یکی از رطوبت تیز مفرط که مژه را بریزاند و ریش کند و دوم
سبب دوم از جنس داء الثعلب باشد و سیوم سبب از جمله خشکی باشد
که بچشد مر عضو را سوال ۴۶ اگر ترا پرسند که بیاض هدب چگونه باشد
جواب گو بیاض هدب سپید شدن مژه باشد که یکموی سفید شود یا دو یا
موی با کثر یا بیشتر بقدر ماده سوال ۴۷ اگر ترا پرسند که سبب بیاض هدب

چه باشد جواب گو از خلطی لزج بلغمی یا از خلطی شور و سم این سبب برص
بود و رنگ موی از بخار خون سیاه بود و چون از رطوبتی لزج بلغمی بود رنگ موی
سفید کند زیرا که حرارت غریزی کم شده باشد پس اگر رطوبت سفید باشد زیرا که
سردی بروی غالب شده باشد پس اگر موی سیاه باشد ان انست
که غذاش از خون سیاه است پس لابد موی سیاه بود سوال ۴۸ اگر ترا
پرسند که قمل که در اجفان افتد چگونه باشد جواب گو علامت قمل ان بود
که چون در نگری میان مژه بر طرف جفن قمل بینی بسیار خرد و علامت
این قمل انست که پای ندارد و پای وی نتوان دید از خردی که وی باشد
سوال ۴۹ اگر ترا پرسند که سبب قمل از چه باشد جواب گو سبب قمل
از طعامهای بد باشد که از ان طعام خلط بد حاصل آید و یا ریاضت
کم کنند و بگرمابه کم شوند و در وقت بیرون اید و نیز باشد که از حرارتی
خارج باشد که با طبع بیامیزد یا رطوبتی سطبر و طبیعت از او دفع کند و
بمژه فرستد و از وی این جانور پدید آید و چنان باشد این قمل که از
خردی که در نگری گویی سر یکی رگیست و دشوار توان دید ازرا سوال
پنجاهم اگر ترا پرسند که قمقام چگونه در جفن افتد و فرق میان قمقام و
قمل چیست جواب گو فرق میان قمقام و قمل انست که قمقام بزرگتر
باشد و رنگ قمل سفید باشد و قمقام را پای باشد چنانکه توان دید سوال ۵۱

اگر ترا پرسند که سبب قمقام از چه باشد جواب گو سبب قمقام که در
جفن افتد هم از ان ماده باشد که قمل ازان خیزد اما این باز قوی تر و
غلیظ تر باشد سوال [illegible] اگر ترا پرسند که قردان که در اجفان افتد
چگونه باشد جواب گو قردان باز بزرگتر از قمقام باشد و پایهای
بسیار دارد همچون کنه گوسفند و برنگ سیاه باشد سوال [illegible]
اگر ترا پرسند که سبب قردان که در اجفان افتد چه باشد جواب گو که
سبب قردان از رطوبتی باشد عفن بغایت سخت غلیظ و ماده قردان از
ماده قمل زیاده باشد سوال [illegible] اگر ترا پرسند که جرح که در اجفان افتد
چگونه باشد و چه فرق باشد میان جرح تن و جرح جفن جواب گو بدانکه
جرح تن و آن جفن همه یکی باشد و هیچ فرق نیست میان هر دو اما باشد
که قوی تر باشد یا کمتر افتد یا باشد که قطع افتد یا چیزی از جفن کم شود
سوال ششم اگر ترا پرسند که سبب جرح از چه باشد جواب گو سبب
جرح که در اجفان افتد از چیزی باشد که در اجفان افتد چون زخمی یا چوبی
یا نی پاره و آنچه بدین ماند و از ان زخم ریش گردد سوال [illegible] اگر
ترا پرسند که وردینج چون باشد و چند گونه باشد جواب گو وردینج آن
باشد که جفن بیاماسد و پشت چشم سرخ شود و ازین اماس چشم باز
نشود و اگر جهد کنند که چشم باز کنند جفن برگردد و اگر در باطن جفن افتد

باکوراو شود

صعب باشد و نگاهش چون انگوری باشد چنانکه هر انکس که ندانند غلطش
افتد که چیزی بر آمده است و این وردینج دو گونه باشد یک نوع را علامات
آن باشد که چشم و جفن همه آماس دارد و آماسی صعب و رنگ
سرخ باشد و گران بود و پیوسته آب میرود و نیز روشنائی نتواند
دید و درد میکند و رطوبت بسیار از روی جمع شده باشد و بسیار
نیز باشد ازین نوع که چشم را ریش کند و از بیرون جفن الحمار چیز و
هیچگونه چشم باز نتواند کرد و اگر جهد کنند اندکی باز کنند هیچ نتواند
دید از بسیاری اماس که دارد و اگر جهد کنند که چشم باز کنند مخاطره باشد که
جفن برگردد و باز جای نتواند شد و همچنان بماند تا بجهد باز جای
کنند و این نوع بیشتر کودکان را افتد پس چون این اماس سخت شود
و زیادت گردد و بترکد و خون بسیار بقوام تنک و صدید ازو بیاید
و نوع دوم را علامات آن باشد که آماس سرخی اندرو بیشتر باشد
از نوع اول سوال [illegible] اگر ترا پرسند که سبب وردینج چه باشد جواب
گو سبب نوع اول از خونی باشد فاسد که با صفرا بیامیزد و سبب این
خون از خوردنهای گرم و خشک خیزد و کثرت و قلت ورم و درد از
کیفیت ماده باشد که بیشتر باشد و باشد که کمتر پس اگر ماده بیشتر بود
و درد یک جفن زیر و زبخش و درد بیشتر بود پس اگر در هر دو جفن زیرد

کم خطر باشد و نوع دوم را سبب آن باشد که از خون خیزد تیز شده
و تباه گشته بغایت تا بحدی این نوع مخوف و البته این نوع ریش
باشد ازین نوع ... ساکل شود نعوذ بالله سوال ۶ اگر ترا پرسند که
سلاق چه باشد و چند گونه بود جواب گو سلاق آن باشد که لب جفن سخ
شود و خورده باشد اما اندک تر باشد و درد ش کمتر باشد و سرخی در
باطن جفن بود و از بیرون نباشد الا در لحاظ نیز اندکی سرخی
از بیرون جفن برسد و ریش کرده اند و لب جفن اندرین نوع سطبر
شود و پیوسته آب ریزد و مژه را پاک بریزاند سوال ۶ اگر ترا
پرسند که سبب سلاق از چه باشد جواب گو سبب سلاق
از رطوبتی باشد بورقی لطیف که بماق ریزد و یا در لحاظ و باشد نیز که بدو
ریزد پس چون روزگار برآید کهن شود و همه موی مژه را بریزاند از
تیزی ماده اما نوع اول کمتر باشد و لطیف تر و نوع دوم را
ماده بیشتر بود و تیز تر و عفن تر از نوع اول سوال ۶ اگر ترا پرسند که
حکه که در جفن افتد چگونه باشد جواب گو حکه خارشی باشد که در جفن افتد
و جفن را سخ کند و آب ریزاند و باشد که مردم بدید آید و بسیار باشد
که از خارش و مالیدن بسیار جفن ریش کرده و خارش بیشتر در باطن
جفن باشد و در باطن ماق و در باطن لحاظ سوال ۶ اگر ترا پرسند که

۲
اما سلاق دو گونه باشد یکی آنکه طرف
جفن سخ شده باشد

۳
سخ باشد و نوع دوم چنان
قوی باشد

سبب حکه از چه باشد جواب گو سبب حکه از رطوبتی باشد شور بورقی
که سطبر شود و در باطن جفن ریزد و طبیعت خواهد که از آن تحلیل کند و
بدفع کردن مشغول شود و بس خارش از آن باشد و زیاده و نقصان از
کمیت و کیفیت ماده باشد که ماده کمتر باشد یا لطیف تر یا تیز تر پس
چنانکه باشد بر قدر آن باشد سوال ۶ اگر ترا پرسند که جسا چه باشد و
چند گونه باشد جواب گو جسا آن باشد که در جفن صلابتی پدید آید و جفن را
سخت کرده اند چنانکه از خواب برخیزد و چشم را باز نتواند کرد و با بسیاری
بمالد جفن از مالیدن تر گردد پس بدشواری باز تواند کرد اما جسا
طبقه ملتحمه را نیز افتد بمشارکت جفن باشد سوال ۶۸ اگر ترا پرسند
که سبب جسا از چه باشد جواب گو سبب جسا از خلطی غلیظ
سرد و خشک باشد که از خوردن غذای سرد و خشک حاصل آمده
باشد چون گوشت گاو و عدس و پنیر و آنچه از پیر کننده چیزهای
سوداوی و باشد که از بعد رمد خیزد و علامت آنکه دشوار حرکت
تواند کرد جفن را از خشکی که افتاده باشد که این نوع که از بعد رمد خیزد
چگونه باشد مشترک باشد با ملتحمه باشد سوال ۶۹ اگر ترا پرسند که غلظ
الاجفان چگونه باشد و فرق چیست میان جسا و غلظ جواب گو غلظ الجفن
سطبر گشتن جفن باشد و باشد که تا بالا سطبر گردد و باشد جفن زیر نیز سطبر

و چون جسا را کهنه باید گفت اما فرق
میان جسا ملتحمه و جسا جفن است
که چون در جفن افتد بمشارکت
ملتحمه باشد اما چون در ملتحمه افتد

شود و چون جفن را باز گردانی باطن جفن پاک بینی اما از بیرون جفن
سرخ باشد بطبرجون میده و هرگاه که نگاه کنند از بیرون جفن غبار دارد
گرانبها بر آمده است سوال ۷۰ اگر ترا پرسند که غلظ اجفان و جبا
چیست جواب گو فرق آنست که جبا از نفخ باشد سوال ۷۱ اگر ترا
پرسند که دبیل که در چشم افتد چگونه باشد و از چند گونه بود جواب گو
دبیل که در جفن افتد و آنکه در تن بر آید بیرون و یکی باشد اما علامت دبیل
آن باشد که ورمی در چشم پدید آید و جمع شود و سرش تیز شود و نفخ
افتد بگشاید و مده بیرون آید سوال ۷۲ اگر ترا پرسند که سبب دبیل
از چه باشد جواب گو خون باشد سوخته و تیز گشته که از طعامهای گرم
و خشک خیزد اگر طبیعت قوی باشد آن خون مدرا دفع کند و پوست
افکند آن وقت در پوست جمع شود و ورم دبیل گردد و اگر ماده
زیاده گیند پس خراجی بود سوال ۷۳ اگر ترا پرسند که شرناق چگونه
باشد جواب گو شرناق بیماری است خاصه که مر جفن بالا را افتد و هیچ
جای نیفتد و شرناق نهمت لزج باشد چون غشاوه و در ظاهر جفن
بالا افتد اما علامت شرناق آنست که غلظی از ظاهر جفن بالا پدید
آید بر مثال الماسی و باز دارد جفن را از بالا شدن و تمام باز نشود
گرد و روشنائی شوانده و هموراه آب از چشم او میرود و این علت بیشتر

فرق میان سبل
و غلظ

مر طفلانرا افتد و زنانرا نیز افتد بسبب طبع تر که ایشانرا باشد و تری
مزاج ایشان غلبه میکند و این شرناق جفن را گران دارد و مسترخی
چون فروگیری جفن را با انگشتان و باز کنی میان انگشتان از
میان انگشتان بر آید و باد گیرد و پیوسته خداوند شرناق را تر باشد
و عطسه میزند خاصه که روشنائی آفتاب ببیند و خداوند شرناق
را پیوسته رمد افتد و چون روزگار بر آید از زخم شرناق سبل
پدید آید و نیز باشد که ریش گردد و سپیده بر افتد و موی زیاده
بروید سوال ۷۴ اگر ترا پرسند که سبب شرناق از چه باشد و از چه
خیزد جواب گو سبب شرناق از رطوبتی باشد و تریها که جمع شود
بظاهر جفن از پس غشاوه بیرون جفن و سبب آن تری خوردنیها
غلیظ سرد و تر باشد خاصه که خداوند مزاج تر بود و نیز باشد که از
پس مدهای تر خیزد که علاج صواب نیابد و ماده بعضی آید از بهر آنکه
ضعیف باشد پس ماده قبول کند و از خود منع نتواند کرد و پس
انجا بماند و سخت شود و جامد گردد و پس جسمی گردد چون پیه و این جسم
را نسج کند بسبب و در غشاوه و شرناق شود و بسیاری علتها از خود
سوال ۷۵ اگر ترا پرسند که توثه از چه باشد و چند نوع بود جواب گو توثه
ورمی باشد سخت که بر جفن بر آید و علامت وی گوشتی باشد سخت

و شکافش دراز بود و بر مثال دانه توت و برنگ کمد باشد و درشت و چون
دانهای توت بروی برآید و باشد که رنگش سیاهی زند و باشد که
رنگش چون خون آید و نیز باشد که خون نیاید و بیشتر که پدید آید در جفن
زیرین پدید آید اما در جفن بالا کمتر پدید آید مگر نادر و دیگر همه در جفن
زیر پدید آید سوال ۷۶ اگر ترا پرسند که سبب توثه از چه باشد جواب گو
سبب توثه از خونی باشد سوخته و عفن گشته و فاسد و این خون از
طعامهای باشد گرم چون عسل و خرما و سیر و سپندان و ترهای تیز و در
جمله طعامهای گرم خیزد و خشک و از طعامهای سوداوی چون نمک آب
و عصیده و آنچه بدین ماند سوال ۷۷ اگر ترا پرسند که کمنه که در جفن افتد
چگونه باشد جواب گو کمنه که در جفن افتد علامتش آن باشد که در جفن
آماسی پیدا شود و باد گیرد و چون از خواب برخیزد چشمهای
وی بزرگ باشد و دشوار باز تواند کرد و بغایت درشت بود و چنان
پندارد که چشم وی پر از ریگ است سوال ۷۸ اگر ترا پرسند که سبب
کمنه از چه باشد جواب گو سبب کمنه از مادتهای خیزد سرد و خشک
و از خوردنیهای سوداوی خاصه کسانی را که بر مزاج ایشان سودا
غلبه دارد سوال ۷۹ اگر ترا پرسند که شری که در چشم افتد چگونه باشد و
چند گونه بود جواب گو علامت شری آن باشد که در جفن خارشی پدید

آید بی سببی چون بخار در جفن و وقت باد گیرد و آماس گیرد چنانکه
گوئی پندارد که چیزی گزیده است چون پشه و مگس و غیر آن و چون
یک زمان برآید باز نشیند آن باد و آماس و رنگ شری باشد که بسفیدی
زند سوال ۸۰ اگر ترا پرسند که سبب شری از چه باشد جواب گو سبب
شری از سه چیز باشد یکی از خون و یکی از خلط صفراوی و سیم هم از
خون که با صفرا آمیخته بود و چیزهای گرم و خشک ماند سوال ۸۱
اگر ترا پرسند که نمله که در جفن افتد چگونه بود و از چه گونه باشد جواب
گو نمله را علامت آن باشد که مژه بریزاند و چیزی پدید آید چون دانه جو
شکافته و ترگشته و لون وی سرخ باشد و بیشتر که برآید بر کنار جفن
برآید سوال ۸۲ اگر ترا پرسند که سبب نمله که در جفن افتد از چه باشد
جواب گو سبب نمله از احتراق صفرا باشد و از خونی که از صفرا سوخته
و از چیزهای گرم و خشک خوردن
بود در جفن افتد و گاهی باشد که از گرمی و خشکی خیزد سوال ۸۳ اگر ترا پرسند
که سعفه که در جفن افتد چگونه باشد جواب گو علامت سعفه که در جفن
افتد آن باشد که در میان مژگان مگری بطرف زیر مژگان چون بر
مثال سبوس باشد که ریشی بود و باشد که ریم کند و رنگ وی سفید بود
و چون ریم کند به شود سوال ۸۴ اگر ترا پرسند که سبب سعفه از
چه باشد جواب گو سعفه از دو گونه باشد یکی از عفونت بلغم خیزد و علامت

و می آن باشد که رنگش سفید گونه باشد و سعفه این دو خلط خیزد و بلغم و سودا
و از سیح دیگر بخیزد که چون این دو خلط عفن شود و بخار انها بر بالا دید و
بحفن آید و طبیعت از اطراف جفن بمژگان ریزد و انجا بماند و حشکه
شود سوال ۸۶ اگر ترا پرسند که ثوالیل که در جفن افتد چگونه و چند گونه بود
جواب گو ثوالیل نامرخ باشد که بر جفن بر آید و فرق نیست میان این
ثوالیل اندام و این علت معروفست و همه کس شناسند سوال ۸۶
اگر ترا پرسند که سبب ثوالیل از چیست که در جفن افتد جواب گو سبب
ثوالیل از ماده باشد که از غذای زیاده آید که میلش بسودا باشد
پس طبیعت آن را افکند باندامها و آن خواهد که ضایع شود و پس آن را
ثوالیل کند سوال ۸۷ اگر ترا پرسند که اشفاج که در جفن افتد چگونه باشد
جواب گو اشفاج جفن را علامات آن باشد که پشت جفن امینی
چون آماس بدید آید و باد گیرد و هم بر مثال انکه خبری گزیده باشد
و لونش سپید باشد که بکبودی زند یا بسرخی زند و فرق میان
شری و اشفاج آنست که شری زود باز نشیند و اشفاج زود باز
نشیند سوال ۸۸ اگر ترا پرسند که سبب اشفاج که در جفن افتد از
چه باشد و چند گونه بود جواب گو سبب اشفاج از سه گونه باشد یکی از
ضعیفی که در اجفان باشد یا از خلطی بلغمی که گرم بود یا از حرارتی شد

ورم

اندک پس از دو چیز زیادت خام و بجفن آید و نیز اگر گرم می افتد که از جفن
فلغمونی باشد اما فرق میان اشفاج که از خلط بلغمانی می خیزد
و میان ورم فلغمونی آنست که اشفاج که از خلط خیزد رنگش سفید
باشد و آنچه از ورم فلغمونی خیزد رنگش سرخ و گرم باشد سوال ۸۹ اگر
ترا پرسند که در تاکل در جفن افتد چگونه باشد و چند گونه بود جواب
گو اکله که در جفن افتد علامت وی آن باشد که بر جفن چون ابله بر آید
بر انکه کمه یا کبود یا بسیاهی زند پس آن آبله ریش کرد اند و نیز بود
زیادت میشود و لب ریش سطبر میشود و هر روز که بر آید تباه
تر میشود و سیاه میشود و از وی صدیدی کنده می آید تا همه جفن
را بخورد و سیاه و کنده کرد اند و نیز باشد که روی بگیرد و جمله
چشم تباه کند سوال ۹۰ اگر ترا پرسند که سبب تاکل از چه باشد جواب
گو سبب تاکل جفن از ماده تیز باشد محترق و عفن گشته بغایت
عفونت و ماده از خونی باشد سوخته و تباه شده یا از صفرای
محترق که بغایت سوخته باشد و بکیفیت سم شده و آن ماده
بهر جا که برسد ذات وی تباه باشد و بهر عضوی که برسد آن
عضو را تباه کند همچون خود پس چون این بجفن رسد جفن را بخورد
و تباه کرد اند سوال ۹۱ اگر ترا پرسند که قروح که در جفن افتد از چند

کونه باشد جواب کو قرحه ریشی باشد و فرق نیست میان قرحه جنس و جرح
تن سوال ۶ اگر ترا پرسند که سبب قروح که در اجسان افتد چه باشد
جواب کو سبب قرحه جنس یا از جراحتی باشد و از ان جراحت
جنس ریش شده باشد یا از آماسی گرم که از خون سوخته و تیز شده باشد
پس آن ورم جنس را ریش کرداند سوال ۷ اگر ترا پرسند که سلعه
که در جنس افتد چگونه باشد جواب کو با انکه از جنس جراحاتست اما میان
سلعه و میان جراحات فرق آنست که جرح آماسی باشد گرم که با درد
باشد و در وی مده جمع شده باشد و جرح را هیچ غلافی نیست و سلعه
را غلاف باشد اما درد و آماس نباشد و در سلعه ریم نباشد اما نوع
سلعه بسیارست یک نوع سلعه را در میان چون گوشتی بود و این نوع
را لحمی خوانند و یک نوع دیگر را در میان چون پیهی باشد و این نوع را
شحمی خوانند و این نوع سینه غلاف نباشد و یک نوع دیگر را در میان
چون انگبین باشد و این را شهدی خوانند و این نوع را در میان او [illegible]
باشد و این چون شیر باشد که بسته بود و آنرا نام بخته خوانند اما علامت
هر یکی ازین سلعها پیداست و هر یکی را نشانیست که بدان نشان توان
شناخت که کدام نوعست اما علامت سلعه لحمی آنست که وی چون
گوشتی سخت بود چون دست بروی نهی از زیر دست برود و خیزان بود

وعلامت

وعلامت سلعه شحمی آنست که چون دست بروی نهی از زیر دست نرود
لکن باریک باشد و سرش پهن باشد چون دست بفشاری در زیر
دست آید و علامت سلعه عصابی آنست که نرم تر باشد از
شحمی و باز این نوع فراخ تر باشد و سرش باریک تر و علامت
سلعه شهدی آنست که چون دست بروی نهی نرم باشد و چنان پنداری
که در میانش روغن است و چون دست بروی نهی در زیر دست فراخ
شود و چون دست باز داری زود باز بهم آید و علامت شیرزه
آنست که نرم باشد نه نرمی نرم بلکه در وی پاره سختی باشد چون گوی
گرد باشد چون دست بروی نهی در زیر دست نخیزد و چون گوی گرد
نماید و علامت سلعه که انرا بخته خوانند آنست که وی نرم باشد اما نه
نرمی که در وی سختی باشد و در زیر دست کنده نماید سوال ۸ اگر ترا
پرسند که سبب هر سلعه که در اجسان افتد از غلیظی خلطها باشد عفن
گشته چون بلغم عظیم که در جایی افتد و انجا تحلیل نشود و جامد شود
پس از ان خلط سلعه شود و سبب خلط غلیظ بلغمی که بجایی حاصل شود
و تحلیل نپذیرد و عفن گردد و از ان سلعه پدید آید که انرا شهدی خوانند
و اگر این بلغم سطبر تر بود و خشکی بروی غالب گردد و از ان سلعهادو ما
پدید آید و اگر بلغم غلیظ بود و خشک تر باشد پس از ان سلعه شیرازی پدید

۲
از هر سلعه جواب سبب سلعها
که در اجسان افتد

اید پس اگر این خلط سطبرتر و خشکتر شود از وی سلعه لحمی پدید آید سوال
۹۵ اگر ترا پرسند کاسترخا که در جفن افتد چگونه باشد و در چه جای
افتد که مسترخی شود جواب گو استرخای جفن را علامت آن باشد که جفن
بالا بزیر افتد چنانکه اگر خواهد که چشم باز کند جفن باز نشود و این
استرخا زیاده و نقصان باشد و نیز باشد که استرخا چنند اما کمتر بود
و کمتر چنان باشد که چشم اندکی باز تواند کرد اما تمام نه و نیز بود که نه
تواند کرد و باشد که استرخا تمام باشد و علامتش آن باشد که جفن چشم
تمام فرو افتاده باشد چنانکه منقلب شود و موی شعره طبیعی در چشم
افتد و پیوسته چشم را مخلد و این شعره منقلب خوانند سوال ۹۶
اگر ترا پرسند که سبب استرخا که در جفن افتد چگونه باشد جواب گو سوال ۹۷
و از ان تری جفن سست گرداند چنانکه چون خشکی غالب شود آنگاه
تشنج در جفن افتد چگونه باشد جواب گو علامت تشنج آن باشد که
جفن بالا برود و هیچ فرو نیاید و بر هم نشیند و تشنج نیز باشد که تمام
نباشد و باشد که کمتر باشد اما آنچه زیاده باشد آن باشد که
جفن یکبار باز ماند و هیچ بر هم نشیند و باشد که اندکتر بود اگر بکردانی
چشم باز گشاده شود و دراز بیشتر باشد سوال ۹۸ اگر ترا پرسند که
که سبب تشنج که در جفن افتد از چه باشد جواب گو سبب تشنج جفن ضد

سبب در تشنج جفن از رطوبتی
باشد که بر جفن غلبه کیرد و مزاج
جفن را نرمتر کرداند
و از ان علت حب خیزد
و این دو علت ضد اند
سوال ۹۷ تشنج که

استرخای جفن باشد و آن از گرمی و خشکی افتد که غالب باشد بر مزاج جفن
و جفن را خشک گرداند و در کشد و چشم باز بماند و نیز باشد که قرحی
رسد بر جفن و چون مندمل شود جفن را در کشد و چشم باز بماند و باشد که
از پس علاج علت ارنبه افتد سوال ۹۹ اگر ترا پرسند که موت الدم که
در چشم افتد چگونه باشد جواب گو موت الدم آن باشد که خون در
جفن بمیرد و جفن را سیاه کند یا کبود و نیز باشد که با این کبودی
آماس و آب ریختن باشد سوال ۱۰۰ اگر ترا پرسند که سبب موت
الدم که در جفن افتد از چه باشد جواب گو از زخمی بود که بر جفن آید و خون
در جفن بمیرد و باشد که از قی کردن زور بسیار بوی رسد و خون
در جفن افتد و انجا بماند و بمیرد و جفن را سیاه کند و نیز باشد که
از سبب بادی باشد که از سبب و اخلاط افتد از مزاج که ماده در موی در
جفن بریزد و جفن را سرخ و کبود کند و این نوع از جمله اماس بلغمانی باشد
سوال ۱۰۱ اگر ترا پرسند که خضره که در جفن افتد چگونه باشد جواب گو
علامت خضره آن باشد که کبودی بسبزی زند و باشد که با خضره سرخی آمیخته
بود سوال ۱۰۲ اگر ترا پرسند که سبب خضره از چه باشد جواب گو سبب خضره
هم سبب موت الدم باشد سوال ۱۰۳ اگر ترا پرسند که غده که در جفن افتد چگونه
باشد و چند گونه بود جواب گو علامت غده آنست که چیزی از جفن بر آید و جفن

از حرکت باز ماند و چون دست بر جفن نهی هیچ خبرش نباشد
سوال ۴ اگر ترا پرسند که غده که در جفن افتد چه باشد جواب کو مخارج
را که بجفن آید که حس جفن نبیند یا زخمی افتد عصب را که بر بالای
جفن است و حس جفن نبیند و آن پی بریده شود و حس آن موضع که از
زیر آن عصب است برود سوال ۵ اگر ترا پرسند که ارتعاش جفن
چگونه باشد و چند بود جواب کو ارتعاش ان باشد که جفن پیوسته
بلرزد و پیوسته بر هم زند و می جنبد چنانکه همه کس می بینند که
حرکت میکند و میلرزد سوال ۶ اگر ترا پرسند که سبب ارتعاش جفن
از چه باشد جواب کو سبب ارتعاش جفن از خلطی باشد یا از بخاری
که بر عضلات جفن غالب شود و از ان خلط عضلات جفن سست
کرده و بی ارادت حرکت میکند سوال ۷ اگر ترا پرسند که اختلاج
جفن چگونه و چند گونه باشد جواب کو اختلاج پریدن جفن باشد که
گاه گاه و پیوسته می جنبد و میزند و فرق میان هر دو انست که اختلاج
را بجز خداوندش کسی خبر نیابد که چون می پرد و ارتعاش را همه
می بینند که میلرزد و حرکت میکند سوال ۹ اگر ترا پرسند که سبب
اختلاج جفن از چه باشد جواب کو سبب اختلاج جفن از بخاری باشد
یا از فضله که متحقن شود در زیر عضلات جفن بی طبیعت حرکت میکند

کو دفع کند آن از او خداوندش حس آن حرکت می یابد سوال ۱۰ اگر ترا پرسند
که برص که در جفن افتد چگونه باشد جواب کو برص جفن را علامت
آن باشد که موی مژه سفید گشته باشد و در زیر مژه بر طرف جفن نگاه
کنی سفید شده باشد سوال ۱۱ اگر ترا پرسند که سبب برص از چه باشد
جواب کو سبب برص در جفن و تن آن باشد که قوت مغیره قوی عظیم
نباشد و در تن خلط بلغمی بسیار جمع شده باشد و آن عضو که از ان
بلغم غذا یابد رنگ گوشتش سفید شود در مثال ان بلغم که قوت مغیره
از ان گردانیده باشد سوال ۱۲ اگر ترا پرسند که آن دو علت که در
عضلات چشم می افتد کدامست جواب کو ترا گفتم که در جفن بالا سه
عضله است یکی در میان جفن بالا در زیر استخوان ابرو و آن عضله است
که جفن را بالا می کشد و یکی عضله که بر ماقست پس بگو آن دو علت
که در عضلات جفن می افتد یکی تشنجست و یکی استرخا سوال ۱۳ اگر
ترا پرسند که تشنج که در عضله افتد چگونه باشد جواب کو ترا گفتم که در جفن
بالا زیر استخوان ابرو عضله ایست که جفن را بر بالا کشد و یک عضله
دیگر بر ماقست نزدیک مژه و یک عضله دیگر بر لحاظ است نزدیک مژه و
این دو عضله جفن را بزیر میکشد چون آن عضله که جفن را بالا می کشد
تشنج کند چشم باز نماند و بر هم نشیند و اگر آن عضله که جفن را بزیر می کشد

تشنج کند چشم فراز شود و بر هم نشیند و باز نشواند کرد و اگر از این دو عضله
یکی سوی ماق و یکی سوی لحاظ یکی را تشنج افتد و یکی درست باشد
یکنیمه چشم باز نباشد و نیمی فراز بود از آن جانب که عضله تشنج
کرده باشد و آن جانب که درست بود از آن نیمی از چشم باز باشد که چون
عضله درست باشد فعل خود میکند سوال ۱۰۳ اگر ترا پرسند که چون این
عضلها را استرخا افتد چگونه باشد جواب گو این عضله که از سوی
بالا میکشد جفن را چون استرخاش افتد جفن بر هم نشیند و باز نشود
و اگر این دو عضله را که جفن را بسوی زیر میکشد استرخا افتد جفن بر
هم نشیند و چشم باز نماند و اگر نیمی بر هم نشیند و نیمی باز میشود سبب
آن بود که یک عضله درست باشد و از فعل باز نماند سوال ۱۰۵ اگر ترا پرسند
که پس فرق چگونه تو اگر میان استرخا و تشنج جواب گو فرق آنست که
اگر تشنج افتد آن عضله را که بر بالا میکشد علامتش آن باشد که زیر
ابرو درکشیده و چون گره افتاده باشد و چون دست بروی نهی سخت
باشد پس آنستکی آن استرخای عضله زیرین نیست بلکه تشنج عضله بالا
و چون عضله زیر را استرخا باشد علامت وی آنست که چشم را منبی
باز نماند و چون عضله بالای جفن بکشد میانه باز شود و از جانب
ماق و از سوی لحاظ سست باشد چون آویخته و افتاده و علامت آنکه

این دو عضله را تشنج افتد آنست که جفن همی چون درکشیده و سطبر
تر شده و چون دست بر عضله بالائی از زیر دست نرم باشد و
حرکت میکند و اگر استرخای عضله بالای چشم فراز مانده باشد
علامتش آن باشد که جفن را پنی سست گشته و جفن فراز شده چنانکه
موی مژه در اندرون چشم رفته باشد و البته چشم باز نشود و
چون نگاه کنی در طرف جفن بر حال خود باشد و درکشیده نباشد و
نرم باشد اما اگر آن دو عضله زیرین که جفن را فراز می کشد یکی را استرخا
افتد و یکی را تشنج در یکحال پس آن سو که تشنج کرده باشد چشم بر هم نشیند
و آن سو که استرخا افتاده باشد سست باشد و نرم چون گوئی
و آن سو که درست باشد نه سخت بود و نه نرم و بر حال طبیعی درست
باشد سوال ۱۰۶ اگر ترا پرسند که سبب استرخای عضلات جفن از چه
باشد جواب گو سبب این استرخا از خلطی و رطوبتی باشد که غالب شود
بر مزاج عضل جفن و از آن سست و سترخی کرده اند سوال ۱۰۷ اگر ترا
پرسند که سبب تشنج عضلات جفن از چه باشد جواب گو سبب تشنج
عضلات ضد سبب استرخا باشد و آن از آن باشد که حرارتی و یبوستی
غالب شود بر مزاج و آن عضلها را خشک کرده اند و چون خشکی بر مزاج
عضلها غالب شد عضلها خود را برکشند و تشنج افتد و از فعل خود باز مانند

سوال ۱۰۱۸ اگر ترا پرسند که نام علتها که در ماق افتد چیست و کدامست جواب
گو علت که در ماق افتد یکی غرب است و دوم غده و سیوم سلاق سوال
۱۰۱۹ اگر ترا پرسند که غرب چه باشد که در ماق افتد و چگونه و چند
گونه باشد جواب گو غرب ریشی باشد و نیل باشد یا خراجی سخت بدید آید میان
بینی و میان ماق و رنگش نزدیک رنگ تن باشد و باشد که سرخ بود و
باشد که سرخی با سپیدی زند و این خراج وقت باشد که بی علاجی
بشکافد و بگشاید و مده از وی بیرون آید ولیکن دشوار بشود
که این از علتهای عسیر البرء باشد از جهت موضعش که این موضع غرب
باید و گوشت اندک مایه باشد درین موضع و چون انفجار ریش قرحه
رود و مندمل باشد از بی گوشتی و بیشتر آن باشد که بگشاید از ماق و
باشد که از بینی گشاید از آن ثقب که میان بینی است و میان چشم و
از آنجا که بگشاید صدید بود باشد و آن صدید گنده باشد از بهر آنکه
دیر بماند در جای گنده شود و باشد نیز که نزدیک جفن بگشاید چون دیر
بماند و علاج نافع نیابد تباه کند غضروفهای جفن را چون بگشاید دست
بر روی نهی و بفشاری از خشکریش ریم و صدید دوین گیرد و اگر غافل
و فراخ شود و قرنی را ریش کند و از قرنی بیشتر این قرحه بگیرد اما غایرتر باشد
که چون خشونتی باشد بر روی قرنی اما سبب نوع دوم ازین قرحه چهارگانه که

ازا

از اغمامی خوانند هم از مادتی تیز اما این مادت که از وی قرحه غمامی
خیزد بکیفیت تیزتر باشد و بکمیت بسیارتر بود اما سبب نوع
سیوم که آنرا ارهاموس خوانند هم از ماده تیز بسیار عفن باشد یکی
از خون تباه شده عفن گشته و یکی از تری صدیدی و رنگ این قرحه
هم از دو گونه باشد یکی سفید و یکی سرخ آن یک نیمه این قرحه که
بر قرنی باشد و رنگش سپید باشد سبب وی از آن باشد که قرنی
را هیچ رگ نباشد و غذا بطریق نشو ستاند و آن غذا چون بقرنی
آید برنگ قرنی گشته باشد و رنگ قرنی سفیدست پس چون ماده
این قرحه در قرنی باشد سفید نماید و آن یک نیمه قرحه از رنگ
سرخ باشد سببش آنست که بر ملتحمه افتد و در ملتحمه رگهاست و در رگها خون است
پس چون ماده این قرحه از خون باشد لابد رنگش سرخ باشد و سبب
نوع چهارم از قرحه که بر سطح قرنی افتد که از اشقیقی خوانند هم از ماده
باشد تباه شده که در قشر اول قرنی متمکن شده باشد و این نوع قرحه
غایرتر باشد از نوعهای اول اما این سه گونه قرحه که در عمق قرنی افتد
نوع اول را که جاوسی خوانند سببش هم از ماده باشد تیز که محتقن شده
باشد در زیر قشر اول و آنجا چون بماند تیز گردد و از تیزی او قشر
اول خورده گردد و سبب نوع که آنرا مولمه گویند هم از ماده تیز خیزد که

محقق باشد در زیر قشر دومین و انجا بماند و تیره شود و ریش کند
و این دو قشر را بخورد و سبب نوع سیوم از قرحه که در عمق قرنی افتد
که آنرا اکال خوانند از ماده بغایت تیز گشته عفن شده بود که از پس قشر
سیومین بماند و انجا تیز گردد و تباه شود و این هر سه قشر بالایی خرق اکلیه کند
و بخورد و آن یک قشر زیرین را هم تباه کند بتیزی خود و همه رطوبات
چشم را بیرون پالاید **سوال ۱۰** اگر ترا پرسند که بثره که در قرنی افتد
چگونه و چند گونه باشد **جواب** گو بثره آبله باشد که در قرنی افتد علامتش
آن باشد که چون نگاه کنی چون کاورسی سیاه یا همچون عدسی سپید بینی
که بر روی قرنی برخاسته باشد با اندک سرخی اما بثره بسیار ضررست
و مختلف از دو جهت یکی از جهت آنکه موضعش رطوبت در انجا جمع شود
دیگر آنکه از جهت اختلاف رطوبت در کمیت و کیفیت اما آنکه اختلاف از
جهت موضع رطوبت باشد انست که رطوبت در قشر اول قرنی بود
و باشد که در قشر دومین باشد و باشد که در قشر سیومین اما علامت ان
بثره که در قشر اول قرنی افتد ان باشد که رنگش سیاه بود و صافی باشد و
سبب سیاهی ان ان باشد که حاجز نباشد میان پنهانی و میان طبقه
عنبی و سبب صافی وی از ان باشد که نظر برطوبت افتد و به چندان
تنکی قشر که گرد برگرد وی باشد صافی و این در قشر اول افتد رطوبت جمع شود

و در قشر اول خطرش کم باشد و آسان تر همه بثرها باشد که در قشرهای درون
قرنی افتد و علامت این بثره در قشر سوم ان باشد که برنگ سفید بود و
حاجز بود بصر او باز دارد از رسیدن سودای عنبی را و این بثره که از قشر
سیوم خیزد تیزتر از همه بثرهاست و بادرد بسیار اما آن بثره که از
قشر دوم باشد متوسطست میان این دو نوع از قرحه هم برنگ و هم
بخطر بر شناسی و سبب دیگر هست که این بثره که در قشر اول افتد
لون آن سیاهست از برای آنکه نور بیرون می آید از سه قشر و هیچ حاجز
نیست تا بدان جای رسد که قشر چهارمست و از آن نیز نفوذ کند از بهر آنکه
رطوبت در قشر اول جمع شود چندان نباشد که حجاب تواند کرد و نور
را حجاب نشود و قبول ان سیاهی عنبی تواند کرد از یک قشر بیرونی که بغایت
تنکست و صافی و نیز رطوبتی که در پس وی باشد چندان نباشد که حجاب
کند میان قشر بیرونی و میان طبقه عنبی پس چون چنین باشد هر چند
بثره برابر رنگ کرد و اندر پهنانی باز دارد و آن بثره که در قشر سیومست
از برای ان سفیدست که تیرگیست بنور و رطوبت که از پس وی است بسیار
تر باشد و سه قشر دیگر که پیش وی است حجاب او کند و نور نفوذ نتواند
کرد و هیچ انکه منع کند مر آمدن روح را و مانع باشد نیز قبول رنگ سیاهی
را از طبقه عنبی بسبب غلظ و مسافت و انکه در قشر دوم است رنگش

به سفیدی سفید باشد که اندکی باد کمی زند از برای آنکه متوسطست
هم برنگ و هم بروشنائی و هم بخطر و علامات این بثرها بتوان دانست که
طبقهٔ قرنی از چهار قشرست اما آنکه از جهت اختلاف رطوبت آن از کمیت
وکیفیتش است و آنچه از کمیت است آنست که رطوبتش بسیار باشد و آنچه
از کیفیت است اختلاف از سه گونه باشد یکی لون و یکی قوام و سیوم کیفیت
اما آنچه در لون باشد سپیدی باد کمی زند و باشد که سیاه بود و آنچه در قوام
باشد باشد که سطبر بود و بسیاری باشد که تنک باشد و آنچه از کیفیت بود
باشد که تیز باشد و تیز بغایت سوزان و باشد که خوش باشد اما آنچه کمیت
بسیار باشد و تیز اود آفتش عظیم باشد از برای آنکه ابتدا از بسیار خاسته
باشد و باز اگر کمیت اندک باشد بکیفیت غلیظ و تیز بود دردش اندک باشد
اما اگر بکمیت بیشتر باشد و بقوام غلیظتر بود و بکیفیت تیز پس دردش عظیم
باشد و باخطر و بثره باشد که سلیم عاقبت باشد و باشد که بعاقبت افتد
دردی باشد عظیم که کمترش نابینائیست و بیشترین بثرها آنست که
ظاهر قرنی افتد و از حدقه دور باشد و آفت بحدقه نرسد و چون نزدیک بود
حدقه را تباه کند چون در قشر اول قرنی باشد حرش نباشد چون مندمل
گردد اثرش نباشد و اگر باشد اندک باشد و اگر چه بثره قوی باشد و
برابر حدقه نباشد چون مندمل شود و بیاض بر افتد در بینائی خلل نکند

پس اگر برابر حدقه باشد چون مندمل شود و بثره باشد که جزوی که نزدیک
وی باشد تباه کند و خرق افکند و چون جزوی که نزدیک وی باشد حدقه را
بخورد و خرق افتد این شوا بود و در باقی پس همه تباه شود و بینائی
برود و دیگر آنکه از پس قشر سیوم افتد لابد مر سه قشر را که بر بالا است خرق
افتد چون سه قشر را خرق افتاد آن یکی را که در زیر مانده باشد اثر نتوان
بود که آنرا احتراق نفته پس چون خرق افتاد لابد مور سارد و بر آید
و بینو کند که چشم و جمله رطوبات بپالاید فرو نشیند اما نه همه بثرها که
بر آید ریم کند که بثره باشد که ریم نکند و این در وی رطوبت باشد و اگر
باشد اندک باشد تحلیل کند و ریم نکند و آنچه از کیفیت تیز باشد چون
بگکند ریش نشود و آنچه تیز باشد لابد خرق افکند و ریش گردد
و علامت آن بثره که در وی رطوبت بسیار باشد آنست که باد رود
باشد و با غلیدن بسیار و آب دویدن بسیار و نیز صداع یا شقیقه
یا نباشد و اگر در وی رطوبت نباشد بس درد و نه آب دویدن و نه غلیدن
و نه صداع و نه شقیقه باشد اگر بکیفیت رطوبت تیز باشد با درد عظیم
بود و باخطر و اگر تیز نباشد سلیم باشد سوال ۱۰۳ اگر ترا پرسند که بثره قرنی
افتد از چه باشد جواب گو از رطوبتی باشد تیز که جمع شود در میان قشرها
قرنی و طبیعت مشغول شود بدفع آن پس چون دفع کند بثره باشد

که قرحه شود **سوال ۱۲۴** اگر ترا پرسند که فرق میان قرحه و بثره چیست
جواب گو فرق میان بثره و قرحه آنست که رنگ قرحه سپید باشد از بهر
آنکه قرحه آنگاه کند که نضج افتاده باشد و قرحه نباشد و بثره را رنگ سفید نباشد
کاندکی بسرخی زند از برای آنکه نضجش نیفتاده باشد تمام و مده نشود
و بثره باشد **سوال ۱۲۵** اگر ترا پرسند که چه جهتست که بثره بر قرنیه افتد رنگ
وی سفید باشد و چون بر ملتحمه از خونست از برای آنکه بر ملتحمه اورده
بسیارست که غذا میدهد ملتحمه را پس هم از آن ماده چون بثره کرده
بثره باید و لونش سرخ باشد و باز بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد از بهر
آنکه در قرنیه از رطوبت سپیدست پس بثره از این سبب سفیدیست
که بر قرنیه بود **سوال ۱۲۶** اگر ترا پرسند که اثر چون باشد و بیاض چون
باشد **جواب** گو بدانکه اثر چون ابریست که رنگ او بغایت باشد بر
روی قرنیه و بر بیاض باز سفیدی باشد قوی که بر قرنیه افتد و هر چه
بظاهر قرنیه افتد آنرا اثر گویند و آنچه در عمق قرنیه افتد آنرا بیاض
خوانند **سوال ۱۲۷** اگر ترا پرسند که سبب اثر از چه و سبب بیاض
از چیست **جواب** گو بدانکه سبب اثر بثره و قرحه می باشد که بر سطح
افتد و چون مندمل شود و نشانش بماند پس آنرا اثر خوانند و باز سبب
بیاض آن بثره و آن قرحه بود که در قشر دوم و سیم قرنیه افتد و مندمل

شود و سپیدی سطبر پدید آید که آنرا بیاض خوانند و بیاض دو
گونه است سطبر و تنک آنچه از بثره یا قرحه باشد که در قشر اول
و دوم افتد آن تنک تر باشد و آنچه در قشر سیوم افتد سطبر تر بود
سوال ۱۲۸ اگر ترا پرسند که سفیدی که بر سیاهی چشم افتد چیست
و چرا سیاهی چشم سفید می باشد **جواب** گو ترا گفتم که رنگ طبقه
قرنیه سفیدست و سیاهی قبول میکند از طبقه عنبی بلطافت و
رقت مادام که بحال صحت است و رقیق است رنگ عنبی قبول
میکند از طبقه عنبی پس هرگاه که قرحه یا بثره بر آید لابد مندمل
شود و غلیظ کرده و قبول سیاهی از عنبی نتواند کرد پس رنگ
خویش بماند و رنگ وی سپیدست و این سفیدی که پدید آید از این
سبب باشد و اگر علاج کنیم تا تنکتر شود و آن سطبری از وی برود
پس رنگ عنبی دیگر بار قبول کند و سیاه نماید **سوال ۱۲۹**
اگر ترا پرسند که سلخ که بر قرنیه افتد چگونه باشد **جواب** گو سلخ آن
باشد که روی قرنیه را بجراشد و پوست از قرنیه برکنده شود
و علامتش آن باشد که چون در نگری سطح قرنیه را پستی تر باشد
و ریش شده باشد ریشی که سطح قرنیه را افتد اما آن باشد که
فرق میان ریش و میان سلخ آنست که در سلخ پوست از وی

قرنی کم شده باشد و خرش پیدا باشد بی ورنج و قرحه را و ریخ و
ابرو و دیدن بیشتر بود سوال ۱۳۰ اگر ترا پرسند که سبب سلخ که بر
قرنی افتد از چه باشد جواب گو سبب سلخ هم از اسباب بادی باشد
که از بیرون در آید چون زخمی که بر قرنی رسد که روی قرنی بخراشد
و نیز افتد که سبب داروی تیز باشد بغایت گرم که در چشم کشند و روی
قرنی را بتراشد سوال ۱۳۱ اگر ترا پرسند که دبیله که بر قرنی افتد چگونه و
چند گونه باشد جواب گو دبیله را علامت آن باشد که چون در نگری
در قرنی ریشی بینی عظیم و ریخ و مده که همه قرنی را گرفته باشد و چون
و طبقات چشم جمله بیرون افکنده و چون طبقات جمله آماسیده
باشد و باد در وقت بی قرار باشد و شقیقه و صداع پیوسته باشد
و این ریش چنان بود که چون نگاه کنی نه سیاهی و سفیدی
و جمله چشم را از جای بیرون آورده باشد سوال ۱۳۲ اگر ترا پرسند
که سبب دبیله که بر قرنی افتد از چه باشد جواب گو سبب
دبیله قرنی از ماده تباه باشد که عفن شده باشد و محتقن گشته در میان
قشرهای قرنی و چون دیر بماند تیز گردد و عفن تر پس آن
تیزی و عفونت همه قشرها را خورده گرداند و تباه کند و سرآورد
قرنی دبیله پدید آرد و چشمش تباه شود که هیچ امید بهی نماند که علاج

چشم تباه شود سوال ۱۳۳ اگر ترا پرسند که سرطان که بر قرنی افتد چگونه
باشد جواب گو سرطان که بر قرنی افتد علامتش آن باشد که چون در
نگری جمله صفاقهای چشم متغیر از جای برخاسته و بیرون آمده و سرخ
شده سرخی که بسیاهی زند و رگها گرد بر گرد رسته و جمله طبقات
بیرون جسته دیده و آبی بینی زرد که بسیاهی زند و تیز چنانکه کند چون
سرکه شود و طاقت نیارد و هر جای که آن آب برسد تباه کند و در
علت دردی باشد بیقرار چنانکه خداوند علت بی صبر و مدهوش
گردد و این علت تصدیع و ضربان کند و پیوسته چشم را منغله چنانکه
خداوند علت بیقرار باشد و البته صداع و شقیقه از وی خالی نباشد
و شهوت طعام از وی برود و هیچ چیز گرم نخورد و دارو نزدیک او
نتوان برد که در آن وقت بیقرار شود و صداع زیادت گردد و سر
کحل کر اندک مایه تیز باشد در چشم او نتوان رسانید که هم در ساعت بیقرار
شود و این علت از درد و خلیدن یکزمان خالی نباشد و نیز باشد که او
از درد بسیار غش رسد و بی عقل شود و این علت را سرطان چون
افتاده شدن نباشد از بهر آنکه دارو نیست که قوت او از سرطان
قوی تر باشد که آنرا بدان دارو دور توان کرد و طبیب و بیمار مرد و
درین علت نومید باشند و هم باشد که بیمار را هلاک کرده سوال ۱۳۴

اگر ترا پرسند که سبب سرطان که بر قرنی افتد از چه باشد جواب گو سبب
این علت از خلطی باشد سوداوی سوخته تباه شده و تیز گشته که در طبقهای
قرنی افتد و در انجا دیر بماند و تباه تر گردد و همچنانکه خود عفن است هر عضوی
که افتد آن عضو را عفن گرداند و تباه کند پس چون در قشر قرنی افتد
علت سرطان از آن پیدا شود و این ماده سوداوی سخت بد بود
و جمله چشم را تباه کند و پوساند سوال ۱۳۵ اگر ترا پرسند که خرکه
در قرنی افتد چگونه باشد جواب گو خر آن باشد که گوی مغاکی در طبقه قرنی
افتد چنانکه هر که در نگرد پندارد که سوراخی در قرنی فرو شد است سوال ۱۳۶
اگر ترا پرسند که خرکه در قرنی افتد از چه باشد جواب گو سبب خرکه در
قرنی افتد از قرحه و بثره و سلخ باشد که چون قرحه و بثره بگشاید و مده
از وی بیرون اید لابد انجا که جای مده و رطوبت باشد خورده شده باشد
و چون ریم بیرون اید جایگاه وی خر باشد و در وی چون سوراخی پدید اید
و نیز چون سلخ افتد قرنی را پاره از قرنی کنده شود و مغاک شود
و آن مغاک را خر خوانند و چون ان مغاک را معالجت کنند مندمل
شود و اگر خرش اندکی باشد چون بباز و اثر پدید اید و اگر خرش در بود
باشد چون مندمل شود بیاض پدید آید سوال ۱۳۷ اگر ترا پرسند که تغیر
لون قرنی چگونه باشد جواب گو تغیر لون قرنی آن باشد که سرخ گردد

و باشد که زرد گردد و باشد که دیگر باشد و طبقه قرنی بهر رنگ شود
و علامتش ان باشد که بلون یرقان افتد زرد بیند و همه لونها را
همین بیند سوال ۱۳۸ اگر ترا پرسند که از چه سبب باشد که
رنگ قرنی متغیر شود جواب گو سبب رنگ گردانیدن قرنی از کیموس
بد باشد که بر قرنی بریزد و قرنی برنگی که آن کیموس باشد بر آید و گاهی
انکه در قرنی منحل شود خداوند علت هر چه بیند پندارد که در میان
دود تاریک می بیند در میان ضباب اما روشن نه بیند و نه
تاریک و این از نکت خاطر باشد اما انچه از کیموس بود ان باشد که
رنگش چنان باشد که هر چیز را اگر سرخ رنگ باشد چنانکه یاد کردم که
کسی را اگر طرفه افتد همه چیز را سرخ بیند و اگر آن زرد افتد همه چیز را
زرد بیند سوال ۱۳۹ اگر ترا پرسند که چون طبقه قرنی تر گردد چگونه
باشد جواب گو علامت انکه طبقه قرنی را چون ابری سپید گرد در
روی قرنی ایستاده باشد و چون حدقه را نگاه کنی پاک باشد و هیچ
کدورت در حدقه نباشد اما هر چه بیند پندارد که دود می بیند و چون
جایهای سطبر قرنی پر شود تا کلفی در وی پدید اید و باشد که قرنی را
سطبر کند و باشد که قرنی اماس کند سوال ۱۴۰ اگر ترا پرسند که
سبب تر گشتن قرنی از چه باشد جواب گو تر گشتن قرنی از رطوبتی

باشد که در حجابهای قرنی ریزد و انجا محتقن شود و حجابهای قرنی
ترکرد انذ سوال ۱۴۰ اگر ترا پرسند که خشکی که بر حجابهای قرنی افتد
چگونه بود جواب گو علامت انکه حجابهای قرنی خشک شده باشد انست
که چون در کری قرنی را بینی که تشنج کرده باشد و بینایی ضعیف گشته
بود و تشنج دو گونه باشد یکی انکه قرنی بذات خود خشکی آرد و علامتش
آن باشد که درین نوع حدقه تنگ نشود و این بیشتر افتد پیر از ادر
آخر عمر و نوع دوم از تشنج ازان افتد که رطوبت بیضی کم شود
و علامتش ان باشد که حدقه تنگ شود و چشم پژمرده بود فرق میان
هر دو نوع اینست سوال ۱۴۱ اگر ترا پرسند که سبب خشک شدن
حجابهای قرنی از چه باشد جواب گو سبب خشک شدن حجابهای
قرنی از چند گونه باشد اما در جمله یکی ازان باشد که رطوبت بیضی کم
شده باشد که بیضی رطوبت لطیفه عنبی دهد و او از حرارت و یبوست
همه را جذب کند و هیچ تری بقرنی شوانند رسانید پس ازین سبب
قرنی خشک شود و نیز باشد که بسبب حرارت خارجی قرنی خشک شود که
هوا بغایت گرم و خشک بود و آن تری را که عنبی بقرنی رساند هوای
بیرونی آنرا بستاند و بدین سبب حجابهای قرنی خشک شود و نیز باشد
که پیران را در اخر عمر ایشان یبوست غالب شود و همین پیش قرنی ام

سوال ۱۴۲ اگر ترا پرسند که کمنه المده که از پس قشر قرنی پدید آید چگونه
باشد جواب گو کمنه المده که از پس قشر قرنی افتد ازان باشد که ریم
از پس قشرهای قرنی جمع شود و انجا بماند و این کمنه المده دو نوع
باشد یکی انکه جا بجا اندک گیرد و شکل هلالی شده باشد بشکل طرفه
که جزوی از قرنی گرفته همه گشاده باشد الا انجا که پیش وی ریم گرد
آمده باشد و انکه جا بجا بسیار گرفته باشد علامتش ان بود که قرنی را
بینی تمام سفید شده و از سیاهی هیچ پدیدار نباشد پس چون ببینی
سفیدی و انکه سفیدی نیست که پس قشرهای قرنی جمع شده است
و انرا کمنه المده خوانند سوال ۱۴۳ اگر ترا پرسند که سبب کمنه المده که
از پس قشر قرنی افتد از چه باشد جواب گو از سه گونه باشد یکی که
قرحه باشد که از درون قشر دوم قرنی افتد و پوست آن قرحه را
بیرون تنگ شود پس انجا بماند بسبب انکه ان قرحه بگشاید و او
بیرون شوانند آمد و دوم انکه درد سر باشد که ماده ان در میان قشرهای
قرنی ریزد و انجا بماند سوم از رمد تیز خیزد که آن مستحیل شود و
تری در قشرهای قرنی افکند و انجا بماند و گرم گردد و ریم گردد و
بیرون شوانند آمد سوال ۱۴۴ اگر ترا پرسند که نتو که مر قرنی را باشد چگونه
باشد بچه توان شناخت جواب گو نتو قرنی ان باشد که جزوی از

قرنی پرون خنر و بر مثال بثره یا چند پسته کم باشد از زخمی که ناگاه
با و رسد سوال ۱۴۶ اگر ترا پرسند که فرق میان نتو قرنی و بثره چون کنند
و هر یک را علامت چه باشد جواب گو اگر نتو بزرگ باشد بشناید از
یکدیگر شناختن پس اگر شکل نتو خرد باشد گمان افتد که آن بثره است
پس فرق میان نتو و بثره آنست که نتو خرد که از قرنی بر آید سخت باشد
و چون میل بروی نهی فرو نشیند و نرم باشد و دیگر آنکه با بثره وجع باشد
و ضربان نکند و اگر چه وجع اندکی باشد لون او سپید گون باشد سوال
۱۴۷ اگر ترا پرسند که انخلال قرنیه چگونه باشد که قرنی را افتد جواب
گو انخلال قرنیه خرقی باشد که قرنی را افتد که پاره شود و جراحت
شود چنانکه آنرا چاره نباشد سوال ۱۴۸ اگر ترا پرسند که سبب انخلال
قرنی از چه باشد جواب گو انخلال قرنیه [illegible] از دو گونه بود و یا از ریشی
باشد که او سبب باد و تیزی افتاده بود و پس از آن قرنی خرق افتد
و وجع از سبب ماده یا بادی باشد چون زخمی که بر قرنی افتد از بیرون
و قرنی را بدرانده و تباه کند سوال ۱۴۹ اگر ترا پرسند که آن چهار علت
که در طبقه عنبی افتد نامهای آنها چیست جواب گو سوال ۱۵۰
اگر ترا پرسند که نتو قرنی و بثره هر دو بهم مانند پس فرق میان نتو قرنی و
بثره چون کنند و هر یک را چه علامت باشد جواب گو اگر نتو بزرگ

و موضع این دقه بهر جایی می باشد یا نزدیک ماق یا نزدیک لحاظ
باشد و باشد که نزدیک سیاهی بر آید و باشد که آنجا که ملتحمه بقرنی پیوند
آنجا بر آید و بسیار بر آید و خرد بر آید در پس یکدیگر بر مثال آنکه مروارید
در رشته کشند و این دقه در اخر مدهای گرم بیشتر بر آید و سرخ
باشد که ملتحمه سرخ باشد و دقه آنست که ترا معلوم کردم سوال
۱۵۱ اگر ترا پرسند که سبب دقه از چه باشد جواب گو دقه از
ماده باشد که در عرق ملتحمه محتقن شود و سخت کرده و پس طبیعت آن
ماده را دفع کند و بظاهر افکند سوال ۱۵۲ اگر ترا پرسند که دمعه چه باشد
و از چند نوع باشد و از سه جای رود یکی از رگهای درون قحف و علامتش
آن باشد که دیر تر دارد و او از رطب باشد و خداوند این نوع را چون [illegible]
آب از بینی می آید و عطسه میزند و یکی دیگر از ضعیف عضلات چشم
بود و علامت وی آنست که چشم را جحوظ افتاده باشد یا در آفرینش
جاحظ بوده باشد و چشم خداوند علت تر باشد و البته نه عطسه و
نه تمدد رگها هیچ نباشد و چون دمعه دراز کشیده باشد و بسیار آید
گرمه اجزای چشم را فاسد کند و چاره بیماری بسیار پدید آید چون علاج
استرخا و سوی ناید و علت جرب خاصه و یکی دیگر از رگها که بر روی قحف
باشد و علامت وی آنست که رگهای پیشانی تمدد کرده باشد و رگهای

باگوش درکشیده سوال ۱۵۲ اگر ترا پرسند که سبب دمعه که از ملتحمه بدید
آید از چه باشد جواب گو سبب دمعه که از ملتحمه باید نوع اول آنست
که ماده جمع شود دران رگها که از درون قحفست و بماند و طبیعت ازا
تحلیل کند و دفع نماید و بملتحمه افکند و دمعه از ان سبب بود و نوع
دوئمین که از بیرون قحفاست دران غشا که نبات ملتحمه از وی است
هم ماده باشد که محتقن شود و طبیعت آنرا تحلیل کند و بملتحمه ریزد و
سبب نوع سیوم که از ضعف عضلات چشم باشد ازانست که رطوبت
بر عضلات چشم غالب شود و عضلات را سست کند پس طبیعت
آن تر بیار را دفع کند و بملتحمه افکند سبب دمعه ازان باشد سوال ۱۵۳
اگر ترا پرسند که دبیله که بر ملتحمه بر آید چگونه باشد جواب گو آن دبیله
شبیه آماسی باشد صلب و رنگ وی سپید بود که با سرخی زند و این ورم
را در آخر چون نضج افتد پالاید و ریشی بدید آید در فرو شده و درین
ریش بسیار ریخ و ریم بود و باشد که چون ورم بگشاید در اول ماده
کم بوده باشد پس ملتحمه را خرق نیفتد و اغلبش بسیار نباشد و آ
که بگشاید ملتحمه را خرق افتد و ازان خرق همه رطوبات چشم بپالاید
چشم بقعر فرو نشیند و نابینا شود و این نوع ازان باشد که در اول
ماده اش بسیار بوده باشد سوال ۱۵۴ اگر ترا پرسند که دبیله که

بر ملتحمه افتد از چه باشد جواب گو سبب دبیله از خونی باشد تباه
شده و سوخته که محتقن شود و صفاق و ملتحمه را تباه کند و بجوزد و خرق
افکند ملتحمه را و دیده و بپالاید و نابینا گردد سوال ۱۵۵ اگر ترا پرسند که
سبب توثه که بر ملتحمه بر آید چگونه باشد جواب گو توثه که بر ملتحمه افتد گوشتی
باشد سست گونه رنگش سرخ در ماق بیرون آید و نی او از گوشه ماق
و گوشت توثه چون بروید از پهلوی ماق و رگها از ماق بوی پیوسته باشد
و بر ملتحمه نیز برسد ما ننده ناخنه چون نامی باشد و بر سطح ملتحمه فراخ است
باشد و درست باشد و باز توثه تنسته باشد چون ناخنه بلکه توثه چون
ناخنه بلکه توثه چون عدسی باشد بیرون آمده و درشت و در کنارها
تنسته باشد سوال ۱۵۶ اگر ترا پرسند که سبب توثه که بر ملتحمه بروید
از چه باشد جواب گو سبب توثه از خونی باشد فاسد سوخته که در صفاق
محتقن شود و ازان خون بد توثه بر ملتحم روید سوال ۱۵۷ اگر ترا پرسند
که لحم الزایده که بر ملتحمه بر آید چگونه باشد جواب گو علامت لحم
الزایده آن باشد که گوشتی چینی زیاده برسته از ملتحمه و باشد که چند
نخودی باشد و باشد که چند عدسی باشد و باشد که چند باقلا زیاده
یا کم بود و باشد که این گوشت سخت باشد و باشد که سست باشد
و موضعش بر همه جایی باشد و فرق میان توثه و لحم الزاید آنست که بر

لحم رکما نباشد و بر تو شد رکها باشد سؤال ۱۵۸ اگر ترا پرسند که سبب لحم الزائد
که بر ملتحمه روید از چه باشد جواب گو سبب لحم الزائد آن باشد که جرحی
افتد بر ملتحمه از بریدن سبل و ظفره یا آب کشادن یا زخمی که از بیرون
بر چشم آید و ملتحمه از آن زخم مجروح شود پس معالج باید که تقصیر کند تا
گوشت زیاده نروید سؤال ۱۵۹ اگر ترا پرسند که جراحات که بر ملتحمه
افتد چگونه باشد جواب گو فرق نیست میان جراحات ملتحمه و میان جراحات
اندام اما حال جراحتها از بسیار گونه باشد که جرحی باشد که قطع افتد و باشد
که سوراخ شود و باشد که جایی فسخ افتد باشد سؤال ۱۶۰ اگر ترا پرسند که
سبب جراحت که بر ملتحمه افتد از چه باشد جواب گو سبب جراحت
ملتحمه از دو گونه باشد یکی از داخل اما آنکه از خارج باشد آنست که زخمی
رسد از بیرون و آنکه از داخل باشد از ماده تیز عفن گشته باشد
که در زیر ملتحمه زیرد و ملتحمه را ریش کند سؤال ۱۶۱ اگر ترا پرسند که تفرق اتصال
که بر طبقه ملتحمه افتد از چه و چند گونه باشد جواب گو تفرق الاتصال قطعی باشد
که بر ملتحمه افتد و ملتحمه از آن قطع بیرون آید چنانکه آشکار شود و اما تفرق
اتصال از دو گونه باشد یکی از داخل و یکی از خارج اما آنچه از خارج افتد
زخمی که از بیرون در آید یا از ماده تیز بود که ملتحمه را خرق افکند سؤال ۱۶۲
اگر ترا پرسند که آن دو علت که بر عضلات ملتحمه افتد از چه خواست

جواب گو این دو علت که بر عضلات ملتحمه افتد یکی تشنج است و
دیگر استرخا سؤال ۱۶۳ اگر ترا پرسند که تشنج که در عضلات شش گانه
افتد علامتش چون باشد جواب گو ترا گفتم که این شش عضله که بر روی
ملتحمه است یکی بر لحاظ است و یکی بر ماق و یکی زیر او معوج و اگر چنان باشد
که این عضله که بر لحاظ است چشم را بکشد بسوی صدغ و بسوی ماق دشوار
نگرستن و اگر آن عضله که بر بالاست از تشنج رسد چشم بر بالا کشد و دشوار
بزیر تواند دید و اگر آن دو عضله که معوجند ایشان را تشنج افتد چشم از گردیدن
فرو ماند و بهیچ سبب نتواند جنبید اما سبب تشنج از حرارت
و یبوست بود که بر عضلات غالب شود سؤال ۱۶۴ اگر ترا پرسند که
استرخا که در عضلات شش گانه افتد چون باشد جواب گو علامتش
ضد علامت تشنج باشد اگر چنان باشد که این عضله را که سوی
ماق است استرخا افتد میل چشم بسوی لحاظ بود و بر این نتواند نگریستن
بر ماق و اگر این عضله که بر بالاست استرخا کند چشم دشوار بر آید
و حرکت نتواند کرد و اگر این دو عضله که معوجند ایشان را استرخا رسد چشم
سست گردد و از گردانیدن بهر سو باز ماند اما سببش از برودت و
رطوبت بود که بر مزاج غالب شود سؤال ۱۶۵ اگر ترا پرسند که این چهارده
علت که بر طبقه قرنی افتد چیست و چه نام دارد جواب گو اول قرحه

۲ بثره ۳ اثر ۴ بیاض ۵ سلخ ۶ ودبله ۷ سرطان ۸ حفره ۹
تغیر لون ۱۰ کمنة المده ۱۱ تشنج ۱۲ خرق ۱۳ نتو ۱۴ رطوبة القرنیه
یعنی استرخا سوال ۱۶۶ اگر ترا پرسند که سبب غرب از چه باشد
جواب گو سبب غرب از دو چیز بود یکی از مادهٔ حاده که بر ماق افتد
و از آن ماده این موضع آماس کند و این نوع را نفخ افتد و انفجار
و سبب دوم از ماده‌های غلیظ و فج افتد و این نوع دوم را نفخ نغنغه
بسبب غلظ و فجاجت ماده سوال ۱۶۷ اگر ترا پرسند که غده چه است
و چگونه باشد و چند گونه بود جواب گو غده زیاده شدن این گوشت بود
که در ماق باشد چنانکه می که از مردم عام گنده خوانند و این گوشتی است
بر سر ثقبه که میان چشم و میان سوراخ بینی است بر حد اعتدال
نهاده است چنانکه سزا است و آن گوشت باید که چند گندمی باشد چون
از حد اعتدال بگردد و از زیاده بیشی که چند نخودی شده باشد یا
چند انگوری پس چون چنین زیاده شد آنرا غده خوانند و این غده
از چهار بیماری خاص است مر ماق را که جز ماق را نیفتد و چون این
گوشت بزرگ شود باز دارد فضول را که بسوی سوراخ بینی ریزد پس
آنجا محتقن شود و تیز گردد و سبب شود مر بدید آوردن غرب را اما
سبب بدید آمدن غده از خونی باشد سوخته که بدانجا ریزد و باشد که

از پس علاج سبل و ظفره افتد که ببرند و علاج صواب نکنند سوال
اگر ترا پرسند که سبب غده چه باشد جواب گو ترا گفتم که سبب غده از
خونی باشد که بدان موضع ریزد و از آن خون گوشت زیادت بدید آید و
باشد که از پس علاج ظفره و سبل که ببرند و تمام ببرند و علاج بصواب
نکنند از آن غده بدید آید و نیز می باشد که از فضلهای که از آنجا
میریزد و پس آنجا محتقن شود و تیز گردد سوال اگر ترا پرسند که سیلان
آب دویدن باشد از چشم از کم شدن این گوشت که از آن گنده
خوانند و چون زیاده شود غده خوانند و چون کم شود سیلان
از آن بدید آید چون کم شدن رطوبتهای که بسوی بینی رود که این گوشت
گنده چون بندیست که خدای عز و جل آفریده است و بر سر آن
ثقب نهاده است تا ماده را نگاه میدارد که از سوی چشم آرد بسوی
بینی افکند تا سوی بینی میرود پس چون آن گوشت کم شود آن ماده
که بسوی بینی میرود بسوی چشم آید و سوی ماق پس سبب غرب
این باشد سوال اگر ترا پرسند که سبب سیلان چیست سوال گو
سبب سیلان از سه چیز باشد یکی از افراط کردن طبیبان در بریدن
سبل و ظفره و غده و آنچه باید بریدن زیاده و از آن ببرند و
این گوشت که از آن گنده خوانند بریده شود دوم از معالجت طبیبان

از زیر بود و چگونه باشد جواب
کو سیلان

از داروهای تیز در کشیدن و در علاج سبل و ظفره و غده و جرب و غیر
آن و از آن داروها این گوشت خورده شود و سیوم از جدری که
چون آبله بر آید ریم کند گوشت و ماده آبله هم تیز باشد پس از آن ریم
تیز این گوشت خورده شود و کداشته کردد و سیلان بدید آید سؤال
اگر ترا پرسند که این چهارده علت که بر ملتحمه افتد نام اینها چیست جواب
گو آن چهارده علت یکی رمد است ۲ طرفه ۳ ظفره ۴ انتفاخ ۵
جسا ۶ حکه ۷ سبل ۸ ودقه ۹ دمعه ۱۰ دبیله ۱۱ توثه ۱۲
لحم الزائده ۱۳ انحلال فرد ۱۴ جسوح سؤال اگر ترا پرسند که
رمد که بر طبقه ملتحمه افتد چگونه بود جواب گو رمد اماسی باشد گرم که بر طبقه
ملتحمه افتد که مردم عام از آن درد خوانند و رمد سه نوع است نخستین نوع
بادی باشد که از خارج افتد و نوع دوم مشترک باشد چیزی از باد و چیزی
از ماده داخل و نوع سیوم از داخل باشد که هیچ از خارج نباشد و علامت
نوع اول که از بادی خوانند آن باشد که آفت از خارج افتد مادام که
آن حال باشد رمد بر حال می باشد و زایل نشود و چون آن حال از وی دور
کردد رمد چاره آید و ساکن شود و نوع دوم که مشترک باشد از جهت
بادی و از جهت مادتی که از درون بوی رسیده باشد این نوع
باز از نوع اول صعب تر و سخت تر باشد و علامت نوع دوم آن

باشد که هر چند که آن از بادی افتاده باشد و از وی دور کرده و رمد بر جای
بود و لکن اندک بیار آمد که آنچه از جهت باد بود آن دور شده باشد
اما آن ماده که در غشای ملتحمه ریخته باشد از داخل بر جای باشد چون ماده
از وی دور کرده بتمامت رمد زایل شود و اندر سر دو نوع رمد رطوبت
می آید اما نوع اول بادی کمتر آید و صعب تر و درد ناکتر باشد و با خطر
از آن دو نوع سخت و علامت این نوع سیوم اماس بیشتر از نوع
اول و دوم باشد و جفن هر دو نوع بیاماسد اماسی صعب چنانکه جفن
بر هم نشیند و بر هم نتوانند نهاد از بسیاری اماس و درین نوع از بد
همه حالها پر خطر باشد چون اماسهای سخت و آب ریختن سخت و صداع
و درد و صلابت و سرخی چشم و برجستگی رگها و درین نوع سیوم
جفن چندان اماس کند که بر گرد او از بیرون و سفیدی چشم از بالای
سیاهی بر رود چنانچه البته سیاهی هیچ بدید نباشد از بهر آنکه
ملتحمه چندان اماس کند که طبقه قرنیه در زیر ملتحمه بماند و درین نوع آفت
و خطر بسیار افتد سؤال اگر ترا پرسند که رمد از چه باشد و سبب
اماس از چه چیز بود جواب گو بدانکه سبب نوع رمد بادی از اسباب
خارجی افتد بی ماده چون آفتاب گرم یا دود یا باد تیز صعب که در چشم رود
یا در غباری بودن یا در برف و سرما و گرما ماندن یا در خاک و گرد بودن

پس طبقه ملتحمه ازان رنج اماس گیرد و سرخ گردد و سبب نوع اول
اینست و سبب نوع دوم چیزی از اسباب بادی باشد و چیزی
از ماده داخلی چون چیزی از گرمی آفتاب و ازان اسباب که یاد
کردیم بگفتیم و اندرین ماده ایستاده بود چون خون و صفرا و بلغم و
باد و باید شود و بچشم ریزد و ازان سبب ملتحمه اماس گیرد و سبب
نوع دوم اینست و نوع سیوم از ماده باشد که در غشای ملتحمه ریزد
که با وی هیچ اسباب بادی نباشد و ملتحمه آماس کند و سبب آماس
سه چیز باشد یکی ضعیفی آن عضو که قابل است اعنی چشم و بسیاری
فضول آنکه فرستند اعنی دماغ و درشتی آنکه میدارد اعنی رگها و
طبقات و این فضول که ازوی رمد خیزد چهار است خون و صفرا
و بلغم و مره سودا و باشد که این نوع رمد که از اخلاط افتد از دو خلط
مرکب افتد و سبب نوع سیوم این بود که یاد کردم سوال
اگر ترا پرسند که آن نوع رمد که از خون خیزد علامتش چه باشد و چگونه
بود ج گو آن نوع رمد که از خون خیزد علامتش آنست که آماس او
بیشتر باشد و سرخی بسیار و رطوبت بسیار و درین نوع رمد که از خون خیزد
رمص بسیار بود و گرمی و تلهب در سر و پیشانی و گرانی چشم زیاده از
همه نوع رمد باشد و رگهای چشم ممتلی بود و برخاسته و رگهای پیشانی نیز

وجع

همچنین

همچنین سوال اگر ترا پرسند که آن نوع رمد که از صفرا خیزد چگونه
بود و علامت او چون باشد جواب گو آن نوع رمد که از صفرا خیزد
علامتش آن باشد که خلیدن و ضربانش بیشتر باشد و آب چشم
زیاده تر و گرمی زیاده تر اما سرخیش کمتر باشد و آماس کمتر و رمص
و رمص صفراوی جمع نباشد بلکه پاره پاره بود سوال اگر ترا پرسند که رمد
که از خلط بلغمی بود چگونه باشد ج گو آن نوع که از بلغم خیزد علامت
وی آنست که چشم همیشه تر باشد و با رطوبت بسیار و سرخی در وی کم بود
و رمص و آب درین کمتر اما نفخ و تهیج بسیار باشد سوال
اگر ترا پرسند که آن نوع رمد که از خلط سوداوی خیزد چگونه باشد ج
گو علامت رمد سوداوی آن باشد که بخلاف رمد دموی بود و
صفراوی که در رمد سوداوی گرمی اندک تر باشد و رمص اندک
بود و چون ریگ خشک و رمد سوداوی را زود نضج نیفتد و دیر
بکشد از غلیظی ماده و فرق میان رمد دموی و رمد سوداوی آنست
که در رمد سوداوی گرمی اندک تر بود و رمص اندک و پیوسته خشک
باشد و اگر بگیرد اندکی گیرد و گرانی باشد در وی و باز فرق میان دموی
و بلغمی آنست که در دموی چشم سرد و بهم گیرد که دموی پیوسته
گرم باشد و با سرخی بود و بلغمی گرم نباشد و سرخ نبود اما نفخ

باشد و فرق میان رمد صفراوی و سوداوی آنست که درد و خلش رمد
کمتر دارد اما در نوع صفراوی گرمی عظیم تر باشد و درد و سوزان و در
سوداوی ضد آن بود **سوال** اگر ترا پرسند که چگونه باشد رمدی
که دو خلط مفرد در هم آمیزند و مرکب شوند **جواب** گو رمد باشد که مرکب
باشد از خون و صفرا که با هم مزاج کنند و رمد باشد که از خون و بلغم
باشد که مرکب شوند و رمد نیز که از سودا و دیگر اخلاط مرکب شوند آنرا
بقیاس توان شناخت **سوال** اگر ترا پرسند که بچه علامت
توان شناخت رمدی که از اخلاط خاصه باشد **جواب** گو علامت
آنکه از خون و صفرا خیزد چنان باشد که درد صعب باشد و آب چشم
زیاده بود اما رمص میانه باشد و خلیدن بسیار باشد اما رمد که از
نوع رطوبت باشد علامت وی آنکه چشم سرخ باشد اما سرخی
آن اندک بود و تر باشد و نیز رمص بسیار بود و درد میانه اما
خلش سپید باشد بمثال شری که در جلد افتد و علامت آنکه با سودا
و رطوبت باشد که درد میانه بود و رمد دیر کشد و نضجش نباشد الا بدیر گاه
و چشم خشک باشد نه سخت خشک بلکه میانه و نیز رمد باشد که بنوبت
باشد یکروز گران تر و یک روز سبکتر و باشد که بنوبت باشد
یکروز درد کند و یکروز درد نکند و این نوع بیش از هفت روز نباشد و آن

نوع که روزی گران تر باشد و روزی سبکتر هم شود خاصه در تابستان
و بهار و اگر کسی تب دارد و ناگاه رمدی با درد و دران تب آید
پس آن چنبره میدهد که آفتی عظیم چند اوفتد تب را باشد و درد صعب
در رمد از خلطی تیز باشد و آن رمد با خطر بود و از تیزی خلطی که طبقات
چشم را بخورد و تباه کند و درد صعب از تیزی و بسیاری ماده بود که تمدد
چشم درد کند و نیز باشد که درد از بخاری باشد غلیظ و ازان بخار چشم
تمدد کند و رمد که زمستان و تیرماه خیزد صعب تر باشد از برای
آنکه ماده را دیرتر نضج افتد و تحلیل شود اندک و نیز همه اخلاط‌ها و
بخارها در زمستان جامد شود از برودت هوای زمستان و رمد
که در تابستان و بهار خیزد دیر بسته شود و تحلیلشان زود باشد از بهر آنکه
در تابستان و بهار همه اخلاط تنک شود و زود تحلیل رود و نضج نیز
زود پذیرد از آنکه طبع هوا گرم باشد **سوال** اگر ترا پرسند که
طرفه چگونه باشد **جواب** گو طرفه آن باشد که طبقه ملتحمه پر خون شود و
آن خون در وی بماند و ریش کبود و سیاه گردد **سوال** اگر ترا پرسند
که طرفه از چند سبب افتد **جواب** گو از چهار سبب یکی سبب بادی
چون زخمی که از بیرون بر چشم آید و از آن سبب طرفه افتد دوم آن
باشد که اگر کسی را قی افتد بزور و از آن زور رگ در گسلد و خون در صفاق

ملتحمه افتد و آن خون بپرد و از آن آب دویدن ناخنه پیدا شود و ناخنه
باشد نیز که از بعد تر خیزد و غلظ و آن رسد که علاج درست نپذیرد
پس عاقبت ناخنه شود **سوال** اگر ترا پرسند که اشقاخ چگونه باشد
و چند گونه بود **جواب** که اشقاخ آن باشد که ملتحمه باد گیرد و چون آماس
آید بر طبقه ملتحمه بر مثال چیزی گزیده و اشقاخ از چهار نوع باشد نوع
اول آن باشد که ناگاه پدید آید خارشی در ماق و سوزشی و از
بعد آن ملتحمه منتفخ شود چنانکه هر که بیند پندارد که چیزی گزیده
چون مگس و پشه و این نوع بیشتر تابستان افتد و در چشم زنان
افتد و لونش راست با آماس بلغمانی ماند اما این نوع دوم نیز از نوع
اول باشد و گرانی از نوع دوم بیشتر باشد و لونش سفیدتر بود و سرخی
در این نوع زیادت و چون انگشت برو نهی و بیفشاری انگشت درو فرو
نشیند و اثرش بماند یکساعت نیک اما نوع سیوم نیز از نوع دوم
باشد چون انگشت برو نهی و بیفشاری اثرش زودتر شود از بهر
آنکه در آن جایگاه انگشت زودتر رود از بسیاری باد و تری که آنجا
گرد آمده باشد و باز این نوع سیم را درد باشد و ضربان و لونش
برنگ تن باشد اما نوع چهارم را علامت آن باشد که صلب بود
و هم ملتحمه و هم جفن منتفخ بود و باشد که این نفخ تا بالای ابرو رسد

اما دردش بسیار نباشد و لونش کمد بود و بیشتر در بعد مرض افتد
و در آبله خاصه مر کودکان را و زنان را بسبب تری مزاجشان و نیز از
بسیاری باد **سوال** اگر ترا پرسند که سبب اشقاخ از چه باشد
جواب که سبب اشقاخ از چهار گونه باشد سبب نوع اول از باد
بود و سبب نوع دوم از فضله بلغمانی رقیق بود و سبب نوع سیم از
فضله مائی باشد و سبب نوع چهارم از فضله غلیظ باشد و باشد که
فضله غلیظ از جنس سودا باشد و چون تباه گردد از آن سرطان پدید
آید **سوال** اگر ترا پرسند که جسا چگونه باشد **جواب** که جسا صلابتی
باشد که در همه چشم پدید آید خاصه در طبقه ملتحمه و علامتش آن
بود که چشم دشوار حرکت تواند کرد و تمدد و سرخی با هیچ تری
بود و آید و بسیاری بباید مالیدن تا اندک مایه سبکتر گردد و آنگه باز
تواند کرد **سوال** اگر ترا پرسند که سبب جسا از چه باشد **جواب**
که از خلطی سودائی باشد که بغایت غلیظ شده باشد پس موست آن
غالب شود اما علامت آنکه از خلطی غلیظ خاسته باشد آن بود
که در ماق و در لحاظ اندک رمص خشک ریگی گرد آمده باشد و سبب
آنکه از موست باشد البته در وی رمص نباشد **سوال** اگر ترا
پرسند که حکه چگونه باشد که در ملتحمه پدید آید و علامت آن چه باشد

جواب گو حکه خارشی باشد که در ملتحمه پدید آید بورقی و دوّمین گیرد
وازان آب خارشی پدید آید چنانکه خداوند علت پندارد که طبقه
ملتحمه کسی بتقریض میکند و خارش بیشتر در ماق پدید آید و سرخی اندکی
در ملتحمه پدید آید و باشد که چون بینه سرخ شود و از صعوبت خارش
ریش شود سوال اگر ترا پرسند که سبب حکه که در ملتحمه افتد از چه باشد
جواب گو سبب حکه که در ملتحمه پدید آید از فضله شور بورقی باشد
که در ملتحمه افتد و خارش بسیار کند پس طبیعت حاجتمند شود بدفع
کردن فضله پس خارش گیرد تا مردم بیاری رسند طبیعت را بخارید ن
تا آنجا از فضله محتقن شده باشد راه وی بگشاید و بیرون آید و سبب حکه
اینست که یاد کردم سوال اگر ترا پرسند که سبل که در طبقه
ملتحمه افتد چگونه باشد جواب گو سبب آن امتلای رگهاست که در
طبقه ملتحمه است که آن رگها شاخ‌ها نند و در هم افتد در حجاب ملتحمه که
مثال تنسته عنکبوت و علامت سبل آن باشد که چون در چشم
نگری ملتحمه را سرخ بینی و پیوسته آب میدود و گاه گاه خارش
میکند و باشد که چون روزگار بر آید آن سبل کهن کرده و چون در
نگری از طبقه ملتحمه بطبقه قرنی گشته باشد پس بدانکه سبل است از
برای آنکه خدای عز و جل در طبقه قرنی رگ نیافریده است پس رگی

بر قرنی بینی چون موی باریک بدانکه آن رگها سبل است و اگر روی
قرنی صافی بینی و سرخی در طبقه ملتحمه بینی و بر قرنی نه بینی که رگها
تنسته است و بر قرنی هیچ نیست آن از ریح السبل گویند اگر علاج
سبل شود و این دو نوعست یکی در باطن عروق جداول ملتحمه باشد
و علامتش اینست که چون بنگری در داخل صفاق چون ابری بینی
که پوشیده باشد بر ملتحمه و سرخیش اندک باشد و خداوند این نوع
را پیوسته دغدغه می‌باشد و پیوسته عطسه میزند خاصه که آفتاب
بیند و روشنایی پیوسته از چشم وی آب می‌آید و ضربان میکند
در قعر چشم اما نوع دومین از سبل که بظاهر عروق جداول ملتحمه
افتد علامت وی آن باشد که چون درنگری بظاهر ملتحمه رگها بینی
در هم بافته ممتلی و در قرنی بینی چون دودی و رگهای باریک سرخ
تنسته بر سطح قرنی بر مثال تنسته عنکبوت و روی خداوند علت
سرخ بینی و چنان پندارد خداوند علت که می صعب در چشم وی است
و درد پیوسته باشد خداوند این نوع سبل و در آفتاب و در چراغ
نه بیند و چون چشم نیز بخویشتن کشی سبل نه بینی که بسوی تو باز آید
و سبل دو گونه است بکیفیت یکی صلب و غلیظ و دیگر نرم و رقیق و
چون بعلاج رسم یاد کنم سوال اگر ترا پرسند که سبب سبل

ازچه باشد ج گو سبب نوع اول از سبل امتلا باشد که در دماغ
جمع شده باشد و چشم قابل باشد بضعف مران ماده بدو او نیز باشد
که رگهای چشم در افرینش سطبر و فراخ بوده باشد پس این سبب
نزول ماده بیشتر و زودتر باشد و نیز باشد که سبب سبل از رمد
حاد افتاده باشد و معالج در معالجه تقصیر کرده باشد یا بیمار فرمان
طبیب نبرده باشد پس ماده انجا در جداول ملتحمه محتقن شده باشد و
غلیظ گردیده پس از ان سبل خیزد و این نوع را نیز با سبل خوانند
و سبب نوع دوم هم از نفضی باشد اما انست که ماده وقتی قوی تر باشد
و دران وقت که رمد را علاج کرده باشند از جهت درد مبردات
بسیار بکار برده باشند و آن رمد نیز در فصل زمستان افتاده باشد
و هوا سرد بوده باشد پس از ان جهت ماده در عروق مانده باشد و نیز
وسطبر شده پس تحلیل نتوانند کرد و چون رمد دیر ماند سبل گردد و در
شهرهای سردسیر بوده و هوای سرد و زمانه سرد چون زمستان
سوال اگر ترا پرسند که چون طبقه قرنی تر کرده چگونه باشد
جواب گو علامت انکه طبقه قرنی چون از زخم اب فرود اید چکیات
پس درست شد که آب زخمی پارهایست از رطوبت بیضی که می چکیده
ان زخم و پیش حدقه پارهایست و خلاف مردمان انست که یاد کردم

سوال اگر ترا پرسند که چگونه است که اب میان طبقه عنبی و رطوبت
جلیدی می ایستد هیچکس خلاف کرده است درین که جای دیگر می ایستد
جواب گو بعضی قومی را مذهب انست که آب میان عنبی و رطوبت جلیدی
نمی ایستد بلکه میان عنبی و قرنی می ایستد و موضع آب میان عنبی و قرنیست
و حجت می آورند که چون رطوبت بیضی زیاده گردد و از ثقبه عنبی بیرون
آید و از پس قرنی بایستد و هم انجا بماند متکاثف شود و آب انست
و انکسانی که مذهب ایشان انست که جای اب میان رطوبت
جلیدی و طبقه عنبیست حجت می آرند که اگر چنان بودی که آب از پس
قرنی ایستاده بودی قرنی از رطوبت رنگ پذیرفتی و رنگ رطوبت
سفیدست و چون رطوبت میان عنبی و قرنی بایستادی حاجز بودی
میان قرنی و عنبی پس قرنی از عنبی رنگ سیاهی قبول نتوانستی کرد و
ما می بینیم که در ثقب سپیدی پدید نمی آمد پس معلوم شد که آب میان
عنبی و جلیدیست و دیگر این حجت می اورند کسانی که میگویند که آب
میان قرنی و عنبی می ایستد که ما می بینیم بعضی از چشمها که آب فرود
آمده این اب را فراخ می بینیم چنانکه عنبی اندک پدید امده باشد و اگر آب
در میان جلیدیه و عنبی بودی تمام دیده بودی و اگر از ان آب که ما
می بینیم بدان فراخی از پس حدقه بودی پس عنبی اندک بودی چنانکه

حدقه است چون بزرگ مینماید و از پس حدقه باشد لابد فراخ شده باشد
پس لابد و منتشر بودی چون قدح کرده می‌شود هیچ ننماید پس درست
شد که آب از بیرون عنبیه است و باز آنکه میگویند که آب میان جلیدی
و عنبیه است چون قدح کنیم در حل عنبی می‌آویزیم چون آب بیرون
عنبیه باشد چون در حل عنبی توان آویخت و باز حجت می‌آرند و ما
آب را در حل نیاویزیم که آب را چون قدح کنیم آنجا که گفته اند همی ایست
انجا رانیم تا آنجا فرو شود و این سخن محال است و دیگر حجت می‌آرند
که اگر در پس عنبیه بودی سوراخ شدی و در وقت رطوبت بیضی بیرون
دویدی و دیگر باره می‌بینیم که آنجا که آب است در جایگاه فراخ می‌بینیم و اگر
آب میان جلیدیه و عنبیه باشد میان جلیدیه و عنبیه تنگ است و آنجا
هیچ فراخ نیست که آنجا موضع رطوبات است پس آن فراخی میان طبقه
عنبیه و قرنیه است و دیگر از بهر آن جهت سه سو کرده‌اند که طبقه عنبیه از بیرون
املس است و بر آن ملاست رطوبت چون جهت نبودی سد این
سوراخ او را نگاه دارد تا از جای نشود و اگر نه چنین بودی جهت کرده
ساخته شدی تا آسان تر فرو رفتی پس چون نگاه کنی پس چو نگاه کنی
جز طبقه ملتحمه سوراخ نمیشود و بیشتر طبقه عنبیه را نبات از طبقه مشیمیه
و در آن وقت که طبقه ملتحمه سوراخ شود درست گشت که آب میان

قرنی و عنبی می‌ایستد و دیگر میگویند که آب در میان عنبی و قرنی
ایستد اما چون قدح کنند جهت چون در میان آن دو طبقه حاصل
شد لابد طبقه عنبی را جهت بیفشارد و پس از آن فشارش فراخی پدید
آید چنانکه مر رحم را در وقت زادن فراخی پیدا شود و چون کودک
بیرون آید باز بهم شود از برای آنکه رباط رحم سست است و حال
قدح هم چنانست که چون جهت عنبی را بیفشرد ثقبه عنبی از افشارش
فراخ شود و حل آب را جذب کند و چون جذب کرد باز بجای شود
و طبقه و حدقه چنان شود که بود از تحت و این سخن هم ممکن
نبود و دیگر گویند که آب غلظ رطوبت بیضی است و رطوبت بیضی
رطوبتیست تنک و از دو بیرون نیست یا از رطوبتی آید که غلیظ شود
یا جمله غلیظ بود و لابد غلظ وی از تغیر مزاج سرد باشد که رطوبت
بیضی را سرد کند پس ممکن نبود که از اهمت زایل تواند کرد و اگر
چنین بودی علاجش جز بادار و شو استی کرد تا رطوبت را تنک کردی
پس درست شد که آب بطریق نزول می‌آید و قولش یاد کرده آمده است
در علاج آن ابن اثل و جالینوس یاد کرده است در مقاله چهارم از
علل و اعراض که رطوبت بیضی غلیظ شود از تغیر مزاج سرد و چون
تغیر افتاد رطوبت بیضی غلیظ شد لابد فصلها در دماغ جمع شده باشد

چنانکه بوده باشد

وفضولها که از دماغ بچشم آید آب آن باشد اما چنین گفته است که آب
غلیظ رطوبت بیضی است و نزدیک من انست که اینمعنی جالینوس گفته
باشد اما دیگر اطبا گفته اند که آب غلیظ رطوبت بیضی است که بعد را
طرفی انست که آب نزول فضول است و مرا معلوم شده است
بتجربه که وقتی که رکان بروی را آب بگشادم و آب را فرو نشاندم نوع
چشم او روشن شد و حدقه صافی گشت و من هنوز دست را بیرون
نکرده بودم که فضله از بالای او در آمدن گرفت و از پس ثقبه عنبی ایستاد
و رنگ قرنی چندانکه آن فضله بود سپید شد برنگ گچ و من از آن
دلتنگ شدم و دست بیرون آوردم و چشم را بربستم چنانکه باید بود
دیگر روز بگشادم دیدم که چشم روشن شده بود و از آن فضله
باز هیچ ندیدم که همه فرونشسته بود و دیداری روشن بدید پس
از آن مرا درست شد که آب فضولیست که از بالا می آید و جایش
میان رطوبت جلیدی و طبقه عنبی است که اگر جایش میان قرنی و عنبی
بودی چون آب انجا ایستادی لا بد همه قرنی سفید بودی و آن
سفیدی با بدی انجا و زایل نشدی که هیچ جای میان قرنی و عنبی نیست
که آن رطوبت انجا بگذشتی اما چون قدح کردی دست چون از طبقه
بگذشتی سر میل میسن در میان ثقبه پدید آمدی درست بر طبقه

عنبی می باشد و از پس حدقه پس اگر آب میان عنبیه بودی میان طبقه
قرنی پس چون دست از طبقه ملتحمه بگذشتی و بقرنی رسیدی از پس
قرنیه پدید آمدی از بهر آنکه هر چه از پس قرنیه نیستی رنگ او قبول کند
چنانکه رنگ سیاهی از عنبیه قبول کرده است و من چندانکه
قدح کرده ام دست را از پس حدقه دیده ام که پدید آمده و هر که قدح
کرده است همچنین دیده و پس درست شد که آب میان جلیدی و عنبی
می باشد و دیگر در آن که امتحان کنیم چشم را بگیریم و در حدقه نگاه کنیم
تا آب قدح پذیرد یا نه و چون در آن وقت مردمک دیده فراخ
میشود آب را از پس حدقه تمام توانیم دید و چون دست باز داریم
حدقه باز جای می شود و تنگ کرده و آب را چون نقطی پشنیم در حدقه
پس معلوم شد که آب از پس عنبی است پس اگر از پیش عنبی بودی در
پیش ثقبه بودی و حدقه را بپوشیدی چنانکه بتو نسبی دیدی که حدقه در
پیش ثقبه بودی و دیگر اگر آب بیرون عنبی بودی قرنی سفید نمودی
از برای آنکه قرنی سپید است و آن سیاهی از رنگ عنبی قبول کند
و نیز آب سپید رنگ است پس درست شد که آب را جای میان عنبی
و جلیدیست **مقاله سیوم از کتاب نور العیون در علتها که از آن
بچشم نتوان دیدن و در نتوان یافت الا بحس عقل و تمیز و کا**

وعلمی تمام کرم این علتها را بکمان نتوان بجای آورد و باندیشه توان شناخت
و این علم سخت دشوارست و درین علم همه دانایان و فاضلان در
مانده و عالمان اندرین علتها غلط افتند و نشناسند و بسیار کس هستند
که کتابها بسیار خوانده‌اند و شاگردی کرده‌اند و هرگز از این علتها نام نشنیده
و ندانسته‌اند و من درین مقاله ترا روشن کردانم چنانکه هیچ بر تو
پوشیده نماند و علامت هر یکی بگویم که هر یکی را چه توان شناخت و
نام هر علتی بگویم که چه خوانند تا طبیب چون علامات ببیند بداند که
چه علتست و در کدام عضو افتاده است و سببهای جمله بگویم که هر
یک از چه افتد و جمله علتها که بچشم که از آنچشم نتوان یافت آن
صد علتست و جمله سوال این مقالت دویست و پنج سوال و دویست و
پنج جواب سوال اگر ترا پرسند که اسباب را اجناس چندست
جواب دو جنس است یکی طبیعی و یکی خارج از مجری طبیعی اما آن
اسباب که طبیعت است که فاعل است مر صحت را و آنست که
صحت را نگاه دارد و آن اسباب که در بیماران کار کند عرضی باشد که
خارجست از مجری طبیعی که بیماری از آن خیزد و از وی باشد حال که
نه بیمار باشد و نه تندرست اما اسباب که اسباب بیماریست علل اسباب باشد که
از آن خیزد که نه بیمار تمام بود و نه تندرست تمام و آن اسباب باشد که

دارد و این حال آن کسانی که موجود باشد در ایشان تمام این حال که نه بیمار
باشد و نه تندرست سوال چندست اسباب بیمار کننده جواب
گونه یکی را از آن بادی خوانند و آنکه از آن سببهاست که در اندام از بیرون
در تن چون سرما و گرما و زخم تیر و شمشیر و آنچه بدین ماند و دیگر آنست که
آن را سابقه خوانند و آن اسباب که از درون خیزد چون امتلاء سیوم
آنست که آن را واصله خوانند و آن از آن اسباب باشد که تا دام که
آن حاضر باشد بیماری باشد بحضور آن و چون زایل شود و چون زایل
شود آن سبب بیماری زایل شود و چون عفونت سوال اگر ترا پرسند
که چندست آن اسباب که چون زایل شود هم بیماری خیزد و هم تندرستی
جواب شش گونه است یکی از آن هواست که در اندام است گرد
بگرد مردم دوم آنچه بخورد و بیاشامد سیم حرکت و سکون چهارم
خواب و بیداری پنجم استفراغ و احتباس ششم حالتهای نفسانی
سوال اگر پرسند که بیماری که در چشم افتد و از آنچشم توان دید در چند
جای افتد ج گو در دوازده جای ۱ در روح باصره ۲ در عصب مجوف
۳ در عصب صلب ۴ در عضله سه گانه ۵ در طبقه صلب ۶ در طبقه
مشیمی ۷ در طبقه شبکی ۸ در رطوبت زجاجی ۹ در رطوبت
جلیدی ۱۰ در طبقه عنکبوتی ۱۱ در رطوبت بیضی ۱۲ در روح

بینایی وان علت چیهاست سوال اگر پرسند که بطلان حس
بینایی که بیفتد بی آنکه در چشم علتی باشد و بینایی بود از چه جای افتد
جواب این حال که بیفتد که بینایی را تباه کند و در چشم علتی نباشد
از دو جای افتد یکی از دماغ که آفتی افتد دماغ را و روح نفسانی
از آن سبب تلف شود و نابینا شود و نیز باشد که مردم دیر بماند در
تاریکی یا در روشنایی چنانکه کسی را در زیر زمین باز دارند و چون وی را
بر آید او را بیرون آورند چشمش هیچ نه بیند و اگر در روشنایی بماند
همچنین بود و اگر در قرص آفتاب بسیار نگاه کند چون کسوف افتاده شود و
بی آنکه در چشم علتی باشد یا در دماغ روح را آفتی رسیده باشد چشم
نابینا گردد سوال حس بصر از چند سبب باطل گردد و چشم نابینا
شود بی هیچ ج از دو سبب بود یکی جنس حس و دیگر از جنس بصر
و آن نیز از دو گونه باشد یکی سبب داخل بود اما سبب داخل باشد چون
سده و ضیق عصب افتد که بیفتد غشاها و رطوبتها را که از پس جلیدیست
و آن سبب که از خارج بود چون آب و اتساع و ضیق و غیر آنکه بیفتد
طبقه عنبی او چون سبل و سفیده و قرحه و ناخنه و من در مقاله دوم
یاد کردم و جمله کشم سرجه باشد از علت مردمی که علاج پذیرد و چون
علت زایل شود بینایی نماند و از آن تدبیر نباشد سوال از چند سبب

باشد که باطل شود حس بینایی جواب از سه سبب یکی آفتی که در آید
در آلت بصر و آلت بصر رطوبت جلیدیست و دوم آفتی که در آید در قوت
بصر و آن روح باصره است که می آید در دماغ در عصب مجوف و سیوم
آفتی که بیفتد در چند اندام بصر را چون طبقات و رطوبات و غیر آنکه
خادمند سوال چند سبب باشد که در افتد در آلت بینایی
جواب گو از سه سبب یکی از بیماری که مفرد که آن را بسیط خوانند و
آن یکی باشد از هشت گانه چهار مفردست و چهار مرکب و آنچه مفردست
گرمیست و سردی و خشکیست و تریست و آنچه مرکبست و تریست و سردی و
خشکیست و سردی و تری و گرم و خشک و دوم از امراض آلی را از اعضای
چشم چون سده و غیرها و سیم مرض انحلالی که بیفتد چون قطع و خرق
و فسخ و قروح اکال که آلتها تباه شود سوال اگر ترا پرسند که افتاد
مر قوت بصر را باشد در چند جای افتد در دو موضع یکی در دماغ و دیگر
در مجاری آن عصب مجوفست و اندرین مجوف چون چاربی افتد
زیان کند مر قوت بصر را اعنی روح باصره را که در عصب مجوف
می آید از دماغ جواب از چه جهت باشد این چاربیها که بیفتد در آن
موضع سوال از سه جهت یکی از امراض بسیط یعنی یکی از هشتگانه
که چون گرمی مجوف تا در دماغ در آن موضع که این قوت از آن موضع

که این قوت از ان موضع میخیزد که در سیم از امراض اختلال چون قطع
وخرق وشروح وفسخ وانچه بدین ماند **سوال** فرق چیست میان
خیال ازو میان و میان خیال صفا و رطوبات چشم و سختی حدقه
روح باصره **جواب** بدانکه خیالها نخستین چهار است از چهار بیماری نهانی
که آن بچشم نتوان دید و بحس نتوان یافت الا باندیشه بسیار و
بحدس بجای توان آوردن بچیزهای ظاهر که راه نماید در نهانی و من
اکنون ترا باز نمایم چنانکه هیچ چیز بر تو پوشیده نماند بدانکه فرق
میان خیالها هیچ چیز نباشد یکی باید که اول در نگری در هر دو چشم
اگر چنان باشد که این خیال که بدید آمده است برابر است در لون و
مقدار و زمان در یکی چشم اول بدید آید پس دیگر چشم یا هر دو چشم یکسان
شدند پس بدانکه این خیال از آفت معده است و اگر چنانست که
بخلاف این بدید آمده است چنانکه در یکی چشم زیادتست و در دیگر کم
یا در یکی بیشتر و در یکی باز پس تر بدید کرده است و نیز مختلف در لون
و قوام و زمان و نیز در یک چشم خیال است و در یکی نه پس دلیل است که
فرود آمده و دوم باید که در نگری در حدقه خداوند علت اگر چنان باشد که
یک حدقه کدرتر باشد از حدقه دیگر پس علتست و اگر چنان باشد که گاهی
کدورت بیشتر شود و گاهی کمتر پس ان از بخار معده باشد و سیم

پرس

پرس از بیمار ان وقت اگر چنان باشد که ازین خیال مدت سه ماه
گذشته است یا چهار ماه و در چشم هیچ اثری یا چون ترسکی سفید گونه
یا بر یکی دیگر بدید آمده است و چشم بر حال خود صافی و پاکیزه است پس
اول معده است و اگر چنانست که زیاده میشود و روزگار دراز بر نیامده
باشد هم پرس از خداوند علت اگر چنانست که زیاده میشود و کم میشود
پس الم معده است و اگر چنان است که زیاده میشود و نقصان نمیشود
و همیشه این حال باد بنماید پس سبب آب است که فرود می آید و چهارم
پرس از خداوند علت که در ان وقت که طعام خورده باشد و ممتلی بود
از طعام این حال زیاده تر و سخت تر باشد یا نه پس اگر چنین است الم
معده است و اگر چنان باشد که بر حال خود باشد و کمتر نشود از خالی شدن
معده و زیاده نشود از امتلای معده لابد آب بود که فرود می
و پنجم پرس از خداوند علت تا در ان وقت که خیال می نماید هیچ
لذعی در معده باشد یا نه اگر لذعی در معده باشد لابد خیال از خلطی تیز
باشد که در معده تجمع شده باشد و لذع کند پس اگر در معده اش
هیچ لذعی نباشد و خیال پیوسته باشد نشان آب بود و نیز پرس
که در ان وقت ایاره فیقرا بکار دارد و بنگرد که هیچ کمتر شود یا نی اگر
کمتر شود ان خیال از الم معده است و اگر کمتر نشود پس دلیل آب

باشد و نیز می باشد خیالهای بسیار مر الحانی را که رطوبت چشم صافی و
وقوت باصره رابس باشد چنانکه طنین که در گوش پدید اید از ذکای حس
که در گوش است اما این حال وقتی باشد که این خیالها که در مقدم دماغ است
این خیال انگاه باشد که کسی را اول حیاری که آنرا یونانی قرانیطس خوانند
افتاده باشد و این قرانیطس گرم باشد که در مقدم دماغ افتد از جهت
کیموس گرم و خشک که در دماغ باشد و سوخته گردد و از حرارت تب پس
بخاری از انجا برخیزد که مانند باشد بغبار زیت چنانکه در زیت آتش
افکنند دود سیاه برگیرد چون این کیموس در دماغ از حرارت تب سوخته
گردد همچنان دودی ازوی برآید و بچشم اید بدان رگهای که از دماغ بسوی
چشم می اید و علامت خیال این باشد که در چشم نگری در چشم هیچ عیب
نباشد و خداوند علت شکایت میکند از ضعیفی چشم و دیدن خیالهای
سیاه و فرق میان ضعف روح باصره و میان این نوع بخاران باشد
که چون از ضعف روح باصره بیند هرچه بیند ضعیف بیند و چون
ازین بخار باشد هرچه بیند پندارد که در دود می بیند **سوال**
در روح باصره چند علت افتد **جواب** هشت علت افتد و آنست که از دور
نیکو بیند و از نزدیک نه بیند و چیزی کوچک را نیک بیند و چیزی
بزرگ را نه بیند **سوال** در عصب مجوف چند علت افتد و انهارا چگونه بیند

جواب گو در عصب مجوف ده علت می افتد اول اتساع و دوم ضیق
و سیوم سده و چهارم ضغط و پنجم ورم ششم قطع و هفتم هتک
هشتم تشنج نهم خرق و دهم سوء المزاج **سوال** در عصب صلب که
حرکت چشم میدهد چند علت افتد و چه نشان خوانند انهارا **جواب**
چهار علت یکی تشنج و دوم استرخا و سیم انحلال فرد و چهارم سوء
المزاج **سوال** اگر پرسند این سه عضله که در فم عصب مجوف آمد ایشانرا
چه خوانند و چند علت **جواب** گو در عضلها سه علت افتد یکی تشنج
و دوم استرخا و سیوم انحلال فرد و چهارم سوء المزاج **سوال** این
سه عضله که در طبقه صلب چند علت افتد و انهارا چه خوانند **جواب**
گو شش علتست یکی غلظ و دوم امتلا و سیوم ورم و چهارم ضعف
و پنجم انحلال فرد و ششم سوء المزاج **سوال** که در طبقه مشیمی چند علت
افتد و چه خوانند شان **جواب** در طبقه شبکی چند علت افتد و چه
خوانند شان **سوال** شش علت است یکی غلظ دوم امتلا سیم
ورم چهارم ضعف پنجم انحلال فرد و ششم سوء المزاج یعنی کم از این
هشت کانه **جواب** در رطوبت زجاجی چند علت افتد و چه خوانند
انهارا **سوال** یازده علت افتد اول تغیر لون بسرخی و دوم بزردی و
سیوم بسیاهی و چهارم بسپیدی پنجم تری و ششم خشکی و هفتم

بزرگی ششم بخردی نهم جمود دهم غلظ یازدهم تفرق اتصال **سوال**
در رطوبت جلیدی چند علت افتد و آنها را چه خوانند **جواب** گو یازده
علت در رطوبت جلیدی افتد یکی آنکه گردیدن بجب و دوم بزیرتر آمدن
سیم بربالا شدن و چهارم گردانیدن رنگ سیاهی پنجم گردانیدن
رنگ سفیدی ششم گردانیدن رنگ یزردی هفتم منعقد شدن هشتم
ازجای خود بیرون آمدن نهم دورتر شدن از جای خویش دهم خردتر شدن
یازدهم بزرگتر شدن دوازدهم خشک شدن سیزدهم تر شدن چهاردهم تفرق
الاتصال پانزدهم افشردن **سوال** در طبقهٔ عنکبوتی چند علت افتد
و آنها را چه گویند **جواب** گو دو علت تفرق الاتصال و سوء المزاج
سوال در رطوبت بیضی چند علت افتد و آنها را چه خوانند **جواب**
گو هفت علت یکی تغیر لون ۲ خشکی ۳ خردی ۴ خشک شدن
چهارم تر شدن پنجم کمتر شدن ششم پیش گشتن هفتم غلظ **سوال**
این هشت علت که در روح باصره افتد سکاکش چگونه باشد و از
چه سبب بود که کسی از دور بیند و از نزدیک نه بیند **جواب** گو آن کسانی
که از دور نیک بینند و از نزدیک نیک نه بینند سبب آن باشد که روح
باصره بسیار بود اما غلیظ باشد و سبب بسیاری روح از قوت روح
نفسانی باشد و سبب غلظ روح از رطوبتی باشد غلیظ که آمیخته گرده باروح

باصره روشن نباشد که ذات آتش غلیظ باشد بسبب آنکه مخالطه کرده باشد در
دماغ روح نفسانی با خلط و بخارها میزد چون او را نفوذ افتد در آن
منفذها که ساخته شده است که روح دران منافذ صافی گرده و از
بسیار بخاری و آمیزش خلط که با روح آمیخته شده باشد تمام صافی
نشود و پس چون بچشم آید هنوز صافی نگشته باشد و چون مردم از دور
نتوانند دید و از نزدیک نیک نتوانند دید آنست که روح باصره چون نیک
باشد صافی نشده باشد ادراک نیکو نتوانند کرد **سوال** اگر پرسند از چه سبب
باشد که از نزدیک نیک بینند و از دور نیک نتوانند دید **جواب** گو روح
باصره اندک باشد و صافی بود و از نزدیک نیک بینند و از دور نتوانند
و بسبب اندکیش لابد ضعیف باشد بدور نتواند رسید و بسبب آنکه
صافی باشد هرچند اندک باشد چیزی که نزدیک بود لابد نیک بیند
و قبول تواند کرد **سوال** از چه سبب باشد که کسی چیزی خورد را نیک بیند
و بزرگ را نتواند دید **جواب** گو این مسئله هم آن قیاس است که کسانی
نزدیک نیکو بینند و از دور نیک نتوانند دید و سبب آن هم آنست که
روح اندک باشد و صافی و لابد چون ثقبهٔ عنبی چندانکه نورست باز شود
خورد را بتواند دید اما بزرگ را نتوانند دید و این مسئله را در علت ضیق
یاد کرده ایم پس بدین سبب خورد را نیک بینند و بزرگ را نیک نتوانند دید

وتیز سبب می باشد همین حال از روح باصره و نیز می باشد از بسیاری و
بزرگی رطوبت جلیدی که خرد انگیو بیند و بزرگ نه واین از برای ان
باشد که سطبر کند روح را که در عصب می اید تا ضعیف شود و نتواند رسید
بشی بصر و علامتش ان باشد که چشم درین حال ضعیف باشد از پیش
روح و هرچه بیند خرد و ضعیف بیند **سوال** از چه سبب کسی چیز
بزرگ را نیک بیند و خرد را نه **جواب** گو سبب این ضد آن علت باشد که
یاد کردم چون روح بسیار باشد و غلیظ بود و تغلیظ چیزی خرد را ادراک
نتواند کرد اما چیز بزرگ را نیکو قبول کند و بیند و نیز بسیار می افتد که چون
روح تری باشد همین حال باشد و رطوبت جلیدی همین حال بیند که چون
رطوبت جلیدی خردتر باشد و اندکتر همین حال بیند از برای انکه
روح بیرون آید از غیر مجری طبیعی **سوال** از چه سبب باشد که هم از
دور و هم از نزدیک نیک بیند **جواب** گو روح باصره لطیف باشد و
بسیار تا هم از نزدیک و هم از دور نیک بیند سبب انکه چون بسیار بود
بدو برسد از دور هم و بسبب صفا از نزدیک نیک بیند **سوال** از چه
سبب باشد که کسی هم از دور و هم از نزدیک نیک نتواند دید **جواب**
گو آفت روح باصره از چند سبب باشد چون روح اندک و
غلیظ بود از دور و نزدیک دشوارتر تواند دید چه سبب اندکی بود

نتواند

نتواند رسید و بجهت غلظ از نزدیک نیک نتواند دید اما آفت روح
باصره از دو سبب باشد اول از کمیت دوم از کیفیت انچه از کمیت
باشد هم از دو سبب بود یکی انکه بیشتر باشد و دوم انکه کمتر بود
و ازان آن سببها افتد که یاد کردم که اگر کمتر باشد بدو نرسد و اگر بیشتر
بود از نزدیک نیک نبیند وانچه از کیفیت باشد ان بود که لطیف باشد
و آن باشد که غلیظ بود پس حالش ضد این بود که یاد کردیم که انچه لطیف
باشد زود ادراک کند وانچه غلیظ بود ادراک نتواند کرد آفت روح
جمله اینست که یاد کردم **سوال** از چه سبب باشد که کسی از بالا نیک بیند
جواب گو از دو سبب باشد یکی انکه رطوبت بعضی پاره غلیظ شود
و آن پاره از زیر بود چون بزیر نگاه کند مانع باشد این پاره را که
غلیظ شده باشد در نفوذ روح را پس چیزی که در زیر باشد قبول
نتواند کرد و از بالا نیک تواند دید و سبب دوم ان باشد که ارزنی
از زیر حدقه افتاده باشد و همین حال آید که یاد کردم **سوال** از چه سبب
باشد که کسی بر بالا نیک نبیند **جواب** از دو سبب بود یکی انکه رطوبت
بعضی پاره غلیظ شود و آن پاره از زیر باشد قبول نتواند کرد و از
بالا نیک ضد آن باشد که یاد کردم و آن ازان باشد که پاره از رطوبت
بعضی غلیظ شده باشد و آن پاره از بالا باشد چون بر بالا نگاه کند

مانع باشد این پاره که غلیظ شده باشد مر نفوذ روح را پس چیزی که بر
بالا باشد قبول نتواند کرد و از زیر تواند دید دوم آن باشد که آن چیزی
از بالای حدقه افتاده باشد **سوال** علت اعشی چگونه باشد و از چه
سبب باشد **جواب** که علت اعشی شبکوری و شبکوری از چند سبب بود
یکی از رسیدن رطوبت بیضی دوم از غلیظ شدن روح نفسانی سوم
از کدر شدن رطوبت جلیدی چهارم از تر شدن جلیدی پنجم از دایم
بودن در آفتاب این سبب بادی باشد و این از برای آن باشد که
چون روز باشد لطیف شود و نیک بیند و چون شب در آید باز کثیف
شود از ان فضلها بسبب سردی هوای شب و تری شب پس شب نبیند
و آنکه شب بیند در آفتاب نه بیند از ان جهت که گرمی آفتاب ضعیف
کند روح نورانی را و این از برای آن باشد که هر چه لطیفتر باشد تحلیل کند
و باقی آنچه غلیظ باشد بماند چون شب در آمد روح بسبب سردی
هوای شب جمع شود تواند دید ششم آنکه شب کوری از جهت بخار معده
باشد و میان آنکه از معده و از دماغ باشد و اسبابهای دیگر بیک حال
مانده که کمتر نکرد و چون معده پر باشد و تهی باشد زیادت شود و بیشتر
که افتد این علت در چشم سیاه بزرگ افتد بسبب تری مزاج این چشم
چون مزاج چشم تر باشد و غلیظ باشد از جهت آنکه مزاج چشم و سبب

سیاهی

سیاهی و بزرگ شدن چشم از بسیاری کثیف باشد پس ازین سبب
شبکوری در چشم سیاه بزرگ افتد **سوال** از چه سبب باشد که
بروز نیک بیند و بشب نیک نبیند و این علت را چه خوانند **جواب**
گویند که این علت را جهر خوانند و جهر روز کور باشد و سبب این
علت ضد سبب شبکوری باشد و این علت از سه سبب باشد
یکی از آن باشد که روح نوری بغایت خشک شده باشد یا روح نور
اندک باشد و ضعیف باشد روز پس ازین سبب چشم پژمرده چنک
گردد و بروز نبیند و چون شب در آید هوا اثر کند و خشکی او
باز دارد و از تحلیل نشدن و بیشتر این علت در چشمهای ازرق افتد
و در چشم اشهل و از برای آنست که ازرق و اشهل بشب در ماهتاب
نیک بینند دیگر یکبار چنان نیست **سوال** اتساع فم عصب مجوف
چگونه باشد **جواب** که اتساع فم عصب مجوف آن باشد که فراخ
شود فم عصب مجوف در نور عینی منتشر شده و در اجزای چشم
و چشم نابینا شده بسبب اتساع عصب و انتشار نور از مجاری معهود
یکی از فراخ شدن ثقبه عنبی و دیگر از فراخ شدن عصب مجوف و سیم
از تفرق اتصال طبقه شبکی آنست که آن انتشار که از جهت فراخ
شدن ثقبه عنبی باشد علامتش آن بود که چون چشمه البته دروی

اثر نور نماند و هر کسی که بداند چون در نگرد و پندارد که آب سیاهیست که
فرود آمده است از برای آنکه نور باستقامت بیرون می آید از
عصب و حدقه فراخ و تنگ میشود و در ثقب هیچ پیدا نباشد
الا فراخی در حدقه و بیشتر آن باشد که تنگ باز افتد و علامت انتشار
که افتد از فراخ شدن عصب مجوف آنست که بروزگار پاره پاره می افتد
و یکبار نیفتد و نور پراکنده گردد و پیدا باشد در اجزای داخل چشم
و چون در حدقه نگاه کنی اتساع قسم عصب مجوف توانی دیدن
و حدقه همچنین فراخ شده اما ثقب فراخ و تنگ نتواند شد از برای آنکه
نور از قسم عصب مجوف منتشر میشود پس تنگ شدن را از جهت
نور آمدن باشد در روی و علامت انتشار که از تفرق الاتصال طبقه
شبکی افتد آنست که این انتشار یکبار افتد و یکساعت چشم نابینا
شود اما قومی اند سبب آنست که یکبار انتشار افتد و نور از ثقبه عنبی
نیفتد که انتشار نور از فراخ شدن قسم عصب مجوف افتد و حجت
می آرند که نور چون از عصب مجوف بیرون می آید چون قسم عصب
مجوف فراخ شود بطریق صنوبری نتواند بیرون آمدن پس تفرق حجب
سر عصب منتشر گردد نور و قصد ایشان ازین سخن آنست که علاج
عصب مجوف علاج ثقبه عنبی است و پیش ازین نیست خلاف در میان

اطبای وقت و علمای گذشته سوال سبب فراخ شدن عصب
مجوف از چه باشد جواب که سبب فراخ شدن عصب مجوف از دو
سبب افتد یکی از خلطی که در آنجا افتد و از آن خلط تمددی پدید آید
و از آن تمدد عصب باز کشیده شود و پس فراخ شود و دیگر هم
سبب تری که غالب شود بر این عضلات که گفته شد و سست شود
و عضلات قسم عصب را سخت نتوانند داشت و نگاه نتوانند داشت
پس از آن سبب قسم عصب مجوف فراخ شود و از آن نور منتشر گردد
و چشم نابینا شود سوال سبب ضعیف شدن عصب مجوف از چه
گونه باشد ج که ضعیف شدن عصب مجوف را علامت آن باشد
که از فضل خود باز ماند و در بصر ضعف در آید و خلل در حس آید و باشد که
اندک باشد و باشد که سبب ضعیف شدن که بسیار اندک باشد چشم
ضعیف بود و اگر بسیار باشد چشم نابینا شود سوال ضعیف شدن
عصب مجوف از چه باشد جواب هر علتی که در عصب مجوف پدید آید
همه عصب ضعیف کند چون مرض بسیطه و مرض خاصه و چون غلط
و تشنج و قطع و آنچه بدین ماند و همه علتها که بیفتد در عصب ضعیف شود
که نبات عصب مجوف از دماغست چون اصل آفتی رسد فرع
ضعیف شود سوال سده که در عصب مجوف افتد چگونه باشد و چه

علامت توان شناخت جواب کو سده آن باشد که میان عصب مجوف
بسته بود و چشم بی آنکه در وی علتی پدید آید نابینا شود و علامتش
آن باشد که چون خواهی که بدانی که سده است یا چیزی دیگر یا علت
علت پیش خود نشانی و دست بر یک چشم می نهی و این دیگر چشم
باز کنی و در حدقه نگاه کنی اگر در آن وقت حدقه فراخ شود
و چون دست از آن چشم برداری تاریک تر شود و بحال خویش پس بدانکه
سده نیست در عصب مجوف و اگر بخلاف این باشد که نه تنگ باشد و
نه فراخ آن سده عصب مجوف باشد سوال سبب افتادن سده
در عصب مجوف از چه باشد جواب سبب افتادن سده در عصب
مجوف از فضول باشد سرد و تر که بدو رسد از دماغ و بدو رسد بروزگار
دراز و این فضول تا میان پی مجوف را پر کند و چون پی پر شد میانش
بسته شود و باز دارد روح را از بیرون آمدن پس نابینایی باشد و
خداوند سده هیچ نه بیند سوال ضغط که عصب مجوف را افتد
چگونه باشد و بچه علامت توان شناخت جواب ضغط که عصب
مجوف را افتد چنان بود که عصب را ورم فشارد و تنگ کرده چنانکه
نور چشم دشوار شود از بیرون آمدن و بینایی را ضعیف کند
و مایه آن باشد علت ضغط بسته اما فرق میان ضغط و سده آنست

که در سده البته نه بیند اندک و نه بسیار و باطل شود بینایی و در سده درد
و امتلا و ثقل باشد و در ضغط اندکی می بیند اما با ضغط درد و امتلا
و ثقل باشد سوال سبب ضغط عصب از چه باشد جواب کو سبب ضغط
عصب مجوف افتادن رطوبتی باشد بسیار که در نفس عصب ریزد و نفس عصب
را از آن ضغط شد که ضغط از سبب آماسی باشد که در طبقه مشیمی یا طبقه
صلب افتد چون اینها را آماس رسد از آن آماس عصب فشرده شود و
علامت این نوع از ورم مشیمی و صلب افتد آنست که چون پیش از
بیمار ترا گوید که گرانی و امتلا در چشم می بینم خاصه در قعر چشم و چون باز بیمار
شنیدی که فضلا از دماغ به زیر می آید و طبقه مشیمی را با طبقه صلب را آماس
کرد پس از آن آماس عصب مجوف را فشارش رسد و از آن فشار تنگ
شود مجری عصب مجوف بقدر غلظ و بسیاری و اندکی خلل در چشم
پدید آید و اگر اندکی باشد اندک و اگر بسیار باشد بسیار و اگر بیماری گران
و درد و ثقل و امتلا بیند در چشم پس علت سده است و خاصه که هیچ
نه بیند اما چون در وقت خواست در بیمار نگری خود ترا معلوم گردد و
لابد چنان که علامت آماس پیدا شد اما اگر از بیمار پرسی از حال
گذشته او گوید که این علت از پس تب گرم دماغ وی را افتاده باشد چون
سرسام و برسام و غیر آن پس از آن ضغط وا ورم افتاده باشد پس اگر

بیمار گوید که هیچ بیماری گرم در دماغ نیفتاده بود که این علت افتاد پس
بدانکه این علت سده راست **سوال** ورم که عصب مجوف را افتد
چگونه باشد و بچه علامات توان شناخت **ج** کو علامت ورم که
بیفتد عصب مجوف را ان باشد که بینایی ضعیف شده باشد یا دردی
که زیر چشم بدیدار اید و این درد در قعر چشم خانه بود و با ثقل باشد و
باشد که بمشارکت عصب طبقه شبکی منتفخ شود که نبات شبکی از
سرپای مجوف است پس علامتش ان باشد که چون در حدقه نگاه کنی ببینی
بینی و چشم همه گران کرده و باد در دماغ بند و در ورم نیز انکه که دو شناسی
چیند و تمام نابینا شود و اما درد و ثقل باشد و در سده نباشد ثقل و درد
و امتلا و نابینا باشد که هیچ نبیند و فرق میان ضغطه و ورم ان بود
که چون ضغط باشد ثقلش کمتر باشد و در ورم درد بیقرار باشد
با ثقل و درد شقیقه دایم و مقدم دماغ را چون نگاه کنی لابد ورم
باشد و ورم عصب بی تب نباشد **سوال** سبب ورم عصب مجوف
از چه باشد **جواب** کو سبب ورم عصب مجوف از رطوبت و فضل
بسیار که در نفس عصب ریزد و از ان سبب عصب ورم کند و نیز باشد
که از ماده تیز گرم که جمع شود در دماغ و الم رسد عصب را و دماغ را
سوال چون عصب مجوف را قطع افتد چگونه بود و چون توان شناخت

جواب کو چون عصب مجوف را قطع افتد در وقت نابینا شود و چشم از جای
بیرون خیزد و درد عظیم پیدا آید چنانکه بیم هلاک باشد و از بعد ان چشم
بیرون خیزد و فرو نشیند **سوال** عصب مجوف را قطع از چه سبب بود
جواب کو قطع عصب از زخمی باشد که از خارج افتد یا قوی بزور که از ان عصب را
قطع افتد و نیز باشد که ماده تیز گشته در عصب ریزد و از اغلظ یا حدت
قطع کند **سوال** چون عصب را تنگ افتد بچه علامت توان شناخت **ج**
کو تنگ عصب مجوف را علامت ان باشد که چشم از بینایی باز
افتد و پژمرده شود و در قعر او بدید آید و باشد که جمله چشم اماس کند
سوال چون عصب مجوف تشنج کند چگونه بود و بچه علامات توان
شناخت **ج** کو تشنج عصب مجوف را علامات همان باشد لکن
زیاده و نقصان باشد از سبب ماده و زخم که باشد که زخم قوی تر
افتد یا ماده بیشتر بود و تشنج بدان قدر افتد **سوال** سبب تشنج عصب
از چه باشد **ج** کو سبب تشنج عصب مجوف همان سبب تنگ عصب بود
اما زیاده و نقصان ان بقدر ماده و زخم باشد **سوال** چون عصب مجوف
را خرق افتد چگونه باشد و بچه علامات توان شناخت **جواب** کو خرق
عصب افتد بینایی تباه شود و نور پراکنده گردد و چشم اماس کرد
و درد بیقرار افتد و خداوند علت را غشی افتد و عقلش زایل شود س

خرق عصب مجوف از چه باشد ج گو خرق عصب از مادهای تیز باشد
بغایت که در عصب مجوف ریزد و از آن ماده تیز عصب را خرق افتد
و باشد که از زخمی بود که از خارج افتد س سوء المزاج عصب مجوف
چگونه باشد و بچه علامات توان شناخت ج گو سوء المزاج آن باشد که
یکی از هشتگانه زیاده شود یا کم گردد یا تیز گردد یا تباه شود و هیچ
عضوی از مزاج هشتگانه خالی نیست چون این مزاج هشتگانه راست
باشد تندرست بود و چون یکی را در کمیت تفاوت افتد یا در کیفیت
بیماری افتد چون عصب مجوف را یکی از اینها زیاده یا نقصان شود یا تیز
گردد و تباه شود آفت در عصب افتد و بیماری پدید آید و چون عصب
مجوف را سوء المزاج افتاد بینائی برود و بقدر آنک اگر بسیار باشد بسیار
و اگر کمتر بود کمتر و اگر میانه باشد میانه برین قیاس باشد تا یکی
پدید آید و این بقیاس تن توان شناخت و مزاجش س سبب
سوء المزاج عصب مجوف از چه بود ج گو سبب آن از خوردن طعامهای
بد و شرابهای بد و تدبیرها باشد در خواب و بیداری و حرکت و سکون و
هوای بد و استفراغ بد و احتقان بد و از بدی حوادث نفسانی و
چون این چیزهای بد که یاد کردیم نه بر قاعده باشد سوء المزاج
افتد و اگر راست رود مزاج راست باشد و تندرست بود و قاعده

طبیعی است س چون عصب صلب را تشنج افتد که چشم را حرکت میدهد
چگونه باشد و بچه علامات توان شناخت ج گو چون عصب صلب را تشنج
رسد چشم خیره باشد و حرکات عضلات واقع نشود و چون در حدقه نگاه
کنی حدقه را چنین که ساکن ایستاده بود که البته فراخ نشود و تنگ در
کشیده باشد اما بینائی باشد و لکن ضعیف بود و بقدر تشنج اگر زیاده
بود زیاده و اگر کم بود کم س سبب تشنج که در عصب صلب افتد از
چه باشد ج گو تشنج عصب صلب از یبوستی بود که بر مزاجش غالب
شود و یا دماغ را آفتی رسد چون ورم که از حرارتی عصب افتد و
از آن سبب این عصب را تشنج افتد و بر خطر باشد و علامتی بد باشد
بیمار را خاصه در سرسام س چون استرخای این عصب افتد چگونه
باشد و بچه علامت توان شناخت ج گو علامات استرخای این
عصب آن باشد که جمله چشم را جحوظ افتد و چون در حدقه نگاه کنی حدقه
گشوده باشد که بینائی نباشد و این علت بیشتر در حال نزع افتد
و علامات بد بود و چون این عصب را استرخا افتد جمله عضلات چشم از
حرکت بیفتد س سبب استرخای عصب صلب از چه باشد ج
گو استرخای این عصب از رطوبتی باشد که در دماغ حاصل آید و هم
آن رطوبت بر مزاج این عصب غالب گردد و عصب را سست کند

وازحرکت دادن عضلات فرو ماند س انحلال فرد که عصب افتد چگونه
باشد و بچه علامت توان شناخت ج که علامت انحلال فرد که در
عصب صلب افتد آن باشد که چشم را بیرون خیزاند و بینایی نماند و
همه حرکات چشم و عضلها برود و چشم باز ماند که بر هم نشیند و دیگر از
ماده تیز باشد از دماغ بر بن عصب ریزد و آنرا تباه کند س سوء المزاج
عصب صلب از چه باشد ج سبب سوء المزاج عصب همان باشد که
در عصب مجوف یاد کردم س چون این سه عضله که در قسم عصب
مجوف آمد تشنج افتد چگونه باشد و بچه علامت توان شناخت ج
که این سه عضله که عصب مجوف را سخت می کنند چون ایشان را تشنج رسد
زیان نکند بل منفعت دهد از بهر آنکه چون تشنج کند لابد فم عصب را تنگ
دارند و چون نور بیرون آید قوی تر آید و روشنایی قوی باشد اما
اگر تشنج قوی افتد فم عصب را در کشد آنکه زیان دارد که روشنایی
بیرون نتواند آمد چنانکه واجب کند اما با اینهمه تشنج بهتر از استرخا
چون استرخا اندک بود س تشنج این سه عضله از چه بود ج
که حرارت و یبوستی که بر مزاج دماغ غالب گردد س استرخا که
این عضلها را افتد چگونه بود و بچه علامت توان شناخت ج
که چون این عضلات استرخا افتد زیانش عظیم بود از بهر آنکه این

عضلها

عضلها را چون تشنج افتد فم عصب مجوف را تنگاه نتواند داشت و
فراخ و سست شود و از آن فراخی نور را انتشار افتد و چشم نابینا
گردد و اگر بسیار فراخ و تباه شود بقیاس فراخی اندکی تواند دید
و علامت استرخای کلی آن باشد که حدقه چشم از جای بیرون خیزد و در
بیرون بماند بی آنکه درد کند و اگر درد کند از ماده تیز باشد یا از
عقده و این استرخا سستی باشد از جهت تری و از جهت حرکت ناکردن
باشد س سبب استرخای این سه عضله از چه باشد ج که استرخای
این سه عضله از رطوبتی باشد که بر مزاج عضلات غالب گردد و این
از سبب بسیار خوردن چیزهای رطب و از تدبیرهای بد و از حرکت
ناکردن بود س سوء المزاج که این سه عضله را افتد چگونه باشد و بچه
توان شناخت ج که علامتش آن باشد که ضرر دراید و طبقات
چشم و در بینایی و دیدار ضعیف شود بقیاس زیادتی و کمی سوء المزاج
سوال سبب سوء المزاج که این سه عضله از چه باشد جواب سبب سوء
المزاج این عضله از جهت سوء تدبیر باشد که همه تدبیرهای بد کرده شود
سوال غلظ طبقه صلب را چون توان شناخت ج که علامت غلظ
طبقه صلب آن باشد که چشم گران شود و درد و گرانی در قعر چشم
پدید آید و چشم را بینی که از جای خود برخاسته باشد چون این حال پدید

بدانکه طبقه صلب را غلظ افتاده است س سبب غلظ طبقه
صلب از چه باشد ج کو سبب غلظ طبقه صلب از مادهای غلیظ
بود که بر طبقه صلب ریزد و از خوردن طعامهای پر سوداوی خاصه
که بر مزاج خداوند علت سودا غالب باشد س چون طبقه
صلب ممتلی شود چگونه بود و بچه علامت توان شناخت ج
چون طبقه صلب ممتلی شود علامتش ان بود که چشم گران کرده و
چون در طبقه قرنی نگاه کنی چنان پنداری که از جای بر آمده است
از برای انکه چون طبقه صلب ممتلی شود برخاسته کرده و از [illegible]
او طبقه قرنی اند که بر خیزد برای انکه نبات قرنی از صلب بود سوال
سبب امتلای طبقه صلب از چه باشد ج کو از مادهای غلیظ که
بیاید بر طبقه صلب و طبقه صلب بخویشتن کشد از جهت غذا و آن
زیادت آن باشد که غذا کند پس ممتلی شود سوال سبب ورم طبقه
صلب از چه باشد و چگونه بود و آنرا بچه توان شناخت ج کو
ورم طبقه صلب را علامت آن باشد که گرانی و درد و ضربان در قعر
چشم پدید اید و طبقه قرنی متشنج شود و ملتحمه باشد که بجا در تشنج
شود س سبب ورم طبقه صلب از چه باشد ج کو سبب ورم طبقه
صلب هم از ان اسباب باشد که ورم اندامها گرم دیگر از ورم دماغ

خیزد خاصه در علت سرسام س ضعیف شدن طبقه صلب چگونه
و چون باشد و بچه توان شناخت ج کو چون طبقه صلب ضعیف
شود علامتش ان باشد که چشم ضعیف شود و چون درنگری
پنداری که فرو شده است و ضعیف شده س سبب ضعیف شدن
طبقه از دو گونه باشد یکی از انکه بیماری افتدش و بدان سبب ضعیف
شود و دیگر از انکه غذای چنانکه واجب کند بوی نرسد سوال
اگر چه انحلال فرد طبقه صلب که پیشتر چگونه بود جواب کو چشم بیرون
خیزد و بینایی تباه کرده باشد که فسرده شود و پژمرده گردد
س سبب انحلال فرد طبقه صلب از چه باشد ج کو سبب
انحلال فرد طبقه صلب از دو گونه باشد یکی از خارج چون زخمی که
بوی رسد و دیگر از ماده عفن که تباه کند از داخل سوال سوء المزاج که
طبقه صلب را افتد چگونه باشد و بچه علامت توان شناخت
ج کو علامت سوء المزاج طبقه صلب ان بود که طبقه را تباهی
در اید و بیمارش کند و ضعیفش کند و همه اجزای چشم ضعیف گردد
س سبب سوء المزاج از چه باشد ج کو سبب سوء المزاج از سوء تدبیر
باشد سوال غلظ طبقه مشیمی از چه بود و چون توان شناخت ج کو
غلظ مشیمی آن بود که این طبقه مشیمی سطبر شود و علامتش ان باشد که

چون نگاه کنی در حدقه بتوانی دانست که طبقه مشیمی غلیظ شده است یا
نه زیرا که ثقبه عنبی مستطر بود و از بهر آنکه نبات عنبی از مشیمی است و چون
مشیمی غلیظ شود غلظ در عنبی پدید آید و این آنست که بجای خود شرح آن
توان آوردن س سبب غلظ طبقه مشیمی از چه باشد ج گو از ماده
باشد غلیظ که بوی آید و از سبب آن ماده غلیظ گردد و چون طبقه مشیمی
ممتلی شود علامتش آن باشد که چون در طبقه عنبی نگاه کنی منتفخ و ممتلی
باشد که ترا گفتم که نبات عنبی از مشیمی بود و غذای عنبی از مشیمی باشد
لاجرم چون طبقه مشیمی ممتلی باشد طبقه عنبی هم ممتلی گردد و علامت دیگر
آنست که چون طبقه مشیمی ممتلی شود در قعر چشم گرانی پدید آید سوال
امتلای طبقه مشیمی از چه باشد جواب گو از خوردنیهای بسیار و از مادهای
بسیار زیاده و از آنچه واجب کند و از آن جهت مشیمی ممتلی شود و سطبر گردد
بقیاس مادت س چون طبقه مشیمی آماس رسد چگونه باشد و بچه علامت
توان شناخت ج گو علامتش آن باشد که ثقلی و زدنی در قعر چشم
پدید آید از جهت آنکه هر جایی که ورم باشد تمدد کند و از تمدد درد
پدید آید اماس طبقه مشیمی هم از آن بود که دیگر اما سبها در جایگاه
دیگر امتلاء از مادها که بوی آید از دماغ س چون طبقه مشیمی ضعیف
شده چگونه بود و بچه علامت توان شناخت ج گو علامت ضعف

شدن

شدن طبقه مشیمی آنست که چون او ضعیف شود ضعف در چشم پدید
آید و طبقات از برای آنکه غذای طبقات و رطوبات بیشتر از وی است
چون وی ضعیف شود غذا پس از آن بطبقات و رطوبات نتواند
رسانید پس همه اجزای چشم ضعیف شود و بینایی هم ضعیف شود
س سبب ضعیفی طبقه مشیمی از چه باشد ج گو چون غشای
که بر روی آن غشا نشست که غذای دماغ میدهد آفتی رسد و از
غذا فرستادن بیفتد این طبقه باز ماند لاجرم طبقه مشیمی ضعیف
رسد و باشد نیز که این طبقه را بیماری رسد و از آن بیماریها غشای
خاص که مر اوراست ضعیف شود س چون طبقه مشیمی را انحلال
فرو افتد خلل در همه چشم پدید آید و چشم نابینا شود و علامتش
آن باشد که همه چشم در وقت پژمرده شود و نابینا گردد ج
سبب انحلال فرو طبقه مشیمی خارج افتد چون زخمی باشد که بر وی فرو
آید و انحلال فرو افتد و آنچه از داخل باشد باز چون ماده تیز باشد
در این طبقه بیند و تباه کند س سوء المزاج طبقه مشیمی چگونه باشد
و چون توان شناخت ج چون این طبقه را سوء المزاج افتد بیماری
در وی پدید آید و همه اجزای دماغ زیان دارد س سبب
سوء المزاج طبقه مشیمی از سوء التدبیر باشد که بتدبیر از خوردنی و

غیر آن سوداوی تباه کند پس سوء المزاج ازان افتد س طبقه شبکی که
سطبر شود چگونه باشد و بچه علامت توان شناخت جواب کو چون
طبقه شبکی سطبر شود علامتش آن باشد که نور ضعیف گردد از برای
انکه چون روح باصره بیاید در طبقه شبکی او سطبر بود دشوار بیرون
تواند امد و هرچه بیند ضعیف بیند و دشوار در یابد و این علامت
بود انرا که نیک تامل باید کردن تا بتوانی دانست و این از کسانی امده
که کاردان بغایت باشند سوال از چه سبب طبقه شبکی سطبر شود ج
کو سطبر گشتن طبقه شبکی از فضلها باشد که بوی رسیده باشد که از عصب
مجوف آید از ماده و باشد که ازان اورا رسد اندکی طبقه مشیمی بوی
بوی سطبرست از برای انکه ترا گفتم که نبات طبقه از دو سبب است
یکی از سر عصب مجوف که شاخها شود و دیگر ازان رگهای که از طبقه
مشیمی بوی پیوندد و ماده ازان دو جای بوی رسد و طبقه سطبر
شود سوال چون طبقه شبکی ممتلی گردد چگونه باشد و بچه علامت
توان شناخت جواب کو چون شبکی ممتلی شود راست همان علامت
پدید اید که سطبر شود واما فرق میان سطبر شدن و امتلا آنست که چون
سطبر شود همیشه بر یکحال باشد و گران بود و انچه از امتلا باشد گاهی
گران بود و گاهی سبک و بر یکحال نباشد که از امتلا ماده در وی

آید

آید و ممتلی گردد و باز چون ماده از وی تحلیل شود بحال صحت باز اید و سطبر
شدن آن باشد که البته زیاده و باشد و نقصان نباشد که بر یکی حال بماند
و همه اطبا را همین فرقست میان غلظ و امتلا تا برین قیاس حکم کنی س
امتلای طبقه شبکی از چه باشد ج از بسیاری ماده که بوی اید و
غذا نتواند کرد پس در وی بماند و ممتلی شود س چون طبقه شبکی را
آماس رسد چگونه باشد جواب کو چون طبقه شبکی را آماس رسد دردی
با بجدقه از درون چشم پدید آید و گران آید و این درد پیوسته باشد
و خداوند علت چنان گوید که دیده اش درد میکند و بینائی [illegible] شود
و این علت از جمله امراض حاد افتد و نیز باشد که اندکی سپید
و باشد که نه چندین بر قیاس ورم و این علت با درد سر باشد و شقیقه
سوال سبب آماس طبقه از چه باشد ج سبب آماس طبقه شبکی ازان
باشد که ماده‌ئی اید و انجا محتقن شود و آماس کند و قیاس آماس طبقه بر
قیاس آماس دیگر عضوهاست سوال شبکی ضعیف شود چگونه
باشد ج کو چون در چشم نگاه کنی هیچ عیب نه بینی و چشم ضعیف باشد
بدانکه ضعف شبکیست سوال ضعف شبکی از چه باشد ج کو سبب
ضعیف شدن طبقه شبکی یا از بیماری باشد که او را افتد و ضعیف شود یا
از قلت ماده که غذا جا نکه لایق باشد نیابد یا از سبب بیماری که در عصب

افتد یا از سبب بیماری طبقهٔ مشیمی از آفتی که دماغ افتد و این افتها
ضعیف شود سوال تفرق الاتصال طبقهٔ مشیمی چگونه بود و بچه
علامت توان شناخت ج گو سبب تفرق اتصال که در طبقهٔ شبکی
افتد علامتش آن بود که دیگر نمان سپی که چشم نا بینا شود و چون در
حدقه نگاه کنی بینی که نور منتشر شده است در همه اجزای چشم
و هیچ نه بیند و این علت انتشار خوانند پس آنکه تفرق اتصال
طبقهٔ شبکی افتاده است سوال سبب تفرق اتصال طبقه از چه باشد
جواب گو سبب تفرق اتصال شبکی از فضول گرم تیز بود که از دماغ
بدین طبقه ریزد و این طبقه را بسوزاند و تباه کند و خرق افکند سوال
سوء المزاج طبقهٔ شبکی از چه باشد جواب گو سوء المزاج چون در شبکی
افتد در بینائی خلل پیدا آید و ضعیف کند بقدر سوء المزاج که افتاده
باشد و علامت سوء المزاج بقدر مزاج توان شناخت سوال
سبب سوء المزاج طبقهٔ شبکی از چه باشد ج گو سوء المزاج از سوء
تدبیر بود که چون تدبیر بد بود آفت در مزاج پدید آید سوال بیماری
رطوبت زجاجی چگونه باشد و بچه علامت توان شناخت
جواب گو از آنکه رنگ بگرداند و رنگ گردانیدن او از فساد مزاج
باشد و این بیماری باشد یا مادت باشد که بی ماده باشد و اما آنکه

بی ماده بود زیانش کمتر باشد و آنکه با ماده بود پس رطوبت زجاجی
رنگ بگرداند و چون مرکب باشد بجای لهای دیگر شود و تنگ
نیز می افتد رطوبت جلیدی را و این حال از زجاجی افتد رطوبت
جلیدی را از تغیری که او را افتد و در جمله بد آنکه مرضی که بعضه
رطوبت زجاجی را زیان دارد بر رطوبت جلیدی و اگر ماده
بعضو آید و معتبر باشد بیماری افتد سوال بیماری که رطوبت
زجاجی را افتد از چه باشد ج سبب بیماری رطوبت زجاجی
از سوء المزاج باشد و برنگ باز جای توان آورد که از چه خلط
افتاده است اما چون رطوبت زجاجی را رنگ سرخ شود چیز
چند چنان باشد که پندارد از میان چیزی سرخ می گردد سوال
سبب سرخ شدن رطوبت زجاجی از چه باشد ج گو آن باشد
که مزاج زجاجی گرم شود و از آن ضعیف گردد و غذا چون بدو
آید برنگ خود نتواند گردانید که سفید کند پس همچنان در وی
بماند و رنگش سرخ کند سوال رنگ زجاجی چون زرد شود چگونه
باشد جواب گو رنگ رطوبت زجاجی چون زرد شود چنان بود که
همه چیزها را که بیند پندارد که از میان چیزی زرد می گردد و با آن حال
روشنائی ضعیف شود سوال زرد شدن زجاجی از چه بود ج سبب

زرد گشتن رطوبت زجاجی ازان بود که حرارت بر رطوبت غالب شود
یا صفرا و ازان صفرا زجاجی زرد گردد و چون زرد شود همه
چیزها زرد بیند سوال چون رطوبت زجاجی رنگ بگرداند
بسیاهی چگونه بود ج که چون رطوبت زجاجی رنگ بسیاهی
گرداند علامتش ان باشد که چشم ضعیف شود و هرچه بیند
که در سیاهی می نگرد و چنان پندارد که همیشه پیش چشم وی دودی
ایستاده است سوال سبب سیاه شدن رطوبت زجاجی
از چه باشد ج که سبب سیاه شدن رطوبت ازان باشد
که سردی برو غالب گردد و سودا با او یار شود و در رطوبت
زجاجی ریزد و ازان سیاهی رطوبت گیرد و زجاجی در اصل
سفیدست و اندکی بادکنی زند و چون بلغم بوی ریزد ان
رنگ را از رطوبت ببرد و سفیدی بغایت شود و پس ازان سفیدی
روشنای ضعیف شود سوال چون رطوبت زجاجی تر شود از و
رطوبت جلیدی تر گردد و علامتش در تر گشتن رطوبت
جلیدی بگوییم که چون گفت س از چه سبب رطوبت زجاجی
تر تر شود ج سبب تر شدن رطوبت زجاجی از غالب شدن
تری بود که بر مزاجش غالب شود س چون رطوبت زجاجی

خشک شود ازان رطوبت جلیدی و علامتش آن باشد که علامت
خشک رطوبت جلیدی س سبب خشک شدن رطوبت
زجاجی از چه باشد ج سبب خشک شدن رطوبت زجاجی ازان
باشد که یبوست بر مزاج رطوبت غالب شود پس رطوبت خشک
شود از خوردنیهای گرم و خشک و در آفتاب بودن بسیار س
چون رطوبت زجاجی بزرگ شود چگونه بود و چون توان شناخت
جواب چون علامت بقدر زیاده و نقصان آید سوال سبب
بزرگی رطوبت زجاجی از چه باشد ج چون مزاج مرکب شود از
ماده حرارت و رطوبت زجاجی ازان بزرگ شود و ازان بزرگ شدن
آفت بسیار پدید آید خاصه که باز دارد روح را از رسیدن برطوبت
جلیدی سوال چون رطوبت زجاجی خرد شود چگونه باشد ج
که چون خرد شود از برای آنکه نور نزدیک شود برطوبت جلیدی و
بجلیدی رسد بتوسط زجاجی چنانکه واجب باشد سوال از چه سبب
باشد که رطوبت زجاجی خردتر شود و این رطوبت زجاجی ازان
سبب خرد شود سوال چون رطوبت زجاجی سبز چگونه باشد ج
علامت آنکه رطوبت سبز گردد آن باشد که بینایی تباه شود و نور
چشم بشود و چون در چشم نگری چشم را اسپی که گوه رنگی دارد و

صورت ردی در حدقه پیدا نباشد س سبب فسردن رطوبت زجاجی
از چه باشد ج کو رطوبت از سردی و خشکی افسرده شود س چون رطوبت
زجاجی سطبر شود چگونه بود و بچه علامت توان شناخت جواب
کو چون رطوبت زجاجی سطبر شود علامتش انست که بینایی بغایت
ضعیف شود و هر چیز که بیند اندک بیند و بدشواری و سطبر
گشتن رطوبت زجاجی آنست که صورت در حدقه پیدا نباشد و
آن روشنایی و صفا کم باشد سوال اگر ترا پرسند که سبب
سطبری رطوبت زجاجی از چه باشد ج کو بر مزاجش سردی و تری
غالب شود و از ان سردی و تری رطوبت زجاجی سطبر شود و
رطوبت جلیدی را زیان کند سوال چون رطوبت زجاجی را تفرق
اتصال افتد چگونه باشد ج کو چون زجاجی را تفرق اتصال افتد
علامتش ان بود که چشم نابینا کرده هم در زمان و درد پدید
آید در برابر حدقه و رطوبت جلیدی را تباه کند س سبب
تفرق اتصال رطوبت زجاجی از چه باشد ج چون خلطی گرم
بغایت تیز در رطوبت زجاجی ریزد و رطوبت از تیزی ان
خلط متاکل شود و تفرق اتصال رطوبت زجاجی روی نماید و رطوبت
جلیدی تباه کرده سوال چون رطوبت زجاجی را سوء المزاج افتد

چگونه باشد جواب کو چون رطوبت زجاجی را سوء المزاج افتد جلیدی
را آفت رسد و چشم نابینا شود سوال سبب سوء المزاج رطوبت
زجاجی از چه باشد ج کو سبب سوء المزاج رطوبت زجاجی تدبیر بد بود
س چون رطوبت جلیدی از جای خود بگردد چگونه باشد ج کو چون
رطوبت جلیدی از جای خود بجانب راست گردد آن باشد که خداوند
علت احول شود و اگر در یک چشم باشد یک چشم احول گردد و یک چشم درست و اگر
در هر دو چشم بگردد هر دو احول شود و این علت بیشتر کودکان را افتد
سوال سبب سویی است گشتن رطوبت جلیدی از چه باشد جواب
کو سبب سویی است گشتن جلیدی آن بود که در آفرینش چنان افتد
سوال رطوبت جلیدی چون بسوی چپ گردد چگونه باشد ج علامتش
انکه احول گردد خواه در یک چشم و خواه در هر دو چشم که اگر در هر دو چشم افتد
هر دو احول شود س سبب رطوبت جلیدی بچپ گردد جواب کو
سببش آفرینش است س رطوبت جلیدی چون بر بالا شود چگونه
باشد ج کو علامت انکه جلیدی بر بالا رود آنست که خداوند علت
یکی را دو بیند از برای انکه محور خط نور مختلف شود س سبب بر بالا
شدن رطوبت جلیدی از چه باشد ج کو سبب هم آفرینش خدائی بود
و از مادر چنان زاده بود سوال رطوبت جلیدی که زیر آید از چه و چگونه

باشد ج علامتش آنکه خداوند علت یکچیز را دو چیز بیند و آن هم از
جهت محروط نور باشد س سبب بزیر آمدن رطوبت جلیدی از
چه باشد ج کو سببش هم خلقتی باشد سوال چون رنگ رطوبت سیاه
شود چگونه باشد جواب علامتش آنکه رطوبت جلیدی سیاه شود اگر تغیّرش
اندک باشد بسیاهی انچه بیند سیاه بیند و اگر بسیار بود نابینا شود
س سبب سیاه شدن جلیدی چه باشد ج کو سیاه شدن جلیدی هم
از آن سبب باشد که سبب سیاه شدن زجاجی میشود سوال چون رنگ
جلیدی سفید شود سفیدی حصبی چگونه باشد ج علامتش این باشد
که هرچه بیند سفید بیند و پندارد که در میان چیزی سفیدست و پیوسته
می پندارد که در چشم او چیزی سفید ایستاده است س از چه سبب باشد که
رنگ رطوبت جلیدی سفید حصبی شود ج کو چون بلغم مخالط او شود دان
لطافت او زیود و باقی بشود و پس سفید باشد س چون رطوبت
جلیدی سرخ شود از چه بود ج کو علامتش آن باشد که هرچه بیند سرخ
بیند و همه عالم پیش او سرخ نماید از آنکه رطوبت سرخ گشته باشد س
از چه سبب باشد که رطوبت جلیدی سرخ گردد ج کو هر بیماری
که رطوبت زجاجی را افتد جلیدی را از آن آفت رسد چون رطوبت
زجاجی را و خون زیاده از غذا او بی ریزد آن خون از رنگ خود شاند گرده

پس همچنان آن خون سپید گشته ماند س اگر رطوبت جلیدی زرد
شود چگونه باشد ج چون رطوبت جلیدی زرد گردد هرچیز که بیند
زرد بیند و چنان پیش او زرد نماید و چون مدتی بدین و نگاه کنی تیز
و تنگری رنگ بهرگونه که باشد لابد ببینی س سبب زرد گشتن
رطوبت جلیدی از چه باشد ج چون صفرا بر مزاج رطوبت زجاجی
غالب شود لابد چون غذا او ازان صفرا بعینها از رطوبت زجاجی
غالب شود و ازان جهت رطوبت جلیدی زرد گردد س چون رطوبت
جلیدی جامد شود چگونه باشد ج کو علامتش آن باشد که حدقه تنگ
شود و چون در چشم نگاه کنی درون حدقه کدر شده باشد و چون
پاره ای ابر سطبر پیدا آمده سوال سبب جمود و انعقاد در رطوبت جلیدی
از چه بود ج سبب جمود جلیدی از فضله باشد سرد که بوی رسد
سوال چون رطوبت جلیدی درون تر شود چگونه باشد و بچه علامت
توان شناخت جواب چون رطوبت جلیدی درون تر شود علامتش
آن باشد که رنگ چشم اکحل شود و لیکن زیانی بیشتر در و نباشد
س سبب درون شدن رطوبت جلیدی از چه باشد ج سبب
درون شدن رطوبت جلیدی از صلب باشد و از قلت رطوبت جلیدی
سوال رطوبت جلیدی چون بیرون آید چگونه باشد ج چون رطو[بت]

جلیدی بیرون تر آید علامتش آن باشد که رنگ چشم ازرق شود
اما از بیرون تر آمدن رطوبت جلیدی دیدار را هیچ زیان نبود
س سبب بیرون تر آمدن رطوبت جلیدی از دو سبب بود
یکی از خلقت و دیگر از بزرگ شدن رطوبت زجاجی جواب چون
رطوبت جلیدی بزرگ شود و آن باشد که تاریک شود و خداوند
علت هرچه بیند خردتر بیند از بهر آنکه چون بزرگتر باشد چنانکه
روح باصره را که از عصب می آید پس پیشانی ضعیف شود و نرسد
بیشی منصور پس از برای این خردتر نماید س سبب بزرگ
شدن رطوبت جلیدی از چه باشد ج سبب بزرگ شدن رطوبت
جلیدی از خلقت باشد و از تریاک که بدو رسد سوال چون رطوبت
جلیدی خردتر باشد چگونه بود ج گو علامتش آن باشد که خداوند علت
هرچه بیند بزرگتر از آن بیند که باشد از بهر آنکه چون رطوبت
خردتر باشد نور بسیار تر بیرون آید و فراختر به مجری طبیعی س
از آن سبب بزرگتر نماید س سبب خرد شدن رطوبت جلیدی از
چه باشد ج گو از خلقت باشد سوال رطوبت جلیدی چون خشک
شود چگونه باشد ج گو علامتش آن بود که مادهاش کم شود و آن
از کم گشتن رطوبت زجاجی باشد و نیز باشد که چون رطوبت بیضی

کم شود که حرارت خارج جذب آن رطوبت کند از آن سبب جلیدی
خشک شود س چون رطوبت جلیدی تر شود چگونه باشد و بچه
علامت توان شناخت ج گو علامت تر شدن جلیدی آن بود
که چشم را چنین که تر شده باشد بغایت و هرچیز که بیند پندارد که در
میان غباری بیند س سبب تر شدن رطوبت جلیدی آن بود
که تری بر مزاجش و بر مزاج زجاجی غالب شود ج چون رطوبت
جلیدی را تفرق الاتصال افتد چگونه باشد جواب گو علامتش آن
بود که دروی بغایت صعب در همه چشم پدید آید و یکبار چشم نابینا گردد
و چون این علامت دیدی بدانکه تفرق الاتصال است س سبب تفرق
اتصال رطوبت جلیدی از چه باشد جواب گو از زخمی باشد که بوی رسد
یا خلطی تیز حریف درو ریزد و تفرق اتصال افکند یا خلطی بسیار عظیم
که دروی ریزد و س سوء المزاج رطوبت جلیدی چگونه باشد ج گو
علامت سوء المزاج جلیدی آنست که چون رطوبت را سوء المزاج
افتاد همه بیماری در وی پدید آید و از آن بیمار بینا تباه شود سوال
سبب سوء المزاج جلیدی از چه بود ج گو از سوء تدبیر باشد که چون
تدبیر بکرد و سوء المزاج افتد س چون تفرق اتصال طبقه عنکبوتی افتد
چگونه باشد ج بدانکه هر علت که رطوبت جلیدی را افتد این طبقه

سوال

عنکبوتیه را افتد و چون عنکبوتی را تفرق اتصال افتد علامتش آنست
که چشم نابینا شود از بهر آنکه رطوبت بیضی و جلیدی یکی شود و وی
هم آمیزد که این رطوبت را حاجز و واسطه طبقه عنکبوتیست سوال
سبب تفرق اتصال عنکبوتی از چه باشد جواب که از خلطی باشد تیز
که برین طبقه عنکبوتیه ریزد و عنکبوتی را بخورد و تفرق اتصال کند
یا از کیموس غلیظ که تمدد کند سوال چون نبات طبقه عنکبوتی از رطوبت
جلیدیست بعنکبوتی آید پس چون این با دو تیره باشد اول جلیدی
تباه کند پس طبقه عنکبوتی را ج چنین است که اول ماده تیز که آید بجلیدی
رسد و اول جلیدی را تباه کند پس بطبقه عنکبوتی رسد اما مردم علت
تبعش نابینایی بود چنانکه هیچ درمیان نباشد س سوء المزاج
که پیشتر طبقه عنکبوتی را ضعف رطوبت جلیدی می آید و بینایی
ضعیف میشود بدانکه سوء المزاج عنکبوتی افتاده است س سبب
سوء المزاج طبقه عنکبوتی از چه باشد جواب سبب سوء المزاج طبقه عنکبوتی
سوء التدبیر بود س رطوبت بیضی را آفتی رسد از چه باشد
و رنگش چگونه گرداند و چگونه باشد و بچه علامت توان شناخت
جواب آفت رطوبت بیضی یا از کمیت باشد یا از کیفیت آنچه از کیفیت
باشد دو ضرب بود یا از لون باشد یا از قوام آنچه از قوام باشد

یا غلیظ باشد یا رقیق و آنچه از کمیت باشد یا زیاده باشد یا
نقصان و همه بیماریها که این رطوبت را افتد ازین جهت افتد
اما علامت آنکه رنگ بگرداند آن باشد که بهر گونه که رطوبت
بیضی رنگ گردانیده همه چیزها را بدان رنگ بیند و رطوبت
حول رنگ بگرداند به گونه گرداند یکی آنکه همه رطوبت یکبار رنگ
بگرداند دوم آنکه همه رنگ نگرداند بلکه پاره پاره رنگ گرداند
سیوم آنکه پارهای متفرق بهر جایی پراکنده رنگ او کند
همه چیزها را او کن بیند و پندارد که درمیان دود می بیند و اگر
چنان باشد که پاره در رطوبت بیضی رنگ گردانیده باشد یکبار
همچنان پاره پاره بدان رنگ و بدان شکل بیند پیش چشم خود و
چون کسی را رعاف افتد همین حال بیند که همه چیزها را سرخ بیند
و آن خیال از جهت آن بیند که رنگ خلط باشد و نیز چون
بخاری از معده برآید و بدین رطوبت آید در حال روح که صافی
باشد همه را دود ناک بیند سوال سبب رنگ گردانیدن رطوبت
بیضی از چه باشد ج سبب رنگ گردانیدن بیضی از خلطهای
بد بود بهر رنگ که بدین رطوبت آید و آمیخته شود و این رطوبت
را رنگ خود گرداند سوال رطوبت بیضی چون غلیظ شود و چگونه باشد

وبچه علامت توان شناخت جواب که چون غلیظ شد رطوبت بیضی امکنی
بود علامتش آن باشد که خداوند علت از دور چیزی نبیند و از نزدیک
نیک تواند دید و اگر بافراط غلیظ شود جمله رطوبت یکبار آن باشد که
بچشم نبیند هیچ و آب فرود آید و مذهب قومی اطبا اینست که چون ممکن
غلیظ شود از رطوبت بیضی از دو بیرون نباشد یا این غلیظ
اجزای متصل باشد یا در اجزای متفرق چون در اجزای متصل باشد
هم از دو بیرون نباشد یا در میان افتد یا در کنارها اگر در میان افتد
علامتش آن بود که هر چیز که بیند پنداره که در میان کوئیست
یا روزنی از بهر آنکه میان رطوبت که غلیظ شده باشد از بخار روح
باصره نفوذ نتواند کرد و این رطوبت که غلیظ شده باشد حایل
باشد میان روح و میان شی مبصور پس از آن موضع در میانه نبیند
و چنان داند که آنجا سوراخیست پس اگر گرد بر گرد غلیظ شود علامت
آن باشد که هیچ چیز را یکبار تمام نتواند دید چنانکه هر چیز که خواهد
که ببیند جدا نتواند دید و اگر چنان باشد که اجزای متفرق غلیظ شده
باشد پراکنده باشد پس خداوند این علت را بچشم خیالها پدید آن
شکل که آن رطوبت غلیظ شده باشد اگر دو باشد چون ریسمان صوفی
بیند و اگر بر کسی باشد همچون مگسی پیش چشم می پرد و اگر آن پارها گرد بر گرد

غلیظ شده باشد پس همه چیزها که بیند سوال سبب غلیظ
شدن رطوبت بیضی از چه باشد ج که از برودتی باشد که بر مزاج بیضی
غالب گرده و رطوبت را جامد کند تا غلیظ شود سوال چون رطوبت
بیضی خشک شود بچه علامت توان شناخت ج که حکم خشک شدن
رطوبت بیضی و حکم غلیظ شدن هر دو برابر است و علامتش یکی باشد
و خیال هم یکی اگر همه رطوبت بیضی خشک گردد چون در طبقه عنبی
نگاه کنی سیاهی که در هم کشیده است و طبقه قرنی را بینی پژمرده
و جمله چشم فرونشسته و خشک و چشم ها پسنا شده و س سبب خشک
گشتن رطوبت بیضی از چه باشد و چون باشد ج که سبب خشک
شدن رطوبت بیضی از دو گونه باشد یکی از داخل و یکی از خارج آن
سبب که از داخل بود آن باشد که حرارت و یبوستی اندرون بر
مزاج رطوبت غالب شود و این رطوبت را خشک گرداند و آنچه
از خارج بود از حرارت شمس باشد که غالب و قوی گشته باشد
و آن حرارت نشف رطوبت کند و رطوبت بیضی را خشک گرداند
س چون رطوبت بیضی پاره خشک شود هم بر آن قیاس که یاد کردیم
اگر جانبست که پاره خشک شود پارها پراکنده بود هر چیز که بیند
که بر آن سوراخهاست اگر جزوی خشک شده باشد پس هر چه بیند

نپذارد که روز نیست اما فرق میان غلظ رطوبت بیضی و میان جفاف
رطوبت بیضی آنست که هرچند که رطوبت غلیظ شود چشم خرد تر گردد
و اگر رطوبت بیضی خشک شود خرد شود و نابینا گردد و [illegible] طبقه
عنبی در کشیده شود و قرنی پژمرده شود **س** سبب پاره خشک
شدن رطوبت بیضی از چه باشد و سبب جمله خشک شدن از چه باشد
ج گوییم از حرارت و یبوست آن رگی باشد که خشک شود و آنچه
بسیار باشد از رگی باشد حرارت یبوست را آن رگی باشد که خشک
کند و آنچه بسیار باشد حرارت و یبوست جمله را خشک کند **س** چون
رطوبت بیضی تر تر شود چگونه باشد و بچه علامت توان شناخت
ج گوییم چون رطوبت بیضی تر تر شود و از آنجهت جمله چشم را تر
کند و چشم راست کند این تری و نور را ضعیف کند ضعیف
گردانید [illegible] جایگاه هر که [illegible] **س** از چه سبب باشد رطوبت
بیضی تر تر شود **ج** گوییم سبب تر تر شدن این رطوبت آن باشد که [illegible]
با رطوبت بیضی آمیزد و رطوبت بیضی بغایت تر تر گردد **س**
چون رطوبت بیضی زیاده شود از آنجهت چون شود و چون توان
شناخت **جواب** چون رطوبت بیضی زیاده شود علامتش این باشد
که حایل شود میان حدقه و نور از آن جهار جهت پدید آید که [illegible] گردد [illegible]

مقاله دوم **س** چون رطوبت بیضی زیاده شود سببش از چه باشد
جواب سببش آن باشد که سردی و تری بر مزاج دماغ غالب شود و دماغ
تر شود و دماغ ممتلی گردد از رطوبت و از دماغ رطوبت بیضی زیاده شود و از آن
بیضی زیاده گردد **س** چون رطوبت بیضی کمتر شود چگونه باشد
جواب کم شدن رطوبت بیضی از چند گونه باشد یکی از خارج و یکی از
داخل آن سبب که از داخل باشد آن باشد که چون حرارت و یبوست
بر مزاج غالب شود آن حرارت و یبوست بدین رطوبت آید و
این رطوبت از حرارت و یبوست داخل خشک گردد و آنکه از خارج
افتد سببش آن باشد که اکثر در هوایی باشد گرم و خشک و آنجا تو
افتاب بغایت باشد و هر تری که باشد در تن نشف کند و از چشم
نیز رطوبت بیضی نشف کند و از آن سبب رطوبت بیضی کمتر شود
سوال سیلان که از سر فرود آید از چند گونه باشد و از چند جای افتد
و علامات هر یکی چه بود **جواب** سیلان که از سر فرود آید از دو جای
بود یکی از عروقها که بر بالای قحف باشد و دوم از عروقها که هم سیاه
قحف است و علامتش آنست که رگها که بر پیشانی و صدغ است پر باشد
و کشیده شود و طلا کند پیشانی را بدین داروها خشک که سود دارد
و درد سیلان باز دارد پس اگر بیاز امایند که یاد کردیم و دراز کشد کار

دماغ م

سیلان و پیوسته عطسه می آید و رکهای چشم سرخ پس اکر
این سیلان که می آید از ان رکهای آید که در وی قوت و اندی و
کونه سیلان بیماری پیدا آید در چشم و سیلان که باشد از کرمی
باشد و باشد که از سردی بود و باشد که از کرمی بود و باشد که از
خشکی بود سوال سیلان که از کرمی بود چگونه باشد و چون توان
شناخت ج سیلان که از کرمی باشد علامتش ان بود که رکها که در
چشم باشد فراخ و تنک شود و از ان رکها سیلان آید و ان رکها پر خون
آید و سرخ باشد و چهار طرف چشم سرخ باشد و رکهای پیش برجاسته بود
و چون در رکهای آب بینی که از بینی بیرون می آید تنک باشد و کرم بود
و رخساره کرد بر کرد چشم از کرمی ماده چنان باشد که چون دست
بر و نهی چون آتش همه کرد بر کرد رخساره چشم سوخته باشد بعضی
نوع باشد که درد و سر باشد و چشم را حرکت نیز باشد سوال
سیلان که از سردی بود چگونه باشد و چون توان شناخت
جواب کوان سیلان که از سردی باشد ضد علامت سیلان کرم بود
چون توان شناخت و از چه باشد جواب علامت آن سیلان که
از سردی باشد ضد علامت سیلان کرم باشد و آن چنان باشد
که رکهای که سیلان از و می آید تنک بود و خشک کوه باشد و انکه

سفید باشد و رخساره و کرد بر کرد چشم سفید و سرد باشد و آبی که از
بینی آید سطبر باشد اکر ترا پرسند که آن سیلان که از تری باشد انچ
که چشم بغایت تر بود و ماده رطوبت بسیار بود و سر و چشم نرم و رکهای
چشم ممتلی باشد اما سرخ نباشد و آنچه از چشم می آید و از بینی
بسیار بود و خداوند این علت را درد سر و کرانی باشد و با تری چشم
کران بیند س سیلان رطوبت که از خشکی باشد چگونه باشد و بچه
علامت توان شناخت ج سیلان که از خشکی باشد آن بود که چشم
با سیلان خشک بود و صلب و چشم خداوند این علت فرو نشسته باشد
و رطوبات اندر چشم وی اندک بود و درد سر از خشکی می بیند س سیلان
که از رطوبت و یبوست بود چون باشد ج که چون در چشم خشکی عظیم پدید
آید و قوت جاذبه قوی باشد پس بجا جنبد ی تری از دماغ جذب
رطوبت کند و رطوبت از دماغ بکشد چنانکه حجام محجمه مص خون کند
دلیل سیم انست که دانایان اطبا درین اختلاف کرده اند اندر
زکام که از سردی و تری باشد و از کرمی و خشکی باشد پس اطبا درین اختلاف
کرده اند بحجت و دلیل س چندست اسباب بیماریها که از استرخا
افتد ج یکی انکه حس ببرد دوم انکه حرکت ببرد سیوم انکه حس و حرکت
ببرد سوال چند علت می افتد از تشنج ج علتها که از تشنج می افتد است

که عضلها را می افتد و هر یک را بجای خود یاد کردیم س احولی از چند
گونه و چگونه باشد ج گو احولی از چند گونه می باشد و من بهر جای پیش یاد
کردم اما اینجا هم یاد کنم بدانکه احول آن باشد که چشمش هر دو یک خط
استوا نباشد و علامتش آن باشد که چون در کسی نگرد راست کند و چون
نگری در ثقب هر دو حدقه راست نباشد یکی بر بالا شود و یکی در زیر
یا یکی سوی ماق باشد و یکی سوی لحاظ و چون در کسی نگرد هر چه بیند دو
بیند از بهر آنکه منظر ناظر متساوی نباشد و متفاوت بود سوال
احولی چه باشد کودکان را و بزرگان را جواب گو احوال با استرخای عصب
و عضل متحرک باشد یا از تشنج ایشان چون یکی از ان استرخا
افتد و یکی از ان و یکی را تشنج باشد و یکی را استرخا چون ممدد کند
عضلها که مقلهٔ چشم را حرکت دهد احول شود و اگر رطوبت و برودت
یا حرارت و یبوستی غالب شود بر عصب محرک یا بر عضلات فم
عصب نوری پس احول شود و سبب احولی کودکان و طفلان
هم ازین باشد اما طفلان را بیشتر از رطوبت افتد و بزرگان را از
حرارت و یبوست سوال فرق چیست میان اتساع ثقب عصب
و میان اتساع فم عصب مجوف و بچه علامت شناسیم
ج گو فرق میان اتساع ثقب عصب و میان اتساع فم عصب

مجوف آنست که از اتساع عصب نوری باشد در اجزای چشم و آنچه
از ثقب عنبی باشد آن از نور پیدا باشد در اجزای چشم انجا که مردم
پندارد که آن آب [illegible] است اورا [illegible] که ثقب عصب [illegible]
می آید و پیدا نیاید در چشم [illegible] فراخی ثقب [illegible] اتساع فم عصب
اتساع ثقب عنبی [illegible] پس [illegible] افتد جواب [illegible]
عصب مجوف [illegible] و در ثقب [illegible] افتد و انتشار [illegible]
افتد چون فم [illegible] ثقب عنبی [illegible] سوال از اتساع
و از انتشار مرض کدام [illegible] المرض [illegible] اتساع مرض آنست
و انتشار عرض از بهر آنکه [illegible] نیفتد و ثقب عنبی یا بر عصب
فراخ نشود و نور پراکنده نشود سوال فرق چیست میان نتو و میان
جحوظ ج گو جحوظ آن باشد که همه طبقات و رطوبات یکبار بیرون
افتد و نتو آن باشد که چیزی از میان رطوبات و طبقات بیرون
آید و دیگر بر جای باشد س سبب نتو و جحوظ از چه باشد جواب
گو سبب نتو و جحوظ بجای خود گفته شد پیش ازین سوال فرق چیست
میان تشنج این سه عضله عصب مجوف و میان سده عصب
و میان ضغط ج گو چون این سه عضله را تشنج رسد تشنجی عظیم
پس چشم نابینا شود از برای آنکه چون سه عضله را تشنج رسد

ورم عصب بسته کرده اما فرق آنست که از تشنج اندکی بپیچد و از
سده هیچ نه پیچد جون عظیم افتد و بترسد و بوزنکار در از افتد و
دیگر جون در چشم نگری در آفتاب یا در روشنایی اگر سده باشد
نه فراخ کردد و نه تنگ و اگر تشنج باشد اندکی فراخ کردد و فرق
میان سده و ضغط و ورم آنست که بیمار را بپرسی که حالت
که حس بی باشد مگر ای تری خاصه در قعر چشم بپیچ و اگر رطوبت
از دماغ آمد بعصب و ضغط افتد و عصب برا بر بسیاری
اندکی با یک کند پس این سده از جهت ضغط باشد و اگر نیک
درنگری تر معلوم شود حدیث ضغط و ورم خاصه که از پس ورم
حادث افتد جون سرسام و برسام و صداعی عظیم و دیگر علامت
آنست که فرق میان ورم و سده نباشد و ضغط آنست که
در سده بینایی باطل شود البته و با سده گرانی و درد و امتلا و
گرانی باشد اما اندکی می بپیچد یک کانه س فرق میان جحوظ و
استرخا که از عضلات سه گانه افتد جیست ج گو فرق میان جحوظ
و استرخا عضله سه گانه آنست که جون جحوظ از جهت استرخای
عضلات سه گانه افتد علامتش آن باشد که چشم بیرون افتد
اما چشم سست باشد و در نگشته و با اتساع باشد و اگر از

جهت زخمی یا زوری باشد که از فنه زند آورده و اوفتد جحوظ باشد
که در می کشد و جون زه کمان در کشیده باشد و با وی اتساع کمتر باشد
اما اما سی صعب بود خاصه که از زخمی افتد سوال عصب صلب
را آفتی رسد همه حرکات چشم باطل شود پس فرق جون گویند
که آفت دماغ را افتاده باشد یا عصب را ج گو جون دماغ را
آفت افتاده باشد حرکت هر دو چشم برود و اگر دماغ را نیفتاده
باشد یکی را حرکت برود و یکی بر حال خود باشد و دیگر اگر هر دو چشم را
آفت رسد هر دو چشم برود اما یکبار نرود و حرکتش بتدریج برود
یکی کمتر و یکی زودتر و یکی دیرتر سوال بیماری عصب مجوف چیست
جواب گو سه گونه است یکی امراض متشابه الاجزا دوم آلی
سوم انحلال فرد س بیماری متشابه الاجزا کدام است ج گو بیماری
متشابه الاجزا جون حرارت و یبوست و برودت و رطوبت که افتد و
جون قطع و شکاف و فسخ و خرق و آنچه بدین ماند سوال از چه
سبب باشد که چشمی که درست باشد و هیچ علت در و نباشد از دور
و در بیابان جون نگاه کند چیزی که خرد باشد درشت بیند و چیز
درشت را خرد بیند ج گو سببش آن باشد که جون خرد باشد بعد
پیشتر بیرون آید پس باید که روح چیز خرد را بزرگ بیند و بیشتر این

که ببیند بوقت افتاب برامدن و فرو شدن چنانکه پسندیده از آن سبب
که در آن وقت روح نیز ضعیف باشد پس از ضعف روح چیزهای خرد
را بزرگ بیند و بزرگ را خرد بیند از روح که بسیار باشد س چون در
دماغ روح را افت رسد چگونه باشد و چون روح باصره را در طبقه
شبکی آفت رسد چگونه باشد و فرق چگونه کنند و علامت هر
یکی چه باشد ج گو چون روح باصره را در دماغ افت رسد بقدر
زیاده و نقصان افت چشم را آفت رسد اگر بسیار باشد هر دو
عصب را آفت رسد و اگر کم بود یک عصب را رسد و اگر هر دو عصب
را آفت رسد هر دو چشم را آفت رسد اما مقدم و موخر باشد
و زیاده و نقصان چنانکه در چشم بیشتر باشد یکی را پیشتر افتد و یکی را
پس تر و اگر پاره روح را در طبقه شبکی آفت رسد علامتش
ان باشد که روح باصره در اجزای چشم متفرق باشد و این علت را
انتشار گویند سوال هزال چشم چگونه باشد و از چه باشد ج
گو هزال چشم آن باشد که چشم لاغر شود و چنان داند که چشم فرو
شده است و در گو افتاده و چون علت هزال افتد چشم خرد گردد
و سبب هزال از گرمی و خشکی باشد که بر چشم و طبقات و رطوبات
مستولی شود و چشم را بگداز اند و رطوبات چشم را خشک کند

تمام شد مقاله سیم مقاله چهارم از کتاب نور العیون در بیماریها
که علاج توان کردن تا زایل شود و جمله سوالهای این مقاله صد و
هفده سوالست و صد و هفده جواب سوال از مقاله چهارم در بیماریهای
جفن که افتد علاجش چون باید کرد سوال درانکه علاج برده چیست
و چون باید کرد ۱ درانکه علاج تحجر چون باید کرد ۲ درانکه
علاج لزق چون باید کرد ۳ درانکه علاج شعر الزاید چگونه باید کرد ۴
درانکه علاج انتشار چگونه باید کرد ۵ درانکه علاج شعر منقلب
چگونه باید کرد ۶ درانکه علاج انتشار الهدب چگونه باید کرد ۷
درانکه مژه چون سفید شود علاج آن چون باید کرد ۸ درانکه علاج
سلاق چگونه باشد ۹ درانکه علاج شرناق چگونه باید کرد ۱۰
درانکه علاج توثه چگونه باید کرد ۱۱ علاج کمنه چگونه باید کرد ۱۲
درانکه علاج سعفه که در جفن افتد چگونه باید کرد ۱۳ درانکه علاج
ثالیل چگونه باید کرد ۱۴ درانکه علاج اشفاخ چگونه باید کرد ۱۵
درانکه علاج قشر جفن و اکال چگونه باید کرد ۱۶ درانکه علاج حرکت
جفن چون باید کرد ۱۷ درانکه علاج تشنج جفن چون باید کرد ۱۸
درانکه علاج موت الدم جفن چون باید کرد ۱۹ درانکه علاج حمره
جفن چون باید کرد ۲۰ درانکه علاج خدر جفن چون باید کردن

و نسخه

درانکه علاج ارتعاش جفن جون باید کرد ۲۱ درانکه علاج اختلاج
جفن جون باید کرد ۲۲ درانکه علاج بصر و برص جفن جون باید کرد
درانکه علاج تشنج عضلها جون باید کرد ۲۳ درانکه علاج استرخاء
عضلات جون باید کرد ۲۴ درانکه علاج غرب که در ماق افتد
جون باید کرد ۲۵ درانکه علاج غده جون باید کرد ۲۶
درانکه علاج سیلان جون باید کرد ۲۷ درانکه علاج سبل جون باید
کرد ۲۸ درانکه علاج طرفه جون باید کرد ۲۹ در علاج جیزی که در
چشم افتد و چشم دردمند شود چه باید کرد ۳۰ درانکه علاج ناخنه
جون باید کرد ۳۱ درانکه علاج اشغاخ جون باید کرد ۳۲ درانکه علاج
جسای ملتحمه جون باید کرد ۳۳ درانکه علاج حکه ملتحمه جون باید کرد ۳۴
در علاج سبل ۳۵ در علاج ودقه ۳۶ در علاج دمعه ملتحمه ۳۷
در علاج توثه که بر ملتحمه افتد ۳۸ درانکه علاج لحم الزائد جون باید کرد ۱۲۳
۳۹ در علاج قروح ملتحمه ۴۰ در علاج تفرق الاتصال ملتحمه
۴۱ درانکه علاج این عضلها که بر ملتحمه است جون باید کرد ۴۲
درانکه علاج قرحهای قرنی جکونه کنند ۴۳ درانکه علاج بثرها
جون باید کرد ۴۴ درانکه علاج اثر و سفیده جون باید کرد ۴۵
درانکه چشمی که سپیده بر او افتاده باشد که بتوان کرفت و رنگ

جفن ۴

کردان کرد علاج جون باید کرد ۴۶ درانکه سفیدی بر سیاهه چشم
افتد و رنک او سفید کند اکر چشم ازرق باشد جون رنک کنند ۴۷
درانکه علاج سلخ و دسکه که بر قرنی افتد جکونه باشد ۴۸ درانکه علاج
سرطان که بر قرنی افتد جکونه باید کرد ۴۹ درانکه علاج سرطان
که بر قرنی افتد جون باید کرد ۵۰ درانکه خضر قرنی را علاج جون باید
کرد ۵۱ درانکه علاج رنک قرنی جون باید کرد ۵۲ درانکه علاج
تر شدن قرنی جون باید کرد ۵۳ درانکه علاج پس حجابهای
قرنی جون باید کرد و این اثر تشنج باشد که روی قرنی در کشد
و تلمش قرنی خواهد این علت را ۵۴ درانکه علاج کنته المده که در
پس قرنی افتد جون باید کرد ۵۵ در علاج نتو قرنی ۵۶
در علاج انحلال الفرد قرنی ۵۷ در علاج اتساع ثقب عنبی
۵۸ در علاج ضیق الحدقه ۵۹ در علاج فسخ عنبی که
جون باید کرد ۶۰ در علاج استرخاء عنبی که جون باید کرد ۶۱
درانکه علاج آب که فرود آید جکونه باید کرد ۶۲ در علاج خیال
که در چشم در آید و نه از آب باشد چه باید کرد ۶۳ در علاج کسی که از
دور نیک بیند و از نزدیک نه و جیزی بزرک را نتواند دید و خرد را
تواند دید چه باید کرد ۶۴ در علاج آنکه از دور و نزدیک ضعیف بیند

چگونه باید کرد ۶۵ در علاج شب کوری ۶۶ در علاج فراخ شدن
عصب مجوف ۶۷ در علاج انتشار ۶۸ در علاج ضعف عصب
مجوف ۶۹ در علاج سده عصب مجوف ۷۰ در علاج ضغط
عصب مجوف ۷۱ در علاج ورم عصب مجوف ۷۲ در علاج
فسخ عصب مجوف ۷۳ علاج استرخای عصب مجوف ۷۴
در علاج سوء المزاج عصب صلب ۷۵ در آنکه علاج این سه عضله که
بر عصب مجوفست چگونه باید کرد ۷۶ در آنکه علاج امتلای طبقه صلب
چگونه باید کرد ۷۸ در آنکه علاج ورم طبقه صلب چگونه باید کرد
۷۹ در علاج ورم طبقه صلب ۸۰ در علاج سوء المزاج طبقه
صلب ۸۱ در آنکه علاج طبقه مشیمی چون باید کرد ۸۲ در آنکه
علاج بیماریهای رطوبت جلیدی چون باید کرد ۸۳ در آنکه علاج
بیماریهای رطوبت بیضی چون باید کرد ۸۴ در آنکه علاج احولی کودکان
و بزرگان چون باید کرد ۸۵ در آنکه علاج ضعف بصر چون باید
کرد ۸۶ در آنکه علاج هزال چشم چون باید کرد ۸۷ در علاج
جحوظ چشم ۸۸ در علاج شقیقه که چشم را تاریک کند ۸۹ در آنکه
علاج بادها که بچشم آید چون باید کرد ۹۰ در علاج صداعی که از این
صداع آفت افتد چشم را و بینائی ضعیف کند بدانکه اول از بیماریها

که در جفن افتد اگر ترا پرسند که جرب که در جفن افتد علاجش چگونه
باید کرد جواب گو که جرب چهار گونه است باید که علاج کنی نوع اول را
که از حصفی خوانند بفصد قیفال اگر ممکن باشد بحسب قوت و
سن و زمان و بعد از آنکه فصد کردی اگر حاجتمند شوی باسهال
افکندن پس اسهالش کن بهلیله زرد و بنفشه و شکر و چون دانستی
که تن نقی شد و دماغ پاک گشت اول علاج کن بشیاف احمر لین
و از بعد این علاج کن باغبر پس اگر قوی تر شده باشد جرب پس
علاج کن بشیاف قیصر و اگر از این علاج بهتر نشود پس حکّش
کن بشیاف احمر حاد و در این نوع حصفی روا باشد که حک کنند
بشکر یا آهن و خواهی که حک کنی بشیاف احمر جفن را برق
بازگردان و چون حک کرده باشی هم باستکی بازگردان تا جفن
بجای خود باز شود پس بعلاج مشغول شو و اگر با جرب رمد افتد
اول بعلاج رمد مشغول باید شد و چون رمد را بنشاندی زود و
بعلاج رمد مشغول شو و البته در علاج جرب مسح در نگ مکن که از او
آفتهای بسیار خیزد و اگر قرحه افتد با جرب اول علاج قرحه
باید کرد و دوم علاج جرب و آن آن باشد که بشیاف احمر لین علاج
کند تا هم قرحه را علاج کرده باشی و هم جرب را از برای آنکه اگر

چیزی دیگر کنی اگر قرحه درست شود جرب زیادت کرده و اگر
جرب را علاج کنی قرحه زیان آید و چون بشیاف احمر لین علاج
کنی هر دو را علاج کرده باشی که خاصیت شیاف احمر لین اینست
و دیگر در علاج جرب پرهیز کنند از سرمه و آب که مردم جرب را
بفرمایند و چون علاج کنی اگر چنان باشد که عضو گرم شود با
نشان گرمی عضو را با دنج مغسول علاج کن و اگر جرب درشت
بود جفن را برفق باز گردان پس بمال جرب را تا نرم شود پس
با عنزروت و شادنج مغسول علاج کن و غذا در جرب چنین باید که ماش
مقشر فرمائی بروغن بادام یا ماش و کدو و انبرباریس یا آب
غوره بشکر شیرین کرده مغز بادام و پرهیز فرمائی از خوردن طعامهای
بد و غلیظ و از آن طعامها که ازو رطوبت خیزد دور باید بود و باید
که در هر چهار نوع جرب سقوط جرب نگاه داری تا دماغ نقی شود پس
چون کنی آفت بیشتر پدید آید از ضعف علاج نوع دوم از جرب
که آنرا جاورسی خوانند باید که اول علاج این نوع بفصد کنی اگر ممکن
باشد و مسهل فرمائی بنقیع هلیله زرد و گل و میوها و بنفشه و آنچه
بدین ماند و چون استفراغ کند از خلطها و دماغ و معده پاک
شود پس جفن برگردان برفق و اول خشک کن بشیاف احمر حاد

پس بباسلیقون علاج کن و از بعد آن مشغول شو اگر حاجتمند شوی
پس بزرور احمر یا بزرور اصفر استعمال کن و از بعد آن مشغول شو
با عنزروت و شادنج مغسول و اگر با جرب ریش در چشم پدید آید پس
مشغول شو بچیزهای مسکن و من یاد کنم در مقالات و اگر این نوع
جاورسی شده باشد پس ببر باید گردانیده و خشک کردن شیاف
زنجاری و علاج کنی بباسلیقون و اگر گرم خواهد عضو باز داری
از گرم شدن بشادنج و شیاف احمر لین تا آن گرمی و درد بیارامد
و چون بیارامد اول با عنزر علاج کن تا تمام بیارامد و بعد از آن
باز گردی بداروی تیز و اگر رمد افتد اول رمد را علاج کن
چون رمد بیارامد مهلت مده جرب را که قوی شود و اگر با
جرب قرحه باشد و حدب علاجش کن بچیزهای مسکن که یاد کنم
در علاج قروح و اگر در قرحه و رمد جرب درشت باشد و بیخ
نماید پس صواب آن باشد که برفق جفن را بگردانند و جرب را
بجفن میل بمالند نیک تا آن درشتی نرم شود و این از بعد آن
کنند که حدب شده باشد و دیده‌ام از بسیار پیران و استادان
که چون گرم شود جرب بگردانیدند جفن را و بمالیدند بشادنج و در
وقت آن گرمی و سرخی بنشست که شادنج را در نیغی فعل قوت

والبته باید که در جرب کحل و نشادر و ملکی سفید بکار ندارند که جرب
انگیزد و زیادت کند و همچنین شیاف سفید جرب انگیزد و قوی کند
و از علاجهای نیک مجربست که جفن را بگردانی و بخاری بخار اردو
نگهداری و صبر کنی تا سوختنش چاره پس دیگربار جفن بگردانی و پاره
داروی تیز کنی و بخاری بخار ده و صبر کنی تا از سوزش دارو بیارامی
پس سه میل اغبر در کشی تا چشم را قوی گرداند و اگر جفن را بگردانی
و اول بمالی بملعقه یا بمیل پس داروی کنی تیز تا منفعت بیشتر کند
و طعام و غذا اسهال صواب باشد که فرمودیم در نوع اول و علاج نوع
سیم از جرب که آنرا تینی خوانند چنان باید که اول علاج کند
باستفراغ کردن تن پس بار دو و بعد از آن فصد کردن قیفال و
پاک کردن سر و جفن بفصد ماقین و جبهه و بعد از آن بکار دارند این
سعوط که معروفست بجرب و البته سعوط نکنند پیش از آن که فصد
نکرده باشد که از آن بلاها خیزد و چنان باید که همین تدبیرها میکند
مر چهار نوع جرب را و الا ماده تها آید بسیار گرم و تیز بچشم که ریخ
ان ازین ماده بیشتر افتد که از نفس علت و چون این همه تدبیرها کرده
کرده باشد جفن را بگرداند و اول خشک کند یا سلیقون و شیاف
زنجاری پس اگر ازین خشک کردن سود دید آمد و الا انگه خشک کند

بشکر یا کف دریا یا مینا و انچه بدین ماند خشک کردن باستقصا
و پاک چنانکه جفن پاک شود که مجال صحت بود بنیکی و صافی و از پس
انکه خشک کرده باشد در چکان اندکی زیره و نمک اندر آبی
اندک و بعد از آن اندکی زرده خایه مرغ بستاند و پاره روغن
گل بر افگند و بر پشت چشم بندد تا ایمن شود از جذب ماده و چون
روز دوم باشد انگه که خشک کرده باشی و کحل در چشم میلی چند
شادنج مغسول تا ایمن شوی از کم گشتن عضو و اگر چشم گرم گشت
البته هیچ بکار مبر الا شادنج مغسول پس اگر حاجت افتد ذرور
پس ذرور اغبر و ذرور اصفر استعمال کن و چون گرمی زایل شود
انگه چشم باز گردان و خشک کن بشیاف احمر لین و بعد از آن
چون عضو قوی گشت پس شیاف اخضر تا تمام پاک کرد و از هر
و تدبیر غذاها را همه تدبیرهای لطیف کند چون مزوره ساده و از
غوره و زرشک و زرده خایه مرغ و اسفاناخ و قرع و ماش و
انچه بدین ماند علاج نوع چهارم از جرب چنان باید که این نوع را
اول علاج کنند بتبعیت بدن و سر را پاک کنند بغرغره و بایارج
فیقرا و پوسته حب الصبر بکار دارند و چون دانند که تن پاک شد
سعوط جرب بکار دارد که در اول یاد کردم و تدبیرهای لطیف در

در غذا چنانکه در اول گفتم چون این همه کرده باشد پس جرب را بمرهم
و خشک کند بالتی که آنرا اهل دو خوانند و دست کاران این آلت را
نهان پیش خوانند که این نوع جرب را مسح علاج سوان کرد با
از سطبری و سختی و درشتی و قرص کی باشد الا بآهنی خشک باستقصا
تمام و بغایت بردن چنانکه بغایت پاک شود و چنین شک کرده
و اگر نیز خواهد کی از پس آنکه خشک کرده باشد شکری فراز بر دندان
نهاد و چون خشک کردی پس مشغول شو بعلاجهای دیگر که در
نوع سیم فرموده و باید که در همه انواع جرب گرمابه بکار داری
که بغایت نیک باشد از برای تحلیل کردن خلط و لیکن باید که از پس
آن باشد که تن را پاک کرده باشد و آنکه جرب چون کهن شده
او را شوان رهانیدن بمسح علاج الا آهن یا سکر اما چون اول
تازه پدید کرده باشد و سطبر نشده و پس بداروهای تیز علاج کن
و از بعد آن درکش اغبره مادی تا قوی کرده و طبقهای چشم و نیت
نوع بازپسین غذا بغایت لطیف باید و باید که اقتصار کند بمزوره
از آلو و زرشک و قرع و اگر اندکی زرده خایه مرغ خورد روا باشد
سوال اگر پرسند که علاج برده چیست جواب گو علاج برده آنکه اول
تنقیه خلط کنی پس طلا کنی بر برده اشق ترکرده بسرکه کهن یا

سر و ترکرده بسرکه یا بکبره کنند اما نرمی درم سنگی لادن و دو دانگ موم
نیم درم سنگ شب یمانی دانگی و نیم بوره ارمنی نیم درم سنگ جمله جمع
کنند و بدر [illegible] ی و روغن سوسن یا روغن زیت بیامیزد و بر برده
طلا کند تا برود پس اگر ازین تحلیل نشود پس علاج دست کاری آن
و در مقاله دست کاری یاد کرده که ابتدای علاج بفصد کنی از قیفال
از آن جانب که علت در آن جانب باشد و نطول کند اول با آب گرم
تا گمیازد و اگر از آن تحلیل نشود بر تجربه مرهم داخلیون نهند پس
اگر به نشود بدستکاری باید گرفتن و در مقاله دستکاری بگوییم ان شاء الله
س علاج لزق چون باید کرد ج گو علاج لزق بدستکاریست
و چون بدان مقاله رسیم یاد کنیم س علاج اشتر چگونه باید کرد ج
گو آن نوعی که از تشنج افتاده است علاجش بچیزهای نرم و مرهمها و
نطولها با آب حلبه و گرمابه شدن و ترطیب کردن و آنکه از استرخا باشد
علاج باید کرد بچیزهای قابض چون اقاقیا و مامیثا و مورد آب مورد
و چیزهای که قوی کرداند عضو را و آن اشتر که پس از علاج ظفره و سبل
افتد علاجش بدستکاری باشد و چون بآن مقاله رسیم تمام بگوییم س
علاج شعیره چون باید کرد ج گو نگاه کن اگر عضو گرم باشد علاج
کن با مامیثا و سبانی و گل ارمنی که طلا کنی و اگر عضو گرم نباشد پس

نطول کن آب گرم و شیره را بمال بمکی که سرش انداخته باشد پس ازان
باید که موم گرم عنابی یا بان گرم یا بکیری ای اخی بود و تمرکی درنک
و در سم آمیزی طلا کنی از اسکنبیج که کمبداری سر کرکن و ضماد
کنی سخت نیکو باشد یا ضماد کنی نومی که در و مالیده باشی در اول اگر
بچه در سنگی طرزه درد کرده یا بر اندایند به شیره صعتر کرده باب گشنیز
اگر به شد نیک و اگر نشد به ستکاری بر باید داشت س شعر الراس
چگونه باشد علاجش ج اول باستفراغ پاک کنی تن را بحسب
سن و مزاج و قوت و بعد ازان سر را غرغره فرمایی بمایده
فیقرا اگر ممکن باشد یا بجای مصطکی و قرنفل تا در دهان نهند هلیله
کابلی و کوز بوا که کوز بوا دماغ را قوی کرداند و بفرمایی تا پیوسته
عنبر می بوید که عنبر دماغ را قوی کند و اگر ازین چیزها نیک نشود
پس علاج باید کرد بشیاف زنج و باسلیقون و روشنای
بشیاف اخضر و اگر ازین نیک نشود علاجش بدستکاری باید
کرد سؤال علاج شعر المنقلب چگونه باید کرد ج علاج موی
منقلب همچنانست که موی زیاده چه مار افعی بر اندازی تا موی را
باطل کنی و دیگر بار بر نیاید که خاصیت او است با قطران بیامیزند
موی زیاده هرگز بر نیاید و جالینوس گوید که صدف حسنا خرد

تبرزه

اگر بسوزند

اگر بسوزند و با قطران بیامیزند و بر جایگاه موی زیادتی
منقلب اندایند باز دارد از آمدن دیگر باره و اگر موی منقلب
سخت درکشیده باشد تشمیر علاجش باید کرد و چون بمقابله
دستکاری سهم بگویم و نیز بدارو تیز چگونه علاج باید کرد
سؤال علاج انتشار الهدب چگونه باید کرد ج چنان باید که اول
استفراغ تن کنند و بعد ازان سر پاک کنند و پس طلا کنند دارو ها
تیز حریف اگر از جنس داء الثعلب و اگر از اخلاط حاد باشد اول
علاج کنند بچیزهای آرمیده چون شیاف ماميثا و غیر آن و پس در
چشم کشند سنگ ارمنی نیکست مژه ریخته را که از خلطی تیز باشد
و اگر از خشکی باشد در کشند شیافها که نافع باشد و اگر از خلطی باشد در
حقنا پس بسایند سرگین موش خاکستر نی از هر یکی برابر و کحل کنند
که این نیز نافع باشد موی ریختن و سطبری اجفان را و موی برارد
بگیرند استه خرمای سوخته سه درم سنبل شامی پاره و می دو درم
بسایند نیک و در چشم کشند یا بگیرند سرمه سیاه و قلقطار از
هر یکی جزوی بیست شنید با انگبین و پس بسوزانند و خرد بسایند و در
چشم کشند یا بگیرند پلپل یک درم و سنگ سرمه یک درم و از زیره
سوخته و باب سوده کرده و زعفران از هر یک چهار درم و سنگ

سندی سه درم و با انگبین بسرشند و بر ابرو نهند به شود و موی بار آرد
یا بگیرند پیل حبه و سرگین موش از هر یک دو درم و بسرشند بروغن
سوسن و بر آن نهند یا بمالند پیه بط بزرگ و پیه خرس که این نخست
نافعست و داروهای مرکب که این علت را سود دارد در موضع
ادویه مرکب یاد کنیم و نیز منفعت کند موی ریختن که با سلاق باشد
و غلظ اجفان منفعتی پیدا شیاف زنجار **سوال** چون مژه سفید شود
علاجش چگونه باید کرد **ج** بدانکه سر را پاک باید کرد و بهلیله کابلی و
ایارج و ترید سفید و لعبه و اطریفلها هر روزی اطریفل با کاشر بخورد
و منع کند از طعامهای این علت را چون شیره ماست و پنیر و چون
گوشت گاو و آنچه از وی بلغم لزج خیزد و طعام شوربای مرغ
خورد یا گوشت کباب و سبوس اند [illegible] و بباید به پیه بز دشتی
یا پیه خرس بر مژه سفید مالد باصل موی اگر ابرو را آفت رسد
در منفعت ابرو چون منفعت مژه است اگر خشک کرده موی ابرو
باید که انگشت چرب کند بروغن پیه بز بزرگ که از آن خرنبط خوانند و
بار دیگر قلعی در مالند مالیده نی قوی پس بر آنجا نهند که موی شده
باشد که موی ابرو بر آید و نیکو کند **س** علاج قمل و قمقام و قردان
چگونه باید کرد **ج** چنان باید که اول استفراغ کند تن را بحب [illegible] و

که از چند سبب بود که رنگ چشم اشهل باشد **جواب** گو
چیزی از اسباب سیاهی چشم با اسباب ازرقی بهم بیامیزد
بقدر اعتدال رنگ چشم اشهل گردد **سوال ۲۰** اگر ترا پرسند
که از چند سبب باشد که رنگ چشم اشعل باشد **جواب** گو سبب
اشعل بعینه سبب اشهل باشد اما باشد که در چشم اشعل روح باصره
زیاده تر و روشن تر باشد **سوال ۲۱** اگر ترا پرسند که چشم از چند
طبقه مرکب است **جواب** گو از هفت طبقه بقول جالینوس طبقه
اول را طبقه صلب گویند و دوم را مشیمی سیوم را طبقه شبکی
و چهارم را طبقه عنکبوتی و پنجم را طبقه عنبی و ششم را طبقه
قرنی و هفتم را ملتحمی **سوال ۲۹** اگر ترا پرسند که هیچکس با
جالینوس درین باب خلاف کرده است **جواب** گو بلی بو
علی در عدد طبقات خلاف کرده و نیز هر کسی چیزی گفته اند
اما خلاف ایشان بلفظ بوده و در معنی همه موافقند قومی اند که
آنست که طبقات شش است و حجت آن می آرند که طبقه شبکی را
از طبقه نشمریم که طبقه چیزی را گویند که بر جای پوشیده باشد
یا چیزی در خود گیرد و نگاه دارد و طبقه شبکی نه چنان است
که وی چون امیست باشد و آنرا از بهر آن آفریده اند تا رطوبت

در رفع ... میگویند که ... و بعضی سبب ازرقی ... اسباب ... و بعضی اسباب ... شعلا باشد

بیان التشریح چشم

زجاجی را غذا دهد و نیز روح باصره در وی بیاید و برطوبت
جلیدی برساند و قومی دیگر را مذهب آن باشد که طبقه آن است که
همه پوشیده بود و نیز حجت می آورند که عنکبوتی پاره از رطوبت
جلیدیست و از از بهر آن آفریده که غذایی که زیاده آید از جلیدی
بخود کشد تا جلیدی را رنج نرسد و آنچه از جلیدی بماند غذا هم
کند و قومی را مذهب آنست که گویند طبقهٔ چشم چهار است و حجت
آن می آرند که ملتحمه را طبقه نشمریم از برای آنکه وی چون طوقیست
گرد چشم درآمده است مانند طوق آسیا که بر گرد آسیا درآمده
باشد و طبقهٔ ملتحمه بر هیچ پوشیده نیست و چون ربا طیست مر همه
چشم را و قومی دیگر را مذهب آنست که طبقات چشم دو است
و حجت آن می آرند که طبقهٔ عنبی و طبقهٔ مشیمی خود مر دو یک طبقه اند
که نهاد مر دو یکیست و قومی را مذهب آنست که چشم جلد دو طبقه است
و حجت آن می آورند که طبقهٔ صلب و طبقهٔ قرنی مر دو یکی اند که نهاد
قرنی از صلب است اما نزدیک من چنان است که طبقات
از هفت نیز زیاده است از برای آنکه آنانکه حجت می آورند که طبقه
آن باشد که بر چیزی پوشیده باشد پس طبقهٔ قرنی از چهار قشر است
بر بالای یکدیگر پوشیده پس برین حساب طبقات ده باشد که بر

وطبقهٔ عنکبوتی پاره از جلیدی پوشیده است

هفت سه دیگر زیاده گردد و نیز طبقهٔ عنبی از دو قشر است یکی
از درون خمل است و یکی از بیرون املس پس دو طبقه باشد که ممکن
نباشد که دو چیز ضد یکی باشند و دلیل برین که دو طبقه است
نمی بینی که معده را صفت همین است از درون خمل دارد و از
بیرون املس و معده دو طبقه است پس برین شمار طبقات چشم
یازده باشد سوال ۲ اگر ترا پرسند که رطوبات چشم چندست
جواب گو چنانکه در طبقات چشم خلاف کرده اند در رطوبات
این خلاف نکرده اند و جمله حکما برین متفق بودند که رطوبات
سه است نه کم و نه بیش یکی رطوبت زجاجی و دیگر رطوبت جلیدی
و سیوم رطوبت بیضی و هیچکس را درین خلافی نیست سوال
۳۱ اگر ترا پرسند که پیهای چشم چند جفت است و چند گونه است
جواب گو پیهای چشم دو جفت است و دو گونه جفتی مجوف و این
پیها که مجوف اند نرم اند و لطیف و این جفت دیگر که مجوف نیست و
میان بسته است صلب اند سوال ۳۲ اگر ترا پرسند که عضلات
چشم چندست و از آنجمله عضلات جفن چندست جواب گو
بدانکه عضلات چشم و آنکه در جفن اند دوازده عضلات است
از جمله نه عضله در چشمست و سه دیگر آن جفن است سوال ۳۳ گو

بدانکه از جمله این طبقات و رطوبات و غیر آن بینایی از رطوبت
جلیدیست و دیگر اجزا همه خادمان ویند و فدای عضو جلیل
هر عضوی که آفریده است از اعضای بدن که مرکب است
از اجزا مرکب کرده است و هر یکی را از برای کاری آفریده
و فعل مقصود از آن عضو یک جزو است و آن دیگر جزوها همه
خادمان این جزو باشند که فعل از و بود و نوعی ازین اجزا آن
باشد که خدمت میکنند برسانیدن منفعت بوی چون غذا و نوعی
ازین اجزا خدمت می کنند بیاری دادن و آفت از وی باز
داشتن مثل چشم [illegible] می بینیم که وی عضویست که
از اعضا [illegible] تنها کرده تا کون مرآت بینایی را در پیش [illegible] رطوبت
جلیدیست و بینایی از وی است و این دیگر اجزا که گرد بر گرد
وی است همه خادمان ویند و یاری دهند و منفعت تمام بوی
میرسانند و مضرت از وی باز میدارند تا وی فعل می کنند
سوال اگر ترا پرسند که صفت این رطوبت جلیدی که بینایی
ازوست چگونه است جواب گو بدانکه این رطوبت جلیدی
رطوبتیست برنگ سفید و روشن و چون مهره گردست شکل
مهره که از بلور کرده باشند اما سخت گرد نیست سوال اگر

واندک پهنی اندر
وی است م

توت و وقت بداروی کردن ایارج فیقرا باشد یا مسهلی که در و
صبر باشد و چون استفراغ کرده باید که سرکه کبی غرغره با یاره
فیقرا پس بشوی مژه را باب گرم و نمک و آب طلق یا آبی که در وی
جوشیده باشد میویزج و عاقرقرحا و پوسته کبر باید داشتن و
غذای لطیف چون اسفیدبا برنج یا زیرباج گوشت بز و بزغاله و مرغ
بریان و آنچه بدین ماند و پرهیز کند از طعامها که رطوبت انگیزد
چون ماست و شیر و گوشت گاو و براندایند بر مژه مویزج و یکدرم شب
یمانی دو درم بروغن چاپ سینه و بر مژه براندایند یا بر زنیاد
کند صبر اسقوطری و بوره ارمنی از هر یک نیم درم و بسایند و
بهم بپزند و در سرشند بسرکه عنصلی و بکار برند و اگر براندایند گوگرد زرد
و روغن زیت منفعت کند منفعتی غالب و در چشم کشند روشنایی
را با بوده یا میویزج تا بهتر کرد سوال ریش که در جفن افتد علاجش
چگونه باید کرد ج انواع ریشها بسیارست چگونگیش بنگر که چگونه است
و چه نوعست چون بدانستی که چگونه است علاج همان باید کرد
که ریشهای دیگر را که بر تن افتد اول باید که فصد فرماید و اگر تن
ممتلی باشد استفراغ فرماید و ریش را باید نگریستن اگر عفونت بسیار
نباشد چنانکه ریشهای دیگر علاج بمرهمهای که شایسته باشد کردن و دهان

مقاله بگوییم که داروهای آن چگونه باید اگر عفن باشد اول عفونت برآید
داشت بداروهای تیز و چون برداشتی علاج کن بر همانکه گوشت
برویاند س علاج ورینج چگونه باید کرد ج چنان باید که اول استفراغ
تن کنند و اگر ممکن باشد فصد قیفال یا حجامت میان دو کتف کنند و
تدبیر لطیف بدست گیرد و اگر کودکی باشد شیرخواره پس آنکه وی را
شیر دهد فصد باید کرد و غذاهای لطیف باید داد و چون مزوره بقرع
و اسفاناخ و ماش مقشر بروغن بادام و اگر ضعیف باشد بافروج
کنند و اگر قوی باشد و از همه چیزهای تیز و شیرین پرهیز کنند و ثمر دو
نوع باید که اول پاره زرده خایه مرغ با روغن گل در چشم افکنند و بر
جفن نهند و بکوبید تا شیر دختران در چشم او دوشند روز اول و دوم و سیم
اضافه کنند بزرده خایه مرغ پاره زعفران و پاره افیون والبته نباید که
تا سه روز نگذرد بداروی مشغول شود و حیله آن بسازد که بیمار را در خواب کنند
بوی یانیدن چیزهای مخدر و چون روز چهارم آید ذرور ملکی وارد کنند و
چون علت راست ایستاد پس ذرور کند بمضض و نصفان باشد که بگیرد
نیم درم ذرور زرد و چند دسود و نیم درم ذرور ملکی و این آنکه شاید و
اگر قرحه در چشم باشد پس علاج بنفخ کنند و چون باضر رسد علاج با غبر
کنند و ضماد کنند بر چشم آرد جو و آرد عدس و گل سرخ پخته با آب آمیخته و روغن

گل و چون علت باختلاط افتد در اول اختلاط ذرور کنند ذرور بزرگ
زرد کهنه و چون باخر اختلاط رسد ذرور زرد کنند و هر ورینج
که آماس بزرگ دارد چنانکه سیح چشم باز نتواند کرد پس نشتر کنیم
که در ان ساعت بیرون آورند از شکم گوسفند بر وی نهند تا آماس و درد
بازدارد خاصه مر کودکان و شیرخوارگان را سوال علاج سلاق
چگونه باشد ج گو چنان باید که باز داری خداوند علت را از چون
برداشتن و تدبیرهای لطیف بدست گرفتن اگر چنان باشد که ابتدای
علت باشد و گرم باشد مزاجش پس پاره سماق در آب گل نه و پیاله بر گو
برداری و در چشم می چکان و ضماد کن بر چشم تخم کوفته نعنا تخم
و چون کمی علت بنشست پس در چشم کش شیاف احمر لین بغایت
نیک باشد پس اگر ازین نشود برود حصرم در کشد تا به شود س علاج
حکه چگونه باید کرد ج چنان باید که خداوند علت پیوسته
گرمابه بکار دارد و بر سر روغن گرم میدارد و غذای لطیف چنانکه
یاد کرده شد و در چشم کشد توتیای پرورده بآب غوره و آرد سماق یا برود حصرم
در کشد سرد دارد که معاض باشد و معه آرد نافع بود حکه را از بهر آنکه
رطوبت بد را پاک باید و چشم بشوید بآبی که در وی پخته باشد گل سرخ
و عدس که نافع بود س علاج جرب چگونه باید کرد ج همچنانکه اول باصلاح

مشغول شود و چیزهای لطیف خورد چون اسپید با مرغ و گوشت بره
و زرده خایه مرغ نیم برشت و پرهیزد از طعامهای غلیظ و سرد و نفخها
تا پیوسته یکربار به میرود و چون آب گرم میشوید و در چشم کشد
شیاف احمر لین و سر را بروغن چرب کند چنانکه سر در روغن غرق
شود و ضماد کند چون بنفشه پخته سؤال غلظ الاجفان را علاج چگونه
باید کرد ج گویا باید که درین علت تدبیر لطیف کند و غذای لطیف
خورد چنانکه یاد کردیم و بر جفن طلا کند ماهمیشا و زعفران و در چشم
کشد شیاف احمر حاد و اگر در جفن کرمی در چشم ریش نباشد و الا شیاف
احمر لین در کشد سؤال علاج کمنه جفن چگونه کنند ج باید که اول
خداوند علت را رگ قیفال زنند اگر ممکن باشد و با صلاح غذا مشغول شود
و چیزهایی که غلیظ باشد بخورد که خون را غلیظ کند و از همه شیرینیها
و چیزهای شور و ترشی پرهیز کند و غذاهای لطیف خورد چون زرشک
و آب انار و آب غوره و ماش مقشر و کشک جو و قرع و اسفاناخ بروغن
بادام و اگر مزاجش گرم باشد ماء الشعیر بخورد و شربتهای خنک که خون را
صافی کند و آب گرم بر وی نمیریزد و بوم روغن میمالد و در چشم کشد
شیاف احمر و بسیار باشد که دراز بکشد از بهر آنکه پیوسته سرمه در چشم کشیده
و جرم چشم سخت گشته بود پس مرهم داخلیون علاج باید کرد تا بگشاید

سؤال علاج شرناق چگونه باید کرد جواب گو علاج شرناق بیکبارگی
باید کرد و دوران مقاله بگویم اما کسی که خرد باشد و بترسد یا کسی که ترسیده
باشد چنان باید که اول خون برداره اگر ممکن باشد و اگر نه حجامت کند
و بعد از ان تلطیف غذا کند و سبد و مروارید و اندک مایه زعفران
و سپوسته اعبر بدی کشد و حکایت چنان کرد ابو علی کحال که در بغداد
چشم پسینتا ب شرناق بود بهمین چیزها طلا کرده و بآخر علاج
کرده بشد س علاج توثه چگونه باید کرد ج اول فصد کند از قیفال
و بعد از فصد تن را پاک کند بدارو و خوردن و بفصد و مسهل چند
باید کاین علت توثه علتیست که معاودت کند و چون تن و دماغ را
تمامت پاک کرده باشد این شوی از معاودت کردن
و علامتش دستکاری باشد چون انجار رسم بگویم و اگر کسی از
آهن ترسد باید که علاج کند بداروهای تیز تا عفن کند و چون عفن
شد و تمامت سیاه شد چرب کند تا بیفتد اما باید که چون داروهای
تیز خواهد کرد برحذر باشد تا آن داروی تیز در چشم نیفکند که از آن آفت
عظیم خیزد و پس باید که چون داروی تیز کند جفن را بکشد و جفن
زیر چشم بر بندد و بنهد و تا دارو در چشم نیفتد اما در جمله علاجش آهن اسلم
آفت نیفتد و سلیم تر بود و طعام باید که با سفاناخ و فروج و روغن

بادام و ماش و قرع و آنچه بدین ماند خورد بحسب قوت و از طعامهای
غلیظ سوداوی پرهیز کند س علاج کنه چگونه باید کرد ج گو باید که
تدبیرهای لطیف کند و چیزها خورد که پیشتر یاد کردیم و ضماد و بدان علت
باید که پوسته بکرباره رده و در چشم کشد شیاف طرحیقون و شیاف
نبیح که این شیافها منفعت کند مر این علت را و اگر در چشم شیر
دختران ریزند نافع بود سوال علاج شترا که در جفن افتد چگونه کنند
ج گو علاج شترا باید که اول مشغول کرده بفصد قیفال و خون
بیرون آرد بحسب قوت و وقت و اگر چنانکه ساکن شد خوب و اگر
مسهل فرماید تا ماده صفرا بیارد و چون نقیع اهلیله زرد و آلوی
سیاه و خرمای هندی و ترنجبین پس تکحیل کند چشم را بشیاف ابیض
و طعام مزوره ساده و آب بنفشه با عدس ماش و آنچه بدین ماند و پرهیز
کند از طعامها که خون انگیزد و صفرا تا بصلاح آید سوال علاج سلاق
چگونه کنند ج گو اول مسهل فرماید تا صفرا بیارد و چون تن و سر
پاک کرده باشی در چشم کش چیزها که تحلیل کند غلظهای که در جفن
حاصل آمده باشد چون احمر لین و برود حصرم و طلا کند بر جفن مامیثا
و زعفران و حضض بکمی مر و طعام مزوره ساده با آب غوره و یا بکر
یا بابکابه و از همه چیزها که صفرا انگیزد پرهیز نماید و شربت سکنگبین و

شراب نارکار دارد و ماء الشعیر س علاج سعفه چگونه باید کرد که در
جفن افتد ج گو اول استفراغ کند از خلط عفن که این علت از وی
افتاده و از پس آن در چشم کشد شیاف حاد و شیاف و طلا کند بر
جفن طلای سعفه با پوست حرارتی که آن جوبا از اراقی خوانند و
این داروی باشد بغایت تیز که جوز دن را شاید الا طلا کردن و
این از دواء جمله سعفه کشنده است و این دارو را با روغن گل کار برند
یا بکنند قرطاس مصری سوخته و برافشانند بر روغن گل و اگر چنان بود
که علت کهن شده باشد علاجش بدست کاری باید کرد و چون دارو
در چشم میکشد باید که بر جفن چشم میمالد تا علت وری شود و دو روشیای
بغایت نیک باشد مر این علت را و طعام مزوره ساده خورد
با آب غوره یا زرشک و ماش و اسفاناخ و قرع و پرهیز کند
از طعامهای غلیظ و آنچه خون را غلیظ کند و عفن کند خلط و از شرابها
شراب میوها و شربت عناب خورد سوال علاج ثالیل چگونه باید
ج اگر بسیار استفراغ از ماده سوداوی اگر فصد کند و باشد
طلا کند بر ثالیل شونیز کوفته و نمک سرشته بسرکه کهنه و
اگر نخاله جو بسوزی بروغن زیت مالیدن قوی نافع بود و پس اگر
از این علاجها نرود بدستکاری علاج باید کرده بداروی تیز چون انجا

سیم کوبیم و طعام باید که ماش مقشر و روغن بادام و اسفاناخ
خورد و شربت جلاب بطبرزد سوال علاج اتساع چگونه باید کرد ج
اگر چنان باشد که اتساع از ضعیفی بود که در احشا پدید آید پس علاج
احشا کن چون احشا را علاج کردی اتساع که از ضعیفی او بود زایل
شود و اگر از خلطی باشد بلغمانی باید که تدبیر آن خلط کند بمسهل و
بغرغره یا پوسته اطریفل صغیر خورد و این نوع را طلا کند بصبر زرد و
پوسته کار بیدار یا بشوید بسرکه که باوی آمیخته باشد آبی فاتر و
پوسته تکمید فرماید باب گرم که در وی ریخته باشد بابونج و اکلیل
الملک و بنفشه و نیلوفر و اگر از خون افتاده باشد اول فصد کند و
قیفال بگشاید پس طلا کند بمامیثا و صندل و آب سبزه با و
غذای این نوع که از استرخا باشد بخورد و تمهو داب بفروج
و زرده خایه مرغ و از طعامهای غلیظ و سرد پرهیز کند و شربت جلاب
از عسل و سکنگبین خورد س علاج اکله و قرحه وسیعه چگونه باید کرد ج
در علاج اکله و قروح اول باید که فصد کند انگاه بمسهل فرماید تا ماده سودا
دفع شود و چون تن از ماده بد پاک شد پس علاج کند بادویه خوب و
غذاهای لطیف فرماید چون مزوره ساده و روغن بادام و ماش و آب
غوره و مزوره کشک جو و اگر خداوند علت ضعیف شده باشد مزوره

بفروج خورده و زرده خایه مرغ و چون خورده باز ایستاد و قروح پاک
شد از عفونت پس علاج کن بمرهمهای که گوشت رویاند و علاج
قرحه وسیعه تر و دیگر به بعلاج خورده اما اگر عفونت بسیار باشد
و ادویه تیز برهند و اگر اندکی باشد پس مرهم زنگاری که غایت بود
و چون عفونت بر خاست علاج کند بمرهمهای که گوشت برارد تا به
شود سوال جراحت که بر عصب افتد چگونه باشد ج چون بر عصب
جراحت افتد که جراحی باشد اما من طرفی بگویم تا اگر جراحی حاضر
نباشد تو علاج تمامی کردن و در نمانی اما چون جراحت بر عصب
افتاد از سه چیز خالی نباشد یا تفرق الاتصال بود که عصب را قطع کند
و بهم پیوسته شود یا سوراخی در وی شود یا زخم پاره از عصب ببرد و کم شود
یا زلو بیا ارز و پس علاج جراحت عصب محتاج باشد بچهار چیز یکی انکه
سر دو جانب قطع بهم آرد و دیگر نگاه دارد و آوردن بدوختن هموار
و سیم انکه نگاه دارد که در میان جرح هیچ آوردن عفونت چون
موی یا خاشاک یا روغن یا غیر آن چون غبار و خاک و چهارم اگر
چنان باشد که پاره از عصب کم شود البته مرده دیگر عصب را علت اشتر
نیفتد باید که علاج سوراخ و علاج انکه پاره از میان شده باشد
بدارو کنند که اگر دوزند و باشد که زیر آن جمله تر بیا مکنند در عصب شود زنگا

پس باید که علاج کند بداروهای خشک چنانکه رطوبت را خشک
گرداند و گوشت بباره و از بیرون روی را صلب کند و پوست گرداند
واین دارو چون انزروت و صبر و مر و کندر و خون سیاوشان و گلنار
باشد که این جراحت کهن شود و بهتر نگردد پس باید که علاج کند
بمرهم زنگاری که گوشت مندمل کند بسبب خشکی و اگر اندکی بکار
بری گوشت بباره و اگر بسیار بری گوشت بخورد و داروهای دیگر که گوشت
را مندمل کند بجای خود یاد کنیم و چیزهاست که نگذارد که طبیعت
گوشت را مندمل کند بجای خود یاد کنیم چون رطوبت و ریم باید که آنها
را دور کنی و جراحت را پاک کنی ازین چیزها پس که چنان باشد که پاره
از میان برفته باشد باید که علاج کنی بمرهم اسفیداج و غیر آن تا
گوشت که کم شده باشد زاید و هموار کند و بعد از ان بداروهای خشک
باز شود تا خشک گرداند و اگر با جراحت چنین علتی یار شود چون ضعیف
آماس یا بجراحت ریزد و فضله پس خبائث واجب که تن را پاک کنی
از مادهای بد و غذاهای لطیف خورد چنانکه پیش ازین یاد کردم و در
اول جراحت مزوره ساده خورد با سرکه و شراب سکر و آب انار یا آب
غوره یا آب لیمو یا آب حماض اترج و دواء الماء الشعیر و چون آماس نشیند
و فضله بد نباشد پس غذا با فروج کند تا بقوت آن خون بیفزاید و گوشت

برعیا ماند و چون خواهد که جراحت را صلب کند طعامی که غلیظ تر باشد روا
باشد که غذا او را و اول هیچ طعام غلیظ نخورد و شربت سکنگبین
خورد و شراب لیمو و آنچه بدین ماند صواب باشد و اگر ماده بجراحت
ریزد و آماس گرم پدید آید باید که فصد کنند داروهای مسهل دهی بحسب حکم
و اگر گوشتی زیاده در جراحت پدید آید کم گردانی بداروی که گوشت
کم گرداند چون پنبه کهنه و مرهم و نظری و آنچه بدین ماند سوال سلعه که در
چنین افتد علاج چگونه باید کرد ج اول علاج با استفراغ خلطی باید
کرد که ازو خاسته بفصد و مسهل بحسب علت و سن و وقت و بعد از آن
بدستگاهی چون بانجا رسیم بگوییم که چه باید کرد س علاج استرخای جفن
چگونه باید کرد ج گو باید که اول تن را لطیف کند و باز دارد خداوند
علت را از خوردن چیزهایی که از ان رطوبت خیزد خاصه چیزهای سرد
چون شیرها و طعامهای غلیظ چون ماهی و باقلا و ترهای سرد و
باید که طعام شوربای گوشت بره و نخود و مرغ بریان کرده و زرده خایه
و گوشت بریان خورد و جفن را طلا کند بچیزهای خشک کننده چون
ماميثا و زعفران و اقاقیا و مرداسنگ و آب بوره و اگر بدین به نشود دستکاری
باید کرد سوال چون جفن را تشنج افتد علاج چون باید کرد ج گو علاج
تشنج ضد استرخا باشد و باید که خداوند علت را غذاهای لطیف دهد و

چیزهایی که ترک کرده اند چون اسفیدبای مرغ فربه و کشکک جو و باقلی و تربای که
مانند قرع و پیوسته بر جفن می اندایند و قیروطی از موم و روغن به پیه بط
و پیه مرغ و مغز ساق گاو و پیوسته باب گرم و روغن بنفشه میمالند و بگرمابه
میفرستند و در گرمابه چندان درنگ کنند که عرق کنند س علاج خضره که
در جفن افتد چگونه باید کرد ج گو علاج خضره و علاج موت الدم
سرد و یکیست همان علاج باید کرد تا به شود و اگر به نشود شیاف
موت الدم و طرفه علاج کنند نافع بود و من در مقاله ادویه یاد کنم
سوال علاج خدر که در جفن افتد چگونه باید کرد ج همان علاج که استرخا
جفن را کنند باید کرد س علاج ارتعاش جفن چگونه باید کرد ج گو
باید که اول تن را پاک کنند از خلط و درین علت رگ نشاید زد و طعامها
باید داد که رطوبت انگیز نباشد چون مرغ بریان و زرده نیمبرشت و
شوربا نخود و دارصینی و ماء العسل و طلا کنند بر جفن اقاقیا و فرفیون
و اندکی جند بیدستر بر روغن قسط یا روغن زیت بغایت و بگرمابه برود
بسیار نشینند تا عرق کنند و البته هیچ چیز که از شیر کرده باشند نخورد و
ماهی و باقلا و گوشت گاو و طعامهای بد نخورد سوال علاج اختلاج جفن چگونه
باید کرد ج گو اول تن را پاک کنند بحب ایارج و بحب صبر آنگاه سر را
پاک کنند بایارج فیقرا و البته چیزهای منجر نخورد و اطریفل بکار دارند و جفن

طلا کنند چیزهای محلل چنانکه تحلیل بخار کند و طعام زرده خایه مرغ نیمبرشت
مرغ و زیره با آب غوره شیرین کرده بشکر و خورش کرده مغز بادام
و اگر تشنج از جهت خلط باشد علاجش چون علاج ارتعاش باشد
سوال علاج برص که بر جفن افتد چگونه باید کرد ج علاج این
برص که در تن افتد سرد و یکیست اما آنست که داروی که سخت تیز باشد
برین نشاید کرد اما چشم زیان دارد و پس علاج جفن باید که بدو چیز
لطیف بدست گیرد و باز دارد خوردنیهایی که از آن رطوبت
خیزد و هر چه از شیر کرده باشند نخورد و ماهی و گوشت بریان کرده
بروغن گوز و پیوسته معجون برص میخورد و تن را از رطوبتها پاک
کنند مدار و ماهی که آن رطوبت بزداید بطلا و در مقاله ادویه ترکیب
یاد کنم و جمله علاج برص اینجا یاد کردم س علاج تشنجهای عضله جفن
چگونه باید کرد ج گو جفن اگر تشنج افتد از تشنج عضلهاست و
علاج تشنج جفن و علاج تشنج عضلها سرد و یکیست و آنرا یاد کردم
سوال علاج استرخای جفن چگونه باید کرد ج گو علاج استرخا که گفتم
همان علاج باید کرد چون جفن سست شود زیرا که استرخای جفن
هم از عضلات می افتد س علاج غرب که در ماق افتد چگونه باید کرد
ج گو علاج غرب بر سه وجه کنند یکی بدارو و این علاج ضعیفتر باشد

اندامی اگر واجب چنان باشد که چون این علت را علاج کنند پیش از
نضج کنند چه اگر نضج افتاده باشد ناسور شود و استخوان تباه کند دوم
مرهم علاج کنند و سوم به سکاری و من مرکبی را اینجا یاد
کنم اما آن علاج که مداوا کنند چنان باید که اول فصد کنند و اسهال
و حجامت بسن و زمان و قوت اگر ممکن باشد مسهل دهند و چون تن
پاک شد پس طلا کنند بمامیثا و زعفران و مر و صندل و صدف
سوخته و صبر با آب گشنیز تر اگر خواهی جمله مرکب و اگر خواهی یکی از این
داروها را و از خواص ماش آنست که اگر کسی مالیده ماش را و بر ورم غرب
بندکنندش و اگر ضماد کنند با دیگر سه عسل هم نیک باشد یا ضماد کنند
بکشنیز که تر کرده باشند بسرکه هم نیکو بود و باید که بگیرند کوز و مرغ
و بکوبند و در آگنند که به شود و یا ارد و سر با روغن گوز در نهند
و پاک کند مور و یا بگیرند و بسایند و از و فتیله کنند و بر نهند تا به شود
و اگر تخم حنظل بسایند و در آنجا آگنند به گردد و اگر گشاده باشد
بگیرند برگ سداب بوستانی خشک و بکوبند و با خاکستر پاک کنند بکنندش
و صندل کند ولکن این را دیر رانده و اخر بسوزانند و نرمس نیکو بدکه
این بهترین علتهاست که اثر نضج نماید و از پس آنجا غرب سود دارد
که بگیرند حلزون و بکوبند با صبر و مر و بر جرب بندند و صواب در اول باشد

ابر گرهی

پیش از نضج انفجار را فشده علاج بامن چنانکه باید کرد و در مقاله دیگر
گفته آید س علاج غده چگونه باید کرد ج باید که اول استفراغ
کنند و تن را پاک کنند بفصد و اسهال چون تن را پاک کرد علاج
کنند غده را چنانکه طفره را بداروهای تیز خورنده چون زنگار و کبریت
و آنچه بدین ماند و باید که نگاه دارد و چون علاج کنند غده را بداروهای
تیز آن گوشت که چون کنده میت برماق تا آن خورده نشود و
که آن گوشتی است که تری را بگذارد که سوی چشم آید و تا آن
بر جای باشد به سوی بینی رود و چون کم شود باز شود نشستن
پس دمعه و سیلان پدید آید و هرگز باز نایستد و صواب آن
باشد که بامن علاج کنند سوال علاج سیلان چگونه باید کرد ج
اگر چنان باشد که این گوشت که چون کنده می شد اندکی کم شود
پس برویاند و قبض کند بداروهای قابض و بگیرند زعفران و مامیثا
و صبر اسقوطری تر کرده بسیکی و اندکی شب یمانی در وی کرده و
سماق نیز علت سیلان را سخت نیکست که بگلاب تر کنند و در چشم
کشند گوشت بغایت رویاند و چنان واجب کند که برفق بدارو
بالاند تا مراد حاصل کند و شیاف سیلان در چشم کشند که بغایت
نافع است و من در مقاله ادویه مرکب بگویم سوال علاج رمد چگونه

باید کرد ج اگر جبان باشد که رمد از نوع اول باشد پس علاج جبان
باید کرد که درهم رسیدن بسته نشده داروی که قلع کند و رفع کند و نباید که
علاج چشم جز بچیزهای لطیف کرد زیرا که چشم عضویست بسیار
حس باید که دارو در وی نکند که درد و درشتی پدید آید و جبان باید
که داروی چشم بیامیزند چیزهای درد آرمنده و تسکین کننده
چون سپیده خایه مرغ و شیر دختران و لعاب به دانه پس از
سه روز اگر به نشود دارو کشیدن و اگر بیاید تا هفت روز
اما در اول نوع اول از رمد باید که شیر دختران در چشم می دوشند و
آنکس که شیر دهی باشد باید که جوان و تندرست بود و بیمار نباشد
و نوزاده و کهن شیر نباشد و باید که غذا لطیف خورده باشد
و چیزی سوزنده و گرم و تیز نخورده باشد تا شیرش مفید باشد و اگر
در آخر نوع اول از رمد دو سه میل شیاف ابیض معمول بکار برد روا باشد
اما در علاج نوعهای دیگر که از خلط بد و عفونت افتاده باشد باید دید
اگر آن رمد از خون بود پس اول فصد باید کرد بحسب قوت و سن و
وقت و بحسب رمد بسیار و اندک اگر رمد قوی باشد خون بسیار
بردارد و اگر جوان و قوی باشد خداوند رمد و قوی نباشد رمد خون
اندک بردارد و اگر بیکبار نتواند بیار بار بردارد و اگر رمد از صفرا

باشد باید که پس از فصد پنجشنبه مسهل دهد که صفرا براند چون نقیع
هلیله زرد و بنفشه و خرما هندی و آلو و امثال اینها و من بسیار
آزموده ام در رمد گرم بسیار در اول روز که فصد کرده ام از باسلیق
در وقت دیدم شفای بغایت از برای آنکه جذب ماده بدین کرده و
باید که فصد از آن دست کنند که از آن جانب درد زیاده باشد
و اگر محتاج شود بخون برداشتن دیگر بار و پس که قیفال زنند که تا
از نفس عضو برداشته باشد و هم جذب کرده باشد و اگر حاجتمند
شوی بروز دوم و سوم بخون برداشتن برود ارکی روا باشد و
غرض از خون برداشتن جذب ماده ایست که بچشم آید و اگر خواهی که
ماده از چشم بزیر آید پس فصد رگ باسلیق واجبست و فصد صافن
واجب تر پس اگر ممکن نباشد فصد باسلیق باید که پیوسته دستها
و پایهاش بجای بند و باب گرم میشویند و بازوها و ساقها باید که
پیوسته بسته باشد تا ماده بزیر آید و اگر ممکن باشد که مسهل دهد
اسهال افکنند بجهت هلیله و آلو و خرما هندی و خیار و ترنجبین و بنفشه
خشک و پرهیز فرمای از طعامهای غلیظ و از شراب خوردن و
از جماع کردن در اول رمد و در گرمابه شدن نبایست و طعام باید که
مزوره ساده خورد که از ماش و روغن بادام کرده باشند و از آلو و زرشک

واسفاناخ و کدو روا باشد و چیزهای سرد خورد و از جمله آن چیز که
معده را گرم گرداند از خوردن آن دمعه را زیان دارد و برنج
دو و البته منع کند از خوردن سیر که کاری عظیم است در رمد و از
همه ترشیها که قابضند و از همه تربیها و شوربها پرهیز فرمای که بغایت
بد باشد و از مویز خوردن پرهیز کن که سخت نکوسار است و نیز
نباید که یکبار معده خالی باشد که بد بود و آب خوردن بسیار
پرهیز فرمای و از بسیار گفتن و بانگ داشتن و کلاهیات بسیار
گفتن و بر چشم خفتن و قی کردن که این همه آنست که ماده آرد و زیان
دارد رمد را و باید که در خانه تاریک نشیند و پرهیز کند از جایهای
روشن خاصه که سفید کرده باشند و باید که بسترش سفید نباشد
الا سیاه یا کبود یا کحلی و چون دستارچه بدست آرد که چشم را پاک
کند سیه باید یا ازین دو قایه غزدی فرو نهد و گرد کند و گرد بر
گردش سبز بسیار رسته باشد چون برگ بید و مورد و تره و آنچه بدین ماند
و باز دارد از نگرستن بچیزهای که زیان دارد عظیم خاصه چون چیزی
نبیند و نعرهای بر پشت خسپد چنانکه پنداری که گنبه کرده است
و در اول رمد نباید که در چشم کند الا سپیده که در اول غایت سود دارد
و حدت و لذع بنشاند و شیر دختران بغایت نیک باشد و لیکن شیر

جلااست و لعاب به دانه و صمغ عربی نیک بود و در اول رمد با
که پیوسته پاک کنند چشم را از رمص و اگر عظیم درد و ضربان کند باید
که پاره پنبه بر سر میل پیچد و از آن سر میل آن رمص را برچیند و از
درون چشم و هرچه پارهای خرد باشد و نفخش نیز افتاده باشد
و چون دیدی که رمص چون ریگ باشد و بیماری در حد صعود بود
چون تن پاک کرده باشی بحجامت و در وصف پدید آمده باشد پس
باید که در شیر و لعاب خایه سپید چیزی مخدر در آمیزی و در چشم
افکنی تا درد وصف بنشاند و چیزی مخدر اندک بکار بر و نگه دار
تا بسیار بکار نبری که با خطر دارد مانی که ماده را جامد کند و نضج و تحلیل
نگذارد و نیز همه چیزهای مخدر بعد از آن چشم تاریک کند چنانکه
آن تاریکی باز نتوان کردن از بهر آنکه جالینوس گفته است در چهارم
از مقاله که بسیار کسان دیدیم که شنوایی و بینایی بر باد
دادند از چیزهای مخدر و لیکن چون ضرورت آید و بیمار بعذاب
رسد چیزی اندکی بکار بر شیاف افیونی سفید و باید که اول در چکانند
با شیر دختران که درد دور کند و در ابتدای رمد وقت ضرورت را ازین
آنکه بغایت زیان دارد و اگر تن و سر را پاک کنی این کسی پس اگر در
ماقی چوبی چینی اندک توتیای پرورده به آب باران در افکنی نیک باشد

نیکوست در رمد

کر توتیای پرورده دارو ییست منضج و قاطع ماده کند و زینهار اگر درد کم
نباشد این توتیا و شیافهای منضج دارو که اگر در افکنی بلای عظیم افتد و
نافعست کی نقش در وقت بدید آید و در وقت درد نشاند و نسخه همه
داروهای مرکب در مقالتش بیاید زینهار که در اول علت هیچ دارو
که در وی انزروت باشد در مکش که آتشش زیاده از نفع بود و بیمار را
باز دارد از خفتن بروز خاصه از بعد آنکه طعام خورده بود از بهر آنکه
بخار در چشم محتقن کند اما حیله باید کردن و در شب خواب آوردن
از بهر آنکه خواب بشب سبب به شدن بود و سبب که نضج ماده افکند
و از بیخوابی شب آنست که ماده قوی تر میشود و سبب زیاده شدن ماده
از آنست که بروز در تن بخار تحلیل بود از گرمی هوا و چون
شب در آید غلبه گیرد از مزاج هوای سرد و شب مسامها بسته شود
و منع شود بخار را که تحلیل شود آنگاه بچشم آید از بهر آنکه چشم ضعیف
شده باشد پس زیاده شود ماده و تپش و از این سبب درد زیاده شود
و چون در خواب بود درد آرمیده گردد پس حیله باید کرد تا بشب
باز خورد چون افیون و تفاح و بکوبید تا پوسته صندل مقاصری [illegible]
بگلاب و بنفشه و نیلوفر تازه گرد آنیان [illegible] که مایه سردی تری
تجدید کنند و خواب آرند و البته در درد گرم هیچ [illegible] علاج نکنند اول

تنقیه نکرده باشد که آن بلای عظیم شود و در جمله سر دردی که با درد و
ضربان باشد علاجش بسردی چیزهای مسکن باید کرد از بعد استفراغ
بدن و سر باید که ضماد کنند چشم را بزرده خایه مرغ و آنچه بدین ماند و آنچه
یاری دهد کردن همه علت را اگر در چشم افتد قطع ماده است و آنگاه
تلطیف غذا و تعدیل طبیعت و دست باز گرفتن از گرسنگی خوردن و
جماع کردن و آنچه منفعت کند غایت بعد روغن بادام یا بیاض البیض [illegible] طلا کردن
بر جبین و پیشانی و ممنوع بچیزهای بادروج تا ماده بسیار دارد و پس اگر
ماده بعد از استفراغ در چشم آید باید که ضماد کنند با ملکی و نیلوفر
و بنفشه [illegible] بگلاب و آب باران شستن و آبی که در وی جوشیده
باشند پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل اگر خواهد همه باید که بجوشانند
و اگر خواهد که هر روی بدین آب بشوید و چشم را ضماد کنند و بر بناگوش
و پیشانی صندل مقاصری و مامیثا و گلاب و آب عوسج و آب بقلة الحمقا
و در جمله هر چیز که سرد و قابض باشد درین حال نیکو بود که این چیزها جمله
ماده باز دارد و باز دارد چشم را از شستن با آب سرد از بهر آنکه بخار
در چشم محتقن کند و نگذارد که ماده رد تحلیل پذیرد و نبود بی الا آنکه
رمدی باشد که از سوء المزاج بی ماده افتد و علامت این نوع آن
باشد که گرمی باشد و چشمها اما [illegible] خارد و ملتحمه را آماس نباشد و هم

اندک آید و رمص پاره پاره و مادام آب از چشم میرود و دمعه می آرد
و رمص پاره پاره می آرد پس علت و ماده در تزاید باشد و چون
بلیسته و نیاید پس در حدقه وقوف افتاد و بیماری پس همه علاجها گم
کنند و علاج بدان کنند که قبض و تحلیل کند چون شیاف سفید
که در وی باشد انزروت و بعد از آن شیاف و ذرور ملکی بکار برند
و چون ذرور را افکند برفق باز کنند و نگذارند که جفن باز گردد الا بدست
باستگی نرم نرم میگردانند تا بجای خود باز شود و چنان باید که ذرور
در میان ماقین چشم افکنی تا در درون چشم نیفتد که در وی عظیم کند
و نیز آنچه سود دارد و در اینجا شیاف بر یوما باید که بکار دارند و اگر
چنان باشد که دیر بماند و از بعد آنکه نفقت افکنده باشی تلطیف
غذا کرده و سرخ باشد و آب میریزد پس دلیل کند که ماده در نفس
طبقه ملتحمه یا در طبقات چشم محتبس باشد پس باید که اول درین حال
علاج کنی بدر کشیدن توتیای پرورده و نشاسته که نشف ماده
کند و پاک گرداند از رطوبت بد و اگر در جفن اماسی باقی باشد
پس بر اندای باقاقیا و مرور و زعفران و روی سوخته و صبر که باز
دارد ماده را و آنچه در عضو بود تحلیل کند و چون اینجا اگر ده الحظط
علامتش آن بود که آب دو دیده باسته و رمص اندک تر شود و جفن

نباشد بر جفن سم بر کرد و جفن بر هم گرفتن بزرگ قرین علامت
نضج بیماریست پس علاج کن درین وقت بشیاف احمر لین و
روغن بگرمابه کرد بر نشیند نیکو باشد درین وقت پس اگر چنان
باشد که بر خیت علاج نهد و درست باشد جفن پس اگر در جفن
جرب افتاده باشد پس بعلاج جرب مشغول باید بود از بعد
آنکه رمد از بلغم تنک باشد اگر در آخر میلی چند درکشی صواب باشد
اما علاج رمد که از بلغم افتد یا از بادی غلیظ پس علامت آن باشد
که آماس کند ملتحمه چنانکه سفیدی از سیاهی بر کرده اما سرخ باشد
و آب بد و اند بسیار پس چون چنان باید که تدبیرهای لطیف
بر دست گیرد و در چشم میکشد در ابتدا آلی شاوبخ شیاف و چشم را میشوید
بآب گرم و چون علت بسیار در حدقه وقوف یافت پس علاج کند
بشیاف احمر لین و اغبر که نافع باشد و زینهار که درین نوع البته سرخ حز
سرد محمد و کشی که دراز گردد و نضجش نفیتد و در وی زیاده کند و چون
شیاف درکشی باید که در اول بد نیک تنگ سائیده و در آخر رمد سطبر
سائیده تا قطع کند اما علاج رمد سوداوی باید که اول بوسته بگرمابه
میرود و البته در رمد سوداوی فصد نباید کرد و باید که اول استفراغ
کند بطبیخ افتیمون و بعد از تنقیه همه داروی که در کشد باید که مصاحب بود

جون بود صرع و علاج رمدهای مرکب سخت دشوار باشد اما در جمله باید
کفت تا سبب خلط بد باشد که رمد از ان افتاده است و در جمله علاج رمد مرکب
باید که فصد کنند و از ان خلط که غالب باشد استفراغ پیوسته میفرماید
و تن پاک میکنند و در جمله باید که حقنه و مسهل نافع باشد و در رمد تا این
غایت که باشد که بی آنکه در چشم دارو کشی باستفراغ خوب شود و
بقراط در کتاب فصول میگوید که خداوند رمد را چون ذرب افتد
سود ستا زیرا که چون ذرب افتاد ماده را بزیر کشد و نیز نباید که سخت
ضعیف شود که دفع مضرت شوا کرده و در رمد سوداوی البته باید
که هیچ چیز محلل بکار نبری که در اخر چشم تاریک شود چنانکه ان تاریکی
رایج و بهان نباشد و این رمد در هوای گرم تابستان بود و در شهرهای گرم
زود به شود و در زمستان و هوای سرد دیر بماند و رمد که دیر بماند
علاج کن تا به شود که این نوع رمد چنین باشد و مثالش چنان است
که تب بهار زود به شود و اگر در زمستان افتد از هر نوع که باشد دیر
بماند بسبب آنکه نضجش شوا اند افتاد و هوای سرد و طعام کردی
در نوع سوداوی باید که اسفیدبا بفروج و زرده خایه بود و از ترشها
پرهیز کنند و از چیزهای سوداوی و شربت جلاب دهد و نیز از رمدی که باشد
و رشش ها شرا باشد و این نوع رمد را رمد خواستند و ماشرا ی خوانند فلان

همان علاج اشرات از فصد و مسهل صفرا راندن و درین نوع
از رمد باید که نیک احتیاط کنی که من دیدم ازین نوع که چشم تباه
شد و بپالوده باید که غذای نوع ماشرا قرع و اسفاناخ و ترها
و چیزهای سرد و آب غوره و زرشک دهد و از طعامهای صفرایی
پرهیز فرماید خاصه از سیر پیاز و گوشت و چیزهای سرد و تیز و شور
و از ترهای تیز و از رمد که تر باشد میندیش که باشد که بدو سه روز به شود
و رمد که خشک بود دیر به شود از برای آنکه نضجش شوا اند بودن و
علامت رمد قوا انده بود که رمص و سیلان بسیار باشد و رمص
چون ریگ باشد و آنچه پارسی است بر تحلیل شدن رمدها طلات که
بر جفن نمایند و جمله طلاها در مقاله دوم یاد کنیم س علاج سیلان
چگونه باید کرد جواب گو اگر چنان باشد که این گوشت چون کنده مر تا رقت
اگر کم شده باشد اندکی برویاند و قبض کند داروهای قابض بگیرند
زعفران و مامیثا و صبر اسقوطری ترکرده بسکی اندکی شب یمانی
در وی کرده و سماق نیز علت سیلان سخت که بکلاب کرده
و در چشم کشند گوشت برویاند بغایت و چنان واجب کند که زرنیخ
دانه و جالینوس آرا او بزودی حاصل آید و شیاف سیلان در میکشند که بغایت
نافع است و در مقاله دوم در مرکب بگوییم سوال علاج طرفه چگونه باید کرد

ج کو چنان باید که چون طرفه سپید و سپید باشد که ورم کند رگ
باسلیق و قیفال زنند و در چشم چکانند شیر دختران و اگر چنان باشد
که سرخی و آماس و خون زیادت باشد و اگر چنان باشد که سوزش و درد
باشد سفیدهٔ خایه در چکانند چون آب و ضماد کنند بچیزهای که نافع
باشد ماده را چون ماميثا و صندل و اگر با طرفه آماس باشد
باید که اول شیر دختران گرم در چشم دوشند و خون کبوتر
بچه بچشم چکانند گرم و خاصه که خون از زیر پرها باشد که برکشند
و آن در چشم چکانند یا خون ورشان در چکانند و طلا کنند بر جفن گل
ارمنی و آب گشنیز و اگر در خون اندکی گل ارمنی و از زرد خام که در گل آغشته
باشد بیامیزند و در چشم افکنند نیکو باشد لکن باید که چون سرد بود
باشند و اگر ازین تحلیل افتاده الا کنند بسایند اندکی جو بیخته
و بشیر زنان بگدازند و در چشم چکانند آبی که در وی نخود جوشیده بود
یا آبی که در وی نمک اندرانی کرده باشند یا چشم را تکمید کنند بآبی که در وی
جوشیده باشد سعتر و نعناع خشک و اگر ازینها تحلیل نشود پس در باید چکانید
در چشم آب ترب و ضماد کنند بر چشم آب ترب با پوست وی و مویز
کوفته و سرگین کبوتر جمله گرد کنند و بر چشم نهند و اگر از زخم طلتحه ریش
گشته باشد پس آب زیره و اندکی نمک در باید چکانید و بعد از آن ضماد

کنند بزردهٔ خایه و آنچه منفعت کند مر طرفه را و در وقت منفعت بدید
آید زرنیخ سرخ است که اندک بسایند و در آب افکنند و بگذارند تا
آب صافی شود آنگاه آن آب را در چشم چکانند و بخار دهند چشم را
بکنند و سرگین گاو چه ازین بخار طرفه نشود و الا شیاف طرفه علاج
کنند که در وقتنا مذوبه شود سوال علاج چیزی که در چشم افتد
چگونه باید کرد جواب کو اگر غباری یا دودی در چشم رود و بیرون آرد و
اگر چنانکه کاهی یا شد یا ریگ باید که جفن برگردانند و ببینند اگر بر جفن
سخت گشته باشد چون دیدی بچیزی که نرم باشد بر باید داشت
چون پنبه یا کوی نرم و اگر چیزی باشد چون دانه گندم یا چون [illegible]
آهن یا آنچه بدین ماند پس باید که چشم وا کنند و بنگرد که کجاست پس
بجفت بردارد و چون بردارد و شیر گرم در چشم دوشند و اگر چشم را
گرم کرده سفیده خایه مرغ در افکنند تا به شود سوال علاج ناخنه
بار و چون کنند جواب چون ناخنه تنگ باشد و سنور قوی نشده بود
پس از ابتدای تنه علاج باید کرد تا ناخنه را لحس کند و جلا دهد
چون روی سوخته و نوشادر و قلقدیس و نمک اندرانی و زهره
بز و زهره خوک و جالینوس میگوید اصل سوس نافع باشد ناخنه را
وازین داروها اگر خواهد مرکب کنند و از داروی مرکب شیاف قیصره

زنگاری اگر غلیظ تر
شیاف

شیاف احمر حاد و چون سطر باشد شیاف قلقند در کشند و همه
داروها انچه قاطع تر ست روشنایست وآنچه تجربت کرده ایم که بار
ترا شد انزروت و حضض و روغن کران روغن کهن خوانند و باقلا را
بکوبند چون سرمه و بهم بیامیزند و ناخنه را بوی بیالایند اندر روزی
چندبار و چون این کار دارند مستغنی شوند از آهن و چون علاج
ناخنه کنند بداروی تیز پرهیز کردن مشغول شوند و شیر دختران
در وی دوشند و اگر سخت گرم شود آن آب تنک که در سپیده
خایه مرغ باشد در چشم چکانند و اگر آماس آرد طلا کنند با سپیداج و حضض
و صندل و ماء الورد و آنچه بدین ماند و آنچه بغایت غلیظ شده باشد
علاجش آهن باید کرد و بگوییم در دستکاری س علاج انتفاخ چگونه
باشد جواب علاج او چهار گونه است اما علاج نوع اول اگر هیچ
نکشی نجو و تحلیل پذیرد و اگر بیش بماند باب گرم شستن نیکو باشد
و باید که تدبیر لطیف بکنند اما نوع دوم و سیم را علاج چنان
باید کرد که علاج آماس کنند چون استفراغ خلط از تن و تحلیل کردن
آنچه بچشم آمده باشد و فضیح می باید افکندن ملحا و ضمادها چنانکه یاد کردیم
در مقاله داروی گرم مرکب آنچه شایسته باشد در مرطبخانی لو در علاج
انتفاخ البته باید که هیچ داروی سد و قابض بکار نبرد چنانکه در ابتدای

بلکه همه چیزهای محلل بکار باید برد و گشاینده و پراکننده کنند همه قوتها
و لکن باید که از بعد استفراغ باشد و اگر نه این علاج زیاده شود
تا ماده در تن باشد بسیار از بالا انجا کشد و از بعد استفراغ باید که
جهد آن کنند که تحلیل کنند و شیاف احمر لین درکشند که نیک باشد و
از بعد آنکه استفراغ کرده باشد و گرمابه نیز از پس استفراغ نیکو باشد
که تحلیل کند بغایت انتفاخ را و چشم را پاک کند که ضماد کنند بر گیاه بو
و بنفشه خشک و نیلوفر و چشم را نیز همی باید بست باید که این داروها
در وی پخته باشند و نیز در باید چکانید در چشم آب صبر و صبر
چون طلا کرد که خاصیتش آنست که آماس را تحلیل دهد و نیز باز
دارد و چیزی که بچشم دوشده تحلیل کند آماس را که در وی حاصل
باشد اما نوع چهارم را علاج چنان باشد که علاج ورم سوداوی
و اگر شیاف خلوقی درکشند نیکو باشد و باد را بشکند و تحلیل کند ورم
را و اگر شیاف سیاه انتفاخ در چشم کند نافع باشد و اگر چون طلا کنند
طلاء انتفاخ بغایت نیکو بود و من در مقالات اوده یه مرکب یاد کنم و
طعام آن خورد که بلغم از وی نخیزد و چیزی بادناک نخورد و غذا
زرده خایه و فروج بریان کرده یا مزوره ساده خورند و اگر ممتلی بود از
خلط استفراغ کند س اگر پرسند که علاج حبا ملتحمه چگونه باید کرد ج گو

بایدکه اول طبع را نرم کنند و استفراغ کند پس تکمید کند چشم را باسفنج
تر کرده به آب گرم و بوقت خواب در چشم چکاند سفیده خایه با روغن
گل آمیخته و هم سفیده خایه با شیر دایه با روغن گل بر چشم نهد نافع بود و
و نیز بگویند تا خداوند علت را از خوردن چیزهای سرد که صلابت
ازان تولد کند و از چیزهای خشک تیز پرهیز کند و از پنیر و قدید
و ماهی شور بیا و چیزهای تیز پرهیزد و از طعام شوربا گوشت
مرغ و نخود و نیم کوفته خورده و بر سر نهد بنفشه بسیار و در چشم کشد
مصاص که دمعه آرد و آنچه دمعه آرد چون حصرم و غیر آن نافع
بود **سوال** علاج حکه ملتحمه چگونه کنند **ج** باید که اول تعدیل طبیعت
کنند و پیوسته خداوند این علت را بگرمابه نفرستد و غذای لطیف
ده چون زرده خایه مرغ و مزوره ساده یا بقروج و اسفاناخ و مرغ
و ماش مقشر و آب غوره و از همه شوربیا و تیزها پرهیز کند و در چشم
کشد شیاف احمر حاد و شیاف زنجرود حصرم و بجمله هرچه
دمعه آرد نافع بود و روشنائی باسلیقون نافع بود **س** علاج سبل
چگونه باید کرد **ج** که علاج نوع اول باید که اول استفراغ سر و تن کنند
با یارج فیقرا و اگر مزاج گرم بود استفراغ کند بنقیع هلیله زرد
و میوها چون آلوی سیاه و عناب و خرما هندی و ترنجبین و گل سرخ و بنفشه

نیلوفر و آنچه بدین ماند و فصد کند از قیفال و بعد ازان سر پاک کند
بغرغره کردن بایارج فیقرا و غیر آن چون سر پاک کرد و بعد ازان
مشغول کرده و تقوی کردن دماغ چون بوئیدن عنبر و لادن و غیر
آن که مغز را قوی کند و پرهیز فرماید از غذاهای غلیظ مبخر چون
باقلا و عدس و ماهی و گوشت گاو و آنچه بدین ماند و از بعد آن
علاجها سعوط کند سعوطها سبل را دماغ پاک کرده و چون دماغ
پاک گشت می بوید مرزنگوش و بعد ازان علاج کنی چشم را بکشیدن
شیاف زنجار و باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد
و قیصر و شیاف زنگاری از هرکدام که خواهی بحسب علت و آنچه
منفعت کند سبل را و ماق و دو معه را رگ ماقین و رگ جبهه گشادن است
که منفعتی بزرگ کند و اگر سبل گرم باشد شیاف سیاه در سبل در کشد
و می بوید بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور ریاحی و علاج نوع دوم
از سبل آنست که اول استفراغ کند و تن را پاک کرده از خلط
خاصه از خلط غلیظ و رگها را پاک گرداند بعد ازان دماغ را بایارج
فیقرا و غیر آن پس مشغول گردد باصلاح کردن مزاج و دماغ بغذاها
معتدل لطیف چون مزوره با نیر باریج بقروج و زرده خایه
و آنچه بدین ماند و از همه مبخرات پرهیز فرماید پس چون تعدیل مزاج

کرده باشد فصد کن سر دو رگ ماقین را و بیشتر عنایت کنی که از برون
قحف باشد بطلاها که برابدایند آن طلی که معرفت سبل دارو در
کشی در چشم بعد از ان داروها که لطیف کرده اند چون خلطهای غلیظ اجتماع
کرده باشی پاک کردن عروق را بشیاف دینج و بر سبل ها لی تا
تمام فعل تواند کرد و چون سوختن دارو نشست دیگر باره هم از ان
در کشی و چون سوزش بنشیند رماد هندی صفت مر سبل را از بعد
ان میلی چند رماد در کشی و بعد از انکه دارو کشیده باشی یکساعت
بگرمابه فرستی تا بخار گرمابه تحلیل کند غلظ را و بفرماید تا مثل چنین
بخور کند و عنبر نافع باشد که در کشند برود هندی که غشاوه را و
سفیده را و بادها که در چشم امده باشد و اگر در علاج کردن سبل چشم
را آفت رسد رمد گرم باشد البته نزدیک مبر چیزهای سرد و مخدر بلکه
مشغول شو باستفراغ کردن و پاک کردن و ماده را بزیر آوردن
بدان چیزها که یاد کردم چون ساق بستن و پایها مالیدن و شستن
پایها بآب گرم و حجامت کردن بر ساق و اغبر در کشیدن و بر بالای
چشم ربذ و خایه نهادن و اگر رمد زیاده شود البته نباید که شیاف سفید
و ذرور ملکی در چشم کشی که زیان دارد بلکه در چشم باید کشید شاذنه مغسول
سبل جنبی با غبر در کشند چون درد بیارامد و رمد باز پس کرد بعلاج

وباید

اول

اول و بار رو و بدار و های تیز که منفعت علت کند و اگر سبل کم باشد
بگیرند سماق و در آب نهند پس آب را خشک کنند و از و شیافها کنند
و بوقت حاجت در چشم کشند که منفعتی تمام کند و رمد را بنشاند و
سبل را قطع کند اما چون سبل قوی و کهن گشت علاج سود ندارد الا بآهن
و در مقاله دستکاری بگوییم سوال علاج دوقه چنانکه باید کرد جواب
اول چنان باید که تن لطیف کند و ذرور ملکی در چشم کشند که نجاست
نیکست و اگر چشم او دوقه سرخ باشد باید که اول شیاف سفید از روی
دور وی در کشی که در علت دوقه ذروری نجاست نیکست و اگر چنانکه
دوقه دیر ترمانده باشد باید که اول بکار بری داروهای که خشکی بسیار
کنند چون شیاف احمر و غیر آن و اگر با دوقه مزاج گرم باشد باید که اول
فصد کنی انقیفال و طبع مجیب کنی بآب میوه پس بعلاج دارو
کردن مشغول شوی در چشم و غذای لطیف دهی چون ماش و قرع
بروغن بادام و آب غوره و مزور و سبک سازد و زرده خایه مرغ
روا باشد و از همه طعامهای غلیظ پرهیز کند س علاج دمعه چگونه باید
کرد ج چنان باید که اول تن را پاک کند باستفراغ کردن و سر را
سعوط کردن و مزاج دماغ را تعدیل کند و دماغ را قوی کرداند بغذاهای
تا موی سر ستره و بالله بخرقه در شب و حجامت کند که این سرد و ماده را

بازپس کشند و نگذارند که بچشم آید و این علاج دمعه طبیعت که از درون
تحفست و علاج دمعه که از بیرون قحف خیزد باید که سر براند و در نسخه
دیگر باید که سر را بیند و طلا کند بر پیشانی و بر سر آن چیزها که خشک
کرداند تری را چون گرد اشنان و دخان کندر و آب عوسج و شوک
تر و آنچه بدین ماند اما علاج دمعه که از استرخای عضل خاسته باشد
باید که علاجش بچیزها کنند که قوی کرداند و سخت کنند و تحلیل دهد چون
برد و حصرم و باسلیقون و روشنائی که ایشان نافعند مر این بیماری را
و اگر از گرمی باشد پس کحل دمعه نافع بود و سعوط دمعه بکار دارند و
غذاها چیزی که رطوبت نینگیزد چون زرده خایه مرغ بریان کرده
و کبک و آنچه بدین ماند و از میوه ها و تریها پرهیز کنند س علاج دبله
چگونه باید کرد ج اول باید که فصد کنند از قیفال و استفراغ نقیع
اهلیله و آب میوه ها و اندر چکانند چیزهای که ماده باز دارد و تحلیل کند
چون شیاف سفید افیونی و شیاف آبار افیونی و باز دارد از خوردنیها
که از ان خلط بد و خون سوخته تولد کند و اقتصار نماید بمزوره
غوره ساده و زرشک و خرما هندی و اسفاناخ بروغن بادام و
بر سر و چشم ضماد کنند زرده خایه و در جمله علاجها چون علاج قرحه باید
کرد که قوی شده باشد س علاج توثه چگونه باید کرد جواب گو باید که

اول فصد از قیفال کنند و بعد از ان مسهلی خورد که تن را پاک کند و باید
که حاجت افتد بخوردن مسهل بارها که این علت باشد که بسیار معاودت
کند س علاج اللحم الزاید چگونه باید کرد جو گو اول باید که تنقیه
کنند بفصد و اسهال چون تنقیه کرد علاجش با بن کند و من در مقاله
دستکاری باز گفتیم س علاج جراحتی که بر ملتحمه افتد چگونه باید کرد
ج علاج جراحت ملتحمه همچنانست که علاج جراحتهای دیگر اگر آماس
باشد فصد باید کرد و طلا کنند بر جبین باسیاه و حضض و پرهیز کنند از گرمیها
و شیرینیها و اقتصار کنند بر مزوره ساده و در چشم می چکانند شیاف
آبار کندی تا جراحت پیوسته گردد و مندمل شود و زرده خایه در چشم
میریزد و بر پشت چشم ضماد میکنند و اغبر و شادنه مغسول میکشند
تا قوی گرداند س علاج تفرق اتصال چگونه باید کرد که بر ملتحمه
افتد ج گو علاج تفرق اتصال همان علاج جراحت س علاج تشنج
این عضلها که بر ملتحمه افتد چگونه است ج گو تدبیرهای لطیف مشغول
شوند و هیچ غذا اگر در خشکی باشد ندهند و غذاهای سرد و تر دهند چون
مرغ و اسفاناخ با روغن فربه پخته و زرده خایه نیمبرشت و بر چشم
می نهند پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو گداخته و بشیر دختران امیخته و
در میچکانند شیر در درون چشم تا به شود و درین علت فصد نباید کرد سوال

علاج استرخای عضلات چگونه باید کرد ج گو ضد علاج تشنج است باید که
همه خوردنیها خشک و سنبد وانچه رطوبت انگیزد و پرهیز کنند و غذا گوشت
بریان کرده و خایه سخت پخته دهد و بچشم می کشد چیزهایی که دمعه آرد
و نشف تریاک کند چون برود حصرم و با سلیقون بزرگ ساده و
کحل از فلفل و بر بالا طلا کنند اقاقیا و رامک سوال علاج قرحها
که در طبقه قرنی افتد چگونه باید جواب اول که جوشش کند چشم و
بر قرنی بشره بر آید فصد کند از قیفال و خون بردار بحسب قوت
و سن و وقت و باید که یکبار خون بر نگیرد بلکه بپاره بردارد و از
بعد آن اسهال پخته هلیله زرد و آلو و خیار شنبر و سنبدی و بنفشه و شیرخشت
و ترنجبین و نیلوفر و شکر کنند و بعد از ان باید که تفقد کند چشم را
نیک و در نگرد چون دید که در نفس قرنی اثری سفید پدید آمده
بدانکه ان دلیل ریش است که بر قرنی پدید آید پس چنان واجب کند
که علاج شیاف سفید افیونی کنند که مانع است مر ماده را و حجامت
و نیز باید تا سر و ساق بندد و مالیدن ساقها و پایها نافع بود در حال و
نیز منفعت کند حجامت ساق و این چیزها که فرمودم همه ماده بزیر کشد
و همه تدبیر قرحه را آن و علاجش همانست که علاج رمد حاد اما باید که [illegible]
خداوند قرحه را که بران دست خسپد که قرحه باشد تا نخورد مر طبقه قرنی را

اگر بر چشم راست بسوی ماق بر دست چپ خسپد و اگر بر چشم راست
بسوی لحاظ افتد بر دست راست خسپد و اگر قرحه بر چشم چپ بسوی
لحاظ افتاده باشد بر دست چپ خسپد و جهد کنند تا البته حدیث سخت
نکنند و بانگ برندارد و عطسه نزند و گریان سپس نخسپد و اگر قرحه
قوی باشد و آماس گرم و با درد عظیم بود پس داروهای مخدر در کشند
تا درد بنشیند و اگر ماده کم بود و پیوسته بچشم می آید باید که معاودت
کند در خون برگرفتن که خون وقت منفعتش عظیم باشد و در همه بیماریهای
گرم که چشم را افتد خاصه مرضی که از امتلا افتاده باشد دیگر باره
معاودت کنند باسهال و مرد وقتی که طبع خشک شود باید که بدین
داروی نرم کنند بگیرند رب السوس که درم سقمونیا انطاکی برشته
نیم درم کثیرا یک درم بسایند و حب کنند شربتی یکدرم و باید که در
ابتدای قرحه تدبیرها لطیف کنند و غذا از ماش و کدو و اسفاناخ
بروغن بادام کنند اما در نگرد و اگر روزگار دراز خواهد کشید پس
سخت نکوشد در تدبیر لطیف و چنان کنند که قرحه بگشاید پس اگر
غذا زیادتی باید تفاوتی نکند و این زیادت چندان کنند آن باشد که
مزوره ساده یا مزوره که قرحه بگشاید دراج و طیهوج و فروج کنند روا
باشد از اطراف بزغاله و من در اول قرحه که غذای لطیف فرمودم

از بهر آن گفتیم که ماده را زیاده نکرده اند و قرحه بزرگ نیفشد که چون بگشاید
حدقه را آفت رسد و بعد از آنکه قرحه زیاده شد غذا از زیاده تر و قوی تر
دهد تا قوت ضعیف نشود که از ضعف قوت فضول بسیار در تن
پدید آید و بچشم آید و چون بچشم آید قوت ضعیف شود و حاجت باشد که
فضله را تحلیل دهد از تن پس نضج و تحلیل شوانکرد و آنچه سود دهد
در ابتدای قرحه شیر زنان است از برای آنکه در شیر زنان همه چیز گرد رفت
و همه تحلیل و جدا کند و البته نشاید در علاج قرحه چیزی که لذع کند و بشوراند
بلکه آنچه باز دارد ماده ها را از آمدن بچشم نیکوست از بعد آنکه تن را
پاک کند و اصلاح مزاج و دماغ کرده باشد توتیای پرورده است
مصول کرده و دوای بن علی بن علی و تدبیر چیزی در حدقه آنست که چون
درشت شده باشد و جرب دارد و از برای آنکه درشتی زیان کند بقرحه
زیانی عظیم از بهر آنکه درشتی نیز باز دارد قرحه را از التحام زود وی
و نیز ممکن نگردد در حدقه علاج کردن لوه درشتی که علاج کرد درشتی
چون بچیزی تو آنکرد تیز و هرچه تیز بود قرحه را زیان دارد اما باید که جهد
کنند و درشتی بمیل بمالد تا نرم گردد و بقرحه زیان نکند و اگر چنان
بود که قرحه فج باشد و در بگشاید باید که چیزها کار دارد که قرحه زود بگشاید
و چون بگشود قرحه دارو های دیگر بکار دارد که پاک کند و ریم را از بهر آنکه

چون قرحه از ریم پاک شود زود میل کند طبیعت و لحام کند پس اگر
اثر قرحه بماند آن را اثر شوا گرفت ملک رنگ تو آنکرد و کردار و ها ست
که سفید را رنگ کند اما دران منفعتی نباشد پنهانی را از بهر آنکه گوشش
بجایه گرد تا چشم نیکو نماید و آن بسیار طلبند از برای کنیزان و غلامان
بهائی و دختران اما چون خواهند که کنیزکی بفروشند بزه باشد و
اگر دختری باشد که خواهند بکسی دهند پس روا باشد که از برای زینت
کنند و داروی که از برای این کار ساخته اند مازو و اقاقیا ست
از هر یک درمسنگی قلقند نیم درم بکوبند و درکشند سفیده را و اثر را
رنگ دهند و سفیده را اسیا تیز رنگ دهد در مقاله ادویه مرکب یاد
کنیم س سفیدی که بر چشم افتد و رنگ چشم که ازرق باشد چگونه رنگ
کنند جواب کو پوست انار شیرین تر را آب بگیرند و درکشند و آنگاه
بعد از ساعتی آب گل نیک در چکانند رنگ چشم سیاه کند در ساعت
و اگر چنان باشد که در آن وقت گل نیک حاضر نباشد پس آب
برگ نیک بگیرند و درکشند یا بگیرند تمر اقاقیا درمسنگی یا دوده و آنگاه
و درکشند با آب شقایق النعمان یا بعصاره شقایق النعمان تا چون
قوام انگبین شود و در کوی کنند و در چشم چکانند و آب حنظل
نیز در وقت حدقه را سیاه کند یا درکشد در چشم آب کوز ترکه هم را

وقت سیاه کند یا در حکاکه عصاره عنب الثعلب هم سیاه کند حدقه
را   علاج سلخ و دبله که در قرنی افتد چگونه بود   این هر دو علت
چنانست علاجش که علاج قرحه و همچنان علاج کنند بشیاف آبار
و داروهای که قرحه را ساخته اند   علاج قرحه که بر قرنی افتد چگونه
باید کرد   چنان باید کرد که خداوند علت سرطان از شیر تازه دوشیده
میدهند که از ان غذا کیموس نیکو تولد کند چنانکه کرمی کنند چون
سفیدباج مرغ و زرده خایه و گوشت بزغاله و بره شیرمست اگر
مزاج خداوند این علت گرم باشد غذا از ماش و قرع و اسفاناخ
بروغن بادام چنانکه موجود باشد میدهد و اگر نه بزرده خایه مرغ
قناعت کند و از همه غذاهای سوداوی پرهیز فرماید و چنان
باید که در جمله عنایت کند باعتدال مزاج و از استلای اخلاط و
سوداو فساد چنانکه از انکه دارد و استفراغ کنند به پنیر آب
کرده و افکنند سفوف افتیمون که پنیراب خورند یا علت سرطان
طبقه قرنی و در مقاله او به مرکب بباید و در چشم می افکنند سفوف
ازین داروها بگیرند توتیا و شادنج عدسی و نشاسته از هر یک یکدرم
شیاف مامیثا و گل مختوم از هر یک نیم درم مروارید دو دانگ بکوبند همه
و خرد بسایند چون کحل و در چشم کشند که سرطان را نافع بود   حفر را

چگونه علاج کنند که در طبقه قرنی افتد جواب گو علاج حفر نزدیکست
بعلاج قرحه و علاج حفر در علاج قرحه گفتیم اما هیچ دارو نیکوتر
از شیاف آبار نیست که در علت حفر در کشند و شنج سوخته پرورده
باب باران حصول کرده بغایت نیکو بود و حفر را از گوشت ممتلی
کند و اگر بگیرد دو درسنگی شادنج عدسی و ازین سوخته پرورده
دو درم سنگ توتیای پرورده دو درم توتیای باب باران پرورده
و مروارید ناسفته آب سوده کرده از هر یک نیم درم آبار سوخته
شسته اب سوده کرده دو درم سرمه اصفهانی باب باران
پرورده یکدرم همه را بکوبند دو روز تا چون سرمه کنند و در چشمی که
حفر دارد کشند که حفر را بینبارد و پر کند و غذای که در حفر دهند همان
غذای باید که در قرحه دهند سوال چون طبقه قرنی رنگ گردد آنرا
علاج چگونه کنند جواب رنگ گردانیدن قرنی از جهة کیموس باشد
که در و منحل شود اگر از کمیت افتاده باشد و زیاده شده باشد رطوبت
نضجی پس غذا کم باید کرد و استفراغ کیموس باید کرد و پس اگر از
جهت لون افتاده باشد داروی که این فعل کند شیاف سفیده
از روتیت و اگر چنان باشد که مدت غلیظ شود و بسیار بود
باید که شیاف کندری بکار برد که بزداید قرحه را و پاک کند از مده

و پرهیز فرماید از درکشیدن شیاف دران وقت که ماده تیز سوزنده در
چشم می ریزد چه اگر دران وقت شیاف کشند درکشی آفتی عظیم پدید
اید چون قرحه پاک شود پس چیزی بکار باید برد که حفر را پر کند
و گوشت برارد چون شیاف آبار که نافع است مر قرحه را و بعد ازان
در پراکنند در چشم حرم سانه نافع است و قشف کند و پاک کند حفر را
و چون حفر پر گشت و قرحه درست شده باشد و از بعد انکه در قرحه
درست ابی سفید پسنی بر قرنی پس علاج کن بشیاف ابیض
و اگر اثر قرنی باشد و ازان بیخ رسد بینائی را پس علاج باید کرد
بچیزهای قابض سخت کرد اند و جمع کند و اگر از قرحه چیزی عنبی
بیرون آید علاج باید کرد بچیزهای که قبض کند چنانکه در چشم
خشونت پدید آید و من در مقاله ادویه یاد کنم س علاج بثرها
چگونه کنند ج بثرها را اول که علاج کنند در چشم همان کنند که اول
قرحه را از قطع ماده و بر آوردن و جذب ماده بزیر چون فصد از
قیفال و از بعد آن اسهال کردن و تلطیف غذا کردن و بکار داشتن
داروهای تیز که ماده باز دارد و نگذارد که بچشم اید و داروهایی
که درد بنشاند و ان داروی مخدر باشد و لکن باید که چون داروی مخدر
بکار بری چندان بکار بری که درد بنشاند و زیاده بکار نبری که بثرها را

فج گرداند و نضج نیفند و نیز روشنائی را تاریک کند چنانکه علاج
نپذیرد و اگر چنان بود که در چشم دردی سخت پدید آید پس علاج کند
بشیاف سفید که در وی انزروت باشد چون ابتدا او در انتها بثره
پس علاج بشیاف حمرلین از بهر انکه شیاف احمر لین محلل است
و تحلیل معتدل کند پس اگر مزمن شود بثره و بگشاید پس داروهای جلا
کشانید که بسیار تحلیل کند ازان دارو که در علاج آب بکار بری چون
سکبینج و فرفیون و اکثر و انچه بدین ماند و روشنائی نیز درین
حال نیکو باشد سوال علاج اثر سفیده چگونه باید کرد جواب بدانکه در
علاج سرد و علت سفیده و اثر اگر استفراغ نکنند روا باشد بنگر که
مزاج خداوند این علت تباه باشد که گرمتر شود مزاج پس از جهت احتیاط
چون داروی تیز در کشیده باشند که گرمتر شود مزاج چشم و رمد فتد
پس اگر مزاج نیک باشد استفراغ باید کرد و اگر چشم از تیزی دارو
گرم شود حاجتمند گردد بفصد و در هر دو نوع فصد کردن و علاج
کردن بداروهای محلل تا پاک کند و قلع نماید مر سپیدی را انچه اثر باشد
و تنک باشد در کشند شقایق النعمان که کفایت باشد یا عصاره
قنطوریون دقیق با انگبین در کشند که کفایت باشد سفیدی را و بیرون
انچه سطبر باشد حاجتمند شود بداروهای قوی تر چون نحاس محرق و

قطران و بوره و نوشادر و نمک اندرانی و کوه درنا و بعر الضب
و سحقونیا و سرطان بحری این همه داروها سفیده را نافع باشد و ساسی
هم نافع و اگر بگیرند نطرون با زیت کهن و در کشند هم سفیده را برد
و اگر شیاف سبز بیش از همه داروها در کشند نافعست و عسل هم نافع ا
قلع بیاض را و برافکند تا کاه اگر در کشند بوره سرخ که سوده و پرورده بود
بترتیب بامداد و شبانگاه بردارد سپیدی را و در ابتدای بیاض در کشند
توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و شبح محرق مانند از همه برابر و بروغن بید
بکفیر لطامشک و در کشند در چشم نافع باشد سفیده را و اگر با سفیده
مزاج گرم شود و ورم افتد پس باید کشید اغبر و آنچه غایت که بگیرد
سفیده را بگیرد پوست خایه مکلس کرده یک درم شکر طبرزد یک درم و
بسایند و در کشند نافع باشد و بردارد سفیده را بی رنج و دارویهای
دیگر که سفیده را بردارد یاد کنم در مقاله ادویه مرکب س علاج بچگی
که بر چشم افتد چگونه بود جواب چون کسی را بر چشم سفیدی افتاده باشد
علاجش علاج طرفه بود چون فصد کردن و سبب از غفشه دور بودن
و اگر زرده باشد علاجش چنان باید کرد که علاج یرقان که پوست گشاب
و سکنگبین و آب هندبا و کشوث دهند و تلطیف غذا و غذای خداوند
این علت زیرباج ساده دهند و اسفاناخ با برین و آب غوره و قرع و اسفاناخ

واگر

و آنچه بدین ماند و بهر رنگ که باشد قرنی علاجش آن باشد که سبب
رنگ را زایل کنی چون سبب زایل کردی رنگ را تحلیل افکند و چون
تدبیر کیموسی که سبب آن رنگ باشد کردی رنگ برود و باشد که تجید
باید و چشم را بر بخار آبی که در وی جوشیده بود بنفشه و بابونه و گل و
نیلوفر دارند که درین حالت بغایت نافعست و اگر سرکه در آب آمیزد
و بجوشانند و چشم بر بخار آن دارد زردی را نافع است و چون این
کرده باشد آخر شیاف احمر لین در کشی بغایت نفع کند و تحلیل
و غذا مرکب بحسب علت فرماید تا مراد حاصل آید سوال تیره شدن
طبقه قرنی را چه باید کرد جواب چنان باید که اول استفراغ خلط
کند از تن بحب ایارج و حب الصبر و حب قوقایا و بعد از استفراغ
و تنقیه دماغ از تریا غرغره کند با یاره فیقرا و در چشم کشد بعد از
استفراغ از زهرها هر کدام که باشد زهره پلنگ و زهره کبک و
روباه و بز کوهی نیک بود و روشنایی در کشد که نافعست درین علت
و پرهیز کند از غذاهای بد و آنچه رطوبت انگیزد و از خون داشتن
پرهیز کند و شاید که فصد کند درین علت و غذا چون کبک و گوشت
برشته و کباب و زرده خایه نیک برشته خورد و اگر گوشت بره و
گوزن بریان کنند غایت بود س علاج خشکیهای قرنی که نامش قرنی

خوانند چگونه کنند ج گو علاج او ضد علاج تری باشد و همه غذاها
تر باید داد و شیرهٔ تازه و آب پنیر باید داد و کشک جو و کدو و سفاناخ
و آنچه بدین ماند چون زیره باج بگوشت بره شیرخواره و خداوند علت
پیوسته بگرمابه میرود و مرغ بچه و گوشت بزغاله و گوساله نیز نیکو
باشد اما در گرمابه چندان باشد که ترطیب کند نه چندانکه عرق کند
که زیان دارد و پیوسته سفرهای خداوند این علت را اگر چشم بخار
آب گرم میدارد و باید که آب خوش باشد و صافی و نیز بخار آبی که
در او جوشیده باشد بنفشه و گل و نیلوفر و سعوطهای مغزهای و روغن
کدو و سفید و خایه مرغ یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر که یاد کرده ام
باشند نافع بود س علاج کمنة المده که در پس قشر قرنی افتد چگونه باید
کرد ج بدانکه همه علما این صناعت متفق اند که علاج کمنة المده و
علاج بثره سرد و یکیست و باید که پیوسته در علاج کمنة المده استفراغ
میکنند بقرص بنفشه و علاج چشم کنند بچیزهای که بپزانند و تحلیل کنند چون
آب حلبه و لعاب تخم کتان و مرو حلبه و شراب عسل نافع باشد
و اگر مزاج چشم گرم باشد و درد آرد و قیاس بود رگ قیفال باید زد
و خون برداشت و ابتدای کمنة المده در چشم کنند شیاف انزروت و کندر
و وزن میکنند و ملکی یا افیون تا تحلیل میکند و نضج می افکند و چون

نضج ابتدا کرد پس مشغول شود بچیزهای که تحلیل کند چون شیاف کندر
و مرو زعفران و جندبیدستر و آب حلبه و بعد از آن شیاف
احمر لین در کشد که در تحلیل است و آنچه منفعت کند در علاج کمنة المده
بگیرند مرو زعفران و صبر از هر یکی دو درم پس صبر و مر بسایند چون
غبار و در ظرفی از آبگینه کنند و بکار دارند یکی با بیاد و درمی حکاک
و یکی شیافکار تا تحلیل کند و اگر از این تحلیل نشود پس شیاف کل در
باید کشید و نخست باید در مقاله ادویه مرکب و اگر از شیاف کل تحلیل
نشود علاج بداروهای کن که آب را علاج کنی چون مرارات و
تربد و سکبینج و فرفیون و آنچه بدین ماند و اگر این داروها تحلیل
نیفتد پس علاج بمبتکاری باید کرد سوال علاج نتو قرنی چگونه
باید کرد جواب نتو قرنیه آن باشد که از بثره بود علاجش
چون علاج بثره باید کرد و اگر نه از بثره باشد پس علاج قوی باید
و بر فاده و غذا اکم خوردن و در چشم کشیدن چیزهای قابض چون
شیاف شادنه مغسول و توتیای پرورده باب سماق و گلاب و
آنچه بدین ماند و غذای این علت مزوره باید ساده از آب
غوره و آب انار و سماق و روغن بادام اما اندک خورد و مقدار سپید دم
کفایت باشد تا زیان ندارد س علاج انخلال قرنی چگونه باید کرد ج

باید که چون اول که انحلال فرد افتد فصد کنند و ماقوفها هم بیند کنند و چشم را
بینند و بخفادهای بسیار رو باید که بند تنگ کنند از برای آنکه از انخراق
قرنی دو آفت افتد یکی آنکه همه رطوبت بیرون رود دوم چشم را نتوی
عظیم افتد که آن را در شوان یافت اما اگر سخت بینند رطوبت بیضی
برود و اگر سست بندد نتوی عظیم بیرون آید و از پس نگاه داشتن
بند باید کرد و در کنند چیزها که قبض کنند چون توتیای پرورده و آب
مورد و شاذنه پرورده به آب مورد و این موافق تر از همه داروهاست
و این علت را طعام مزوره ساده دهند از زرشک و در این علت شکم
نرم باید کرد تا زور نباید کرد که اگر زور و قوت کند چشم از سر
بیرون آید و از همه چیزهای گرم پرهیز باید کرد سوال علاج اتساع
حدقه و ثقب عنبی چگونه باید کرد ج باید که در اتساع حدقه اول
بپرسد از تدبیر گذشته و بداند و بشناسد مزاج بیمار را و علاج کند
بحسب آن مزاج و اگر اتساع از تنش افتاده باشد دشوار علاج پذیرد
و به نشود و اگر به نشود عسر البول افتد و اگر علاج خواهد پذیرفت باید که
علاج کنی چنانکه یاد کردم در تشنج حجاب قوی و اگر چنان باشد که
این اتساع از جهت آماسی افتاده باشد که پیش از این باشد یا چون
زخمی که بچشم آید چون سنگی یا چوب یا صدمه افتد پس باید که اول

سوال ۵

فصد کنند قیفال از آن جانب که چشم را آفت رسیده باشد و اگر
اتساع حدقه از تشنج باشد در چشم دوشند شیر مادر دختران و بشویند چشم
را از شیر و در چشم کشند بل چند بار از شاذنج مغسول و ضماد کنند بر
صدغ صندل مقاصری و مامیثا و روی بشویند بگلاب و آب
سرد و ضماد کنند بر چشم برگ بید و نیلوفر و چون در شست حدقه
را پس ضماد کنند بر چشم آرد باقلا تر کرده بسکی خوش و اگر از ورم
دماغ گرم افتاده باشد این ضماد هم روا بود و اگر بر سر نهند و اگر
بر چشم و اگر از ورم طبقه عنبی افتاده باشد هم روا باشد و اگر از خلط
عظیم افتاده باشد پس علاج باستفراغ باید کرد بحسب قوقایا و ایارج
فیقرا و علاجها باید کرد بچیزهایی که نضج و تحلیل افکنند چون علاج
کرده الله و شبره و آنچه بدین ماند و فصد ماقین کنند و حجامت نقره
فرمایند و روی بشویند بآبی که پاره سرکه و اندکی مایه نمک در آن آب
باشد که آن آب تحلیل کند و آنگاه علاج به دست گیرند که در ابتدای
آب فرود آمدن کنند چون زهرها و حلتیت و سکبینج و آنچه بدین
ماند و این اتساع که از رطوبت بیضی افتد در علاج رطوب گفته آید و غذا
باید که گوشت مرغ و کبک بریان کرده و زرده خایه نیک برشته بود
و آنچه بدین ماند و از چیزها که خلط غلیظ سوداوی انگیزد پرهیز کنند سوال علاج

ضیق الحدقه چگونه باید کرد ج علاج ضیق الحدقه چنان باید که اول
پرسند از تدبیرهای اول و علاج بر حسب آن کنند و اگر محتاج باشند
باستفراغ تن پاک کنند و اگر از حدقه رطوبتی تنگ آمده باشد و عنبی را
مسترخی کرده پس آن رطوبت را نشف باید کرد و چیزها که رطوبت را
پاک کند و استفراغ کند چون حب ایارج و حب قوقایا و غرغرههایی که
در او جوشیده بود افادیه گرم بر سر میریزد و در روی میشوید و روغنهای
گرم بر سر مالید و در چشم بچکید این داروها بگیرد اشق و جاوشیر از
هر یک نیم درم و کمونی با آب مرزنگوش ترکند و شیاف کنند و در چشم کشند
و اگر از نقصان رطوبت بیضی افتاده باشد علاجش عسر باشد و اگر
از خشکی مزاج عنبی بود هم به نشود اما علاجش نیز طلب باید کرد که
شاید اثری بکند چون گرمابه رفتن و آب گرم بر خود ریختن و چشم بآن
شستن و روغن موسیر و سفیده خایه در چشم افکندن و غذاهای
نرم تر بر کردن و سعوط کردن بروغن بنفشه و روغن کدو و آنچه
بدین ماند و اگر خلطی باشد که ثقب بسته باشد یا اماسی پس علاج بریاضت
باید کرد و سر را باید مالیدن و چشم را پیوسته بمالند و دیگر هم بدان
علاج که آن رطوبت نیک شود مشغول کرده و آنچه از صداع افتد
به نشود و اگر از حرارت مزاج بود نیک شود پس علاج باید کرد بچیزهایی

که تری

که تری و سردی کند و ضمادهای موافق نیز علاج کند و از ضد سببش
که افتاده باشد پرهیز کند و از چیزهایی که سبب بیماری از آن باشد
سوال علاج نتو عنبی چگونه باید کرد جواب علاج نتو قرنی پیش از آن
وقت که لب شکاف جرح قرنی سطبر کرده بند کنی برفاده
کرد بر مثال گوی سخت و فرو بندی و اگر بند محکم نبندی چون جرح
قرنی سطبر کرده به نشود و شکاف شود باز جای خود باز برد
و باید که در چشم افکنند چیزهایی که منع کند تا تکثیف و شد کند جرح را
چون شادنج پرورده که در چشم کشند و لکن باید که پیش از آن آبار
کشیده باشد و بآب زیتون تر یا آب مورد و چون دارو کشته
در آن ساعت رفاده از پیش بردارند و در وقت بینند و بسته
بسته دارند و اگر نتو از نوع سیم باشد یا چهارم پس باید که در میان
رفاده و سره در کشند بچند درم تا ده درم بر قدر نتو یا ارزیر را
صفایح کنند و هم درین قدر بر نهند و نیز در میکشند داروی بود
بیان و مورساره یا اگر زین سیاه که سرد و بغایت نیک آید
مر این علت را و اگر از نتو خون روان کرده پس در چشم پراکن
شادنه و گل مختوم تا خون باز گیرد و اگر خواهد که نتو قرنی تا شد
در سینه نباشد ببرد از ندیابن و در مقاله دستکاری بگویم سوال علاج

باید که

احتراق حدقه چگونه باید کرد ج علاج حرق حدقه عینی باید کرد در
اول استفراغ خلط کند آن خلط که رنج ازو باشد و از بعد آن علاج
بچیزهای کند که سرد و قبض کند و قوی کرداند چون توتیا و شادنج
پرورده بآب مورد و آب زیتون تا بهی پدید آید س علاج زوال
حدقه در اول حرق باشد و در آخر علاج خرق و چون کهن شود آخر
علاج نپذیرد س آماس عنبی را علاج چگونه باید کرد ج جمله معالجه
باید کرد که ورمهای دیگر را کنند از فصد و استفراغ و غیر آن و طعامهای
لطیف دهند چون مزوره ساده و ورم عنبی که از سوء المزاج افتد
تدبیران کنند تا سوء المزاج راست شود و ضماد بر بندند از صندل و
مامیثا و آرد باقلا و آنچه بدین ماند تا به شود س علاج تشنج طبقه
عنبی چگونه باشد ج علاج تشنج طبقه عنبی همچنان بود و علاج تشنج
قرنی س علاج استرخاء طبقه عنبی چگونه باشد ج علاج بخارها
که بایستد میان عنبی و رطوبت جلیدیه چگونه باشد جواب که علاج
بخار که منبه باید که هیچ نخورد که مبخر باشد و چیزهای گرم و تر نخورد
که از آن بخار برخیزد و معده را پیوسته پاک میدارد و بخوردن ایاره
فیقرا و حب قوقیا و حب الصبر و آنچه بدین ماند و اگر علت بجهت مزاج
معده گرم باشد با طریفل معده پاک کند تا بخار برنخیزد و بر سر زدود و چشم

چگونه بود جواب

نیاید و خیال تمام برود پیوسته باید که غرغره میکند با ایارج فیقرا و اگر
بعلاج قی کردن مشغول شود و ما بی دو بار یا بخار رنگ باشد پس اگر
بخار بچشم آمده باشد علاج باید کرد تا آن بخار را زایل کنند به تنقیه
دماغ و استفراغ بدن و تقویت معده و تحلیل کردن بچیزهایی که معده
آرد و اندازا افکنند فضله را و بخار را تیز کند و چشم را تیز کند و علاجها
که بخار را بزیر آرد چون پای شستن باب گرم و پای مالیدن و ساق
بستن و اگر بخاری گرم بود شب گشنیز و شکر خوردن یا بگیرد درم
بنفشه خشک اصفهانی و ده درم شکر بکوبند و بخورند شب که بنفشه را
درین حال غریب خاصیتی است و اگر بخار از خلطی باشد پس علاجش
آنست که در اول سوال گفتم و غذا از آب غوره و آب انار و آلوی
زرد و زرشک هر کدام که خواهد و مزوره ساده بروغن بادام خورد
سوال علاج آب که فرود آید چگونه باید کرد ج علاج آب از چند
گونه است اول یکی منع باید کرد تا فرود نیاید دوم اگر اندکی آمده باشد
نشف باید کرد تا تمام نکرد و سیم آنکه چون فرود آمد و تمام شد
قدح باید کرد و من آنچه در معنی آب و علاجست هر یکی یاد کنم در
مقاله که موضعش باشد که چون ردع کنم و چون نشف کنم و چون
قدح کنم و از پس و از پیش آب کشادن که علاج چه کنند س علاج

خیال که در چشم نماید که نه از آب باشد چگونه باید کرد ج این از جملهٔ آن
علتهاست که بچشم نتوان دید پس چون خواهی که علاج خیال کنی که در
چشم پدید آمده باشد که آن از الم معده باشد پس علاجش اول
تنقیهٔ معده است و اگر از خلطی بود باید ایارج فیقرا و حب ایارج و حب
قوقایا و حب الصبر و اگر از کیموس سوداوی باشد علاجش بحب افتیمون
و معجون نجاح وانچه بدین ماند و اگر از بخاری صفراوی باشد پس علاجش
نقوع اهلیله زرد و گل سرخ و خرمای هندی و خیارشنبر و آلو وانچه
بدین ماند و باید که پیوسته اطریفل کشنیز شب میخورد و از طعامهای
که خلط انگیزد و سوداوی و بخار پرهیز کند و باید که غذای شایسته این
خلط خورد چون اسفیدباج و گوشت بره شیرخواره که در وی افکنده
باشند دارچینی چینی و نخود و نیم کوفته و مرغ بریان و زرده خایه
وانچه بدین ماند و اگر خیال از دماغ بود پاک کردن بغرغرها و عطسه
از کمان و سعوط کردن و چیزهایی که دماغ را قوی کند و بویانیدن چون
عنبر که عنبر را خاصیت تمام در قوی گردانیدن دماغ و چشم
مرزنگوش اگر از برودت باشد و از خلط و آن خیال که از بعد مرض
حلای وطن افتاده باشد آن بقیهٔ مرض باشد علاجش علاج بقیهٔ مرض
باشد و غذاهای لطیف دادن و بویانیدن صندل و کافور و گلاب

وانچه بدین ماند سوال علاج کسی که از دور نیک بیند و از نزدیک نبیند
و چیز بزرگ را نیکو بیند و خرد را نیکو نبیند چگونه باید کرد جواب
علاج اول به تنقیهٔ دماغ کند بخوردن حب قوقایا و حب الایارج و
حب الصبر و ماده بزیر آوردن و حقنه کردن نیز و اگر حقنه ممکن
نگردد شیافهای مسهل و باید که رگ ماقین بگشاید و در چشم کشد زهره
کبک و آب بادیان مشمس کردن و سرمه دار فاتره و سرمه باسلیقون
کبیر و شیاف مرارات غایت باشد مر این علت را و البته پرهیز
کند از طعامهای غلیظ و مبخر و گوشت گاو و ماهی و قدید گرم و تیز
و هرچه از شیر کنند و طعام از گوشت بزغاله و بره شیرمست سازند
و خایه مرغ باید که نیم برشت خورد و اگر مزاج گرم باشد تنقیه
کنند بچیزهای لطیف چنانکه در وی گرمی کمتر باشد و عنبر
می بوید و سعوط کند و غرغره و عطسه فرود آرد و از مجامعت
دور باشد که این علت را بغایت بد بود که این علت مر روح باصره
را افتاده باشد و مجامعت روح باصره را ضعیف گرداند و اگر
این را سبب بخاری گرم باشد پس سکنگبین میخورد که خلط را نکو
باشد که قلع کند س علاج کسی که از دور نیک نه بیند و از نزدیک
بیند و چیز خرد را نیک بیند و بزرگ را نیک نبیند ج روح باصره را

قوی کرداند بچیزهایی که منافذ روح باصره را پاک دارد و دماغ را
تقویت باید کردن بیوییهای لطیف و طعامهای خوش لطیف چون
مرغ بریان کرده و شوربا بگوشت بره و نخود و آب مرغ و پالوده از شکر
سفید بروغن بادام و زرده خایه نیمبرشت که چون این حال بدست
گیرد مرسه قوی کرده و روح باصره چون قوی گشت نیکو بیند سوال
علاج کسی که هم از دور و هم از نزدیک ضعیف بیند چگونه باید کرد
ج علاج همینست که یاد کردم از خوردنیها باید که آنچه لطیف بود
بخورد و از طعامهای منجر پرهیز کند و در چشم بکشد زهره روباه
و آب بادیان بمقداری عسل و ماء الرمان بغایت نیک باشد و
کشد و کحل الجواهر و کحل بهادج هندی و کحل روشنایی و تنقیه
روح باصره بکند اما تنقیه بایاره و حب الصبر کند و سعوط
بسعوط غرغره و ایاره فیقرا و عطاس کند و تقویت بیوییهای
خوش س علاج کسی که بر بالا بیند و زیر نه بیند ج اگر ان خلط باشد
از رطوبت بیضی افتاده باشد پس علاجش باید کرد بچیزهایی که رطوبت
بیضی را زایل و صافی کرداند چون شیاف زهرها و کحل باسلیقون
و غیره و اگر از اثر باشد که در قرنی افتاده بود و از آن سبب باشد
مشغول باید شد بر گرفتن آن اثر که زیر باشد یا بر بالای حدقه سوال

علاج شبکوری چگونه باید کرد جواب چنان باید که اول فصد سافین
کنند و تدبیر لطیف کند و باز دارد از طعام خوردن و استفراغ افکند
بحب قوقایا و حب الصبر و ایاره فیقرا بدهند بغایت نیک باشد و
بفرماید تا آبی که زوفای خشک در و پخته باشند و سداب در و پخته
باشند بر روی وی افکنند و آرد و فصد ماقین سودمند باشد
شب کوری را خاصه که کهن گشته باشد و در چشم کشند کحل دارفلفل و
باسلیقون و زهره کبک از هر یک و آب بادیان و بگیرند جگر گوشه
بز و در وی چاک کنند و دارفلفل در وی پر کنند و آن دارفلفل از جگر بیرون کنند
و بسایند و در چشم کشند و اگر گوشه جگر بگیرند و ازفلفل سوده در و
پراکنند و بر آتش نهند تا پخته شود و آن آب ببیل در چشم کشند
بغایت نیک باشد و اگر جگر بز بگیرند و بریان کنند و چشم بخار آن
بدارند نیک باشد و اگر جگر بز بریان کنند و بر سنگ سبوی زنند
که گوشته باشد و بخورد بغایت باشد و اگر در چشم کشد بر دو حصرم غایت
باشد و غذا شوربای گوشت بره و بزغاله دهد که نافع بود سوال
علاج چهره که روز کوری باشد چگونه کنند ج باید که در
علاج چهره بترطیب مشغول باشد و طعام لذیذ خورد و لطیف و علاج
کنند را بچیزهایی که تر کرداند دماغ را چون سعوط کردن بشیر دختران

وروغن بنفشه بر سر می نهند و پوسته نکر بابه میرود و آب خوش بسر
میریزد که نافع باشد و پرهیز کنند از خوردن طعامهای شور و تیز و از
همه ترشیها و چیزهای قابض پرهیز فرمایند و اگر شیره ترنجبین
بجوزه نافع باشد و شراب از شیر زبرسخ چون ترد سندش بعلاج
نیک باشد و در چشم کشیدن سفیده خایه مرغ تنک و روغن کدو نافع بود
سوال علاج فراخ شدن عصب مجوف چگونه باید کرد ج در اتساع
عصب مجوف باید که بغایت تیز کنند و اول خلط را دور کنند
و پرهیز کردن از طعامهای که خلط انگیزد و چنان کنند که پیوسته طبع
مجیب باشد و در چشم میکشد چیزهای قابض که قبض کند و جمع کند چون
باسلیقون و برایند و اگر به د شقیقه باشد علاج کنند و طعام گوشت
بریان کرده کبک و زرده خایه برشته دهند و اگر چنان باشد
که شقیقه باید کرد بکنند و اگر تقویت باید کرد بکنند و اگر مزاج دماغ گرم
شده باشد طعام مزوره ساده دهند از سماق و اب غوره و انچه بدین
ماند س علاج انتشار چگونه باید کرد ج در انتشار اگر سبب
شقیقه باشد و انتشار تمام نشده باشد پس علاجش آن باشد که
اول تنقیه خلط فاسد کنند از فصد و مسهل و در کشیدن در چشم شیاف
اسقطیقان و زهرها و در جمله بزودی سل شریان بکنند و اگر کنند تمام

شود و علاج دشوار کرده و از جمله انواعهای انتشار علاج همچنان باید کرد
که ابتدای آب فرود آمدن و اگر در چشم کشند باسلیقون بزرگ نیکو
باشد س علاج ضعیف شدن عصب مجوف چگونه کنند جواب
علاج آن باشد که قوی گردانند دماغ را که ضعف عصب از ضعف دماغ
بود و دماغ را قوی کنند بغذاهای خوش چون مرغ فربه بریان کرده و
گوشت بره نر شیر مست و برغاله و بوییدن عنبر بغایت باشد و
صندل مقاصری و میوه‌ها بوییدن نیک بود س علاج سده
عصب مجوف چگونه بود جواب باید که اول استفراغ کند بحب الایارج
و حب قوقیا و حب صبر و بعد از آن تنقیه سر کنند بفصد ماقین و براو کردن
حلق بر بناگوش و بغرغره کردن ایاره فیقرا و سعوطی که دماغ را تر کند
و پاک گرداند بگوید تا پای و ساقهای خداوند علت پیوسته میمالند
و برمی بندند و چون دانست که دماغ پاک شد پس مشغول شود بلطیف
وقی کردن بنق و در چشم کشد سرمهای که در ابتدای آب شاید
و اگر بدین دارو علاج کنند بغایت منفعت کند بگیرند زعفران
دو درم و نیم سنبل بنجاه دانه آب مشمش کرده تا قوی تر باشد دو وقیه
اشق بگیرند انگبین بنجاه درم جمله بهم آمیزند و بعد از آن انچه کوفتنی
باشد بکوبند و در بستوق مسین کنند و در چشم میکشند بحسب علت و مزاج

وباید که اول در کرمابه باب کرمی که نمک در وافکنده باشند در شود
واکر ازین اب شور در چشم چکانند سود داده و در جمله سده علاجت
وعلاج دشوار پذیرد سوال علاج ضغط عصب مجوف چگونه کنند
جواب علاج ضغط چنان باید کرد که علاج ضیق حدقه و علاج اب
فرو آوردن و شقیه تن و دماغ کردن و زهرها درکشیدن و کرمابه
فرستادن و چشم نمک واب کرم شستن و نمک واب کرم بر
چشم نهادن نافع بود و تحلیل خلط کند س علاج ورم عصب مجوف
چگونه کنند ج علاج ورم عصب اول بفصد باید کرد و دیگر [illegible]
ضمادهای که تحلیل کند و کرمابه رفتن سود دارد س علاج سوء المزاج
عصب مجوف چگونه کنند جواب نگاه کنند در حد مزاج خداوند این
علت اگر مزاج تباه شده باشد نگاه کنند که از کدام خلط افتاده است
این خلط را دور کنند و شقیه کردن آن خلط بتعدیل مزاج مشغول شود سوال
علاج تشنج عصب صلب که بیفتد چگونه کنند جواب اول باید که بطب
دماغ مشغول شود و پیوسته روغن کدو و روغن بنفشه و شیر دختران بسر
می نهند و در چشم میدوشند شیر کرم از پستان و سعوط میکنند از نیلوفر و
روغن وی بنفشه و شیره دختران که در چشم افکنند با سپیده خایه مرغ نیکو
بود و خداوند علت را پیوسته بکرمابه باید شد تا بخار کرمابه می باید که

بعد از ان

درکرمابه درنشیند واب کرم و شیر کرم در چشم میریزند و چشم بخار آب
کرمابه فرو میدارند که دروی پخته باشند نیلوفر و بنفشه و کشک جو و
گل خطمی تره غذاهای لطیف و تر سید هند چون کشک جو و اسفاناخ و
قرع و پنیر اب تر سرخ و انچه بدین ماند و از همه غذاهای کرم و خشک
پرهیز فرماید و از افتاب و کرمابه پرهیزد و کلهای سرد تر چون نیلوفر
و بنفشه و خیار و قرع می بوید که نافع باشد س علاج استرخای عصب
مجوف چگونه باید کرد ج ضد علاج تشنج است و طعامهای کرم و
خشک می باید داد و در چشم باید کشید با سلیقون و توتیای پرورده
باب مرزنگوش همی باید بو یانیدن گلهای کرم و از جمله کرمابه برود و
در نشیند تا عرق بسیار بریزد و شقیه دماغ باید کرد و از جمله خلطها
حب ایارج و حب قوقیا و غرغره و سعوط که رطوبت بسیار بیارد
و بر سر نهند روغنهای کرم چون روغن قسط و فرفیون و انچه بدین
ماند س علاج سوء المزاج عصب صلب چگونه باید کرد ج علاجش
همان علاج سوء المزاج عصب مجوف است س علاج این عضله که بر
عصب مجوف است چگونه کنند ج این سه عضله را علاج تشنج و استرخا
و سوء المزاج همچنان است که علاج عصب صلب و فرق نیست میان
علاج عصب صلب و علاج عضلات که با عصب صلب اند علت نقیه عضله

نفیند س علاج غلظ طبقهٔ صلب چگونه کنند ج باید که اول بتنقیه
خلط غلیظ مشغول شود از دماغ و ازین واز بعد آن بچیزهای محلل
که تحلیل خلطهای غلیظ کند و البته از طعامهای غلیظ دست بدارد
چون گوشت گاو و ماهی و باقلا و عدس و چیزهایی که از شیر گیرند
چون ماست و پنیر و آنچه بدین ماند و طعام شوربای مرغ و فروج
و گوشت بزغاله بحسب قوت فراخ میدهند ولیکن اولیتر آن بود
که هیچ گوشت ندهند و بمزوره ساده قناعت کنند سوال
علاج امتلای طبقهٔ صلب چگونه کنند جواب علاج امتلا باستفراغ
باید کرد و باید دانست که امتلا از کدام خلط است و آن خلط
را پاک باید کرد و نیز باید که غذا اندک خورد و آن خورد که زود
گوار باشد و در چشم کشد کحلهای که دمعه آرد و بریاضت پیش از
طعام مشغول شود و چشم را میل لذتا فضله که انجا باشد تحلیل رود
سوال علاج ورم طبقهٔ صلب چگونه کنند ج بدانکه علاج ورم
طبقهٔ صلب همچنان باید کرد که علاج ورم عصب صلب کنند
که هیچ فرق نیست میان این ورم که طبقهٔ صلب را افتد و میان
آنکه عصب صلب را افتد س چون صلب ضعیف شود علاج چگونه
باید کرد ج علاج ضعف طبقهٔ صلب و علاج عصب که ضعیف

شود مرد و کیفیت سوال اگر سوء المزاج افتد طبقهٔ صلب را چگونه
علاج کنند جواب در مزاج خداوند علت نگاه باید کرد که از چه
سبب افتاده است آن سبب را دور کنند و بتعدیل مزاج
مشغول شود تا این علت زایل گردد س علاج غلظ طبقهٔ مشیمی
چگونه باید کرد ج که این دو طبقه یکی صلب و یکی مشیمی هر دو چون
یکدیگر علت میرسد و علاج مرد و یکی باشد همچنانکه علتهای صلب را
یاد کردم مشیمی را همچنان باید کرد اما طبقهٔ شبکی را خرقی می افتد
علاجش آن باشد که بگذاری که این خلط تیز شود که بوی آید و اورا
خرق افکنند سوال بیماری طوبت زجاجی را علاج چگونه باید کرد
ج بدانکه بیماری طوبت از مزاج افتد و از آن خلط که بدان باز
گردد و از او رنگ بگرداند و برنگ آن خلط شود پس علاج آنکی که
رنگ سرخ شود آنست که اول فصد کنند و پرهیز کنند از طعامهای
که خون انگیزد و غذا آن خورد و اگر صبر تواند کرد طعام نخورد تا
آنچه زیاده باشد بفصد اکار برد علاج آنکس که رنگش زرد شود علاج حش
کم کردن باسهال قی خوردن سکنگبین و هندبا و تره کردن جگر با
صفرا از آن غلیان نباشد و از جملهٔ طعامهای گرم و خشک پرهیزد
و غذای که خورد همه چیزها خورد که صفرا نشاند چون آب غوره و آب

حاض اترج واب لیمو ومزوره ساده خورد ودر چشم میریزد کلاب
در چشم کلاب می شوید واز تر بیا مند باد کاهو خورده اگر درین مزوره
ساده کند واسفاناخ افکند غایت نیک باشد و علاج آنکس که رنکش
سیاه شود باید که هیچ چیز سوداوی نخورد و تنقیه بجلاج سخت نیکو بود
واکر رنکش سفید شود باید که علاجش بتنقیه خلط بلغمانی کند و بخوردن
ایارج فیقرا وحب الصبر وحب قوقیا وسعوطی که رطوبت آن دماغ
را از رطوبت پاک کند و غرغره همچنین وغذا نخود واب خود مع
وکوشت بریان وزرده خایه برشته وانچه بدین ماند والبته شیر وانچه
از شیر کنند وماهی بغایت زیان کار باشد وکوشت کاو وباقلا
همچنانکه یاد کردم اما باید که در چشم میکشد توتیا باب مرزنکوش پرورده
وباسلیقون ومرارات نافع بود وغذاهای خشک خورد واکر خشک
شود علاجش بترطیب کند و پیوسته طعامهای لطیف وسرد وتر خورد چون
شیرکده وکشک جو وخیار وخیار بادرنک واسفاناخ واز همه
کرمیها وخشکیها پرهیز فرماید و پیوسته نیلوفر می بوید و چشم را بکلاب میشوید
و در چشم افکند روغن کدو وباشیر دختران وروغن بنفشه واکر بزرک تر شود
علاجش باستفراغ کند واز خوردن طعامهای کرم وتر پرهیز کند وغذا
کمتر خورد ومرارات در چشم کشد و در جمله چنان باید کرد که علاج ابتدای

آب فرود آمدن کند واکر خرد تر شود علاجش ضد علاج بزرک شدن
بود واستفراغ باید کرد بحسب خلطی که غالب باشد و بعد از ان علاج
کند علاج ابتدای آب فرود آمدن واکر خرد تر شود باید که پیوسته غذا
لطیف خورد و بکار دارد کرمابه واب کرم بر چشم میریزد و پیوسته
چشم را می مالد وبخار آب کرم میدارد و در غذا خوردن زیاده کند
خاصه خوردنیهای نرم سوال علاج بیماریهای رطوبت جلیدی چگونه
کنند جواب بیماریهای رطوبت جلیدی بیشتر خود علاج نپذیرد
و من در مقالتش یاد کنم و علاج علتهای رطوبت زجاجی اما علاج
زوالش و شدن از سوی چنان باید کرد که علاج احولی اما علاج
رنک کردانیدن و تر شدن و بزرک شدن باستفراغ باید کرد بحسب
خلطی که غالب باشد واز بعد آن علاج کند چنانکه علاج ابتدای
فرود آمدن کنند واکر خرد شود باید که پیوسته چشم را می مالد ولطف
کند باب خوش و شیر وروغن کدو وروغن بنفشه واکر خشک شود در
اول علاج کند بترطیب کردن و عنکبوتی تر دیکت بعلاج ایشان اما
آن حال که از بخار می افتد علاجش یاد کردم و دیکر باید که تنقیه دماغ ومعده
کند و سر را قوی کرداند وانچه از علت باد آید دفع کند و در چشم کشد
چیزهایی که حل کنند بتحلیل وتقویت دهند وباقی علاجها همه آنست که

علاج آب و دیگر همچنان است که علاج رطوبتها و چنان باید کرد **سوال**
علاج احول چگونه بود **ج** که احول اطفال شیرخواره علاج پذیرد
و علاج توان کرد که روی کودک شیرخواره که احول گردد بپوشند
ببرقعه و در زیر نگاه کنند و احول نگاه کنند از برای آنکه احول
شدن از آن باشد که در گشادن فضلا را حرکت مقله چشم میدید و
نیز بچراغ بتوان کرد که چراغ برابر ایشان بداری تا راست بدان
چراغ نگاه بکنند تا احولی برخیزد و نیز نگاه کن اگر مقله سوی
بینی رود پاره جامه زرکین زرد یا سرخ سوی لحاظش باید آویخت تا
نظر بدان بکنند و چشمش راست میشود و اگر احولی ابتدا از گرمی و خشکی مر
بزرگان او آن از پس آن باشد که مرضی افتد دماغ را و صداع پیوسته
شود و سده بود و از پس علاج دماغ باید کرد و اگر ششش بگویند سر او را
بدان آب بپرورند و در گشتن نفع کند و اگر احول شدن را سبب از
خشکی باشد علاجش چون علاج طرفه باشد و در چکانیدن خون کبوتر ازان
کبوتر و شیر در دوشیده از پستان و ترطیب کردن و غذاهای لطیف و تر
دادن و در چشم چکانیدن روغن گل که ده و شیر دختران که نافع بود و نیز
نفع کند احولی را اگر بگیرند عصاره برگ زیتون و دارو کنند **س**
ضعف بصر را علاج چگونه کنند **ج** که علاج ضعف بصر را بهر جایی یاد

کردم در علاج سده و ضیق و اتساع و تشنج و ترنی ضعیفی که
از جهت دماغ باشد و در نزول آب پیشتر یاد کرده آمد و در هر جای
طرفی بگویم باید کسی که علاج عام تواند کردن مر ضعف بصر را
بگوید و بفرماید تا بپرهیزد از تخمه و از خفتن بسیار خاصه از پس
طعام بخاری غلیظ تر برخیزد از برای آنکه روح نفسانی از آن تحلیل
شود و از طعام شور و سرکه و ماهی و زیتون و نمک پرهیز
فرماید که همه طبیبان متفق اند که از خوردن این چیزها بصر ضعیف
شود و از خوردن تخم و ماست و آنچه از شیر کنند و پیاز و گندنا
و بادروج و شبت و عدس و باقلا از این همه چون بخورند بخار
انگیزد و بخار عظیم غلیظ و از آن چیزها که در رو خشکی بافراط باشد و از
طعامهای گوارد چون گوشت گاو و از این جمله که یاد کردم ضعف
بصر خیزد و از جماع کردن و از مستی دایم و از شراب خوردن غلیظ
و در نگرستن پیوسته در آفتاب خاصه در وقت کسوف این همه چشم و
بصر را ضعیف کند و بسیار کس دیدیم که در آفتاب نگریست در وقت
کسوف و نابینا شد چنانچه هیچ علاج ندیداشت و نیز از حجامت کردن
بسیار و خون برگرفتن بسیار و در نگرستن در خطهای باریک و
بر پشت خفتن پیوسته و در پا بر بودن بادهای سرد خاصه شمال و از سرما

ودر نگرستن در برف وچیزهای سفید دیدن وازده وو ازکرد وازکرما
ودر نگرستن در شعاع اتش ودر کرمی افتاب بودن ودر چیزهای روشن
که بغایت صقال کرده باشند درین همه چیزها نگرستن منع کند که
همه چشم را تاریک کنند وچون علاج کنی ضعف بصر را بفرمای تا پا
ودست واطرافها میمالند پوسته که بغایت نافعست مر ضعف
بصر را وغشاوه چشم را وشراب افسنتین بغایت نافعست ضعف
بصر را وبفرمای تا سرجه خورد ودارصینی خورد که دارصینی بغایت
نیکست ضعف بصر را از بهر انکه دارصینی کرم ولطیفست وخلط
غلیظ را لطیف کرداند خاصه که در قرنی باشد واکر با ضعف بصر
کرانی باشد وسر وتن را پاک کرده باشی ودانی که پاک کشت
پس بفرمای رک پیشانی زدن ورک ماقین زدن واین بایکی بعد از
استفراغ تن وپاک کردن سر وصدر فرمایی وآنچه آزموده است
مر ضعف بصر را وبغایت نیکست بستانند آب پیاز وباکبین
بیامیزد ودر چشم می کشد که قوی کرداند بصر را واکر بکیرند سکنکبین
وجاوشیر ونمک اندرانی وزنکار وفلفل سفید وانکزد ودر روغن
بلسان وزمره کاوه ودارفلفل وزنجبیل از هر یک برابر وبکوبند چنانکه
واجب باشد وباب بادیان سرشند ودر چشم کشند نیکو باشد یا بکیرند

آب

آب انار ترش وبجوشانند تا بنیمی باز آید پس در روی افکنند چند نیمی
ازان آب انجبین صافی اتش نارسیده ودر افتاب نهند بیست روز
ودر چشم کشند ازان نفعی بیند در وقت نفعی عجب واکر درکشند روشنایی
وکحل عزیز هم غایت باشد واکر چنان باشد که ضعف بصر از کریستن
بسیار خاسته باشد آن ضعیفی از خستگی بود علاج کن این را بسعوط
روغن بنفشه ونیلوفر وچیزهای که تن را تر کرده اند چون کرمابه واغذیه
تر دادن اما ضعیف کشتن بصر که بیفتد ناکهان علاجش آن باشد
که هیچ در چشم نکشند الا که مشغول شوند بچیزهای که تن را قوی کرداند
وبفرمای تا سر وچشم را باب کرم وبخارش میدارد ودر بوستانها
بکردد ودر آب صافی نکرد واکر در آب صافی نشیند وچشم باز کند تا
آب صافی روشن بر چشمش بکذرد روشن کرداند وبصر را قوی
کند وعلاج ضعف بصر که از دماغ افتد باید که دماغ را قوی کرداند و
معده وتن را پاک کند پس تقویه دماغ کند که چون دماغ قوی شد بصر
قوی کشت وقوی کشتن دماغ از طعام بود چون کوشت مرغ فربه
برشته بوی بر دکشته واکر ضعف دماغ از خلط وفضله باشد در
مزاج خلط نکاه کن وان خلط را دور کن وتعدیل مزاج کن **سوال**
علاج جحوظ چشم چکونه باید کرد **جواب** که جحوظ از استرخای عضلات سه کا

باشد و علاجش یاد کرده آمد در علاج استرخای عضلات و اگر جحوظ افتد چشم را
از خناق و از خشم کردن باید که فصد کنند از قیفال آنگاه شکم را براندن بقرص
بنفشه و اگر جحوظ چشم را افتد از پس زه زدن و آوردن و ادرار طمث
نافع بود و در جمله بفرماید تا حجامت پشت کنند و حجامت هر دو پهلو
و بگوید که پیوسته بر قفا خسبد و در خوردن غذا اکنند و باز داشتن از
عطسه دادن و قی کردن و بسیار خوردن از طعام و طلا کنند بر چشم
طلاهای قابض و پیوسته دارد و بر بغادهای نرم و نیز سخت کنند و اگر
بغاده را تر کنی به آب سنبا یا به آب بطباط یا آب عصاره اکراع
یا عصاره برگ زیتون و پوست خشخاش سوده و اقاقیا و در جمله
چیزی که از آن قابض است و جمع چون طلا کنی بغایت سود دارد
و چشم را بشوید وقت باز گشودن و بر فاده به آب سرد تر کرده و سرد
کرده اگر بسوی بیرون والا ببندد بر بالای چشم صحیفه ارزیز گران
نافع باشد و غذاهای که درین علت دهی اندک ده و ماش مقشر
به روغن بادام و مزوره ساده و اگر ضعیف باشد زرده خایه
نیم برشت روا بود که خورده و در جمله باید که خداوند این علت را پیوسته
طبع مجیب باشد که زور رسدش و چشم بیرون خزاند و زور
بچشم رود سوال علاج هزال چشم چگونه کنند ج هزال خرد

شدن چشم بود علاجش کنند بمالیدن سر و روی و مالیدن چشمها
پیوسته و نطول کنند و روی به آب گرم و خوش می شوید و نطول
کنند روی به آب گرم و خوش و سر را بیمالد به روغن بنفشه و نیلوفر و
علاج هزال که ضیق حدقه که بشقه از خشکی سرد و کمیت و غذا که دهی
همه باید که چرب باشد چون کرده به و مرغ فربه و زرده خایه و
سفیدبا و شیر تازه و آنچه بدین ماند و سعوط کنند بمغز ساق گاو یا
یا روغن بنفشه و پرهیز کنند از همه چیزهای خشک و ترش و شور و
تیز و بفرماید که مشغول گردد بخواب و راحت و آسایش و در چشم
کشند جامع نرم سوال شقیقه و صداع که چشم را تاریک کند
چگونه باید کرد جواب بدانکه شقیقه با صداع که تابع درد چشم باشد از
اعراض بود و باشد که این شقیقه از صداع و کیفیت بد مزاج بود
و باشد که شقیقه و صداع از بسیاری خلط بد باشد و هم از کیفیت بد
برانگیزد و این مرا و علت همچنانکه چیزی بر چیزی زنند چون بر آینه
گرد و بانگ صعب آید و باشد نیز که چون روشنائی آتش بیند بر
خیزد و از شراب مطبر سیاه نیز چون بخورد هم برخیزد و داروی
همه چیزها که بخار بسر رود برخیزد و صداع همه درد سر باشد
و شقیقه درد نیم سر باشد که شقیقه بر دست راست باشد و باشد که

موضع درد

بر دست چپ و فرق میان دو میان موضع درست از دو میان
سرست کان درد را سمی گویند و درد سر سطر بنوبت باشد
و سببش آن باشد که بخار خلط سوی سر سیر و تا جمع شود و تمدد
کند پس درد گیرد آن جانب و چون جمع نشده باشد تمدد نکند
دران وقت شقیقه و صداع نباشد و صداع ان باشد که ماده
و بخار بهر دو سوی بسیار رود و جمع شود و شقیقه آن باشد که ماده
در یکجانب رود و در یکجانب جمع شود اما اندک باشد و بهر دو جانب
شواند رسید و این از خلطی گرم باشد و دلیل گرمی آن باشد که چون
چیزی سرد بر وی نهی راحت یابد و این ماده باشد که از بیرون
قحف باشد و علامتش ان باشد که خداوندان علت جنان میدانند
که این درد در عضلهای بناگوش ی است و نیز چون دست بر وی
نهی درد کند و حس باشد که درد در معرست بیرون است از رگهای بیرونی
پر باشد و بر خاسته جنانکه می بینی و باشد که در داخل قحف باشد و
علامتش ان باشد که درد وی می آید یا قعر چشم خانه در اصول چشمها
واین درد در قدر میل ماده باشد و بخارها بسوی سر در مجریها یا در
شریانها یا در رگها یا در سر دو سم در شریان و هم در رگها و دلیل
برانکه درد در رگ است آن بود که اگر در شراین است حرکت شراین

تیز باشد و اگر در رگها باشد پس حرکتش تیز باشد و اگر تقعر چشم انکند
درد در چشمخانه و اصول چشمها بدید آید و اگر درد بیشتر ار باشد
دلیل جذب ماده باشد و خلط و بخار تیز و اگر این درد با ضربان باشد
و در درون قحف نیز ان ازورم گرم باشد که در دماغ بود و انکه
تمدد میکند اگر آن تمدد با گرانی و ضربان باشد پس آن باشد که ز خلط
محتقن شده باشد در درون صفاق و اگر بی ثقل باشد آن از ریحی
لطیف باشد که تیغ کند و اگر خلط عفن شود در رگها پس علامتش
آن باشد که درد بیشتر ار باشد و باشد که تب گیرد با درد سر و آن
از سبب آماس گرم باشد در صفاق س علاج صداع جگونه
باید کرد که آن صداع جنانچه ضعیف کند و چشم را آفت رساند جواب
جون علاج خواهی کردن اول باید که به سبی از خلط غالب و
دلیل بران علامت باشد که یاد کردم و نیز یاد کنم اگر این خلط
از صفرا باشد خداوندش را درد سر و گرانی پدید آید و سببها
خشک بگیرد و جو آن باشد پس انکه در سر گرانی چسپنده و زبانش ستوه
خشک باشد و رویش زرد بود و تشنگی بر وی غالب باشد و نبضش
متواتر بود و با این علامتها نیز بر سد از تدبیرهای گذشته که جه خورده
باشد و جکرده بود و از بعد پرسیدن نیز در سن و مزاج نگاه کن و چون

دانستی علاج کن و آنچه از خون خاسته باشد علامتش آن بود که خداوند
علت میداند که با گرمی روی در سرش گرانیست و رویش سرخ باشد
و رگهای روی و پیشانی بر خاسته و استدلال کند بر سن و زمان و
نبض اما آنکه از بلغم خاسته باشد خداوندش نمی یابد سبات و
گرانی بی آنکه رگهاش بر خاسته باشد و پیوسته دهانش تر باشد با رطوبات
آمدن از بینی و این نوع را نیز قیاس بر سن و زمان باید کرد و آنکه از
سودا خاسته باشد و خشکی الزام کند خداوندش را به بیداری بی
آنکه گرمی پیدا باشد پس خداوند این علت را پیوسته در گوش
طنین و دوی باشد و در دسر این نوع هر زمان بجای دیگر باشد
و از اینجا بآنجا و از آنجا باینجا خاسته باشد و چون چیزی گرم بر سر نهند
در وقت راحت یابد و آنچه از آماس دماغ باشد با درد عظیم بود
و آن درد سر آید تا زیر اصول چشمها و با آن درد بی عقل بود
و چشمها سرخ و بیرون آمده باشد و آنکه بمشارکت عضوی بود
چون آن عضو را سکون افتد درد سر بیارامد و آنکه درد زیادت
کرده و آنچه از نفس دماغ خیزد درد پیوسته باشد که البته مفارقت نکند
و راه نماید ترا بر درد تدبیرهای که رفته باشد از پیش و پس باید که اول
استفراغ کنی تن را بحسب خلط غالب اگر چنانکه خلط از خون باشد

پس فصد کند از قیفال و خون بردارد بحسب قوت و سن و زمان و
اسهال افکند طبیعت را بچیزهای هندی و خیار چنبر و ترنگبین و آلو سیاه
و آنچه بدین ماند پس اگر خلط از صفرا باشد فصد بفرمای الا آنکه حاجتمند
گردی و اول باید که اسهال افکنی بجوشانیده هلیله زرد و شکر و اگر خلط بلغمی
خیزد یا از بلغم غلیظ پس اسهال افکنی بحب ایارج و فیقرا یا حب قوقایا
و چون تنقیت کردی علاج کن موضع صداع و شقیقه را بضمادها
اگر سرد باشد بگرم و اگر گرم باشد بسرد و من در مقاله نهم یاد کنم
و باید که پرهیزی بجمله در صداع و شقیقه را چیزهای که قوی قابض
باشد و باید که خداوند این علت را حقنه کنی بحسب خلط و حجامت
از ساق فرمای و بفرمای تا اطراف را ببندند و بمالند پای و ساق را
که مالیدن و بستن نافع است بجذب بخار و خلطها از سر بزیر آوردن
و اگر صداع از پس سر باشد باید که رگ پیشانی و بینی بگشای و اگر در
پیش سر باشد حجامت از پس باید کرد و باز دارد خداوند صداع و
شقیقه را از چیزهای که قابض باشد و قوی و باید که خداوند علت
را باز دارد از فرش بسیار از بهر آنکه فرش بسیار تباه کند هضم را
و نفرستد بخارها که درد انگیزد و از خفتن بسیار باز دارد و از جمله
خوردنیهای که بخار بدماغ فرستد چون پیاز و گندنا و جرجیر و بادروج

وضماد سیکی خاصه چون سیکی کهن باشد و غلیظ باشد و انگبین و اگر
درد سخت باشد چنانکه چشم بدر آرد هیچ چیز نیست که چنان منفعت
کند که اسهال طبع و بر پیشانی مالیدن و بر بناگوش چیزهای قابض
و سرد چون آب برگ حنا و آب مورد تر و آنچه بدین ماند و نیز آنچه
منفعت کند صداع را بنشاند بغایت غرغره و عطسه آوردن و
استفراغ دایم که این صداع را بنشاند و اگر استفراغ نکرده باشد
البته نشاید که غرغره کند و عطسه آرد از برای آنکه جذب ماده کند
از همه تن بدماغ و اگر با صداع نزله باشد البته هیچ علاج نکند الا
بمالیدن پایها در آب و پای در آب نهادن و ساقها مالیدن پس
اگر این صداع از آماس باشد پس ضماد کنند بعد از استفراغ خلط
غالب ضماد حنا و نطول کنند بر سر هم از آب ضماد حنا و اگر صداع
گرم باشد ضماد کنی بطلای خنک و همه داروهای مرکب را در مقاله
هشتم یاد کنیم و آنچه منفعت کند شقیقه را در وقت باید که سعوط کنی بمویزجهای
که گداخته باشند در روغن بنفشه و اگر ازین علاجها به نشود و درد سخت
باید که نقیع الصبر بدهی و اگر از خلطی غلیظ باشد باید که سکنجبین عسلی
با ایارج فیقرا بدهی که بغایت نافع باشد و حب صبر نیز غایت باشد و
اگر چنان باشد که شقیقه دایم درد کند و کهن شود پس علاج رگ زدن

شریان باشد و اگر چنان باشد که صداع از بادی غلیظ باشد باید که
تمدد کنی نیز بمرزنگوش و سرکه سیکی و روغن در سر مالد و بگوید اما گرم تجربت
می گوید که نافع باشد و اگر از حرارتی قوی باشد پس ضماد باید کرد بسویق
الشعیر و بزرقطونا و آب گشنیز و عصا الراعی و اگر این صداع از بستن
مسام باشد پس باید که موی سر را بتراشد و حجامت نقره کند و دیگر چه
بر صداعها بر اندازه کنند نیز منفعت کند پس اطراف‌ها و مالیدن
پایها به آب گرم و اگر این کهن گردد و ازین علاجها به نشود باید که
داغ بر نهند بر دو جانب ما فوخ که نافع باشد و نیز سود دارد در شقیقه
و صداع که بنهند بر سر اسخت و عصاره که آن بفشارد در رگ شریانها را
و باز دارد بخار را که بر سر رود و اگر صداع کهن را طلا کنند بطلای
حنا بغایت سود دارد و نیز سود دارد صداع و شقیقه را اگر گیرند
سپندان یک جزو و مویز دو جزو بکوبند و بسرشند و طلا کنند و صمغ
و شقیقه را نمک گرم کنند و با گاورس بر نهند و لکن بعد از استفراغ
خلط کنند و اگر سر را بمالند بدستاری درشت تا سرخ گردد نافع بود
و آزموده صداع خاص کهن را بگیرند سر موش کهن مرده خشک بر سر نهند
در وقت راحت یابند و این در تست و آزموده و نیز منفعت کند مر
صداع و شقیقه را سعوط کردن بسعوط شقیقه سرد و با بلغم بسیار بیرون

آرد و درد بپا راند و اگر این صداع گرم باشد و با ضربان و چشم تیره بود
پس سعوط شکر و طبرزد و زعفران و طباشیر باید کرد اما باید که انواع
صداع را بزیرکی و تخمین و حدس توان شناخت و بدانستن تدبیرها
مقدم و زمان و چون بشناختی که از چه سبب افتاده باشد پس
تدبیر و علاج غلط نیفتد و چون علاج درست کنی و اثر بدید آید همان
علاج باید کرد که علاج همان باشد اما باشد که علت قوی بوده باشد و
باشد که خلط سخت غلیظ باشد پس لطیف شود و تحلیل نیفتد الا بروزگار
دراز خاصه که علت کهن شده باشد و باید که در جمله بدانی که علاج
بیماریها کردن آسانست اما شناختن علت دشوارست چون علت را
دانستی علاج توانی کرد و از برای این گفت جالینوس که طبیب را
ممکن نگردد که بیماری را بشناسد در روز اول و دوم و سیوم
پس باید که عنایت کند بشناختن بیماری پس بغبر مودن دارو سوال
اگر ترا پرسند که علاج مرماه و نهارا که بچشم آید چگونه کنند جواب گوی ما
که بچشم آید از بیرون قحف علاجش آسان باشد از بهر آنکه به کردو بطلاها
و فصد و رگهای که در سر باشد برخاسته باشد و علامت این نوع
که از بیرون قحف باشد آنست که رویش سرخ باشد و چشمهاش
سرخ بود و گرم و رگهای که بر سر باشد برخاسته اما آنچه از درون

قحف

قحف باشد پس علامتش آن باشد که خداوند این علت پیوسته عطسه
میدهد و دندغه و خارش باشد خاصه چون آفتاب ببیند و روشنائی
و بر قفا حسنبه و پیوسته آمدن عطسه گیرد و این نوع را دشوار علاج
باشد و یاد کرده اند علاج سبل و موی و آنچه یاد کردم و نیز
کنم و چنان باید که بپرسد که ماده انصباب میکند و نیک بداند
که این خلط از کجا انصباب میکند و چون دانست تا ماده انصباب
خواهد کرد باید که فصد علاج کند و ماده را قطع کند و آنچه انصباب
کرده است باز دارد از انصباب کردن و دیگر باید که عضو را قوی
کرد اند تا قبول نکند آنچه از ماده به او آید و اول چیزی که گفتیم این
سر و عنه نس بجای اید انست که منع کند از غذا ای که تولد امتلا
کند خاصه غذاهای که بخار بر سر فرستند تا از آن بدید آید فضا
و خلط پذیر سر را از بعد آن باید که در نگری اگر سبب انصباب
ماده امتلاست که در سر است فصد کند بزودی به تنقیه سر کردن بشیاف
پس باید که اگر سبب انصباب امتلا از جمله تقویت سر افتادن
علتهای که از امتلا باشد و از بعد آن اسهال کند طبیعت را چنانکه
قوتش احتمال کند بچیزهای که استفراغ کند از خلط که این علت از
وی خیزد از موضعی که سزا باشد استفراغ افکندن از موضع

وغرض آنست که گفته شد در قوی گردانیدن آنکه درد مندست وآن
چشمست وقوی کردن عضو باستعمال طلاهاست وضمادها که کسب
کند قوت مر عضو را واستفراغ کردن فضلها را که آمده باشد در
عضو باندک دادن وغذا باز داشتن است خداوند این علت را از
حرکت کردن وجماع کردن وجهد کند تا ماده را زیر آورد بفصد صافن
وبحقنهای تیز وحجامت کردن از پس یکدیگر پس چون استفراغ
تن کرده شد وتن پاک گشت واز بعد مشغول شو باستفراغ کردن
از نفس ودماغ بجذب کردن ماده از بینی بسعوطها وبچیزهای گرم
وتیز جذب کنند در بینی وچشم کمن در دو را که دایم باشد وعرق الجبه
رگ زدن پیشانی بغایت نیک باشد وانیست که سر را پاک کند پس
طلاها بر پیشانی اندایند وبر جبینها واگر چنان باشد که ماده
تیز باشد پس بچیزهای کند که منع کننده باشد وقابض وسرد باشد
چون آب مورد وترد شوک تر وماميثا وزعفران واقاقیا
واگر چنان باشد که ماده سرد باشد علامتش آن بود که رنگ چشم
سفید باشد بعد از استفراغ وتلطیف علاج کنی بر پیشانی کبریت
زرد واگر تحلیل کنی از تریاق که شراب قابض که کند اشه تا بینی
وبر پیشانی سمه اندای غایت از همه نافع است مر این بیمار را

واگر بخورد ازین تریاق وشراب اندکی بغایت سود دارد ونیز
طلی غبار الرحی نافع است وبازدارنده مر مادها را که بچشم آید و
این همه طلاها وداروها جمله در مقاله هشتم یاد کنم انشاء الله سپری
شد مقاله چهارم از کتاب نور العیون در چهار بیماری چشم که آنرا بچشم
توان دید وآنکه بچشم نتوان دید وبحدس توان شناخت وآن
بیماریها که علاج نپذیرد در مقاله پنجم آید در نامهای این علت که علاج
نپذیرد مقاله پنجم از کتاب نور العیون تصنیف ابی روح محمد بن
منصور بن عبد الله جرجانی در نام این بیماریها که آنرا علاج شود اگر چه
از بهر آنکه علاج نپذیرد وعلامتش در مقاله سه گفته ام ودرین مقاله
نام آن علتها بگوییم تا در دانستنی آسان تر باشد انشاء الله واین مقاله
بیست سوال وبیست جوابست که در عضوی از طبقات ورطوبات
وجفن واعصاب وعضلات چندست که علاج نپذیرد س
اگر ترا پرسند که چند علتست که آنرا علاج نباید کرد وعلاج نپذیرد
جواب گو پنجاه وهشت علت است که آنرا علاج شود اگر چه نام
این علتها که آنرا علاج شود اگر چه در آخر این مقاله بگوییم اما در جمله علتها
که آنرا علاج شود اگر هشت از این علتهاست که بچشم نتوان دید
وبعقل توان شناخت اما از جمله علتهای که بچشم نتوان دید شش

آنند که علاج نپذیرد و اندکیست که علاج توان کرد س چند علت
که از آن چشم بتوان دید که علاج نپذیرد ج ان علتها که علاج
نپذیرد و نتوان دید و بعقل توان شناخت سی و دو علت س
چند علت است که در رطوبت جلیدی افتد و علاج نپذیرد جواب
ده علت و هر علتی که پنبه رطوبت جلیدی را تمام شود و علاج
نپذیرد و چون رطوبت جلیدی از زوال افتد از هر سو یکی افتد
علاج نپذیرد و چون کهن گشت رنگ بگرداند و از آن مستحکم شود
و علاج نپذیرد و چون رطوبت جلیدی را انغماد افتد صلب گردد
علاج نپذیرد و چون رطوبت جلیدی بزرگ شد در آخر علاج
نپذیرد و چون علت جلیدی را تفرق اتصال افتد علاج نپذیرد
سوال چند علتست که در طبقهٔ عنکبوتی افتد و علاج نپذیرد ج
بدانکه هر علتی که رطوبت جلیدی را افتد مضرت آن بطبقهٔ عنکبوتی
رسد و هر علت که بطبقهٔ عنکبوتی رسد رطوبت جلیدی را زیان
دارد اما آنچه معروفست چون طبقهٔ عنکبوتی را انحلال فرو افتد
آن تفرق اتصالش افتد و علاج نپذیرد س چند علتست که
رطوبت زجاجی را افتد و علاج نپذیرد ج شش علت است
و همه علتها که رطوبت زجاجی را افتد چون مستحکم شد علاج نپذیرد

همچنانکه آن رطوبت جلیدی را و آن تغیر لونش افتد بهر لونی چون مستحکم
شد علاج نپذیرد و همچنانکه آن رطوبت جلیدی چون خشک
شد باخر علاج نپذیرد و در آخر علاج دشوار پذیرد سوال چند
علت است که در طبقهٔ شبکی افتد و علاج نپذیرد ج یکعلتست
چون طبقهٔ شبکی را تفرق الاتصال افتد علاج نپذیرد سوال
چند علت است که طبقهٔ صلب را افتد ج کو یکعلت چون طبقهٔ
صلب را انحلال فرو افتد علاج نپذیرد س چند علت است که
در عصب مجوف افتد که علاج نپذیرد ج شش علتست یکی
سده که در عصب مجوف افتاده باشد و تمام شده بود و علاج دشوار
باشد دوم چون عصب مجوف را قطع افتد علاجش نبود سیم چون
عصب مجوف را شنگ افتد علاج ندارد چهارم چون عصب
مجوف را تشنج افتد علاج نپذیرد پنجم چون عصب مجوف را خرق
افتد علاج ندارد س چند علتست که در عصب صلب افتد و از آن
علاج نباشد ج کو سه علت و عصب صلب چون حرکت چشم
میدهد هر گاه که او را خرق و قطع افتد علاجش نباشد س
این سه عضله که عصب مجوف را نگاه میدارند در ایشان چند علت
افتد که علاجش نباشد ج کو بدانکه درین عضلها اگر تشنج افتد و

اگر استرخا و کهن گرده علاجش نباشد سوال در روح باصره چند علت
افتد که علاجش نشاید جواب گو دو علت یکی آنکه روح را چون انتشار
یافت میشود در طبقه شبکی باز اتساع حدقه افتد رسد و بطلان
حس بصر بیفتد یکبار علاجش نباشد روح را سوال چند علت که از او
نتوان دید و علاجش نباشد ج گو هفت و شش علت است آنچه
در جفن افتد جرب خرقی چون کهن شد علاجش نباشد گو تا هی جفن
که مادر زاد باشد علاجش نباشد که از خلقت است سوال چند علت است
که در طبقه ملتحمه افتد که علاج نپذیرد ج گو دو علت اما آن علت که در
طبقه ملتحمه افتد که از او علاج نباشد یکی سبله است که در آخر از او علاج
نیست دوم تفرق اتصال است که از او علاج نتوان کرد سوال
چند علت است که در ماق افتد که از او علاج نیست ج چون غرب کهن گشت
و استخوان سیاه کرده تباه شد علاجش نباشد و سیلان که لحمة الموق
خورده باشد و هیچ نماند البته علاج نپذیرد سوال چند علت است که در
طبقه قرنی افتد و علاج نپذیرد ج چهار علت است یکی سفیدی که در
برابر حدقه افتد و در قشر سیم افتاده باشد و آن نوع را سماری خوانند
و کهن گشته باشد علاج نپذیرد و سرطان که بر قرنی بر آید علاج
نپذیرد و خاصه که بره که باشد س چند علت که در عنبی افتد و از او

علاج نباشد جواب گو چهار علت است یکی اتساع حدقه چون تمام شد
از او علاج نباشد و چون ثقب عنبی را خرق افتد علاج نپذیرد و ضیق
الحدقه چون کهن گشت و تمام شد علاج ندارد و چون طبقه عنبی از انحلال
فرود افتد و از جای برود علاجش نباشد س چند علت است که در رطوبت
بیضی افتد ج گو تغیر لون که تمام کرده علاجش نباشد س آن علت
که میان عنبی و جلیدی افتد کدام است که علاج نپذیرد ج اگر
بخار تیز باشد میان جلیدی و عنبی و آن بخار سوداوی باشد و بجا
آفت افکند و تباه شود از او علاج نباشد س چند علت است
از جمله آبها که علاج نپذیرد ج گو نه علت است که علاج ندارد و از او
قدح نتوان کرد آب آسمانگون و آب جصی و آب اخضر و آب زرد
و آب سرخ و ذهبی و آب ازرق و سفید بردی و آب سیاه و آب سقی
و در آبت که چون فرود آید و تمام گشت البته بهیچ روی علاج
نپذیرد و قدح نشاید کرد و اگر قدح کنند بر نیاید سپری شد مقاله
پنجم و از این پس مقاله ششم آید در علاج بیماریها تا نیفتد و اگر افتاد
باشد چه کنند تا دور کنند مقاله ششم از کتاب نور العیون در آنکه
چه باید کرد در اول علت که پدید آید از آن علتهایی که علاج پذیرد
و آن علتها که در آخر علاج نپذیرد تا در اول دفع کنند تا تمام نشود

وایمن شوند از ان علتها که در آخر علاج نپذیرد و اگر اندکی پدید آمده باشد
باز گرداندش و درین مقاله صد و نوزده سوال و صد و نوزده جواب است
سوال اول از مقاله ششم چه باید کرد تا اول جرب پدید نیاید و اگر
پدید آمده باشد باز گردد ج که چون دیدی که علامت جرب پدید آمد
بزودی فصد قیفال فرمای و از بعد آن شکم نرم گردان و تنقیه کن سر و
تن را و انگاه بسعوط جرب سعوط کن و در چشم کش اول شیاف زنج و مغول
اگر به نشود علاج کن برود حصرم و بر جفنها نهی حضض مکی با آب گشنیز
تر و از بعد آن اغبر درکش میلی چند با شیاف نج پرورده تا علت باز گردد
بردو س چه باید کرد اول تا برده نباشد و اگر آمده باشد باز گردد جواب
باید که چون دانست که برده خواهد شد تنقیه خلطی کند که از و
خواهد خاست و عضو را قوی باید کرد و جفن را تا ماده نپذیرد و در چشم
افکند حضض با آب سرکه یا با آب مورد و دست از طعامهای غلیظ باز
دارد و غرغره بکنند بایاره و غذا اشوربا خورند نخود کوفته خرد گوشت
مرغ یا زرده خایه نیم برشت و اگر تن گرم نباشد بره بخته یا بریان کرده
روا باشد س چه باید کرد تا نخجه نباشد و اگر اندکی افتاده باشد باز
گردد ج در اول فصد باید کرد از قیفال و پس تنقیه خلط کند تا خلط
بجفن نتواند آمد و جفن را قوی کند بحبنه‌های قابض و طلا کند بر

جفن چیزهای که رد کند خلط را تا تازه گردد سوال چه باید کرد تا رق
نیفتد و اگر اندکی افتاده باشد چه کنند تا باز گردد جواب در اول کار
بلند چون دیدی ملتحمه که با قرنیه ریش گشت و در درون جفن نیز
شد از ماده تیز از علاج طفره و ناخنه و سبل و انچه بدین ماند
باید که روغن بنفشه با روغن گل در میان چشم ریزد و جفنها از هم
بحیلت باز میدارد و فتیله بروغن جرب در میان جفنها و ملتحمه
می نهد و در چشم میکند چیزهای مجفف تا زود آن جراحت را سخت
کند و رق نیفتد سوال چه کنند تا اشتر نشود و اگر اندکی افتاده
باشد چه کنند تا راست شود جواب چون دیدی که بر بالای جفن
از بیرون جراحتی یا ریشی بود راست شود س چون دیدی که بر بالای
جفن از بیرون جراحتی یا ریشی افتاده باشد پیوسته عنایت
می کن تا جراحت در کشد و پیوسته چیزهای مرخی بر می نهد و بروغنهای
نرم میمالد و اگر جراحت در کشیده باشد و ممکن باشد که بگشاید و اگر
از لحم الزائد خواهد افتاد بداروهای که گوشت را کم کند علاج
کن تا به گردد و اگر از پوست خواهد افتاد بچیزهای نرم مرخی باید
کرد و با آب گرم و روغن میمالد تا نیفتد س چه کنند که شعیره
بر نیاید و اگر اندکی پدید کرده باشد باز گردد ج اول حجامت

کردن یارک زدن پس گلاب سرد کرده بر می نهند وطلی با مامیثا و آب عنب
واب گشنیز می کنند و در جمله از چیزهایی که خون انگیزد پرهیز کنند س
چه باید کرد تا شعر الزایده بدید نیاید واگر ابتدا کرده باشد زیاده نشود
جواب کو باید که اول به تنقیه مشغول شود و در چشم می کشد
باسلیقون و روشنایی تا موی زیاده بدید نیاید واگر
برآید پیه مار افعی با آن باز کرده و بر نیاید سوال چه کنند تا شعر
منقلب نگردد واگر اندکی منقلب شده باشد تمام نشود ج
باید که اول تنقیه خلط کنند و بر جبین پیوسته چیزهایی قابض و مجفف
طلا میکنند و در چشم میکشند برود حصرم و باسلیقون و پیه مار
افعی نیز نیکو باشد والبته در چشم میکشند برود حصرم و باسلیقون که البته
منقلب نشود سوال در اول چه کنند تا موی مژه نریزد و تباه نشود
ج در اول تنقیه کنند و نگذارد که هیچ بخورد از تیزیها و شوریها
و چیزی که درین خلط بدید آید و در چشم میکشند سنگ ارمنی تا چون
سرمه نرم شود و با سرمه بیامیزد و در میکشند واگر پاره از سنگ
لاژورد دود کنند و با دی باز کنند و در چشم کشند منفعت کند و
اگر موی بیختن آغاز کند پیشتر از آن بریزد سوال در اول
چه کنند تا موی مژه سفید نشود جواب اول باید که پرهیز کنند

و هیچ نخورد که بلغم انگیزد و تن را پاک دارند از خلطهای بلغمانی
و بخوردن حب ایارج و حب قوقایا و قی کردن در ماهی دو بار و از
بعد قی کردن گلشکر و انیسون و مصطکی واگر عادت کنند اطریفل
و گلشکر نیکو باشد س در اول چه باید کرد تا قمل و قمقام و قردان نباشد
جواب باید که پیوسته تن را پاک کند بخوردن حب صبر و ایارج و
از طعامهای که خلط انگیزد پرهیز کند و چشم را میشوید بآبی که در
وی جو جوشیده باشند نیز و روشنایی اگر در کشند نفع کند سوال
در اول چه باید کرد تا ورد بیخ نباشد واگر اندکی بدید آمده باشد باز گردد
ج باید که پیوسته حجامت میکنند در ماهی یکبار و از همه طعامهای
شور نیز پرهیزد و شیرینیها کمتر خورد واگر تواند نخورد و به تدبیرهای
لطیف مشغول شود چون چنین کرده دور نباشد واگر اندکی بدید کرده
باشد پس تنقیه تن فرماید واگر زند کتر باشد بفصد والا بحجامت
و در چشم می نهد زرده خایه با روغن گل تا باز گرداند س در اول چه
کنند تا سلاق بدید نیاید جواب باید که در چشم کشد سماق که در گلاب
نهاده باشد و شل و تخم انار بکوبند و آبش بگیرند و چنین با این
آب بشویند و در چشم میکشد سادج مغسول تا سلاق نباشد واگر
اندکی بدید آمده باشد باز گرداند والبته نباشد واگر در چشم کودک

شیرخواره باید بگلاب بشویند س در اول چه باید کرد تا حکه نباشد
واگر اندکی باشد باز کرده اند ج باید که پرهیز کند از شوربها و تیزیها و از
چیزهای که رطوبت شور انگیزد و چشم را بگلاب می شوید و توتیای
پرورده بآب عنزروت درکشد و طعام اندک خورد س چه کند تا جبا
نباشد و اگر اندکی آمده باشد باز کرده ج باید که غذای لطیف
خورد و از چیزهای که در وی خشکی باشد بپرهیزد و بر چشم نهد زرده خایه
بریان با روغن گل تا جبا باز کرده س چه باید کرد که جفن در اول
غلیظ نشود و اگر اندکی شده باشد باز کرده ج باید که طعام
خورد لطیف و باندک قناعت کند و در چشم سرمه و شادنج و برود
حصرم می کشد تا جفن غلیظ نشود و اگر اندکی شده باشد باز کرده
سؤل در اول چه باید کرد تا دبل که بر جفن پدید نیاید ج اول باید
که فصد کند و اگر نه حجامت کند و از طعامهای گرم و شیرین پرهیز
کند و پیوسته گلاب بر چشم می نهد تا عضو را سرد کند تا دبل بر
نیاید و اگر اندکی آغاز کرده باشد ماميثا بر اندايد بگلاب تا باز کرد
س چه باید کرد در اول که تا شرناق نباشد و اگر پدید آمده باشد
باز کرد ج باید که نگذارد که در تن رطوبت زیاده باشد و از طعامهای
که رطوبت انگیزد پرهیز نماید و در چشم میکشد اغبرو و اگر اندکی پدید آمده باشد

پس طلا کند بر جفن صبر و ماميثا تا باز کرده س در اول چه باید کرد تا توثه
بنیاید و اگر اندکی برآمده باشد بر کرده جواب که باید که فصد و حجامت کند
و تن را پاک کند از ماده های سوخته و پرهیز کند از همه چیزهای که سوداوی
بود و خون انگیزد و چون پرهیز کند و تن پاک باشد ماده بجفن نیاید و باید
که جفن را قوی کند تا ماده نپذیرد بشیاف نه و غیر آن و اگر اندکی پدید آمده
باشد بر اندايد بر جفن حضض که با کشنیز تر تا باز کرده اند و طعام
لطیف خورند نافع باشد س در اول چه باید کرد تا کمنه جفن نباشد
و اگر اندک پدید کرده باشد باز کرده جواب باید که چون خواهد
که کمنه جفن نباشد تدبیر لطیف مشغول شود و طعامهای لطیف خورد
که از آن هیچ خشکی نباشد و بگرمابه میرود و اگر اندکی کرده باشد شیر
در دوشد تا باز کرده و اگر نه برود حصرم در میکشد و جفن قوی میکند تا
تا هیچ بر نیاید سوال چه باید کرد تا شرای جفن نباشد و اگر اندکی
پدید کرده باشد باز کرده جواب چون ابتدای شری باشد باید که در وقت
فصد کند و از چیزها که صفرا انگیزد پرهیز نماید و اگر چیزی پدید کرده
باشد بجوزه هلیله تا علت باز کرده و چشم بگلاب سرد می شوید تا
ماده باز دارد س چه باید کرد تا ملد نباشد و اگر پدید کرده باشد
باز کرده ج باید که تن را از صفرا پاک کند و غذاهای صفراوی

نخورد و پوسته سکنگبین و آب سرد و انار ترش خورد و در چشم کشد برود
حصرم که نافع باشد **سوال** در اول چه باید کرد تا جفن سعفه
نباشد و اگر اندکی بدید کرده باشد باز کرد د **ج** علاج باید کرد
اول بفصد و تن از صفرا پاک کردن و خوردنیها خورد که صفرا بی
نباشد و خشکی می باید داد تا سعفه نباشد و بدید یا مد **س** چه باید
کرد تا ثؤلول بر نیاید و اگر آغاز کرده باشد باز کرد د **ج** باید
که طعامهای سوداوی نخورد و معجون نجاح خورد و افتیمون و اگر فصد
کند اندکی خون بردارد و بگلاب و نمک و سرکه میشوید تا ثؤلول
بر نیاید پس اگر بدید کرده باشد هم ازین علاج باز کرد د و اگر از
اول بدید کرده باشد سرکه کهنه بر انجا مالد باز کرد د **س** چه باید کرد تا
اشقاق جفن نباشد و اگر اندکی بدید کرده باشد باز کرد د **ج**
باید که هیچ طعام باد انگیز نخورد و انکه از رطوبت و خلط غلیظ و ضعف
اجشا بدید آید طعامهای لطیف خورد چون سفیدبا یا زرده خایه مرغ
و اطریفل و گلشکر چون این حال به بیمعنی رباید لابد انتقاخ نباشد **س**
چه باید کرد تا آکله و ریش به نباشد و اگر بدید کرده باشد باز کرد د **ج**
باید که پوسته تن را پاک دارد از ماده ها و کیموسهای بد و عفن و فصد
بوقت بکند و مسهل بوقت بخورد که صفرا و سودا و بلغم عفن

بیرد و طعامها بخورد و تا عفونت غالب نشود و بجفن آید و انجا
آکله و ریش بد و پوسته جفن را قوی بکند با میبختا و حضض
و آب سندباد و کشنیز تر با هم روغ کنند و هم بحلیل و اگر اندکی بدید آمده
باشد هم بدین تدبیرها باز کرد د **س** چه باید کرد تا سعفه نباید
و اگر اندکی بدید کرده باشد باز کرد د **ج** باید که پرهیز کند از طعامهای
غلیظ که ازان اخلاط غلیظ خیزد و پوسته تن را پاک دارد باستفراغ
و فصد و مسهل و طعامهای بیگاه نخورد و طعام خوردن بسیار و
باز خفتن بسیار و باید که پیش از طعام خوردن و پس از طعام ریاضت
کند و تا طعام هضم نکند حرکت نکند هیچ چیز و چون تن پاک کرد
از اخلاط و معده قوی بود و آنچه خورده باشد هضم شود لابد خلط
نخیزد و سعفه نباشد و شواند خاست و اگر اندکی بدید کرده باشد پس
بر آن موضع بر اندای صبر با لعاب بزرقطونا یا مرهم داخلیون تا تحلیل شود
سوال چه باید کرد تا استرخا نباشد و اگر اندکی افتاده بود
باز کرد د **ج** باید که پرهیز کند از طعامهای که رطوبت انگیزد و استفراغ
کند ازان خلط که استرخا ازو باشد بحب ایاره و حب قوقیا و طعام
که خورد شوربا بود از چینی و گوزبوا در دهن گیرد که گوزبوا را
در قوی کردن دماغ خاصیتی است و درین علت غایت باشد

وجون این علاجها کند استرخا نباشد واگر اندکی بدید آمده باشد
پس مشغول شود بعلاج استرخا تا آن اندک زایل شود و بازگردد
سوال چه باید کرد تا تشنج نباشد واگر اندکی بدید آمده باشد
بازگردد جواب باید که همه طعامهای لطیف و نرم خورد و از ترشیها
وشوربها پرهیز کند و از طعامهای که در آن گرمی و خشکی باشد پرهیز کند
و پسته چغن را چرب کند بروغن لطیف چون روغن کدو و روغن بنفشه
پس اگر اندکی تشنج بدید آمده باشد بگرمابه میرود و بروغن چرب
میکند و آب و شیر گرم بر وی میریزد تا آن مقدار که افتاده باشد زایل
شود س چه باید کرد تا خدر نباشد و اگر اندکی افتاده باشد
زایل شود ج تدبیر باید کردن و علاج همان است و لیکن چون
خواهی که ایمن شوی تنقیه باید کرد و پرهیز کرد از چیزهایی که
خلط انگیزد س چه باید کرد تا ارتعاش نباشد ج ارتعاش از رطوبتی
بود که عضلات چشم را سست کند و اگر خواهی که نباشد باید که چون
علت را تنقیه کنی و سر و معده را از رطوبت پاک گردانی و نیز
تنقیه کنی عضلات را بدر کشیدن بالسلیقون و مرارات
و طعام که خورد شوربا نخود و نیم کوفته بود که در وی کرده باشند
دارچینی و گوشت برشته و زرده خایه مرغ و بعد از تنقیه معده غرغره

کند بایاره

کند بایارج فیقرا و عطسه آورد و چون این علاج کرده باشد ارتعاش
نباشد و اندکی آمده بود باز گردد س چه باید کرد که اختلاج نباشد ج
باید که تمام علاج کند که ارتعاش را کرده باشد و البته چیزی که خشکی
داشته باشد نخورد و چشم را هر وقت میشوید بآبی که در وی جوشیده
اکلیل الملک تا تحلیل کند بخارهایی که در عضلات محتقن شده باشد
و چون این کرد علت نباشد و اگر اندکی بدید آمده باشد باز
گردد س چه باید کرد تا چغن برص نباشد و اگر اندکی آمده باشد
بازگردد ج تدبیر برص بر هر جا که افتد همه یکیست باید که پرهیز کند از
همه چیزها که از وی بلغم خیزد خاصه بلغمی شور چون پنیر و ماهی و باقلا
و گوشت گاو و آنچه از پنیر کنند و طعام گوشت برشته و شوربا
نخود و کباب و زرده خایه مرغ و اگر خواهند که ایمن شود تنقیه تن باید
کرد از رطوبت و بلغم شور بحب ایارج و حب قوقایا و معجونی که از جهت
برص ساخته اند و اگر اندکی بدید کرده باشد از آن معجون سپید مینهد
و موضع سپیدی را بدارد بشبطرج و خردل و تخم ترب تا باز گردد
سوال چه باید کرد تا تشنج عضلات چغن نباشد و اگر افتاده بود باز گردد ج
تدبیر تشنج و استرخای عضلات مردو یکیست هم بدان تدبیر مشغول باید
بود تا نباشد و اگر آمده بود باز گردد س چه باید کرد تا غرب نباشد و اگر

اندکی آمده باشد باز کردد ج باید که فصد کنند و طعامهای که خون انگیزد
نخورد و چون اندکی پدید کرده باشد در جانب ماق پرهیز کنند از کوشت
و شیرینی خوردن و زود حجامت یا فصد کنند و بر موضع کرانی برا اندایند مانند
آب کشنیز تر البته باشد و چون بر آمده باشد تدبیرهای صواب بدست
کیرد تا ناصور نشود پس اکر غرب ناصور شده باشد زود بعلاج مشغول
شود تا استخوان را نیاید و تباه نکند و موضع را قوی کنند س حرما
کرد تا غده باشد و اکر اندکی پدید آمده بود زایل شود جواب اول
باید که فصد کنند یا حجامت از کردن و خون بقدر برکیرد چندانکه کفایت
بود و بعد از آن اکر صواب باشد مسهل بخورد و در چشم کشد شیاف
مغسول و اکر اندکی پدید آمده باشد بافتادن اندکی نکار بکار برد علت
را باز کرداند س چکنند تا سیلان نیفتد و اندکی اکر افتاده باشد باز
کردد جواب باید که سر را پاک کرداند هم از بیرون قیف و هم از اندرون
از بیرون فصد کنند و از اندرون اسهال و طلا کنند بر پیشانی و در
چشم میکشد آب سماق و هلیله زرد سوده و جمله علاج سبل و ناخنه
و غیره نکاه دارند اکر بدارو تیز کنند تا آن کوشت طبیعی که قریب
خورده نشود و اکر بدستکاری آن علاج کند نکاه دارد تا آن کوشت
را نبرد اکر چنین کند سیلان نباشد آمده باز کردد س علاج سیلان که

از آبله

از آبله خیزد و چکونه کنند تا از آبله سیلان نیفتد ج باید که در آن وقت
که آبله پدید آمده پیوسته پرهیز میکنند و بچیزهای قابض با قوا قوی کنند و
نکذارد که ماق خوره شود و از آنکه بیرون آمده در میکشند کحل و معه
توتیای پرورده باب برک زیتون تر یا آب حصرم و چون این
علاج کند این نوع سیلان نباشد و اکر اندکی پدید کرده باشد باز
کردد س چه باید کرد و راول تا ره نیفتد و اکر ابتدا کرده باشد
باز کردد ج باید که پیوسته عنایت میکنند به تنقیه چشم و پرهیز
کند از همه مبخرات و فصد میکنند بوقت حاجت و پیوسته چنان
کند که طبع مجیب باشد و در چشم میکشد سرمه و بر مشه بکجا حضض
تکحیل میکنند و چشم را پاک کرداند از فضله بچیزهای که دمعه آرد
چون ماء الرمانین و برود و حصرم تا قوی شود و ماده نپذیرد و
اکر اول ابتدا کنند زود فصد کنند و کلاب بر سر میزند و آب کشنیز
تر تا باز کردد س چه باید کرد تا ناخنه نیفتد و اکر افتاده باشد
باز کرداند جواب باید که خویشتن نکاه دارد از خوردنیهای بد بوقت
حاجت تنقیه میکنند و فصد روا باشد و تقویت ملتحمه میدهد تا ماده
نپذیرد و اکر دمعه افتاده باشد تدبیر دمعه کنند و قی زود کنند
و در چشم کشد شیاف احمر لین و برود و حصرم و شاذنه مغسول

که این داروها نگذارند که ناخنه روید هیچ حال و اگر اندکی پدید کرده
باشد علاج کنند بشیاف احمر حاد و شیاف قیصر تا انتشار کرده
کرده باشد باز کردد **سوال** چه باید کرد تا انتشاخ ملتحمه نباشد **جواب**
انتشاخ ملتحمه و انتفاخ چون سرد و رکیت و سرد و پیر مقدم باید کرد تا
نباشند **س** چه باید کرد در اول تا جسا نباشد و اگر اندکی پدید آمده
باشد باز کردد **ج** هیچ طعام که در وی خشکی باشد نخورد و طعام
نرم و لطیف خورد و چشم را می شوید بآب گرم و شیر گرم و قطر
میخورد و شیر دختران در چشم میدوشد و دیگر باید میرود بی آنکه
دیر بماند **سوال** چه باید کرد تا حکه نباشد و اگر اندکی آمده باشد باز
کردد **ج** باید که تن را پاک دارد و به تنقیه کردن از ماده ها و
طعامهای لطیف خورد و چیزی که ماده بد و عفن پدید آرد نخورد
و چشم را قوی کرداند بکحل الجواهر و مرهمی در چشم میکشند
باب کشنیز تر کرده و دیگر باید سرد و اگر اندکی پدید کرده بود شیاف قیصر در
کشند و فصد کنند تا باز کردد **س** چه باید کرد تا ودقه نباشد **جواب**
فصد کنند و پیوسته کرما بکار دارد تا ودقه نباشد و آمده باز کردد **س**
چه باید کرد در اول تا در ملتحمه دمعه نباشد **ج** باید که پیوسته تن را پاک دارد
از ماده های بد و در چشم کشند سماق بگلاب تر کرده و بلیله زرد بکار دارد تا دمعه

نباشد و آمده باز کردد **س** اول چه باید کرد تا در ملتحمه دبیله نباشد
ج باید که همیشه تن را پاک دارد و از خلطهای تیز و چون پیوسته
طبع را مجیب دارد و خلط صفرا نگذارد که در تن جمع شود و در چشم کشند
آب کشنیز تر و طعامهای گرم نخورد و پیوسته چشم بگلاب سرد می شوید
آن علت زایل شود **سوال** در اول چه باید کرد تا در ملتحمه توته نبود
ج باید که پیوسته تن را پاک دارد از خلطهای بد خاصه چون
محترق و سوداوی باشد و باید که چیزها خوردن از غذا و شراب که خون
باز نشاند و صافی کند و مسهل خورد بدها چون این چیزها کرد توته
بنخیزد و اگر اندکی پدیدار کرده باشد در چشم کشند مرهمی
آب کشنیز تر تا باز کردد **سوال** چه باید کرد تا در ملتحمه لحم زاید نباشد
و اگر اندکی پدید آمده بود زایل شود **ج** چون دیدی که در ملتحمه
ریش پدید آمد باید که آن ریش را پاک دارد و فصد فرماید و طعامی
که خون انگیزد نخورد و اگر علاج کرده باشد سبل و ناخنه و غدد
را پس باید که از آب زیره و نمک پاره دران وقت در چشم افکنی تا
نیک ریش را شوید و البته لحم زاید پدید نیاید پس اگر اندکی بر آید شیاف
زنگاری یا احمر حاد در کشی تا باز کردد **س** چه باید کرد تا طبقه ملتحمه
را تفرق الاتصال نیفتد **ج** بدانکه تفرق اتصال اگر بادی باشد آنرا

حیله نباشد و اکر از داخل باشد تنقیه تن کنند و مادهای عفن و تیز در تن نکذارد
تا تفرق اتصال نیفتد **سوال** چه باید کرد تا عضلههای شکافته را که بر
ملتحمه است استرخا نیفتد **ج** چون تن را پاک دارد و در چشم کشد چیزها
که دمعه آرد و خلط را از عضلات تحلیل کند و طعامها که بلغم انکیزد
نخورد چون این تدبیر کرد استرخا نیفتد و اندکی اکر پدید آمده باشد
باز کردد **سوال** چه باید کرد که در عضلات تشنج نیفتد و اکر
افتاده باشد باز کردد **ج** باید که پرهیز کند از طعامهای که
حرارت و یبوست انکیزد و غذاهای لطیف خورد که در ان هیچ
کرمی و خشکی نباشد و روغن بر سر می مالد و پیوسته بکرمابه میرود
و ترطیب میکند تا نیفتد و اکر افتاده باشد باز کردد **س** چه باید کرد
که رمد نیفتد و اکر اندکی افتاده باشد باز کردد **جواب** باید که تن را پاک
دارد از خلطهای بد و بتدبیرهای لطیف مشغول کردد و هرچه درو
شوری و تیزی باشد نخورد و چون دید که چشم را رمد افتاد رک فصد
کند و مسهل خورد و پیوسته طبع را نجیب دارد و بخوردن بنفشه و شکر
و غذا البته کم خورد و اکر تواند بما الشعیر قناعت کند و سردات بر
می نهد و جهد کند بسیار که رمد بقرنی بر نکردد و در چشم می چکاند آب کشنیز
که سماق بان تر کرده باشد اندکی و پیوسته شیر دختران در چشم میدوشد

تا ماده تمام را بشوید و تحلیل کند و چون این تدبیر نکرد البته بقرنی بریزد و
اثر و بر نیاید **سوال** چه باید کرد تا قرنیه را اثر سفیدی نیفتد **جواب**
تو باید که در ان وقت که ریش شود قرنی و علاج کنی احتیاط کنی که ریش
چون مندمل خواهد شد غلیظ نشود که اثر سفیدی از ان بماند و جهد
کنی تا چنان علاج کنی که بسوز اندکی حرش نماند باشد دارو باز کیری
تا طبیعت چندانکه باید بقیه که از حرش مانده باشد بسیار دو چون
این نکاه داشتی سفیدی افتد و نه اثر و اکر اندکی نخس کند بعد
از انکه بیرون آمده باشد از کرمابه بر ناز ار سکر طبرزد بهند و نخس
کند تا پاک کند اثر را **سوال** چه باید کرد تا سلخ نباشد و نبلهٔ
قرنیه در نیاید **جواب** سلخ بیشتر ان باشد که از بادی افتد و تدبیر
نباشد اما دبیله را راست ان تدبیر می باید کرد که دبیله ملتحمه را کفته
چون ان تدبیر کردی بر نیاید و اکر آمده باشد باز کردد **سوال**
دو اول چه باید کرد تا سرطان بر قرنی بر نیاید و اکر اندکی پدید
کرده باز کردد **ج** چون دیدی که علامت سرطان پدید می اید
رک فصد کند و تن را پاک کند از مادهای بد و سودا و می نیز
پرهیز کند از چیزهای تیز و سودایی و بر دست کیرد تدبیرهای
لطیف و ترطیب تن و دماغ کند و عضو را ترطیب میکند و قوی

بکرداند تا ماده بقبول کند چون این تدبیر بدست کرفتی بر
نیاید سرطان واکر اندکی پدید آمده باشد باز کرده س چه باید کرد که در
قرنی حفر نیفتد ج باید که دران وقت که قرحه یا بثره پدید آید
جهد کنند تا زود نضیج افتد و زود بکشاید تا بسیار خورده نکند و پس
حفری قوی افکند و چون بکشاید و پاک دارد قرحه و تدبیران کند تا زود
وسخ را پاک کند و نگذارد که دیگر ماده تیز آید انجا چون آن تدبیرها
کردی و غذای لطیف دادی البته حفر نیفتد س چه باید کرد تا طبقه
قرنی رنگ نگرداند و اکر اندکی کردانیده باشد باز کرده ج
تن را پاک داری از کیموسها و از خلطها که بسیار کردد و سر را پاک
داری از خون و بلغم و صفرا تا البته قرنیه رنگ نگرداند و اکر
اندکی بگرداند بنگرد که بچه رنگ کشته است زود تدبیران خلط کند تا
ازان دور کند بفصد و اسهال و علاج کردن چشم بدان چیزهای که
شایسته ان رنگ باشد و غذای که شایسته باشد چون این تدبیرها
کردی رنگ بگرداند و اکر اندکی بگردانیده باشد باز کرده س
اول چه باید کرد تا طبقه قرنیه تر نگردد و اکر پدید کرده بود
باز کرده ج باید که تن را پاک داری از رطوبت بسیار که بر
مزاج غالب شود و دماغ را از تریها پاک کن و پرهیز فرمای از

از غذاهایی که ازان تری خیزد و در چشم می کشد برود حصرم تا تر
نگردد س چه باید کرد تا طبقه قرنی خشک نگردد و اکر اندکی
ظاهر شده باشد باز کرده ج باید که تدبیرهای طبقه قرنی ضد
ان کنی که از برای تری کرده بلستی و طعامهای لطیف
و دسم فرمای و شیر و کدو و سرچه بدو و سند روغن بادام در بچکند
و روغن کدو در بچکاند و بکلاب سرد کرده چشم و روی میشوید
تا خشکی نیفتد و باز کرده س چه باید کرد در اول تا کمنه المده در قرنی
نیفتد و اکر پدید آمده باشد باز کرده ج تدبیر کمنه المده و بثره بر دو
یکیست اما آنست که کمنه المده قوی ترست باید که علاج قوی تر
کنی و در وقت ریدها و قرحه نگاه داری تا در پس قرنی
ماده نماند و اکر اندکی پدید آمده باشد بچیزهای که زود تحلیل
کند و خشک کند مشغول شود و تقلیب غذا البته کمنه المده نبود
سوال چه باید کرد تا طبقه قرنیه را نتو نیفتد و اکر اندکی افتاده
باشد باز کرده ج باید که تن را پاک داری از همه خلطهای بد
و فصد کنی و در چشم سنگهای کحلها که دمعه آورد و در چشم میچکانی
حضض با بکشنیز تره نتو بیشتر از بادی می افتد که بر چشم زخمی رسیده
باشد و ازان نتو کند س چه باید کرد تا قرنی را انحلال فرو نیفتد و

خرق شود **جواب** باید که دانی که خرق افشطبقهٔ قرنی را از دو نوع یک
نوع آن باشد که از بادی افتد چون زخمی که بر سر آید یا بر چشم و
ازان تدبیر شود و نوع دوم خرق از مادهٔ تیز عفن باشد که ازو
خرق افتد باید که در اول تدبیران کند که تن را پاک دارد و خلطهای
عفن تیز گشته از سر و تن بیرون کند و سر و چشم را قوی کرداند
و نگذارد که مادهٔ تیز بقرنی آید که قرنی را خرق افکند و چون این
تدبیرها کرد خرق نخفته **س** چه باید کرد تا اتساع حدقه نخفته
و اگر اندکی افتاده باشد تمام نشود **جواب** این نوع که از خشکی عنبی افتد
در اول باید که پرهیز کند از خوردنیهایی که در دو پیوست باشد و
ترطیب میفرماید و علامتش ترا معلوم کردم چون این تدبیرها کرده
این نوع اتساع نخفته و دیگر از آماس عنبی افتد باید که نگذاری که
عنبی را آماس افتد بفصد و مسهل و آنچه بر باید و آنچه در آماس
دماغ کنی از استفراغ و سعوطها و سل شریان بکنی تا اتساع نخفته
و این نوع که از ابتلای رطوبت بیضی باشد تدبیر قلت رطوبت
بیضی کم نشود و اتساع نخفته مگر کردن ان عمران چنانکه یاد کردم
سوال چه باید کرد تا ضیق الحدقه نخفته و اگر اندکی افتاده باشد تمام
نشود **ج** باید که در مزاج خداوند علت نگاه کنی اگر خشکی چنانچه

و پیوست بر مزاج غالب باشد زود تدبیر تبدیل مزاج کنی و اگر رطوبت
غالب باشد تدبیران رطوبت کنی تا کم شود چون این تدبیر کردی
ضیق الحدقه نخفته و اگر از فضل غلیظ باشد در میان حدقه
تدبیر آن کنند تا اندایش افتد و چون این تدبیرها کردی ضیق
نخفته و اگر اندکی پدید آمده باشد باز گردد البته **س** اول چه باید
کرد تا نتو عنبی نخفته و اگر اندکی پدید آمده باشد باز گردد **ج**
نتو عنبی از خرق قرنی باشد و چون خرق را نگاه داشتی نتو عنبی
نتواند افتاد و اگر اندکی باز دیده کرده باشد میده و تا باز جای رود و
و پیوسته دارد تا بیرون نیاید **س** در اول چه باید کرد تا عنبی
خرق نخفته **ج** خرق یا از بادی افتد و تدبیر آن نباشد و اگر از خلطی
تیز افتد ابتدا به تنقیه خلط کند با استفراغ و سر را پاک کند بغرغره
و سعوط و چون این کرد خرق نباشد **س** چه باید کرد تا زوال
حدقه نخفته **ج** تدبیر زوال حدقه در اول ریش قرنی تدبیر باید کرد
تا در قرنی خرق نخفته که سبب زوال حدقه خرق قرنیت و نتو
عنبی چون این تدبیر کرد نشاید که باشد **س** اول چه باید کرد تا ورم عنبی
نخفته **ج** باید که سر و تن را پاک دارد از فضلهای بد و بفصد و استفراغ
کند و هیچ چیز گرم نخورد و در چشم نگاه دارد آب گشنیز تر و چون این تدبیرها

وتش مثلی بود از اخلاط پس معده پاک کند یعنی بعد از آنکه سیر خورده
باشد از طعامهای که قی آورد و رطوبت را در معده بجنباند چون
اسفیدباک دروی ترب پخته باشد و نیز بگیرند ترب و بکوبند و در انگبین
آمیزند و لختی شور و تازه و فقاع گرم بعد از آن بخورد و قی کند و از پس
قی کردن بدو روز حقنه کند تا جذب کند و مادها را بزیر آورد از بالا
پس یک هفته بگذارد و آسایش دهد و غذا شوربا با نخود و میفرود بعد از آن
تن را پاک کند با یارجات بزرگ چون ایاره فیقرا و ایاره لوغاذیا
و تیادریطوس بزرگ با ایاره فیلاغوس بعد از آن یک هفته چیزی دهد که سر را
پاک کند و این در دو هفته یکبار کند سه بار یا چهار بار و بعد از آن یک هفته
دیگر دست باز دارد و دران وقت که دست باز داشته باشد طعام
لطیف خورد چون شوربا مرغ و مرغ بریان و هرچه خورد باید که بجای
نمک دارچینی خورد و البته هیچ طعام بد نخورد و بعد از آن هر دو هفته
یکبار قی کند چنانکه اینجا بگویم صفت قی کردن بگیرند ترب خرد
کرده هشت درم بوره پنج درم حل کنند نمک نفطی پنج درم شبت خشک
پانزده درم خردل کوفته سه درم با دو رطل آب بپزند تا یک رطل باز آید
پس صاف کنند و در آنجا افکنند چهل درم انگبین و بمالند تا بخورد و بتن
از بعد آنکه دو ساعت از کرما به بیرون آمده باشد چون داند که فعل کند دارو

کرده باشد یعنی ورم نکند و اگر اندکی کرده باشد باز کرده **سوال**
چه باید کرد در اول تا تشنج یعنی نیفتد و اگر اندکی باشد زایل شود
ج باید که بترطیب مشغول شود و غذاهای لطیف خورد و بکرات
میوه و شراب گرم بر سر ریزد و در چشم شیر دختران با روغن
کدو بچکانند و می بوید و چیزهای خوشبوی تر چون بنفشه و نیلوفر
بوی کند چون این علاجها کرد تشنج نیفتد **س** تدبیرهای ضد
تشنج باید کرد تا استرخا نیفتد **س** چه باید کرد تا بخار سیاه یعنی
جلیدی نیفتد **ج** پیوسته پرهیز فرماید از منجرات و طعامی خورد
که از آن بخار نخیزد و معده را پاک کند بخوردن حب صبر و ایارهٔ
فیقرا و حب قوقیا و پیوسته پیش از طعام گلشکر با اطریفل بخورد
و سر را بغرغره و عطاس و سعوط پاک میدارد و چون این تدبیر کند
بخار بسر نرود و از بخار چشم نیاید **س** چه باید کرد در اول که آب فرود
نیاید **ج** چون دیدی که ابتدا کرد خیال و خیال دلیل فرود آمدن آب است
باید که ماده را از چشم باز داری اگر وقت بهار باشد و حب
چنان کند که اول تنقیه معده کند و دیگر مجربها بعد از آن تنقیه جمله
تن کند از فضل پس تنقیه سر کند خاصه و چون این کار خواهد کرد
در نگرد در مزاج خداوند علت اگر غالب بر مزاجش سردی و تری بود

جوا بدکرد که استرخا نیفتد جواب

در معده پس قی کند و اگر خواهد که قوی تر باشد در آن آب افکنند اگر ده
سوده نیم درم که اگر ده قوی عظیم است و صالح در قی کردن چنان سزا
باشد که در قوت بیماری نگاه کنند و در سن و وقت و حال هوا در آن
وقت عجب دارو قی زیاده و نقصان میکنند و همه داروها که در این
حال نگاه دارد و بهترین مثال اما بهتر وقتی مر قی کردن را آخر ربیع یا
یا تابستانی که گرم خواهد شد اما زمستان قی کردن روا نباشد به هیچ وجه
الا بضرورت و چون پنج بار قی کرد در هفته یکبار یا دو بار تمام
البته زیاده نکند و چنان باید کرد که آن روز که قی میکنند از بعد قی کردن
آش زیره با خورد و گوشت بره شیرمست یا جوانمرغ و اگر خواهد که
سکنجبین پس فروج خوش کرده باشد به زعفران و پوست ترنج و دار دارچینی
و خولنجان و زیره و کشنیز خشک و شکر سفید شیرین کرده و بعد از قی
طعام شش ساعت خورد اما بعد از قی یکساعت باید ترنج پرورده
مقدار چند درم بخورد و چون قی کرد تا یکهفته بر آید یا دو هفته چنانکه
صواب بیند که دیگر قی کند هر روز ده درم گلشکر و نیم درم
مصطکی و دو دانگ عود خام بخورد و طعامهای لطیف خورد چون فروج
و دراج و طیهوج و اگر موجود نباشد از گوشت بره شیرمست زیره با
باشور با دارچینی خوش کرده بخورد و گلشکر و از نیغی هیچ نخورد و

آن روز که قی خواهد کرد اول در گرمابه رود سخت نیک باشد اگر حاجت
بنشیند و روغن در خود مالد و همچنین بسیار مره و تلخ با
قی کند و در هفته یکبار یا در دو هفته یکبار چنانکه احتمال کند قوت
پس بگذارند تا تیرماه در آید آنگاه شربت لوغاذیا یا ایاره مطبوخ
بخورد یا ایارج فیلاغوس اما در مانده ایارج را در طبیخ افتیمون و یکهفته
دیگر آسایش دهد آنگاه عطسه کند بداروهای عطسه و سبیل آن بود
که یکی دانگ از داروی عطسه نیم دانگ در دهند تا عطسه آرد و رطوبت بسیار
بیارد آنگاه در بینی افکنند روغن بنفشه تا عطسه باز گیرد اگر حاجت
آید سه روز در بین مثال عطسه می آورد تا پنج روز و اگر ممکن باشد از پس
آن بسیار غرغره کند بچیزهایی که دماغ را پاک کند و من در آن
مقاله یاد کنم که ادویه مرکب یاد کنم و چون این شغلها کرده شد مشغول شود
بداروها که شبهین در چشم چنانکه یکهفته داروی کشد که چشم را قوی کند و
و روشنائی تیز کند چون این تدبیرها بکنند قطع کرده ماده آب را از
چشم آنکس که مزاجش سرد و تر باشد و زمانه مساعد باشد این وقت
سوال این علاج آنکس است که مزاجش سرد و تر باشد اگر مزاج معتدل
باشد چه باید کرد تا قطع آب کند و فرو نیاید ج چنان باید که اول
معده را پاک کند بقی پس از طعام که معده ممتلی بود چنانکه پیش از این

گفتم و بعد از آن حقنه معتدل کند پس یک هفته دست باز دارد و پنج
و از پس آن یک شربت ایارج فیقرا بخورد که در ما للذ اندر مطبوخ هلیله
زرد و آلو و خرماهای هندی و عناب و مویز سفید دانه بیرون آورده
و سپستان و افسنتین از هر یک مقدار حاجت و بعد از آن یک هفته دیگر
آسایش دهد یک شربت حب الصبر مرکب بدهد یا حب الصبر مصطکی یک هفته
دیگر آسایش دهد و تا پنج بار ازین حبها که یاد کردم بخورد چنانکه یک هفته
آسایش دهند و یک هفته شربت خورد و قی فرماید کردن با شبت تا
چنانکه در پانزده مقدار پنج بار قی کرده باشد و پنج بار دارو خورده
و پنج هفته آسایش کرده و قی کند بدین صفت که بگویم بگیرد ترب
بپزد و پاره‌های آن خرد کند و اگر بکوبد بهتر باشد و سه درم
نمک سندی و سه درم شبت و ده درم پودنه جویی و چهار درم تخم ترب
با یک رطل آب بپزد تا به سه یکی باز آید پس درین آب بگدازد و بیست
درم سکنگبین شکری و بدهد تا بخورد و بعد از آنکه از گرمابه بیرون آمده
باشد یکساعت و چون دارو خورد ساعتی صبر کند تا دارو در معده
فعل خود بکند آنگاه قی کند و اگر قی نیاید بار دیگر دهد و انگشت چرب کند
بروغن بنفشه یا پر مرغ بگلو فرو کند تا قی بر آید و باید که پر مرغ برشته
بسته باشد تا در گلو بجهد و قی چنان کند که در معده نماند نه طعام و

نه دارو که چون چنین کرد هیچ خلط نماند و معده پاک شود و از پس
آن روز که قی کرده سه روز ده درم گلشکر با نیم درم مصطکی و می دهند
تا معده را قوی کند و از پس قی کردن به سه ساعت طعامهای لطیف
دهد چون گوشت فروج و طیهوج یا گوشت مرغ جوانه که بچه باشد
نخود نیم کوفته و دارچینی و کشنیز در وی کرده و بعد از قی هفت روز
آسایش دهد آنگاه عطسه فرماید افکندن بداروهایی که عطسه آورد
و آن دارو باید که معتدل باشد و پنج روز از پس یکدیگر عطسه می آورند
چون پنج روز بکند آنگاه سه روز آسایش دهد پس غرغره فرماید
بداروهای معتدل هفت روز از پس یکدیگر و بعد از آن مشغول شود
بکشیدن کحلها هم معتدل چنانچه هم تحلیل کند و هم قوی کند و بعد
از آن کحلها کشند که روشنایی را زیاده کند و چشم را قوی گرداند
سوال اگر خداوند علت را مزاج گرم باشد چگونه کنند ج باید که
اول تنقیه معده کنند بقی بعد از آنکه بطعام معده پر کرده باشد با آب شبت
و سکنگبین گرم و نقاع گرم و چون قی کرد آنگاه حقنه کند لطیف و معتدل
پس یک هفته بگذارد آنگاه شربت مطبوخ خیارشنبر خورد و بعد از یک هفته
یک شربت حب الصبر لطیف هم با یارج باید داد اگر فراغ وقت احتمال
کند و الا مطبوخ خیارشنبر اختصار کند و بعد از تنقیه سه روز نطل کند

گر بگیرند بابونه و اکلیل الملک و برنجاسب و بنفشه و نیلوفر و گل احمر
و اندکی مرزنگوش و پاره سبوس گندم و در آب بجوشانند و نطول کنند
در گرمابه و تن چرب کنند بروغن بنفشه و روغن گل و طعامهای لطیف
دهند که گرم نباشد و سرد نباشد معتدل باشد چون گوشت بزغاله و بره و
مرغ فربه و دراج و کبک پخته آب نار و ریباس یا حماض ترنج
و پس از خوردن مطبوخ و حب چون قی خواهد کرد ازین چیزها کند بگیرد
شاخ شبت و پودنه و جو پاره و ترب پاره کرده و تخم خیار بادرنگ
از هر یکی ده درم اینهمه بپزند با رطلی آب تا بیکی آید و صافی کنند
و بروی افکنند سکنگبین شکری سی درم و تخم سرمق یک درم خرد کوفته
و درین آب و سکنگبین افکنند و بخورند و یکساعت صبر کنند و پس ازان آب
گرم کرده باز بخورد که فقاع گرم سخت نیکو آید و اگر در فقاع نمک
نفطی افکنی بهتر باشد که قی کند ناشتا کند بعد از آنکه از گرمابه بیرون
آمده باشد و چون مزاج گرم باشد بسیار در گرمابه نشیند که مزاج
گرمتر شود که لابد از رنج قی کردن تن گرم شود و باید که برین مثال
پنج بار قی کند و چون قی کرده باشد طعام بعد از شش ساعت خورد
طعام لطیف چون زیره با بزعفران خوش کرده و شیرین کرده بشکر
سفید و بعد از قی تا هفت روز آسایش میدهد و سر روز ده درم گلشکر

بپوشانند

بپوشانند در گلاب عرق و می لالایه و میدهد و بعد ازان بسادویا
رب به یا شراب به دهد چون هفت روز برین مثال رفت انگه عطسه
آرند بداروهای لطیف سه روز و بعد ازین سه روز غرغره کند هم
بچیزهای معتدل سؤال اگر پرسند که خداوند علت را مزاج سوخته
و سوداوی باشد چه تدبیر کنند جواب باید که اول قی کند چنانچه
گفتم الخ انراکه مزاج ایشان سرد و تر باشد و حقنه کند بعد از قی هم برین
مثال و بعد از قی و حقنه ایاره بوسطوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج
روفس بدهند و بارها حب بسابه دهد و بعد ازان قی کردن فرماید
ناشتا چنانکه تن احتمال کند و در گرمابه بسیار و دو پیوسته روغنها در
تن میمالد چون روغن نرگس و در گرمابه بسیار نشیند بلکه چندان نشیند
که عرق کند و پرهیز کند از چیزهایی که این علت آرد چون خوردنیهای
غلیظ و تر و از منجرات و چیزهایی که از وی گسند چون گوشت گوساله
و گاو و سر گوسفند و پاچه و ماهی و گوشت فربه و آنچه بدین ماند و از
میوه‌ها که غلیظ‌تر است چون رز و انگور و خربزه و آنچه بدین ماند خاصه
نان شب خوردن و بسیار خوردن و بران خفتن بغایت زیان کار
شناس که ازان کیموسهای غلیظ پدید آید و از چیزهایی که بخار فرستد
چون باقلا و خرما و سیر و پیاز و فلفل و چیزهای تیز چون سپندان و

کنند او انچه بدین ماند همه انست که بخار فرستند بسر و انچه از وی بخار
و خالی خیزد باد نجان است و کرنب و لوبیا و نمک سود و ماهی شور
و کوشت جانوران بزرک چون کاو و اسب و نیز و پنیر کهن و
کوشت کوساله خاصیتی دارند بتاریکی چشم و حکیم اوریباسیوس
علاج فرموده است مرابتدای اب را و نیکو کفته است چون
من در کتاب یافتم در بعضی بکار بردن بغایت نیک امد
و هم او کفت اول علاج اب فرو نیامدن باید که رک زنند و
خون اندک بردارند و بعد از ان بیکهفته رک ماقین بزنند و خون
اندک بردارد و پس استفراغ خلطها از تن بکنند و پس از ان
احتیال کنند بجذب رطوبت کردن و بزیر آوردن ماده بحقنه
و بنهی شیشه حجامت کردن خاه بند علت و بفرماید تا مص نیکو
کنند انکه نیش زنند و بفرماید تا پایها بسیار بمالند و طعامها که
دهد لطیف و خفیف دهد چنانچه زود هضم افتد و آخر الامر
عطسه فرماید بداروهای معطس و بعد از ان بفرماید تا قی کنند
و بعد از ان در چشم کشند سپند سوخته در روغن سوده نرم و
بعد از ان کحل کنند که شایسته باشد چنانکه در مقاله ادویه مرکب یاد
کنیم **سوال** حکما در آب خون بر داشتن بفرموده اند و اوریباسیوس

بحکمت فرمود **جواب** فصد دست از برای ان فرموده تا استفراغ سر و تن
کرده باشند تا جذب کند ماده کرم از سر جای ایشان و فصد ماقین
از برای آن فرموده تا استفراغ از موضع کرده باشد که غذای چشم
ازین رکهای آید و این سر دو رک شاخها زنند و پراکنند در طبقات
چشم و انکه کفت بعد از فصد استفراغ کنند ان خواست که
چون خون کم شد خلطهای دیکر نماند و خطر اسهال شوان آوردن
پس چون مسهل خورد اخلاط دیکر از ان استفراغ افتاد و
چون تن و سر و عضو پاک کشت بفصد و اسهال باز داشت آب را
از فرود آمدن که استفراغ بحسب سن و قوت مزاج و وقت خاص
کند و کمیت و کیفیت نکاه دارد و انچه فرموده است که حیل کند در جذب
کردن رطوبت بزیر بحقنه و این نیکو و بغایت فرموده است از برای انکه
رطوبت غلیظ شوان جذب کردن از موضعهای مشترک از بالا
تن الا بجذب بر استقامت از مقدم دماغ تا ظاهر و ان جز بحقنه
تیز نتواند بود و انچه فرموده است که شیشه حجامت بر قفای او
بنهد از برای آن فرموده تا هم جذب کند بر استقامت از مقدم
دماغ تا بر اید و باز دارد و ریختن ماده بچشم و انچه فرموده است از پای
مالیدن بسیار از برای آن فرموده تا جذب کند و بخارها که بالا

باشد از سر زبر کشد و انچه فرموده است که باید طعامهای لطیف خورد و
زود گوارنده از بهای آن فرموده تا خلطهای بد پدید نیاید و جمع شود
در تن و از تن بر بالا رود و از بالا بچشم اید و زیان کند و انچه گفت
طعام باید که لطیف باشد از بهر آن گفت که طعام بطی الهضم
معده را زیان کند و مزاج معده تباه گرداند و هرگاه که معده
ضعیف و تباه شد طعام در وی تباه شود و چون طعام در معده
تباه شود و از آن خلطهای بد حاصل گردد و بر سر رود و چشم را
زیان کند و انچه عطسه فرموده خواست تا باقی خلطی که در انجا باز
مانده باشد و در هوا و تجویف اندر هاسک دماغ که آنرا هیچ دارو پاک
کرده باشد نه مسهل و نه غیر آن جذب کند و اگر چنان باشد که ترتیب
نکند تن ممتلی کند و سر ممتلی و اگر اول دارو عطسه بکار برد بیکبار
همه رطوبات و اخلاط جذب کند و بر بالا کشد و بیکبار در چشم ریزد
و در گوشها و از آن آفات بسیار پدید آید و انچه گفت قی باشتا
باید کرد خواست که رگهای تهی گشته باشد از قوت غذا و پاک تواند
کردن و رگها را از فضول غلیظ که متعذر باشد بیرون آوردن ان
اسهال را خاصه خلطهای که در قسم معده باشد الا بقی که آسان
تواند آورد و جذب اخلاط کند قی از همه اطراف و این شروط نیست

که قطع کند تردد آب را و سر و تن پاک گرداند و انچه فرموده بعد از شیاف
سپید سوخته با روغن در چشم کشد که سپید را خاصیت انست که
مواد را پراکنده کند و چون در چشم کشد انچه بچشم آمده باشد از آب
بگشاید و پراکنده گرداند و از درکشیدن سپید در چشم و حیله کردن
چاره نیست که باید که چیزی باشد که تحلیل اندک کند در اول که اگر
تحلیل بسیار کند سایل شود رطوبات و رنج دراید از برای آنکه در
سپید تنقیه است و نضج و تحلیل اندک و تقطیع و جلای خلط
غلیظ و در روغن قوتیست که غوص کند در چشم و نضج افکند
بدان کیمی که در وی است و اگر با سپید و روغن اندک شیر در امیزد
بهتر باشد که همه در هم آمیخته شوند تا سپید و شیر و روغن ماده را پیدا کنند
و قطع کنند و لطیف گردانند و چنان کنند که مهیا شود و قبول تحلیل را
و از بعد شیر و سپید و روغن کحل در کشد که روا باشد زعفران و
زهره کبک و سنبل و پلپل و عصیر رازیانه و اشق و عسل که این
سپید نه چنان کرده باشد که چون این کحلها در کشد مراد حاصل شود
از برای آنکه درین کحلها هم قوت قوی گردانیده است چشم را و هم
تحلیل آب و هم جلا کردن از برای آنکه زعفران و سنبل چشم را قوی کنند و
که در سنبل خاصیت قوی کردن اعصاب است اگرچه جلا کند اما فعل

تلطیف کند بادهای غلیظ را و تفتیح کند مسده را و زهره کبک سود
دارد مر آب و ضعف چشم را اما عصاره رازیانه جلای معتدل
کند و بصر را قوی کرداند و مادها را لطیف و نفع بزرک کند آب
فرو آمدن را و من چون بدان مقاله رسیم یاد کنم و اینهمه شرح کلام
حکیم اوحد مانوس است و اشارت او در باب منع آب فرو آمدن آنست
سوال چکنند تا آبهای بچشم فرو نیاید جواب اکر خواهند که تا چنان
نشوند و آبهای بچشم فرو نیاید که چون فرود آید تمام شود و
علاجش نباشد باید که از چیزهای معجبه پرهیز کند و از سوداوی
از چیزهای که از و بخار و خانی خیزد که زیان کار بود بچشم و باید که
پیوسته عناب مکند با پاک کردن معده و پاک داشتن سر پیوسته
مشغول باشد بتقویت کردن چشم و قوی کردانیدن آن بجلها که حفظ
بصر کند و چشم را قوی کرداند و ماده را از چشم باز دارد و از همه
غذاها که باین علت بدست پرهیز کند و پیش ازین کفته ام اما داروها
که معده و دماغ را پاک کند در قوت مختلفند نوعی کرمست و خشک
آنکسانی را شاید که مزاج ایشان سرد و تر باشد چون حب ایاره
و حب الصبر مصطکی و حب سلمویه و ایاره فیقرا و ایاره لوغاذیا
و ثیادریطوس و از داروهای که معتدل و مایل بسردی کسانی را

شاید که مزاج ایشان کرم باشد و آن چون مطبوخها باشد که از هلیله زرد
و تمر هندی و کل بنفشه و سوس طایفی و سنجد جرجانی و مغز خیار شنبر
و سپستان و امثال اینها سازند اندک ترشغیه کنند و از داروها نیز هست
که سودا و سوختکی را بنشاند و آن چون مطبوخ افتیمون است و بسفایج و
حجر ارمنی و حجر لاجورد و این کسانی را شاید که مزاج ایشان سوداوی
باشد پس و بحسب مزاج و قوت و سن نکاه کن و بکار دار اما قی کردن
بعد از آنکه طعام سیر خورده باشد تن معده ممتلی پاک کند و قی بربیخ
رکها و اطرافها پاک کند و جذب فضول کند از رکها و اطرافها چنانکه حب
کند باید فرمود و کسانی که دماغ ایشان ممتلی باشد از فضلهای
غلیظ سر باید که بسی ایارجهای بزرک چون ایارج جالینوس و ایاره
فیلاغوریس پس اکر این خلطها میل بسودا دارد که در سر باشد ایارج
ارکاغانیس و ایارج روفس باید داد اما باید که چون قی کرد در عقب قی
مسهل نخورد الا بعد از آن بدو سه روز و اکر کهیشه در میان افتد بهتر باشد
و اکر دو هفته باشد نیکوتر و از ضعف ایمن تر و باید که از قی کردن و اسهال
و دیکر آن چیزها که وصف کردم بهر دو روز و سه روز چیزی میدهد که
جرم معده را قوی کند تا دیکر قبول فضول نکند و آن تریخ پرورده است و
اطریفل بزرک و کوارش فلافلی سود دارد خوردن فنجنوش معجون بانخته

کرا و معده را قوی کند اما این چیزها که یاد کردم البته نشاید کسانی را که
مزاج ایشان گرم باشد که زیان بیشتر کند که سود بلکه خطر باشد و بار کسانی
را که معده ایشان گرم باشد معده ایشان را گلشکر سفید تقویت
باید کرد و پس اگر در معده کسی که مزاجش گرم باشد خلطی بد حاصل آمده باشد
و محتاج باشد بقطع آن خلط و پاک کردن معده پس چنان باید که بخورد
مطبوخ ساده با یار تا که آمیخته باشد با گلشکر و گلنگبین و سکنجبین که از
شکر سفید کرده باشند تا آن ماده بد را لطیف کند و جلا دهد معده
را با قوی کردن چشم ما نیز و فساد چنان باید که از پس آنکه پاک کرده
باشد تن و معده را و دماغ را بنگرد تا مزاج چشم بچه میل دارد و اگر مایل
بسردی بود و تری پس قوی کردن بکحل که آنرا شایسته باشد چون کحل
سادنج هندی و کحل ذرار [illegible] و روشنایی و اگر مزاج چشم مایل بود
بگرمی پس نافع بود قوی کردانیدن چشم ایشانرا بکحل نثار که از مروارید
کرده است و سرمه و مارقشیثا مکلس کرده که مارقشیثای مکلس باشد [illegible]
بیرآبی را که سست از فرود آمدن و اگر چیزی پدید کرده باشد از [illegible]
کرده اند و اگر در چشم چکانند [illegible] آب صافی هم سود دارد کسانی را
که مزاج چشمشان گرم باشد و اگر مزاج چشم معتدل بود علاج بکحل کشیدن
هم معتدل است و کحل معتدل شایسته انست که یاد کنم در مقالات ادویه مرکب

چنانکه فایده تمام پدید آید و اگر کسی را در چشم خلطی گرم و تیز انصباب
کند باید که فصد قیفال کند بعد از آن فصد کند رگ ماقین و رگ پیشانی
و صدغین و اینهمه سودمند باشد درین حال و نیز درکشیدن شیاف
در دو سرمه مروارید و سرمه یحیی بن جریح خاصیت و منفعتی عظیم
دارد و نیز چون خواهم که منع کند فرود آمدن آب بدو نیک باید که پرهیز
کند از باد و خاک و گرد و دود و بخارهای دارویی تیز و از جماع
کردن بسیار و بیخ کشیدن و پیاده رفتن زیانی عظیم دارد و خفتن
بقفا همان سبیل و حجامت کردن چشم را تاریک کند خاصه از پس
قفا الا که خواهد که جذب ماده کند از مقدم دماغ بموخر دماغ و
خون بسیار گرفتن بسیار زیان دارد و در نگرستن در خطهای باریک و نقشهای
باریک زیان دارد **سوال** چه باید کرد تا خیال نباشد هم آنکه از معده بود
و هم آنکه از آب باشد **ج** چون خواهی که خیال نباشد باید
که تنقیه معده کند بحب ایارج و اطریفل کوچک و طعامهای [illegible] بخورد
که از ان بخار خیزد و بسر رود و از سر بچشم آید و خیالی که از آب باشد
چون [illegible] و تنقیه کردی و تقویت چشم نمودی خیال نماند جمله
علاجهای این نوع را در منع آب گفته ام **س** چه باید کرد تا کسی از دور نیک
ببیند تا این علت نباشد و چیزهای بزرگ را ببیند **ج** باید که پیوسته [illegible]

آنچه از معده بود

راشقیت وتقویت کند باستفراغ وعطسه وغرغره وتقویت بکحلی که
روح راتیز کند وقوی کرداند وپرهیز فرماید ازطعامهای غلیظ وبدبخار
انگیزد وروح راغلیظ کند وطعام لطیف زود کوار خورد تا این علت ببرد
خاصه ازمغز وس چه باید کرد تا کسی ازنزدیک نیک بیند وچیزهای خرد
راببیند جواب هم تقویت روح باید کرد وشقیه بچیزهای که یاد کردم س
کسی که ازدور نیک نه بیند چه باید کرد تا این علت نباشد ج باید که
نگاه کند درمزاج رطوبت مرد چون دید که ضعیف مینماید زود بتنقیه
وتقویت مشغول باید کشت وازطعامهای بد پرهیز باید کرد وطعامهای
لطیف باید خورد وکحل الجواهر وروشنائی در می باید کشید تا این
علت نباشد واکر اندکی افتاده باشد تمام نشود وباز کردد سوال
اکر تراپرسند که چه باید کرد تا کسی بربالا بیند وبزیر بیند یا زیر
بیند وبربالا نه بیند تا نباشد این علت ج احتیاط باید کرد
اکر قرحه درزیر افتاده باشد تا سفیدی قوی تر نیفتد واکر بربالا
افتاده همچنین نگاه دارد تا سفیدی نیفتد ورطوبت بیضی انگاه
دارد تا غلیظ نشود وچون این احتیاط کرد نیفتد این علت
واکر اندکی افتاده باشد تمام نشود سوال اکر تراپرسند که چه باید
کرد تا شبکوری نباشد ج چون دیدی که اندکی پدید کرد

زود بتنقیه کند وازطعامهای بی منجه وغلیظ پرهیز کند ودرچشم کشد
کحل ازفلفل وچشم راقوی کند وجکر بربریان کند وباسک
سوده بخورد وعلت شبکوری ببرد واکر اندکی پدید کرده باشد باز
کردد س اکر تراپرسند که چه باید کرد تا روزکوری نیفتد ج
باید که نکذارد که یبوست برمزاجش یبوست غالب شود ویبوست
رابترطیب مشغول کردد وطعامهای سوداوی وخشک نخورد و
طعامهای لطیف خورد وپیوسته بکرمابه میرود وروغن در اندام
میمالد وبنفشه ونیلوفر می بوید تا این علت نیفتد واکر افتاده
باشد باز کردد س اکر تراپرسند که چه باید کرد تا عصب مجوف
فراخ نشود واکر اندکی شده باشد باز کردد ج پیوسته می باید
که عنایت میکند تا عضله عصب قوی باشد وعصب فراخ نشود
واکر اندکی شده باشد باز کردد سوال اکر تراپرسند که چه باید کرد
تا انتشار نیفتد واکر اندکی افتاده باشد باز کردد ج باید که
نکذارد که شقیقه افتد وچون افتاده باشد سر ان نکهی وغایت نکهی
تا عصب راانتشار نیفتد وحدقه راایمن بسبیل وطبقه شبکی افراق
نیفتد واکر اندکی افتاده باشد کحل بابلیقون وروشنائی درکشی باز کردد
سوال اکر تراپرسند که چه باید کرد تا ضعف عصب نوری نیفتد واکر

اندکی افتاده باشد بازکرده س چه باید کرد تا عصب مجوف را ضعف
نیفتد ج باید که پیوسته دماغ را قوی میدارد بچیزهایی که گفته ام
پیش ازین و چون دماغ قوی شد عصب مجوف را ضعف نیفتد و
اگر اندکی بدید کند بازکرده س چه باید کرد تا عصب مجوف را سده نباشد
ج باید که پیوسته عنایت میکند تا در دماغ خلطی غلیظ نیفتد
و دماغ ممتلی نباشد و پیوسته تنقیه کند دماغ را بحب قوقایا و غیره
و عطاس و سعوط که خلط از دماغ بیارد و در چشم کشد مرارات
و عصاره رازیانه و کحل باسلیقون و روشنائی طعام غلیظ البته
نخورد و چون اجنبی بجایی آورد و سده گشاده شود س چه باید کرد
تا عصب مجوف را ضغط نیفتد و اگر افتاده باشد تمام نشود
ج باید که تدبیر چنان کنی که ضیق الحدقه را و اگر ورم خواهد افتاد
و هم بازکردانی اگر از خلط خواهد افتاد آن خلط را دور کنی تا نیفتد
سوال چه باید کرد تا عصب مجوف را ورم نیفتد و اگر اندکی افتاده
باشد بازکرده ج باید که پیوسته تعدیل مزاج کند و نگذارد که ماده
تیز در دماغ افتد یا گرم و چون دماغ پاک شد و قوی البته عصب مجوف
را ورم نیفتد س چه باید کرد تا عصب را سوء المزاج نیفتد ج پیوسته
باید که عنایت میکند طبیعت را و کوشش میدارد مزاج را تا بر حد اعتدال بود

چون مزاج تن راست شد مزاج دماغ راست باشد و چون مزاج دماغ
بحال صحت باشد مزاج عصب راست بوده سوء المزاج نیفتد سوال چه
باید کرد تا عصب صلب را تشنج نیفتد و اگر اندکی افتاده باشد باز
کرده ج باید که پیوسته بترطیب دماغ مشغول باشد و دماغ را قوی و پاک
میدارد و باز دارند تا هیچ یبوست بر دماغ غالب نشود و چون دماغ
را یبوستی نباشد و حرارت مستولی نباشد البته عصب صلب را تشنج
نیفتد س چه باید کرد تا عصب صلب را استرخا نیفتد ج باید که
تدبیر آن کنی که دماغ را پاک داری از خلطهای بلغمانی و پیوسته
تنقیه میکنی تا بر دماغ خلط غالب نشود چون این تدبیر کردی عصب را
استرخا نیفتد س چه باید کرد تا عصب صلب را سوء المزاج نیفتد
ج ترا گفتم چون دماغ صحیح باشد البته عصب صلب را آفت نیفتد
و همه تدبیرها که گفته دماغ را نگاه باید داشت س چه باید کرد تا این
سه عضله که بر نهم عصب مجوف است تشنج و استرخا نکند و اگر اندکی شده
بازکرده ج بدانکه تدبیر باز داشتن تشنج و استرخا عضلات سه
گانه همچنان باید که تدبیر عصب صلب کنی که هیچ فرق نیست میان این
آن س چه باید کرد تا عصب صلب غلیظ نشود ج باید که پیوسته دماغ
را نقی دارد از خلطهای غلیظ که تا از دماغ بطبقه صلبیه و طبقه مشیمی

نشود وچون دماغ نقی باشد ماده لطیفه بطبقه صلب رسد و بهیچ طبقه وعضو
دیگر البته واین عضوها را امتلا شود اما فاسد س چه باید کرد تا طبقه صلب را
ورم نگیرد ج باید که پیوسته عنایت میکند تا دماغ نقی باشد از خلطهای
بد وچون در دماغ خلط بد باشد که در طبقه صلب ریزد طبقه صلب
ورم کند س چه باید کرد تا طبقه صلب را ضعف نگیرد ج باید که عنایت
کنی تا غشاء صلب که بر دماغ است وبنات طبقه صلب از وست
نقی باشد از فضول که چون این غشا قوی باشد لابد طبقه صلب قوی باشد
س چه باید کرد تا طبقه صلب را سوء المزاج نگیرد ج ترا گفتیم که همه
یک قیاس بود وچون غشای صلب را مزاج نیک باشد طبقه صلب را سوء المزاج
نگیرد س چه باید کرد تا طبقه مشیمی را ضعف نگیرد ج هر علتی که طبقه
صلب را افتد مشیمی را همان افتد وتدبیرش همان تدبیرست اما آن است که
از جهت طبقه صلب عنایت غشای صلب می باید کرد واز جهت طبقه مشیمی
عنایت غشای رقیق که غذای دماغ میدهد که بنات طبقه مشیمی از آن
غشاست چون آن غشا پاک وقوی باشد مشیمی را هیچ علت نگیرد س چه باید
کرد تا طبقه شبکی را خرق نگیرد ج چون عصب صلب را قوی داشتی
تا ماده نپذیرد ماده بطبقه شبکی نفرستد که ترا گفتیم که بنات طبقه شبکی از
سر عصب مجوفست واز رگهای که مشیمی بخود کشد چون در اثنا ماده تیز

وعفن نباشد که بشبکی فرستد شبکی را خرق نگیرد و هیچ علت سؤال
چه باید کرد تا رطوبت زجاجی را بیماری نرسد ج باید که بدانی
که بیماری رطوبت زجاجی آنست که لون بگرداند باید که مزاجش را
راست داری تا هیچ علت در وی نگیرد که چون خون برو دستی سرخ
نشود واگر صفرا او رنگین زرد نشود واگر تدبیر بلغم کرده باشی
رنگش سفید نگردد واگر سودا نبود سیاه نشود واگر دماغ را از تریها پاک
داری رطوبت زجاجی تر نشود واگر غذای غلیظ نخوری و اندک
خوری زرد کمتر نشود واگر غذا چنان خوری که کفایت باشد خورد
نگردد وچون این تدبیرها کردی زجاجی را علت نگیرد س علاج
بیماریهای که رطوبت جلیدی را افتد چگونه کنند تا نباشد جواب
تدبیر بیماریهای رطوبت جلیدی که نگیرد ترو کیست تدبیر رطوبت
زجاجی و تدبیرهای نگه داشتنش راست همانست اما تدبیر زوالش
که نگیرد همان تدبیرست که اول نبشته اما تدبیر تو رعشی و بیرون تراویدن
اول علامتی بدید بیاید که بدانی که چه خواهد افتاد تا منع کنی که آن باشد
که ماده زیادی باشد اندر اول جلیه نباشد و دیگر آنکه از مزاج افتد و نفخه
افتد ناگاه و غلیظ باز نشود و آنکه غلیظ شود و نامعقد تدبیرش
آن بود که از طعامهای سرد و غلیظ باز دارد و طعامهای لطیف دهد

دیکرباره میرد و تا جامد و غلیظ شوانند شد و آنچه تا خشک نشود تدبیرش
ترطیب دماغ است و ترطیب رطوبت و آنکه تا تر نشود و تدبیرش
تنقیه رطوبات باشد از سر و چشم و آنکه نباید که خود تر شود و یا زیکتر
پس جون تنقیه اخلاط کردی زبد کتر شوانند شد و آنکه خود تر نشود باید
که غذاهای لطیف خورد تا فزد نشود و اکر خواهی که محفوظش نغیه پس تنقیه
باید کرد از خلطهای غلیظ و تدبیر باید کرد تا رطوبت زجاجی زیاده نشود
و اما اکر خواهی که تفرق اتصال نغیه نکذار که هیچ خلط تیز و عفن
در دماغ کرد آید و در رطوبت جلیدی ریزد و در رطوبت را از ان تفرق
اتصال افتد سوال چه باید کرد تا طبقه عنکبوتی را انحلال فرو نغیه
جواب: جون پاک داشتی رطوبت جلیدی را و دماغ از مادهای تیز که عنکبوتی
نیاید انحلال فرو نغیه اما بدانکه اول هر چه افتد جلیدی را افتد پس
عنکبوتی را جون جلیدی را آفت رسید و تباه شد عنکبوتی بچه کار
باز آید که عنکبوتی و همه اجزای چشم از بهر جلیدی باشند جون این رطوبت
را آفت رسید هیچ بکار نیاید س چه باید کرد تا رطوبت را بیماری
نغیه ج علتهای رطوبت زجاجی بعضی تر دیکست بعلتهای این رطوبت
همان تدبیر که مکنی تا این رطوبت را علت نغیه همان تدبیر بعضی را
باید کرد تا علتش نغیه و تدبیری که اول آب فرو آمدن را کنند سوال

بعضی ص

جلیدی

چه باید کرد تا احول نکردد و کر باشد قلیلی باز کردد ج اکر خواهی که کودکان
طفل احول نشوند مکذار البته تا از سوی نکاه کنند نا از راست و نه از چپ الا
از برابر و همیشه چیزهای رنکین برابرش همیدار تا راست نکاه کند و احول
نشود و نیز نعوذ بالله که انکس که او را شیرده چیزهای سرد و تر نخورد که از ان نیز
احول بیخیزد و احولی بزرکان از پس مرض حاد خیزد و سرسام که جون
دماغ ورم کرد عصب را تشنج خیزد و احول شود پس دماغ را تدبیر باید کرد
تا کرم نشود و عصب تشنج نکند و احول نکردد س چه باید کرد تا بصر ضعیف
نشود ج بدانکه هر چه باید کفت کفتم در مقاله چشم که چه باید کرد تا بصر
ضعیف نکردد س چه باید کرد تا محفوظ نغیه چشم را ج اکر استرخا افتد
عضلات سه کانه را قوی و سخت باید کردانید و اکر خناقی رسد تیز باید
کرد و اکر از نی سخت افتد بباید بست و اکر از زادن فرزند افتد
دران وقت چشم را بسته باید داشت تا نغیه س چه باید کرد تا چشم
را نزال نغیه ج باید که غذاهای لطیف خورد و ترطیب دماغ مشغول
شود و چیزهای که خورد باید که در سم بود تا دماغ قوی کردد و چشم از ان
قوی شود و مرغ فربه بریان کرده خورد که در شکم او کرده باشند کشنیز
و سه و شبت و کرد ناکسته و بخور نه و بیوی نیز میدارد و استنشاق بکنند
و سعوط روغن کدو و روغن بنفشه و دیکر باره روغن و روغن کدو بر بالای ان

جواب باید ص

و در اندام و چون این تدبیرها کرده زایل نباشد سوال چه باید کرد تا درد
اصل شقیقه نباشد که پیوسته تن را پاک دارد باستفراغ و سر پاک
میکند بعطسه و غرغره و سعوطها که سر را از فضول پاک کند و چون
بتنقیه معده مشغول باشد تا بخار بسر نرود و تقویت دماغ کند تا
فضول نپذیرد که چون بخار از معده بدماغ نیاید و دماغ قوی باشد
شقیقه نیفتد س چه باید کرد تا آب بدر فرود نیاید جو همان علاج که
آب خوش فرمودم این نیز همان است سوال این آبها چون فرود
آمد و تمام گشت ازین یازده لون کدامست که بتوان گشاد ج
ازین یازده گونه سه گونه است که بتوان گشود یکی آنکه از رطوبت لطیف
افتد و این آب صافی و برنگ هوا فرود آید این را قدح بتوان کرد چون
فرود آید و پخته گردد و اگر در عصب مجوف سده نباشد یا سستی دیگر
دوم آن آب که بالجامه سفید ماند و لطیف و تنک باشد آن نیز چون
تمام شود و پخته گردد قدح بتوان کرد و اگر در عصب سده نباشد و
آفتی دیگر اما نوع سیوم که بتوان گشاد مر کسی را باید که این آب سیقی است
و بعلت مجوف توان گشادن و چون بانجا رسیم بگوییم اما این
هشت گونه دیگر که از آن قدح نتوان کرد که قدح نپذیرد بهیچ وجه از
برای آنکه غلیظ و کدر باشد یا خلطها در هم آمیزش کرده باشد و این

آبها بهر گونه که باشد و بهر رنگ که باشد قدح نتوان کرد که اگر نیز
قدح کنند بینایی حاصل نیاید الا بیمار را رسیلانی عظیم افتد
سوال این سه گونه آب که بتوان گشود چگونه دانیم که پخته
شده یا نه جواب چون خواهی که بدانی که این سه گونه آب چون
بسته علامتش آن باشد که چون دست بر چشم نهی و بفشاری
و بجنبانی اگر آب حرکت کند چون بجنبانی روشن شود و اگر
حرکت در آب نباشد چون بجنبانی روشن نگردد و چون خواهی
که بشناسی که در عصب مجوف سده هست یا نه چشم دیگر را دست بر نه
و آن چشم را باز کن و در حدقه آن چشم نگاه کن اگر فراخ تر
گردد پس در عصب سده نباشد که آن فراخ شدن از آن باشد که
روح در عصب آید و راه گشاده بود چون قدح کنی بینه و اگر در
هر دو چشم فرود آمده باشد هم روا باشد دست بر یک چشم نه و
در حدقه دیگر نگاه کن اگر فراخ تر شود و چون دست باز داری
آن چشم باز تنگ شود پس قدح کن که بینایی باز آید و نخست بر
چنین است نه و بفشار و چشم باز کن و در نگر اگر آب فراخ و باز
تنگ شود و حرکت کند قدح کن که بینا شود و اگر در خانه نتوانی
دید پیش آفتاب برو و اگر در آفتاب تنگ گردد قدح پذیرد و پس اگر

اگر فراخ نشود و تنگ نگردد قدح نپذیرد که در رگ و عصب سده باشد
و چون چنین باشد که سده باشد و در آب حرکت نبود دبلاها و درد و
صداع ازان پدید آید پیوسته که تا وقت مرگ ازان نرهد و
باشد که آماس کند چشم و ازان آماس الم بدماغ رسد و خداوند
علت هلاک شود و ازبرای این گفتیم که آبهای بد را قدح مکن که کمتر خطری
دران نابینایی باشد که از گشودن آن نیز هلاک بود تا بطبع
بینایی و هلاک کسی نکوشی **سوال** چون دانستم که آب خوش است
و قدح پذیرد و در عصب سده نیست چون پیش روم قدح را و
چکنم **جواب** چون دانستی که آب خوش است و هیچ مانعی دیگر
نیست چون سده و صداع و شقیقه و غیر آن و آب جمع شده است
و تمام گشته و نضج یافته باید که چون خواهی که قدح کنی اول تن را
پاک باید کرد بفصد و اسهال پس نگاه کن در چشم که همه حدقه فرو
گرفته است یا نه چنان باید که هیچ جایی از حدقه پدید و گشاده نباشد
و باید که هیچ نه بیند که اگر اندک مایه گشاده بود و اندکی می بیند آن بود
که آب هنوز تمام نباشد و چون بگشاید نه بیند و نیز اگر آب در
حدقه جنبان باشد و پیوسته میلیزد و می جنبد هم بد باشد
کان آب سیمابی باشد چون قدح کنی تشنیده رجع کرده نابینا شود

و چون چشم در آب خوش جنبان باشد که فرق شوان کرد میان آفتاب
و سایه باید که زود قدح کند که اگر نکند آن آب تباه کرده و متحجر
شود و قدح نپذیرد که چون دیر بماند رطوبت جلیدی را خطر
باشد که مزاجش تباه کرده اما من بسیار دیدم که روزگاری دراز
بر آمده بود و چون قدح کردم روشن گشت بغایت و آب تباه
نشده بود اما صواب تر آن باشد که چون تمام شد قدح کنند
که نیکوتر باشد **سوال** به چه وقت صوابتر که قدح کنند
جواب بدانکه وقت صواب گشادن در سالی دو وقت صوابتر که
بگشاید یک وقت بهار یا در اول خریف لکن اندر زمستان سرد و
تابستان گرم نشاید که قدح کنند و نیکوتر وقت قدح کردن وسط
بهار است و روزی که میغ نباشد و آسمان صافی باشد از ابر و
آن روز که آب گشاید قمر متصل باشد بشمس از موضع قبول و
از وتد اعالی کواکب سعد نظر بطالع دارند و مسعود باشد و نحس
همه ساقط باشد و آفتاب و ماه در برج ثابت باشند و همچنین
جزو طالع باید که جز اعضی باشد چون درین روزگار قدح کنی
خطا نکند **سوال** این کسی که قدح کند چگونه کسی باید **جواب** قدح را مردی
باید لطیف کف روان دست مبارک که بسیار قدح کرده باشد

وبر و نگار استادان نیک را شاگردی کرده و ازند و نیک قدح
پسندیده و سنش از بیست سالگی تا چهل سالگی غایتش پنجاه بیش
نبود و هرچند جوان تر در کار دستکاری بهتر و باید که البته چون قدح
کند دستش نلرزد و تا کارش نیکوتر آید **س** مهت چگونه باید که بدان
قدح کنند **ج** مهت ان میل باشد که بوی آب کشاینده و باید که
مهت معتدل باشد میان سطبری و باریکی از شبه شامی بغایت زرد
یا از مس شامی بغایت سرخ کنند و سر مهت سه سوی است باید و
جودانه مهت تمام باید تا آب را در خود تواند گرفت و چون فرو جای
آب از زیر جودانه مهت شود نجست و این نوع مهت از ان آب
کشادنست که در خط عنبی او بیرد اما مهت مجوف هم برین مثال [illegible]
سرش سه سوی است معتدل در سطبری و باریکی جودانه تمام اما
باید که میانش مجوف باشد پس بر جودانه بر یکجانب باید کرد
تا از ثقب آب مص تواند کرد و من چون بدانجا رسم در مقاله
هفتم بگویم که هر یک از ان مهتها را چگونه بکار برند و قدح چگونه
کنند سپری شد مقاله ششم و بعد این مقاله هفتم آید در دستکاری
که در چشم افتد **مقاله هفتم از کتاب نور العیون در دستکاری**
که در چشم افتد و آن سه جواب و سوال است **سوال** حک

جرب چگونه باید کرد و در اول چه باید کرد و در آخر چه تا به شود
جواب چون خواهی که حک جرب کنی اول باید که فصد قیفال کنی
و پنج شش روز آسایش دهی انگاه تنقیه کنی سر و تن را نیز و
چون تنقیه دماغ نیز کردی پلکهای بیمار را تا بر پشت خسبد و نگاه دارند
بگوی تا دست بیمار را بگیرند و نگاه دارند و سرش را همچنین پس
میل بر بالای جفن نه و بفشار و فرزه را بدست چپ بگیر تا بالای میل
باشد و جفن را باز گردان و چون جفن بالا باز گشت جفن زیر را باز
گردان که جفن زیر زود بگردد و هر دو جفن را بدست چپ با انگشتها
نگاه دار استوار تا باز نگردد و پس نهان نیش ابکیره بدست راست
و چون خواهی که هر دو جفن را یکبار حک کنی زیر و بالای
آن نیش آسفیدهان که از او روی خواسته و اول آهسته درگیر و
حک کن که تا بسیار بیار امده و امین شود پس جرب را مالیده گیر
جفنش و رو تا همه خشونت پاک شود و حک بیکش تا جفن تمام
پاک شود چنانکه در درستی بود و چون جفن تنک و صافی شود انگاه
دست باز دار با سنگی اندک اندک تا جفن بجای خود شود و اگر کسی
باشد که از آهن ترسد پس چون اندکی مالیدی نهان نیش شکر حک

کن و شکر مهمال تا تمام نرم شود و جفن تنگ و سبک شود و اگر
جرب نوع اول باشد صواب آن بود که حکش به و روز کند بشیاف
احمر لین یا سل کاو و توتیا کفایت باشد و اگر نوع دوم باشد
حکش بشکر باید کرد یا بامیثا یا با سنفج و استقصا باید کرد تا پاک
شود و جفن نرم کردد و اگر نوع سیم باشد یا چهارم حکش با هین
باید کرد و اگر بعد از این بشکر مالی صواب تر بود و چون باستقصا
مالی و خون بسیار بیاید و جفن تنگ شود و بحال صحت باز آید و بیست
بازدارند و در چشم چکان آب زیره و نمک تا جفن را بشوید و پس
از آن در چکان زرده خایه مرغ و روغن گل در چشم تا روز سیوم
فاگر چشم گرم گشت هیچ در چشم مکش مگر شیاف مغسول و اگر حاجت
شوی بیرون دی پس روکش با غنزروت چون از ورم و گرمی ساکن
شد بذرور زرد علاج کن و تدبیر لطیف مشغول شو و بعلاجهایی
که یاد کردم در اول تا تمام مراد حاصل شود سوال پرده چون قوی گشت
چون بیرون آمد و از پیش و پس علاج چون کنند جواب چنان باید
که اول تنقیه کند و بعد از تنقیه جفن را برگرداند چون برگشت پرده
بدید آید جفن را نگاه دارد تا باز نگردد آنگاه بمبضع بشکافد و بن

کفچه که از جهت پرده ساخته ام پرده را بیرون کند و اگر میل پرده
به بیرون جفن باشد هم بیرون بشکافد و اگر شکاف در بیرون افتد
بهم آرد کناره شق را و بذرور زرد و در روز جمع برافکند و اگر از درون
باشکافته با آب گرم بشوید در اول و ذرور زرد برافکند تا به شود
و اگر جرحش قوی تر باشد بعلاج جرح مشغول شود تا به شود سوال
تحجر را بیرون کند اول چه کنند و چون کنند تا به شود جواب باید که اول
فصد فرماید و تنقیه پس جفن برگرداند و باید که مبضع سرش گرد بود پس
بپهنا بگشاید پوست را و حجرش چندان بکنی که بر پرده نرسد و
بپرهیز تا جفن و لحام خرق افکنی پس سر کفچه بفشار تا بیرون آید
مثال پیه شش باشد که نضج شده باشد چون ریمی بیرون رود و
چون بیرون کردی اگر ترسی که معاودت کند بکیر مقراض اندرو
لب جرح پاره تا از هم باز ماند و زود فتیله از نیا بید و آنچه باشد همه
بیرون باید بروزگار و چون بیرون کرده باشی پیوسته نطول بکن با آب
گرم واجب تر آن باشد که آنگاه بگشاید که تحجر تمام شده باشد که شود این
آن بلغ تر باشد و شعیره را کمتر حاجت آید به سنگاری از برای آنکه شعیره
درست ورزد و تحلیل شود و بذات خود گشاید پس اگر تحلیل نشود
و نگشاید مقراض از نقرس بر دارد و بگذارد تا خون تمامت برود و آنکه

در روز نوزده بر قاعده شود **سؤال** لزق را چون بگشایند و اول چکیده و
آخر علاج چون کند **جواب** اگر چنان باشد که لزق اندک‌تر باشد و جفن
طبقه گرفته بوده و بر طبقه قرنی گرفته باشد پس آسان‌تر باشد گشادن
و پس چنان باید که چشم را پاک کند چندانکه ممکن شود پس میل یا آلتی
که آنرا لزق‌گشای خوانند چنانکه لزق افتاده باشد بگشاید و اگر سخت
گشته باشد و میل نتواند گشاد بمقراض بگشاید یا بسکین لزق و
اگر چنان باشد که لزق هم بملتحمه افتاده باشد و هم بسیاهی چشم
پس دشوارتر باشد باید که کار برفق کند و اول میل زیر لزق
فرو کند مهتی بر گرد و جهد کند تا برفق تواند گشادن پس اگر سخت باشد
و بر نخیزد از سیاهی نگشاید پس هم برفق بمقراض اندک اندک میگشاید
چنانچه سیاهی هیچ نیازارد و اول جهد کند تا از سیاهی جدا دور کند
آنگاه از ملتحمه نیز بگشاید تمامت و آنگاه که از سیاهی بگشاید سر مقراض
را روی بسوی جفن کند و سوی جفن برد و سوی سیاهی نبرد تا تمام بگشاید
سیاهی و سپیدی او و اگر جهت جفن بر نخیزد و صنارة در جفن افکند و
بکشد یا آلتی که جفن را بگیرد و برکشد و بگشاید و اگر هر دو جفن بهم
گرفته باشد چنانکه هیچ گشاده نماند باید که اول جفن را بدان آلت
که جفن را گیرد بگیرد و بکشد و تیز کند هر دو لب جفن را که بهم گرفته است

و قومی از جفن گشاده باشد و بسته باشد اول لحاظ سوراخی کنند و سوراخ
دیگر در ماق کنند و میلی که آن کار را ساخته اند سر میل کند و مدوره
نرم کرده و از ثقب لحاظ در کند و از آن ثقبه ماق سر میل را بیرون
آرد و چون دانست که از زیر گشاده است پس میش مرتین جفنها
باز برد و جدا کند و اگر میل با راس باشد هموار برفق بکند تا بریده
شود اما باید که پشت راس بغایت نرم کرده باشد چنانکه چون
برقرنی بکشد قرنی را خبر نبود و رنجی نرسد و اگر چنان باشد که
هر دو جفن بهم گرفته باشد و بالملتحمه و قرنی گرفته باشد لزق
هیچ جای گشاده نباشد آن بغایت دشوار باشد گشادن اما جهد
باید کرد تا اول جفنها را از یکدیگر باز برند چنانکه آسیب بقرنی نرسد
و چون جفن جدا شد صنارها در کنارهای جفن آویزد و پاره پاره
برفق میگشاید و آنگاه نگاه کند که ما گوشتها که بر قرنی رسته باشد
برفق برآرند و چون تمام بگشایند در چشم چکانند آب زیره و نمک
و از بعد آن فتیلها کنند از پنبه کهن و تر کنند بروغن گل و زرده خایه
و در میان چشم نهند و جفن که گشاده باشد روغن در چکانند تا
روغن نیک بجای برسد و از بیرون بر نهند زرده خایه و روغن
گل و صنید نهد بی زحم و پیوسته چشم می جنبانند و روز دیگر بگشایند و اگر

چیزی از آنکه گشاده باشد پیوسته باشد بگشاید و باره دیگر پاره‌ای زیره
و نمک در چکانند و بگریزد تا چشم نیک بگرداند تا روغن بهمه جای
نرسد و فتیلهای نیک بروغن تر کرده و آنکه پایه در زرده خایه
نهند و توبال سوده چون غبار بکرداند و در میان آن پرها در نهند
تا دیگر بار در هم نگیرد و بعد از آنکه زرده خایه و روغن گل بر بالای چشم
نهاده باشند این بند باید که سست بندند تا چشم را تواند جنبانید
و روز دوم باید تا چشم بجنباند و بگرداند تا در هم نگیرد و تا هفت روز
بر این قاعده همی روند هر روز بامداد و شبانگاه می‌گشایند و میل
در میان بگشایند و می‌گردانند و تا سه روز آب زیره و نمک در چشم می‌ریزند
هر روز بامداد و شبانگاه و چون روز سیم بگشایند آب زیره و نمک نریزند
اما توبال نحاس سوخته چون گرد در می‌پراکنند چون غباری در میان جفن
و میان چشم و فتیلهای چرب بر عادت می‌نهند تا هفت روز چون
روز هفتم شود چشم را از بند بگشایند و دقایه بر وی فرو بلند و چشم
را باز می‌کنند و می‌جنبانند و اگر آماسی کند درمیان علاج و گرم گردد
پس فصد کنند و اگر باستفراغ حاجت افتد بکنند و تدبیر چشم کنند
بچیزهای سرد و طلاها تا آماس و گرمی بنشیند و تا دو روز میل بگردانند
و روغن در می‌ریزد و چون روز سیم بود چشم از آماس و گرمی بنشیند از

لزق گرفتن ایمن شد در علاج کرده مرهم اسفیداج و در فشاندن توبال
نحاس سوده تا جراحت به شود و از بعد آن در علاج کردن
داروهای تیز تا گوشتهای که بر روی قرنیه مانده بخورد تا روی
قرنیه پاک شود و اگر بیاض افتاده باشد داروی بیاض علاج کند
تا بیاض بخورد پس بداروهای روشنائی قوی گردانیدن مشغول
گردند تا تمام به شود و روشن گردد **سوال** تشمیر شعر الزائده و شعر
المنقلب و استرخای جفن چگونه کنند **جواب** چون تشمیر شعر الزائده
خواهی کرد یا تشمیر دیگر اول فصد قیفال فرمای و شقیقه با اسهال و غرغره‌ها
تا خداوند علت بر قفا خفته و روی بر بالا کند و نگاه کن تا موی چند
و قوت موی کجاست که بیشترست آنگاه بگیر آن آلت که آن را جفن
گیر خوانند و آن آلت بر مثال جفن باشد سر وی پس پوست جفن آن چشم
در موی رسیده بود در میان جفن گیر نهد و بدان قالب بگیرد و نگاه کن تا هم آنجا
تا موی بیرون آید بدان اندازه که گرفته باشد و آن پوست بقوام بر
و آنجا که موی بیشتر بر آمده باشد بیشتر بگیر از پوست جفن و تشمیر شعر الزائده
باید که چون پوست بیری بر کناره مژه برابر بریده باشی تا چون
بدوزی موی زیاده بیرون آید و باید که نگاه داری تا زیاده نبری
که اگر زیاده بیری چشم اشتر گردد و از برای آنکه موی زیاده که بر آید

جفن بر حال صحت باشد و سترخی نباشد اما موی زیاده بر آمده باشد
از درون مژه اصل پس چشم را میخلاند و در چشم میزند و چون جفن بحال
خود باشد اگرچه اندک ببری و باز بدوزی انقدار جفن را باز گردانی
و موی زیاده بیرون آید و باز تشمیر شعر المنقلب همچنین باید کرد اما پوست
جفن بیرون کنی بر بالا است بیشتر باید از برای انقلاب از برای دراز
شدن جفن باشد باید که اندازه نگاه داری تا نه زیاده شود و نه کم
چه اگر زیاده بریده باشد چون بدوزی جفن باز نگردد و موی همچنان
منقلب باشد و در چشم میزند و البته چون تشمیر جفن زیرین کنی باید که
اندکی ببری که جفن زیرین تنگتر است و اگر اندک پایه بیشتر بریده شود لابد
بزودی باشتر گردد و چون ببری باید که راست ببری تا چون بدوزی کم
و بیش نیاید و نشان زشت نماید و باید که نیکو و هموار بدوزی نگاه کنی
که اگر اندک زیاده بریده باشد پس ریسمان سخت در باید کشید و سخت
باید که بست تا چون بهتر شود باشتر گردد و اگر کمتر بریده باشی ریسمان
نیک در کش چون دوزی تا در هم آید که اگر سست دوزی موی همچنان
در چشم باشد و دردی باشد زیاده که بسیار رنها ده باشی و تشمیر استرخای
جفن هم برین مثال باید کرد اما بقیاس باید برید تا تنگ آید چون تنگ
آمد چون بریدی و دوختی باید که پاره کاغذ یا رکوی نم چندانکه جراحت

نه زیاده و نه نقصان بگیری و تر کنی و بر آن رکو یا کاغذ در دور زرد
یا در دور جسح بر پاشی و انگشت را بخیو تر کنی و بر انجا نهی تا پاره
رکوی خشک یا کاغذ بر روی جسح گرفته شود و قومی را مذهب
آنست که در تشمیر بجای جفن گیر صناره در او یزند سه یا چهار و
قومی دیگر بسوزن ریسمان در آویزند و بر کشند پوست جفن را و
انگاه ببرند و باشد که صناره زیاده افتاده باشد یا کم و ممکن
نشود که صناره بیرون کنند و دیگر باز جای کنند که درد عظیم
باشد و بیمار طاقت نیارد پس چون ببرند یا نقصان آید یا زیادتی
پس مراد حاکم باید بر نیاید و حال رشته و سوزن نیز همچنین باشد
و قومی جفن را ابکره اند و بدو باید برند یکی از بیرون و یکی از درون
و این نیز نا ستوده است و هم راست نیاید پس از همه لونها که تشمیر
کنند این نیکوتر است و نیکوتر آید که فرموده ام و چون بجفن گیر
بگیرد اگر زیاده گرفته باشد تواند که بگشاید جفن گیر را و کمتر گیرد و اگر
کم گرفته باشد زیاده بگیرد که آن چون قالبست که هر چون گیرد
در و کند و چندانکه خواهد تواند گرفت تا راست بگیرد و ببرد
راست آید و قومی چنان دوزند که بدو سه جای میان گشاده بگذارند
و آن نیز نه صواب باشد که بسیار باشد که چون دوخته باشد

باز شود و جرح کشاده نشود که بر جای باشد و چون در زده دو جای باشد
چون یکی یکسله جرح کشاده شود و اگر دو یکسله چنان شود که نادوخته
تباه کرد و نیز آن شود که اول بوده باشد اما چون شعر الزائد
باشد تغییر نیکو باید کرد تشمیر و باز سعد المنقلب التشمیر نیکوتر آید که بعضی
سوال تغییر موی چگونه باید کرد و لزق مصطکی چگونه کنند جواب بدانکه
چون شعر زائده شد یکی یا سه یا دو یا سه یا چهار پس آن تشمیر کنند
که تغییر کنند و تغییر چنان باشد که بگیرند سوزنی باریک چون موی تا
مژه و بکشند موی سر سیاه و دراز و دو سر موی هم گیرند و در سوراخ
سوزن کشند تا میانش چون حلقه شود باریک و موی سر سفید
دراز بگیرند و در آن حلقه موی سیاه درکشند و هر دو سر موی سفید به
گیرند تا چون دو حلقه در هم افکنند پس سر سوزن در آنجا نهند که
موی بر آمده باشد و در زن بگذرانند در جفن تا از پشت جفن بیرون
آید از پس موی طبیعی و سوزن برکشند و سر موی سیاه که در سوزن
با حلقه نزدیک آن مژه که زیادت در آید و بر بالا کشد پس اگر موی
مژه از حلقه بیرون جهد و برکشیده نشود پس باز موی سفید را باز
پس کشد تا آن حلقه سیاه باز آید و بار دیگر پاره آن مژه زیادت
در آن حلقه موی کشد و برکشند و چون دانسته که سر موی مژه زیاده

و موی مژه زیاده در آن حلقه موی در آرند

از پشت

از پشت چشم بر آید موها را بیرون کشد و همچنان نگاه کنند مژه بن
سوزن موها را بر بالای جفن می کشیده باشد جفن را بعصابه ببندند
تا حرکت نکند و موی مژه باز بیرون نشود و از آن سوراخ نگرو بسته
دارند تا آن سوراخ بهم آید و مژه آنجا بیرون بماند و در چشم تحلّه
تغییر افتد و قومی دیگر چون موی ها چند باشد بگیرند موی زیادت را
و مصطکی بر مژه طبیعی گیرایند تا درون چشم را تحلانند و چون روزی
دو بر آید آن موی راست شود و از بیرون بماند و در چشم تحلّه و قومی
دیگر چون موی چند باشد آن موی را بکنند و داغ کنند به آرد و یا به آتش
تا نیز بر نیاید سوال موی مژه زیادت را چون داغ کنند تا بر نیاید
جواب باید که بگیرند صناره را و در آتش نهند یا آهن باریک چون بن
صناره تا سرخ شود و پس آن موی زیاده را برکنند و جفن را برگردانند
تا جایگاه مژه که داغ خواهند کرد بیرون آید پس رکوی باز کنند و
بر چشم نهند یا خمیر بر چشم نهند تا چون آهن گرم بر جای مژه نهند و
داغ کنند گرمی آتش به چشم نرسد و قومی دیگر تشمیر کنند و نه تغییر
بگیرند چوبی و پای میانش شکافند و استوار در بندند و چون روزی
چهار برآید پوست که در میان چوب است سیاه شود و بمیرد و غایت
که هفت روز زیاده روز بندند چوب با آن پوست همچنان باشد که تشمیر

و پوست جفن را در میان آن نهند

کرده باشد چنانکه هیچ نشان نماند و قومی دیگر که نام آهن شواتهٔ شنیده
و تیز چنند از آهن بدار و دیی بسیار تیز کند چنانچه بگیرند آهک
دو جزو شنجار یکجزو بوره دو جزو و نوشادر یکجزو جمع کنند و بکوبند
و با آب صابون یا آب خاکستر و بیول کاو و کان تر کنند و بر بالای چشم
بر شکل برگ مورد بر اندایند تا آن موضع سیاه شود و انگاه مبوم روغن
چرب کنند تا بیفتد پس جراحت را علاج کنند بچیزهای که نفس مجفف
تا درکشد صحیح و چنان باشد که تشمیر سوال شرناق چگونه بیرون کنند
جواب باید که فصد قیفال باید و شقیقه بن کند و مسهل و بعد از ان نفرمایند
بیمار را تا بر پشت بخسبد و نفرماید خادمی را تا سر بیمار را استوا بگیرد
و خادمی دیگر دستهاش نگاه دارد پس تو چشم را بزیر کش و کسی را
بفرمای تا پوست ابرو را بر بالا کشد تا شریان حلقه کرده آید در میان چشم
پس انگشت بزن بر چشم آنجا که موی بر داشت و بیفشار تا شرناق
بیرون جهد و انگاه در میانه چشم نشتری پهن شق کن بقدر
آنکه رگ نزند یا اندکی زیاده تر چندانکه شرناق بر توان کشیدن
شکافتن نیک احتیاط کن تا بیشتر درون نشود که صفاق چشم را
سوراخ کند تا از چشم بگذرد و بسر نیش و بقرنی رسد و طبقه قرنی را
سوراخ کند که بسیار نادان باشد که نگاه ندارد و احتیاط نکند و طبقه

قرنی را سوراخ کند و رطوبت را نماید پس نگاه اگر یکبار که نیش فرو کند بجا
نیاید باک نباشد بار دیگر نیش اندک اندک فرو کند چندانکه پوست
چشم سوراخ شود و آن پوست سوراخ شود که غلاف شرناق است
که کفایت باشد که سر نیش بشرناق رسد خود بیرون جهد انگاه
که شرناق بر جست انقد اگر بر جست بر کوشی باید گرفت که اگر بدست
گیری از دست بجهد که او خیزنده باشد و باستکی اندک اندک بر می باید
کشید تا بکلیه تمام بر آید و در آنوقت که می شکافد احتیاط نگاه دارد
و شکاف دور کند از جایگاه عضلات چشم و گفته ام که جای عضلها
کجاست تا نگاه دارند و نیز چون شرناق را میکشد نگاه دارد تا عضله
را نکشد که خطر باشد و این بتوان دانست که رنگ شرناق زرد است
و شرناق چون سپید است و رنگ عضله سفید است که بکبودی زند و لیکن
پس توان شناخت و باید که چون بر میکشند مرفق سوی راست
و چپ بالا و زیر می جنبانند تا تمامت بر آید که اندک مایه بجای ماند
بخش بتر باشد از آنکه بوده باشد مر چشم را و اگر معلوم شود که
اندکی بمانده است پس نمک در آنجا که سوراخ کرده باشد در
کنند تا آن بقیه را بخورد و چون دانست که پاک شده است جراحت
را علاج کنند بمرهم و ورنیوند تا جراحت به شود و اگر از بعد آنکه علاج

کرده باشند هنوز بقیه در وی مانده باشد یا کرانی پس علاج کند چون
علاج ورد بیخ کرده شود وبحال صحت باز آید واگر آماس کند وکرم
شود وطلا کنند باشیاف رسبانی وآب هندبا یا آب کشنیز تر تا به شود
سوال توته که در جفن باشد چگونه بردارند جواب باید که تنقیه کنند تن را
بتمامت بفصد واسهال که این علت را که بردارند معاودت
کند وچون تنقیه کرده باشد تمام انگاه توته را بگیرد دو آلتی که از ا
ساخته اند ویا بصنارها در آورده برکشد وبمقراض در قعر بر چنانکه ازو
هیچ نماند چه اگر اندکی بماند معاودت کند پس چون دانستی که
پاک برداشتی بر پاکن بر موضع جرح نمک زیره سوده یا بچکان درو
آب زیره ونمک وبر بالایش بنه زرده خایه بروغن گل پس علاج کن
بمرهم اسفیداج تا به شود سوال غده که در جفن افتد چگونه بیرون کنند
جواب باید که غده را بگیرند بالتی وبمقراض بردارند و برانداینه باشیاف
وآب هندبا تا به شود سوال اشتر را چگونه راند وچگونه علاج کنند بخت
بسیکاری جواب اگر چنان باشد که اشتر از دوختن شده باشد که رشتی افتاده
بود وامند در کشیدن آن ریش درست شود افتاده باشد یا از علاج
تشمیر افتاده باشد که بیشتر بریده باشند تا دوختن تشمیر بیشتر کشیده
باشد پس باید که آن موضع ریش تا تشمیر را باز برند بنشتری سر پهن

وپیوسته تیغ نگسلد تا ریش در کشد تا به شود واگر از گوشت زیاده
افتاده باشد که از درون بر آمده بود واشتر شده پس باید که بصنارها آن
گوشت آویزند وببرند تا صفاق جفن وصفاق را نگاه دارند تا بریده نشود
که از آن آفت رسد وچون گوشت برداشته شد در وقت جفن بجای خود رود
وبعد از آنکه گوشت بردارند علاج کنند بشیاف احمر حاد تا دیگر بار گوشت
زیاده نشود واشتر نشود سوال برخ که در جفن باید چگونه بردارند جواب
باید که بگیرند برخ را بمنقاش وبمقراض ببرند چنانکه هیچ نماند وبگذارند
تا خون برود پس بروی بکند پاره زاک اگر خون زیاده رود تا باستیه
سوال سلعه که در جفن افتد چگونه بردارند جواب برداشتن سلعه
چنانست که برداشتن حتا زیر آن چنان باشد که بشکافند اول
پهنای آن پوست که از بالای سلعه باشد ونگذارند که غلاف سلعه
بریده شود که اگر آن رطوبت که در وی باشد بیرون آن غشاوه تمام
دیگر باره تر از آن شود که اول بوده باشد وچون پوست بشکافته
بگیرند بصنارها ودر کنار آن پوست کشند که شکافته باشند وسلعه در آنجا
باشد پس آن پوست را از غلاف باز میکنند ومیگشایند تا از غلاف
تمام گشوده شود وجدا شود پس سلعه با غلاف درست بیرون آید
وپوست سر وجانب اگر بزرگ بوده باشد سلعه بدوزد چنانکه تشمیر

پس اگر خرد باشد بدوختن حاجت نباید زود جراحت را علاج کند تا به
شود سوال دمل که بر جفن برآید چگونه گشاید جواب چون تحلیل نشود و نضج
نپذیرد و بگشاید و کهن شود پس مقراض از اصل باید برید و نباید
گذاشت تا خون بسیار برود پس داروی زرد بر بندد تا به شود و البته
هر دست کاری که کنی و چیزی که نهی باید که بگذاری تا خون
تمام برود که اگر نگذاری آماس کند سوال چون سعفه بر آید بر جفن
و کهن شود چون زنند جواب زدن سعفه و جرب هر دو یک
گونه باشد اما باید که چون بزنی سعفه را اول بمثال حجامت تیغ باید
زد تا خون بسیار برود پس بباید زد تا پاک شود و دیگر جا که جرب
زانند چون زنندی علاج کنند تا به شود به بشنای و غیر آن
سوال غرب چون برآید چون گشاید جواب چون بدید آمد و انفجار ش(?)
دیر تر افتد گشط کنی چنانچه جراحتهای دیگر و مده بیرون کنی و علاج
به فتیله کنی و داروهای جرح تا به شود و ناسور نشود و استخوان
سیاه نشود که اگر زود نگشایی لابد که به شود و استخوان اتباه گردانید
و علاج دشوار پذیرد سوال داغ چون کنند غرب را و استخوان
خرد چون کنند جواب باید که میل نرم که از آن جنس خواسته در سوراخ غرب
فرو کنی اگر جایگه نرم باشد حاجت بداغ کردن نبود که استخوان درست بود

واگر زیر

واگر زیر میل درشتی یابد بدانکه آن استخوانست که تباه شده است پس
داغ باید کرد و باید که بگیری آن التهار(?) که از برای داغ کردن غرب
باشد و آن میلهاست که سر آن میلها را گرم کنند و سرخ گشته چون
خون و بر چشم نهند خمیر یا رکوی تر کرده تا گرمی آتش چشم را نکند
و برنج نهد پس آن میل سرخ را سوراخ ناصور فرو کنند چنانکه
میل سوی بینی آرد و بر بالا نباشد که عاقبت چشم و جفن که انجا بود
و مفصل چشم را زیان عظیم کند و اگر گرمی بطبقه چشم رسد هلاک شود
پس آن میلها بر استخوان می نهند و میدارند تا روی استخوان
میسوزد و آن قشرها که تباه شده باشد همه بر خیزد و چون ریخت(?)
انگاه تا سپید شود پس مرهمها علاج کنند تا به شود سوال
غرب را نقب چون زنند و سوی سر خرد چون کنند جواب چون
خواهی که غرب را نقب زنی باید که سوی بینی بگیری آن آلت که
بدان نقب زنند و آن میلی باشد سر تیز مثل درفشی سطبر باید که آن
آلت بر استخوان بینی نهی و بفشاری نیک و میگردانی تا استخوان
بینی سوراخ کنی و علامتش آنست که خون از بینی و دهن بیرون آید
پس آن آلت دیگر فرو کن که بدان خرد استخوان گشته و آن میلی
باشد گردان و چون سوراخها چون فرو کردی بگردان تا سوراخ فراخ

شود و چون دانستی که تمام شد آنگاه میل بیرون آر و دیگر باریک بگیر
و پنبه کهن بر آن پیچ و بمرهم زنگار روغن زن و بسوراخ فرو کن یا روغن
گاو یا پنبه کهن تنها و اگر عضو کرم شود پنبه تنها بهتر باشد بی دارو
و بدین گونه علاج کند تا استخوان فراخ شود و پاک کرده مر وی
تا استخوان تباه بیرون می آید چون دانستی که عفونت پاک شد
علاج کن تا به شود و چون این علت دیر بماند ناسور خوانند و البته
مگذار که گوشت تباه روید و اگر گوشت تباه روید دیگر باره میل بحس
فرو کن و بجای مگذار که نفر جسم ملتحم شود و تباه کرده و اگر کرم
کرده یا ورم کند نفرهای تا رگ گشاید و کرده بگیرد و برانداید ها بسیار رها نکنی
و آب بندد او و اگر چنان باشد که در آن وقت که نقب خواهی زد جای
ناسور پدید نیاید بگذار دو روزی رفتار تا بگردد آنگاه بجای کجا است
و نقب زن بنشتر تا قعرش و استخوان بیرون و اگر با استخوان بیرون
باشد و میلش سوی بیرون باشد همچنین و قعر بدار و پس بیرون
فراخ بیاید برید و بیاکند بچیزهایی که تجفیف کند قوی چون زاج
سوده و چون غبار قصبه و خاک کندر و بهم آمیخته هم تنگ باشد و کهنه
سوال غده را چون بردارند جواب در نگری چون غده بینی که بزرگ
شد باید که بیرون بصیاره و جدا اگر زیادت باشد از لحمه طبیعی

بیرون و البته زیاده بری که سیلان بد بیاید و دشوار به شود و
چون ببینی آب زیره و نمک فرو کنی و زرده خایه و روغن گل
بر نهی و همچنان علاج کنی که در به داشتن ناخنه تا به شود آنگاه
چشم را قوی گردان بداروهایی که چشم را قوی کند سوال سبل
چون برگردانی چه کنی تا به شود جواب بدانکه سبل بر دو گونه بردارند
یکی بدو پاره و یکی به یک پاره اما چون خواهی که سبل بر داری
اول نفرهای تا فصد کند و تنقیه تن و سر با اسهال و نفرهای غذا و
علت را بگنجبد به پشت و بگوی تا سرش نگاه دارند تا نجنبد و
کسی که دانا باشد نفرهای تا چشم را باز گیرد و چنان باید گشاد که
بگیرد و بدو انگشت مرد و جفن را او چنان فرو گیرد که پنداری جفن
بالا و زیر از درون شکسته است و سر انگشت تنها چنان فشارد که
چشم بیرون آید و تمام طبقه ملتحمه برهنه شود و باید که رها کند که جفن
بر گردد که چون سبل بر جفن برید شود و آن سبب لغزد بود
و اگر کسی استاد نباشد پس جفن گیرد در افکن و بدست کسی تا نگاه
دارد اما بدست باز گرفتن بهتر باشد و چون جفن باز گرفته باید که
صنانه در دست شاگرد می باید تامی آرد و با آلت دیگر چون
میل سبل گشای مقراض تا بوقت بکار آن توسید و باید که

اول صناره بر جانب ماق از بالا در آویزد و در میان سبل و پرینی از
طبقه قرنی تا صناره تر دیک بزی چون یک صناره در او بختی زیر
چنین صناره از بالا در آویزی و چون صناره دوم از زیر در او بخی
و صناره سیم از بالا در او بختی زیر چنین بالا بکش پاره تا سبل خیزد
از جای و صناره دیگر در افکن همچنین پس یکدیگر تا بان رسی انگاه
اگر خواهی که به دو بار بر داری مقراض بستان و از سوی لحاظ در گیر و
ببر کیسه تا کناره قرنی و چون بماق رسیدی نگاه دار تا گوشت
ماق نبری چون بر بالا داشتی انگاه صنارها درین همه که در زیر سبل
در آویزد و هم از لحاظ بر نیکوئی که یاد کردم همه زیرین را ببرد از همچنان
بچشم بات و نگاه دار تا بریده نشود و چون بر داشتی چشم را انگاه دار
و بکوی تا پاک بشوید و چون شسته پاک باز کن چشم را چنانکه اول
باز کرده باشد پس بمقراض انچه مانده باشد بکناره قرنی ببرد
چنانکه بکناره قرنی تمام پاک شود و نگاه دار تا قرنی ریش نشود
و مشغول شو چنانچه یاد کردم پیش از بر داشتن تا به شود **سوال** لحم
الزایده که بر اید چگونه بر دارند **جواب** چون لحم الزاید بر خواهی
داشت اول فصد فرمای پس صناره در آویز و بمقراض ببر و
آب زیره و نمک در ریز و همه علاج چنان کن که ناخنه را گفتند

به شود و لحم الزاید را نیک نگاه دارد که معاودت کند بچیزهای
تیز تا خورده شود و به کرده **سوال** توثه بر ملتحمه چگونه پدید آید **جواب**
باید که اول فصد کند و مسهل دهد تا سر و تن را پاک کند پاک کردنی تمام
که این توثه علتی باشد که بسیار معاودت کند و خداوند علت را همچنان
چنانچه در سبل و ناخنه انگاه بفرماید تا کسی چشمش باز کند انگاه به
صناره در روی آیزد و برکشد که اگر گوشتی باشد و جهت در زیر آن
رکها درکشیده باشد در کشد و بگشاید و ببرد همچنانکه ناخنه را و جهد
کند تا هیچ نماند که معاودت کند و چون بر داشته باشد و بقیه
مانده ان بقیه بر دارند و چنان کنند که هیچ باقی نماند انگاه اب
زیره و نمک در ریزند بارها تا وداع کند انگاه زرده خایه بی روغن
در ریزند و بر پشت چشم نهند تا سه روز برین جمله میروند و روز
سیم بعلاجها که ناخنه را گفته باز کردند **سوال** شتر را چگونه بر دارند
و اول و آخر چه گفته تا به شود **جواب** تنقیه کنند بفصد و مسهل
چنانکه پاک کرده و انگاه بگویند خداوند علت را تا بر پشت خسبد
و روی بالا کند و چشم باز کند تا شتر بیرون آید انگاه بگیرند سوزنی
که از بهر این کار ساخته باشند و این سوزنی باشد که خم دارد
بر مثال کلان پس ابریشم باریک نرم تافته دران کشند و تا انگاه سوزن

بقعر نتو فرو برند و از دیگر سو بیرون کشند سر آن ریسمان انگاه یک
ریسمان را سوی جفن بالا برند و بن نتو را بدان ببندند و ریسمان
دیگر در زیر انجا که جفن زیرست برند و آن نیمه نتو که زیرست بان
رشته ببندند استوار تا بن نتو جمله بسته باشد و بند چنان کنند
که بند ابریشم بربط و دو بار در گرد اند تا چون بکشند کشیده شود
سخت و هرگاه که خواهند که سخت تر کنند بتوان کرد و قومی همچنین
ابریشم را ببندند تا سیاه شود و بیفتد و قومی دیگر بو اسیر را بد نیکو نه
ببندند تا سیاه شود و بیفتد انگاه که شو را بد نیکو نه بستند
چشم را علاج کنند بچیزهای که تیز کنند تا گرم نشود و آماس نیارد
و اگر درد عظیم کند چنانچه طاقت ندارد تخذیر کنند بدارویی
مخدر تا ساکن شود و چون دو سه روز برآمد آن نتو خشک شود
و نتو با رشته بیفتد و از بعد آن بسته دارند برفادها تا دیگر نتو نکند
و بشیاف آبار علاج کنند تا به شود و این نوع علاج از برای آن کنند
تا زشت نباشد و بعضی مردم چون رشته و سوزن در کشند و نتو را
بربندند و برکشند و نتو را بمقراض ببرند اما آن را نیک باید بست
که همه چشم بیالاید و باز گواهد و زشت تر از آنکه نتو بود و قومی دیگر
نتو را بشکافند تا آب که در وی باشد بیرون رود و نتو فرو نشیند

پس بربندند مار زیر یا سر مه و بند سخت بیارد و تا باشد که فرو نشیند
اما از همه علاجها آن نیکوتر آید که بربندند تا خود سیاه شود و بیفتد
اما درد کند باید که صبر کند چون به نشسته شد علاج کنند بعلاج ریش
تا به شود و چشم بجای خود باز نشیند اما این علاج نه از برای بینایی
کنند بلکه برای نیکویی کنند سوال علاج کمنة المده که در پس قرنی
باشد بدست کاری چگونه کنند جواب علاج کنند پس قرنی بجشاینده نیشتر
و آن بیشتری باشد سر راست چون حربه کرده و چون ریم بیرون آید
علاج کنند بچیزهای که جراحت درست شود و نیز حکایت کنند
از جالینوس که مردی کحال بوده است نام آن فرد بوسطوس و او
کمنة المده را بگشادی نه باهن که بگرفتی سر بیمار را و جنبانیدی عظیم
و در چشم نگاه میکردی چون آن ریم دیدی که فرو شد و ناپدید شد
چشم بگشادی و نیک شدی اما ما نگوییم الا باهن سوال اب
خوش چون گشایند و از چند گونه گشایند و چه علاج کنند بهت قحوف
میان گشایند و من هر نوع ترا بگویم جواب باید که چون خواهی
که آب گشایی اول تنقیه کنی بفصد و اسهال چنانکه یاد کردم و تدبیر لطیف
بجای آوری که گفتم در مقاله ششم و چون همه بجای آوردی اگر خواهی
که بر سم عراق کنی نفرهای بیمار را تا بر نشیند بر تخته نرم لطیف و تو

بنشین بر کرسی و باید که تو بلندتر باشی و روی بیمار در روشنائی آفتاب
بود و پشت بر آفتاب و جای بغایت روشن از بهر این کار و بفرمای
بیمار را تا سر دو زانو بر سینه آورد و سر دو دست بهم بافند و ساق
پای اگر دانی که صبر نتواند کرد بفرمای تا دستش بگیرند و سخت نگاه
دارند انگاه چشم بیمار را ببند استوار بر فاده و عصابه تا چشم
نجنبد که اگر آن چشم بسته باشد بجنبد پس لابد چشم که آب بگشایند
بجنبد و دشوار باشد آب گشودن انگاه آن چشم را که آب خواهد گشود
باز کند و بگوید بیمار را تا بسوی ماق و بینی نگاه کند انگاه در میان
طبقه ملتحمه جائی که از لحاظ تا سیاهی چند بست و در میان مبتر بر بندد که تا
سد است بحرم برا بموضع بر نهد و طبقه ملتحمه را سوراخ کند و بزودی
مهت بدان سوراخ فرو کند تا بادنگی و سوراخش ناپدید شود پس
مهت فرو شود و نیز چون سوراخ کند آن سوراخ معتدل باید که
اگر سوراخ فراخ کنی رطوبت بیضی همه بیرون رود و انگه چون
مهت فرو شد در ملتحمه پاسای این شود و گستاخ چشم باز کند
انگه نرم نرم می برد تا سر مهت بحدقه پدید آید چون پدید آمد رنگ
مهت نگاه کند اگر جودانه تمام بر بالا آمده باشد سر مهت بر بالای
آب برد و آب را در زیر مهت گیرد و فرو برد تا در خلل آویزد

و اگر جودانه مهت تمام بر سر آب نرسیده باشد مهت را پاره
در کند و می گرداند تا تمام بر سر آب رسد و اگر مهت درون تر رفته بود
باز پس کشد تا جودانه بجای خود آید و اگر جهد میکند باهستگی آب
بگشاید و چون دانست که آب نیک بنشست مهت را نیک باز
پس کشد و بفرماید تا بیمار حرکت کند سرا و تنحنح کند و اگر آب
راجع شود باز مهت بر سر آب برد و بنشاند تا داند که بنشست انگاه
مهت باز پس کشد باهستگی تا مهت بیرون آید آب گشودن بر رسم
عراق اینست و بر رسم هندوان آنست که نبرند و بیشتر نکنند و
هم مهت سوراخ کنند و دیگر همه همچنین کنند که گفتیم و آب گشادن
رومیان و اهل یونان مهت مجوف کشایند و بعض قدح گستره انجا
کنند که اول بدید کنند بر جایگاه مهت دوم مهت مجوف فرو کنند
و آنجانب که بر جودانه نب دارد بر آب نهند و انگاه استاد مهت
میدارد بر سر آب و شاگرد را بفرماید کسی تا مص کند اندک اندک چند
آب در مهت آید پس مهت باز کشد و بنگرد تا هیچ از آب باقی مانده است
اگر مانده باشد دیگر مص کند و چون تمام مص کرد و چشم صافی شد
و دیدار روشن بدید آمد مهت بیرون کشد که در وقت بیرون کشیدن
مهت در کند و نیز باشد که خلل لوح باشد و آب بنپذیرد و در خود

نرم نرم چنانکه می بیاید تا
باهستگی بیرون آید میم

و بر بعضی بسیار نشیند و آب باشد که تنک باشد و نیز هم بر یخ
رسد تا بنشیند و بعضی و تنک بقدح مص نیکوتر آید اما آن
آب که سخت غلیظ باشد نشاندن نیکو آید که چون غلیظ باشد دشوار
تر در جهت زیر تواند آمد و آب باشد که چون مهت در چشم شد و فرو
شود چنانکه البته اثرش پدید نیاید یکبار که فرو برند چنانکه چیزی که
در جایی افتد و آب باشد که هرچند که فرو میزند باز بر می آید چون
چنین باشد بهر سوی جهد میکن و آب را بر سوی ماق و لحاظ
و بالا میبرن تا مگر باشد که بسوی نشیند پس اگر نشیند مهت باز
پس آرد و سوی لحاظ بکناره نفشار اندک بخراش تا خونین شود
و خون از وی بیاید تا آب بآب رسد تا نشیند چنانچه بعد از این
راجع نشود و اگر فصد کنی و بذات خود خون بیاید پس آن خون با
آب بیامیزد تا آب نشیند و توان باشد از راجع کردن
آب از بهای آنکه آب گران شود از خون و نشیند و راجع شود
شد و چون تو فصد کردی و خون آنجا آمد یا بذات خود خونین شد
پس بر بالای چشم بر نمک نرم در کیسه نرم تا آن خون را تحلیل
کند و چون از آب گشادن پرداختی و میل مهت بیرون کرفتی
زود در چشم ریز زرده خایه با سرمه نرم کرده چون مو او سر دو چشم

بر بند استوار بر قفا و ما نه سخت که درد آورد و نه نرم که حرکت بدید
آورد و جامه نرم بسیار در زیر بیمار افکن تا پشت او درد نیاید و بیمار
نرم نرم بخوابان از قفا و از هر دو سوی او چیزی بنه چنانکه سر نتواند
گردانید چون خشتها یا جهد ها که آنرا از بهر این کار ساخته باشند و
بیمار را بر تختی خوابانی یا جایی که اگر خواهد که طهارت کند اگر خیزد
بتواند کرد و خدمتکاری بر سر بیمار بدار تا خدمت وی میکند و بیمار
را بفرمای تا البته سخن نگوید و اگر چیزی خواهد باشاره گوید و از عطسه
دادن پرهیزد و اگر عطسه آید سر بینی بمالد تا باز گردد و اگر سرفه آید
جلاب با روغن بادام پاره پاره میخورد و بر بنا گوش بیمار پا اندامی
چیزهای مخدر از ترس صداع تا صداع نباشد که اگر پیدا شود و پدید آید
بلاهای عظیم افکند و باید که غذاهای لطیف دهند و باید که آن
چیزی که دهند چیزی باشد که نباید خایید و فرو باید برد و چیزی که ثقل
و ثقل نکند و زود هضم شود چون مزورها و چیزها که گرده باشند از
ماش مقشر و عدس مقشر و زیره باج شیرین و کدو و اسفاناخ و اینها را سیر بدین
بیرتش مزورها بروغن بادام باید ساخت و حیوانی نشاید خورد تا
ده روز و اگر زرده خایه خورد شایسته باشد و هرچه تا ده روز خوردنی
خورد که تلطیفیه کند و آنچه در بن ماند و نباید که طعام بسیار خورد که زیان

دارد و نیز بسیار بطهارت بر باید خاست و آب نیز کمتر خورد
و چون روز دوم باشد همچنان خفته چشم بیمار بگشاید نرم نرم و اگر
آب های که در وی چوب شانیده باشد همچو گل سرخ در چکانند تا چشم را از
لزوجت پاک بشوید و چشم باز شود آنگاه اگر خواهد که خود معلوم
کند تا حال چشم چگونه است اندکی باز کند همچنان خفته و در نگرد
اگر چشم همچنان بسلامت باشد و آب راجع نباشد پس دیگر روز همچنانکه
روز اول کرده باشد بکند از دارو افکندن و زرده خایه و سرمه بر بالای
چشم تازه بر می نهد بی آنکه چشم را باز کند تا رنجه دارد و اگر روز دوم
تا رنجش نباشد باز نکند و نجنبانند صواب تر باشد تا سیم و در روز سیم بیمار را
با بستگی بر گیرد و از پس پشت بیمار مخده وطی نهند و بگویند تا چشم باز
کند و اندکی اندک نگاه کند چون دید که چشم بر حال سلامت باشد وقایه
چهار تو بر چشم فرو گذارد و از زیر آن اندک اندک می نگرد و هر روز یک تو بر میدارد
و چشم را بر کوی تر کرده بگلاب و شیر گرم چنانچه چشم را از آن خبر نباشد
بشوید و از خایه و از لزوجت پاک شود و گرانی از چشم برود و بر این حال
تا هفت روز نگاه دارد و روز هفتم اگر رنجی نباشد تا [?] رنج مغسول
یا سرمه در کشد روا باشد تنها و البته چشم را رنجی نرسد و حرکت نکند حرکتی
سخت تا چهل روز و اگر در اول در او ریشش [?] با هفت آب راجع شود

زود مهت [?] در آن سوراخ باید کرد اگر آماس نباشد و اگر آماس گرم بود
تا وقتی دیگر که آماس نشسته بود و اگر روز دوم جرح درست شده باشد
پس علاج باید کرد که بشود و شیاف آبار که آخته [?] بسفیده خایه هر روز
دوبار و چون روز سوم آماس گرم باشد پس از مرکوشتی [?] گوشت فروج
روا باشد و بعد از آن گوشت بزغاله و گوشت بره از مرکوشتی سه
روز میخورد تا روز هفتم پس بود اصل باز شود و از قدح تا ده روز
اگر بحاجت طهارت برخیزد زور نکند تا با طاوه خود ثقل بیرون آید و
چون نور چشم شود تا چهل روز بتکحیل مشغول کرده و سرمه لولوی و
لکن تکحیل بوقت باید کرد و بعد از چیزی خوردن نشاید و کحل لولوی را
خاصیت است که چشم را قوی کرداند و درستی چشم را نگاه دارد و
و از پس آب گشودن تا چهل روز حرکت و جماع و رفتن سخت نکند
و رنج بر خود ننهد و چشم بگیرد و اگر در وقت آب گشادن سوزشی
یا دردی پدید آید در چکان در چشم شیر دختران گرم از سر پستان و اگر
سرخ شود خون کبوتر بچه گرم در چکان با سپیده خایه از سفیده تنک [?]
از بعد اگر شیاف سفیده را بکار کنند و اگر از آن آب گشادن درد آید
و آماسی گرم پدید آید زود فصد باید کرد و اگر طبع نرم نباشد مجیب کند
و کشکاب و مزورات خوردن گیرد و اگر ماده بچشم پراکند در چشم باید

چکانید شیاف وسپید وردو که نافع است جراحتها را ودوم که در جراحت افتد
سخت نشاند ونگذارد که ماده بچشم اید ودر جمله غایت باشد مقصود ج
را واروهای دیگر این کار را شاید ودر مقاله دهم بگوییم **سوال** سل
شریان چگونه باید کرد وچگونه تا به شود **جواب** بدانکه سل کردن شریان
چون شقیقه یا صداع باشد وترلهای پیوسته بچشم می آید غایت سودمند
باشد وسل شریان چنان باید که بگوید تا موی سر وپیشانی بسترد
انگاه جای شریان بجویند که نبضش پدیدار باشد پس اگر پدید از نیاید
گرم کند انموضع را بر کوی گرم کرده تا بمالند واگر نیابند گلو را خبه
کنند تا بر خیزد وپدید آید انگاه انجا که شریان باشد نشان کنند
بسیاهی انگاه بفرمایند تا میان ان پوست ببرند چنانکه شریان
انگاه میل شوکی در زیر شریان کنند وشریانها را بر کشند ومخلص کنند
از اجزایی که متصل باشد بشریانها انگاه شریانرا ببرند تا نگسلد
انگاه رفوده وداروی خون بر نهند واستوار بر بندند واگر اندکی خون
برود شاید تا اماس نباشد اما نباید که خون بسیار برود که انجا [illegible]
نیاید پس بر مرهمهای جرح علاج کنند تا به شود **سوال** سل شریانها است
سل شریان که داغ کنند چگونه کنند **جواب** سل شریان که داغ
کنند نیکوتر باشد وچون شقیقه وصداع دایم باشد وترلات نیز

بچشم آمد

بچشم آمدن گرفت وعضلات صداع را گرم گرداند واماس کند وسبب
ماده که در انجا محقق شده باشد وازان بیم آن باشد که چشم نابینا
شود وتلف شود که ازین ماده چشم را انتشار افتد پس باید که موی
پیشانی وصدغ بتراشند وانجا که شریانست بجویند واگر نیابند گرم
کنند وجهد کنند وانچه سطحیست بجای آرند تا شریانها پدید آید انگاه
شریانرا [illegible] سوی برارد ونباید الا داغ گرم کرده چون خون بر
میان شریان برنهند تا ان شریان را داغ کند داروی جرح بر
نهند وبندند وعصابه ورفاده بر هم پس ان علاج کنند تا جراحت به
شود **سوال** سل بحرم وقطع چگونه کنند **جواب** سل بحرم وقطع از
روی امین کند تا از خون رفتن ایمن شود واین سل چنان کنند که موی
پیشانی وصدغ بسترند وشریانرا بجویند چنانکه یاد کردم وشریانرا
بمیل شوکی بر کشند وبرهنه کنند چندانکه انگشت انگاه سوزنی که از
[illegible] ساخته باشند که خط ناخنه کنند بزیر شریان در کنند تا در ابریشم
یا ریسمان نرم تافته دیکجانب شریان ببندند وهمان سوزن وریشته
در زیر شریان کنند وسوی دیگر شریان بر بندند استوار انگاه از
میان این دو بند شریان ببرند وتنگ در کشند تا خون [illegible] برود بدان
قیاس که خواهد انگاه رشته بکشند تا سر شریان بسته شود وبر مرهمها علاج کنند

بمیل شوکی ظ

تا به شود **سؤال** رگها که برای چشم کشایند کدامند و چون کشایند
جواب چون خواهی که رگ از برای چشم بگشائی اول باید که نام
آن رگها بدانی تا رگی را از برای چه کشایند اما بدانکه رگها که از برای
چشم کشایند یکی عرق جبهه است و دیگر جباجین و دیگر ماقین و دیگر
صدغین و دیگر ارنبه و چون خواهی که ازین عرقها یکی فصد کنی اول
خداوند علت را بر سر پای پیش خود بنشانی و خود بر کرسی مرتفع بر نشینی
و بیمار را به دستار یا بعصابه خفه کنی تا رگ ماقین برخیزد آنگاه
نشتر فصد بر او بگشائی و چندانکه خون می آید خفه سست نباید کرد
و چون خواهی که خون نیاید خفه سست باید کرد و نباید گشود تا
خون در وقت بایستد و اگر کشادن رگ فراخ آمده باشد پاره پنبه
بر رگ بر نهند و یکساعت دست بر آنجا نهند و بفشارند تا خون بسته شود
رگ حاجب چون خواهی که بگشائی همچنین بفرمای تا بنشیند و بیمار
و تو بر کرسی نشین آنگاه بگو تا خفه کنند تا رگ برخیزد آنگاه در میان دو
ابرو برابر بینی رگ را بجوی که خود بینی رگ را بجا سته پس نیشتر رگ
فرو بر پهنا و بقعر فرو بر و مترس که نیش بقعر فرو بری که اگر نیش بقعر
فرو نبری خون بر نیاید و هر چند بقعر فرو بری زیان ندارد و چندانکه
خفه بداری خون می آید و چون خفه بگذاری خون بایستد و رگ

چون خواهی که بگشائی بر دو گونه است یکی آنکه خفه کنند و بر پیشانی کمه
تا رگ پدید آید آنگاه قومی آن رگ را تیر کشایند و تیر که نیش باشد سوزن
تیز باشد و سر آن نیش چون تیر پس چون آن رگ پدید آید آن تیر را
بر رگ بدارند و انگشت بر زنند بر تیر تا بر رگ آید چون کشاده شود
و قومی دیگر هم برین مثال رگ زدن بعرض بر زنند و چندانکه خون
خون میرود خفه میدارند و چون خواهند که بایستد خفه بگشایند در
وقت خون باز ایستد رگ ارنبه چون خواهی که بگشائی باید که خفه
کنی و این رگ پدید باشد که در میان غضروف سر بینی پنهان باشد با
که نیش تنگ فرو کنی در میانه سر بینی از غضروف تا بر رگ رسد و چون رگ
رسید خون روان شد چندانکه باید برود از پس خفه بگشائی تا خون باز
ایستد و رگ صدغین چون خواهی که بگشائی هم خفه باید کرد تا رگ بر
خیزد و چون زان بگشائی تا خون برود پس خفه بگشائی تا خون بایستد
سپری شد مقاله هفتم از نور العیون در دستکاری و بعد از این مقاله
هشتم آید در زرق زراقان که در چشم کنند **مقاله هشتم از کتاب نور العیون**
در زرق زراقان که در چشم کنند و چاره از آن نگه دارند و در مقاله
و این مقاله دوازده باب است بدانکه زراقان به صنعتی که اطبا
در چشم کنند با ایشان زرقی ساخته اند و آن زرق کنند و مردم نه آن

وبر زرق ایشان بکرده و حیله ایشان بسیارست و من حیله که در کتاب
گفته ام در دوستکاری یاد کرده ام اما درین کتاب نیز ان یاد کنم که
در چشم زرق و حیله کنند از برای انکه این کتاب مختص بچشمست و درین کتاب
چندان یاد توان کرد که مرجع بچشم دارد و این از برای آن یاد کردم
تا مردم بمکر و حیله ایشان گرفتار نشوند و بی منفعت مردم را دردمند
نکنند تا چیزی از ایشان بستانند و ایشان از خدای عز و جل نترسند
سوالی اول چرب خشک کنند و ان از زراقان زرق لربو خواسته سوال
دوم در زرقی که زراقان انرا ارزو خواسته و گویند ناخنه است سوال
سیوم در زرقی که زراقان انرا اردل حلقه خواسته و گویند سبل است
سوال چهارم در زرقی که زراقان انرا پرده خواسته سوال پنجم در زرقی
که زراقان آنرا چرده پاض تو ز خواسته سوال ششم در زرقی که زراقان انرا
زرق لب خواسته سوال هفتم در زرقی که زراقان انرا بر مسهار خواسته
سوال هشتم در زرقی که زراقان انرا کرجان خواسته سوال نهم در زرقی که
زراقان آنرا وخنه خواسته سوال دهم در زرقی که زراقان انرا ترب خواسته
سوال یازدهم در زرقی که زراقان انرا اکاما خواسته سوال دوازدهم در
زرقی که زراقان آنرا چرده خواسته سوال اول اگر پرسند که زرقی که زراقان انرا
لبو هبو گویند چگونه کنند جواب بدانکه زراقان چنان باشند که کسی را که چرب

باشد گویند که در چشم تو رگ شکست پس بگیرند بیمار را و بخوابانند و چشم
بیمار را بدان مثال حک کنند که چرب را چنین بر کرده اند و پاره
نان خشک در دهان نهند و بخایند و کاور در دهان گیرند پس پنهان
پیش چنین ارند و خونین کنند پس پاره برید تا خون بر چنین کرده
آید انگاه ان کاور که بدهان آرند ان نان خشک خاییده در ان
کاور در نهند و ناگاه از دهان بیرون ارند و زود آن خون
بدان کفچه بر دارند که نان در انجا پنهان کرده باشند و دو بهم
امیزند پس چون ان نان خاییده در خون امیخته شود چنان نماید
که خایه ماهی انکه بمردم نمایند و گویند که آن رگ شکست که در چشم تو بود
و ما بیرون کردیم و گویند که دیگر بسیارست تا چیزی بسیار بستانند
و پاره دیگر بنمایند و گویند که اکنون در چشم تو هیچ نیست از علت و
همچنین علت بر جای باشد سوال اول علقه چه باشد و چه کنند
و ان زرق چه بود جواب اول ان باشد که ایشان بگیرند روده گوسفند
و پاک کنند و خشک کنند و بمالند آنرا انگاه مردمان را بگیرند و گویند
که ناخنه داری و بخوابانند و چشمش باز کنند و بیرند تا خون بیاید انگاه
صناره در طبقه آویزند و پاره ازان روده در چشم نهند و خون الوده
کنند و بسر مقراض بگیرند و بیرون اورند و گویند که ناخنه هست که

بر دو شتیم سوال ارول حلقه چگونه کنند بر شال سبل بر داشتن جواب
چون مردی بینند که در چشم مانده باشد گویند در چشم تو سبل است
و مرد را بخوابانند و سم از زین رود و گوسفند گرد بینه و چون حلقه پس گیرند
صنارها و در چنین تای چند در آویزند و بچشم در نهند آن پاره رود
و چنین بخارند تا خونین شود انگاه آن پاره رود و خون آلود کرده
از چشم بان صنارها بیرون آورند و گویند سبل است که بر داشتیم
و همچنان آب زیره و نمک در ریزند و زرده خایه بر نهند مردم پندارند
که از وی چیزی بر میارند و غیره و آن غ باشد سوال زراقان چون چیزی
از چشم بیرون آرند گویند این پرده است چگونه کنند جواب بدانکه زراقان
داروی تیز چون فلفل و زنجبیل ساخته باشند و گویند این داروست که
از چین آورند و غشاوه را بردارد لی بر بدین یکبار که در چشم کشند
و آن دارو در چشم کشند و چشم از آن دارو بسوزد عظیم پس بگیرند میل
و بر سر میل آن روده تنک در پیچیده باشند و میل در چشم کشند و گویند
که غشاوه بیرون آورد و سر آن روده از آب چشم تر شود و بر سر آن
میل بیرون آرند اینک غشاوه بدارو از چشم بیرون آوردم و دروغ گویند
سوال زراقان که بدارو ساعت سپید از چشم بر دارند چون کنند
جواب بدانکه زراقان این را جرده پیاض تر خوانند چون مردی بینند

که در چشم او سفیده باشد گویند داروی از هند آورده ام که سفیده را سیاه
کند و آن سیاهی چند روزی بماند و باز سفید شود و ما این رنگ کنیم از
برای زینت بر چشم کنیزکی یا دختری که بشوهر دهند اما زراقان بازی
دهند تا چیزی بستانند و نگویند که این رنگست گویند که سفیده را از اصل
بر داشتیم و دروغ گویند سوال زرق لب چگونه کنند جواب زراقان
چون بینند که کسی را دردی عظیم در چشم باشد گویند که در انجا ریست که درد
میکند پس گرفته باشند زرده خایه مرغ و اندکی نمک در وکرده و پنبه نرم در ان
در ان زرده و نمک تر کرده و آن پنبه حبهای کرده و نهاده باشند
تا خشک شده باشد و بوقت انکه این زرق خواهند کرد یک گره ازان
در دهن بگیرند و تر گشته بخوابانند و بگیرند نشتری بر چشم سوی
لحاظ بر زنند و استخوان ها کرکس یا پای بط کرفته باشند و انبوبه کرده
پس بدانجا که نشتر زده باشند بر نهند و بمکیدن گیرند تا ان زرده و پنبه
در ان انبوبه آید بقوام ریم پس ان کفچه در زیر انبوبه دارند و از ان انبوبه
انچه از دهان فرو کرده داشته باشند در کفچه ریزند و بمردم نمایند که ریست
که در چشم بود و درد میکرد و چیزی بستانند سوال ان زرق که از ان
بر سها خوانند چگونه کنند جواب بدانکه چون کسی گوید که چشم تاریکی
میکند زراقان گویند که این آب سیاه است پس بگیرند جمار را انجا

که شقیقه است سوراخی فرو کنند و انبوبه بر نهند و دهن کرفته
باشند پاره پنبه و در میانش کرده باشند آن چیزها که در میان جو
باشد سیاه و آن خوشه چند باشد که سوخته بود و سیاه شده پس
بخایند این پنبه را با آن سیاهی و از دهن در انبوبه ریزند و همچنان که پنبه
در زیر انبوبه دارند و کویند که این آب سیاه است که از چشم بیرون
آورده ایم و درد رع کویند و بعضی زراقان که چابکتر باشند در انبوبه
بیکباره از دهن بیرون آرند و صناره در با کوش آویزند و کویند
دست در زیر دار انکاه آن پنبه رنک کرده که آورده باشند
و آن سیاهی از صناره دویدن کیرد و کویند آب سیاه است و درد رع
کویند **سوال** کرجان چه باشد و چکونه کنند این زرق **جواب**
بدانکه چون کسی اسر و درد کند و شقیقه زراقان کویند که جانوری در بینی
رفته است پس بکرفته باشند شش کوسفند و آن مجریهای
غضروفی که از حلق غضروفی شاخها زده است در شش کوسفند
و از آن مجاری هوا در شش میرود و کوشت شش که در آن مجریهای
غضروفی باشد پاک کنند پس آن غضروف بی کوشت شاخها باشد
پس بمقراض برند بشبه جانوری کردنش با دست و پای و از یک
شش هشت پاره بیایند خرد و نیم رک پس پاره و آب در دیک فرو کنند

و کریش است

و بادنک مایه خونش جوشانند تا سخت کرد و پس بیرون آرند و بنهند این
کرجان خوانند و چون خواهند که این زرق کنند یکیک یا دو دو در دهن
کیرند تا نرم شود و مرد را پیش خود بنشانند و خلالی در دست کیرند و کو
که افسون میکنیم و این خلال در بینی کنند تا خون آمدن کیرد پس پاره پنبه
برداشتند و چنان نمایند که بدان پنبه خون پاک میکنند و از این پنبه
که در دست دارد پاره بدندان بکنند و کرجان در آن پنهان کنند با
پنبه که در دست دارد خون پاک کند انکاه آن پنبه از دندان بکیرد و در
بینی نهند بهانه خون پاک کردن و این زرق را که کرجان خوانند
خون آلود کنند انکاه بیرون آرد و کوید این کریش است که در بینی
رفته بود پس این کرجان بیان ناخنان بکیرند و ناخنان را حرکت دهند
تا این کرجه بر مثال جانوری جان حرکت میکند و همه خلق که آن ببینند
پندارند که زنده است و قومی که چابکدست تر باشند بی پنبه بوقی
از دهن بیرون آرند چنانکه یاد کردم پس آن غضروف بر پشت دست
نهند تا آواز از آن برآید و خلق پندارند که زنده است و بانک میکند
سوال دخنه چه باشد و چکونه کنند **جواب** زراقان دراغ
را دخنه خوانند چون کسی را شقیقه باشد کویند که سل است که میکنیم پس
بکیرند نهار را و بر جای سل پوست اندکی ببرند و صنانه در آن کوشت

آویزند و کویند این رک شریانست و داغی کرم کنند و بران کوشت نهند تا بسوزد و کویند که سبل کردیم و دروغ کویند **سوال** این نقل که آنرا ترب کویند چه باشد و چکونه کنند **جواب** ترب آن باشد که کوشت شریانرا بر بکشیم و سبل بکنیم پس همچنین که یاد کردم کمتر بیند و را و بکیرند از آهن چون جوال دوزی و دران کوشت با کوش او بزنند و کوشت را بر کشند و بر پیچند و تاب دهند تا بکسلد و کویند سبل کردیم شریان او دروغ کویند **سوال** رزق مکاما چکونه باشد **جواب** زراقان چون کسی را بینند که چشم او سخت میخارد و جرب و حکه و سلاق دارد کویند در چشم تو کرمیست و خارش و سرخی او از انست تا بیرون کنیم پس کرفته باشند خاری که ماننده سن و معصفر باشد که تخم معصفر دران باشد و این خار بر لب جویها و دشتها بسیار باشد و دران خار بجای تخم کرم باشد تن سفید و سر سیاه و آن خارها میدارند و سالی آن کرم در آنجا زنده میباشد چون خواهند که این رزق کنند آن خار را بشکنند و آن کرمها بردارند و در ضمن پاره پنبه یا چیزی دیکر در نهند آنکاه بخلال یا چوب پاره آن کرم از چشم بیرون افکنند و کویند این در چشم تو بود که بیرون کردیم و دروغ کویند و در دندان همین کرم در نهند و کویند که کرم در دندان است

بافسون بیرون آوردیم و دروغ کویند کان جای کرم باشد که خود در نهاده باشند **سوال** جرده چه باشد و چکونه کنند **جواب** زراقان کسی را بینند که بر چشم یا اندام دیکر او پیسی باشد سفید یا سیاه کویند داروی داریم که از ترکستان آورده ایم و یکبار یا دوبار که بر نهیم پیسی را بر داریم آنکاه بکیرند شیطرج هندی و خرد بسایند و بران پیسی بر اندایند تا رنک کرد اندوان سفیدی سیاه شود آنکاه کویند پیسی بر داشتیم با داروی که از برای رنک پیسی ساخته بر اندایند تا رنک بکرداند و برنک تن باز آید و کویند پیسی بر داشتیم و دروغ کویند که پیسی بر جای باشد اما رنک کرده بود و چون روزی چند برآید دیکر باره سفید کردد چنانچه بوده و بار خدا وند علت چون خواهد که ازین بلا ایمن باشد چون علتی افتد پیش طبیبی معروف رود و بسخن زراقان اعتماد نکند **مقاله دوم از کتاب نور العیون در داروهای مفرد** که بکار برند در علاج بیماریهای چشم و فعل هر یکی و قوت و منفعت و مضرت و اصلاح هر یک و بدرجه که در چند درجه سرد باشد یا در چند کرم و در چند درجه خشک و در چند درجه تر و این مقاله بیست و یک سوال و بیست و یک جوابست **سوال** چون بیماری ما انست که بچه حاجتمند باشد تا علاج

در جه

نصوب بتواند کرد جواب واجب چنان کند که از پس شناختن علت شناختن
قوت داروهای که بدان علاج بیمار کند از بهر آنکه چون طبیب بیماری
بشناسد و دارو که بدان علت بکار آید نداند که فعل هر داروی چگونه
چه باشد علاج که کند راست نیاید و مخالف باشد برای جالینوس
گرای جالینوس هم قیاس است از برای آنکه واجب است که طبیب بداند
بیماری اگر گرمست یا سرد یا خشک یا تر چه مقدار گرمی است چه بصد
و همچنین است قوة داروها که تحت بیاید و دانستن پس علاج بیماری
تواند کرد و نصیحه و قصد کار نتوان بستن که چون اتفاق افتد اما باید که
حال موجود چنانکه زیاده کنی بقیاس علت زیان دارد و اگر
کم کنی مقاومت مرض نتواند کرد پس کار بر نیاید و اگر اندکی زیاده
کند روا باشد اما کم نشاید که باشد که مشکل عضوی طبیعی باشد
و مداوا کردن بر پنج طریق تمام شود یکی وزن کیفیات دوم وزن
کمیات سیوم نیکوترین روی بکار بردن چهارم تقدیر وقت
موافق هر کار ستن را و پنجم نیکوترین گزیدن پس واجب باشد
که چون بیمار بشناخت داروها بشناسد و بداند که هر یک را در چه علت بکار
برد تا مراد بر آید سوال داروها چند جنس بود جواب سه جنس معدنی و
نباتی و حیوانی سوال آنچه نباتیست چند گونه بود جواب ده گونه است

هر یکی را مفرده

پس ده

یکی صمغها چون انگزد و سکبینج و فرفیون و مقل و کندر و افیون و صمغ
عربی و کثیرا و بارزد و حضض و انزروت و اشق و نوع دوم آن
عصاره است چون لحیة التیس و اقاقیا و نشاسته و صبر و مامیثا و نوع
سیم آبهاست چون آب تفاح و آب بادیان و گلاب و آب
حلبه و آب بابونه و نوع چهارم برگ است چون مازو و غیر آن و نوع پنجم
شکوفه است چون گلنار و زعفران و لاله و بنفشه و نیلوفر و غیر آن
و ششم برگست چون بادرنج سندی و غیر آن و نوع هفتم چوبست
چون آبنوس و سلیخه و دارچینی و عود و بلسان و نوع هشتم پوستست
چون پوست کندر و پوست بیخ و پوست بیخها نوع نهم تخمهاست
چون تخمها و غیر آن و نوع دهم خوشه است چون سنبل و غیر آن
سوال معدنی چون باشد جواب معدنی چون شادنج و نمک و توتیا و
زرنیخ و زنگار و قلیمیا و بوره و زاج و ارزیز و سنگ سرمه و قلقدیس
و قلقطار و روی سوخته و توبال مس و سفیداب و توبال آهن
و توتیا و زهره مس و سورنجان و آنچه بدین ماند سوال داروهای
حیوانی چگونه باشد جواب داروهای حیوانی بعضی از رطوبتهای ایشان
بود چون سوره و خرمیان سوال اجناس داروها هفت است
یکی سده بند باشد دوم مفتح و گشاینده سیم جلا دهنده [illegible]

وغیر آن صح

سوال داروهای مسدد [illegible]

ونفع هفتم مخدر و تخدیر کننده باشد داروهای مسدد و برد و قبض
یکی ارضی خشک دوم تر و لزج اما داروهای که مسدد است
ارضی خشک از برای خشک گردانیدن سیلان لطیف خاص
سیلانی که با قرحه باشد بکار برند بعد از آنکه سر و تن را پاک کرده
باشند و قطع ماده سیلان کرده و آن چون شادنج مغسول و اسفیداج
و قلیمیا و توتیای مغسول و از زیره و گل ماموس و از برای این بکار برند که
این داروها تجفیف کنند تجفیفی معتدل و باز دارند رطوبتها را که مانده باشد
در رگهای چشم و تیز گشته و این آنگاه شاید که در چشم قرحه باشد یا قرنیه
را خرق افتاده باشد و عنبی نتو کرده پس اگر ماده تیز از رگها می
آید اگر قرحه باشد قرحه را بخورد و خرق افکند و اگر خرق افتاده باشد
و سوراخ کرده بود لابد که خرق را بیشتر بخورد و عنبی بیشتر بیرون
آید که چون خرق بزرگتر باشد و نیز نگذارد که ریش مندمل شود که از
تیزی رطوبت خورده میشود پس اگر چنان باشد ریش نباشد
و اگر باشد اندک باشد و خرق نیفتاده باشد و ماده تیز در رگها باشد
و پیوسته می آید و رگها پر باشد و دیگر از دماغ تر لمی آید بچشم
پس از داروهای مجفف ارضی نشاید کشید که راه بندد و آن ماده را
در چشم و رگهای چشم محتقن کند و از برای ماده صفاقها و رگها را خرق

افکند

افکند و همه صفاقها را و رگها را بخورد خاصه که ماده لطیف تر باشد و
نیز اگر خرق نیفتد لابد درد زیادت شود که از برای ماده ممتد کند و
صفاقها و رگها را بکشد از برای بسیاری ماده و نیز منفعت داروها
بدید نیاید الا بروزگار دراز اما مضرتش زود بدید آید و آن
داروها را بوقتی در باید کشید که اضطرار باشد و اول بچیزی چند
که یاد کردیم دماغ و چشم را پاک کرده باشند از آن خلطها و از آن
مادها آنگاه بکار برد و نیز داروهای که گرم باشد در آن وقت در نتوان
کشید که ماده بسیار باشد و محتقن که آن رطوبت را گرم کرد اند
و تیز کند پس از آن تیزی خرق افکند و تباه کند و اگر ماده بر ملا
نباشد از آن گرمی آید و آب افشدن و نزول بچشم آید و اگر داروهای
که محلل باشد و مرخی و منضج در کشی [illegible] فارغ کند چشم را اما ریش را
نگاه دارد و نگذارد که بروید و قبض کند مر نتوی عنبی را پس قرحه
و خرق قرنیه و نتوی عنبی نشاید کرد و نیز داروهای تلخ و بورقی
ترش نشاید کرد در آن وقت که لذع کنند و چشم را در شور آرد و درد
زیاده کنند و شتر انگیزد پس باید که اول این داروها در کشد که نوع نخستند
و این آن داروها باشند که طعم ندارد و بوی ندارد و نه گرم باشد
بغایت و نه سرد بغایت که گرم ماده را بسوزاند و سرد بفشرد پس باید

بغایت

که دارو بحد اعتدال باشد **سوال** داروهای سده که تر و لزج باشد
از برای چه در چشم بکار برند **جواب** از برای چهار چیز یکی آنکه لذع
نکند دوم آنکه تعریة کند و در شریده که افتاده باشد از نتوی ماده را
که بچشم در آمده باشد نرم کرداند و بشوید رطوبت نتو را که در چشم
باشد پس در و نشیند سیم آنکه تا دیرتر در چشم بماند از بهر چیزی
که هر چه لزج باشد و تر و تنک باشد زود از چشم بیرون آید خاصه
بحرکت کردن جفن چون زود بیرون آید فعل تمام نتواند کرد چهارم
از برای آنکه همه داروها که بچشم در کار برند و بیشتر احجار بود و چشم
عضویست بسیار حس چون چیزهای درشت بدو رسد لابد از آن
درد یابد چه همه داروهای حجری درشت بود و از برای این علت
کردند طبیبان و استادان و بیامیختند داروهای حجری درشت را
چیزها که نرم کرداند البته درشتی آن را و آن چیزها باید بنده نرم و لطیف
چون سپیده خایه مرغ و شیر و آب صمغ و کثیرا و آب حلبه و آنچه بدین
ماند و قومی خلاف کردند بر یکدیگر و میگویند که لطیف باشد بشوید از
رطوبت و نه سردی کند و نه گرمی از بهر آنکه سپیده خایه نه در چشم فرو
نشاند و نه در چشم آویزد اما آب حلبه را گرمی هست و آن گرمی تحلیل
کند رطوبت را اما گرمی معتدلست و روی اما شیر جلا میکنند با آن مانند

بلزوجیّة م

بازم

که درشت و نرم کرداند درشتی تیزی اشوید **سوال** داروهای
مفتح از برای چه بکار برند **جواب** از برای گشودن سده و تحلیل افکندن
آن چیز که سده افکنده باشد و این داروها بیشتر را شاید تا از تحلیل
کنند و گشاده آمده رگها نه باشد تنقیه کنند پس قطرهای قرنی و مزمن شده
باشد بجای آن از پس آنکه هیچ داروی مفتح آن را تحلیل کرده باشد و این
داروها چون انزروت و سکبینج و فرفیون و دارچینی و وج و جدوار و آنچه
بدین ماند و نیز هست داروهای که از این جنس نه و آن آب رازیانه
چون آب رازیانج و زیرها و جمله آن چیزها که گرم کنند گرمی قوی
بی آنکه خشونت در چشم پدید آید کار را شاید **سوال** داروهای جلا کننده
از بهر چه در چشم کشند **جواب** بدانکه داروهای که جلا کنند از دو گونه
باشد یکی آنکه جلا اندک کند و آن مر بثر را شاید که نیک باشد و آن
سفیدی که سطبر بود و ریش که وسخ دارد چون قلیمیا و کندر و قرن
ایل و صبر اما قلیمیا معتدلست میان گرمی و سردی و قلیمیا اندک
جلا کند از بهر آنکه موافقت بنزد آوردن گوشت را و درست کردن
ریش چشم را و دوم آنکه جلا سخت کند و آن مرناخنه را و سفیده
را و سبل و کوری را شاید از برای آنکه این داروها می باید و می تیز باید این
علتها را چون توبال مس و زنگار و قلقطار و نوشادر و روی سوخته

بچشم م

مرم

آن بشایدم

واینهمه داروها همه سوزنده‌اند و در دل نشسته سوال داروهایی که قلع
کند مر خشونت و ناخنه و سبل و گریش جواب آن داروها زرنیخ زرد
و زرنیخ سرخ و زاج و قلقدیس و آنچه بدین ماند سوال داروهای
قابض از برای چه در چشم کشند جواب آن داروها از سه گونه باشد
یکی قبض کند قبضی اندک و آن دفع سیلان را شاید و در مدو بهتر
و ریش را آید چون گل است و تخم گل و عصاره گل و سنبل و ساذج و ماشا
و زعفران و عصاره لحیة التیس و دقاق کندر و آنچه بدین ماند گونه دوم
بازقوی‌تر است در قبض چون آب غوره و اقاقیا اما آنست که
عصاره نبود از چشم بیرون آید و بدود و چون آب و گونه سوم
بازقوی‌تر است که قبض کند سخت و اندک بکار برند از برای آنکه
مضرتش بیشتر از منفعت است بسبب آنکه چشم را درشت کند و درد
آرد اما از برای این بکار برند که اندکی در داروهای روشنایی و حدت
بصر تا جمع کند جرم بصر را و قوی کرداند و نیز رمید ارو در شیاف
و کرده ان چون گلنار و مازوی خام و پوست کندر سوال داروهای
که منضج باشد در چشم چرا بکار برند جواب از برای آماسهای چشم و ریش و
درد دیگر بیماریهای چشم که رطوبت باشد و بثره و کمنة المدة و در ابتدا
و انتها و این داروها چون مر است و زعفران و جند بیدستر و کندر و آب حلبه

و حضض هندی و عنزروت و بابونه و اکلیل الملک این داروها
تحلیل کنند و اما آنست که از همه ورم تحلیل بیشتر است سوال
داروهای مخدر از بهر چه بکار برند جواب از برای افراط درد و بیقراری
بیمار که ضرورت باشد از ترس تلف شدن بیمار و البته تا توانند بکار
نبرند از برای هر چه مخدر باشد در چشم کشند بینائی ضعیف کند
و باشد که بینائی تلف کند و چون محتاج شوند و ضرورتی باشد
اندکی بکار برد و چون درد بیارامد زود بمحلل گرم تحلیل کند تا آن
جمود که افتاده باشد بگشاید و این دارو چون افیون و آب و بیخ
لفاح است و جمله اجناس داروها اینست سوال چون علاج چشم
کنند این داروها چون بکار برند و در هر حد و وقت چگونه
کنند جواب ترا گفتیم که حد بیماری چهار است ابتدا و تزاید و انتها و
انحطاط باید که چون علاج کنند درین وقتها تجنب وقت کنند
و باید که علاج کنند بچیزها که دفع و ردع ماده کند و در وقت تزاید و انتها
چیزی بکار برند آنچه چنانچه هم قابض باشد و هم محلل اما
چنان باید که در وقت صعود آنچه قابض است بیشتر بکار
برند و آنچه محلل است کمتر و در وقت انتها آنچه قابض است کمتر و
آنچه محلل است بیشتر سوال هر یکی ازین وقت و حد را چند مرهمست جواب

بکار داریم

هر یک را ازین اوقات سه مراتب است اول و میان و آخر باید که از وجوب
مراتب بکار برند شناختش چون علاج کنی در اول حد ابتدا چیزهای باید
کرد که سرد کنی و قبض و تخدیر کنند و میانه حد ابتدا آنچیزهای که تخدیرش
کمتر از آن باشد که در ابتدا بکار برده باشند والبته در آخر حد ابتدا
هیچ مخدر بکار نباید کرد الا که درد زیادت باشد و دلیل کند بر کثرت
ماده و دردهای صعب بسیار وقتها خواهیم که بچیزهای مسکن محتاج
شویم اما چون درد صعب نباشد البته بکار نباید برد **سوال**
هر یکی ازین داروها را چگونه باید کرد تا بکار توان برد و چگونه
جواب بدانکه چون خواهی که بکار بری داروهای معدنی را چون
شادنج و توتیا و روی سوخته و مارقشیشا و سرمه چنان باید که
بکوبی و بسیار سحق کنی و بحریره بپزی و باب بپروری و بشوی
باب صافی خوش بارها و بیزی بهاون دسته آنچه ازین داروها
حجریست چون سورالینه و قلیمیا و آنچه بدین ماند و آنچه زاجات
تا بغایت بسوزی بکار نباید بردن بعد از آنکه سوخته باشی در
کوزه نو سفالین و بغایت بسایی و باب سودگی و تصویل کنی آنگاه
بباید خشک کنی و بحریره بپزی و صدفها را نیز همچنین بباید سوخت
در کوزه چون بشنج و مارون و جمله صدفهای دیگر و آب سرد باید کرد

چون علاج کنم باید کرد
الا این داروهای مخدرم کوبند و چگونه م

آب

و باب بباید بپرورد و بارها و اسفیداج را اول بباید سود و بباید شست
نا کوفته و ناسوده بارها تا پاک شود از همه غبارها پس خشک باید کرد
و اما مروارید باید که بکوبد و در آب می ساید و مصول بکند تا و اندکه
بغایت نرم شد پس بباید خشک کنند و باز دیگر بباید و بحریره بپزد پس در
آب سرد کنند بارها و با مصول بقراص بپزد پس حبت کالبد نیک پس در
هاون افکنند و بکوبند و بحریره بپزد و اشنه را اول حبت کالبد نیک
پس هاون افکنند و بکوبند و بحریره بپزند تا بغایت سفید شود و کمتر
در هاون افکنند و بهاون دسته بشکنند تا چون متغیر شود آنگاه بر ازند
و بباید خشک کنند و باز در هاون افکنند و بسایند نیک و بحریره بپزند
و بعد از آنکه جمله داروهای معدنی را مصول آب سوده باید کرد و آنچه نباتیست
بباید سود و بباید بیخت و آنچه از جمله صمغهاست جمله حل باید کرد و
باب چون سکبینج و اشق تا نرم شود پس در رکوی کنند و بفشارند
تا پالوده شود و صمغ عربی و کثیرا که داروی جمع شود بغرای ایشان الا
در شیاف سفید که بغایت نرم بسایند و بپزند و در هاون افکنند و
سفیده خایه در وی ریزند بقدر آنکه بقیه دارو سرشته شود و جمله
ریل ارو شیاف کنند و آنچه ثمرست بباید سود و آنچه چوبست خرد
بباید کوفت و بباید بیخت و باز بسایند و بپزند بحریره و آنچه

حیوانیت واز تریاق بیاید پالوده وآنچه سرد باشد بیاید سوخت
وبجز بیاید پخت وچند پیه ستر اغات بیاید سود وبجز بیاید
پخت وزنگار تا توانی کمتر بکار باید برد از بهر آنکه سنگ کند و
بخورد وجای بها خاصه چشم کودکان وزنان که نازکتر باشد وچون
خواهی که زنگار بکار بری باید که اول بسایی وبجز به بپزی تا البته
درشتی در وی نماند واگر آب سود توانی کردن بهتر باشد وباید که
بکار بپزی زنگار تا در وی بیامیزی اسفیداج بسیار که مصلح زنگار
اسفیداجست وچون خواهی بوقت بهار سحق کن ودرون در کفر
ربع کنند تا چون بسایند برهم نگیرد وچون کرد شود وگرنه مبین
شاید که مضرتش بیشتر از منفعت باشد اما آنچه جو نخواهی بآب
غوره یا آب بادیان یا آب مرزنگوش باید که اول بسایی وبپزی
بجز تا البته درشتی در وی نماند واگر آب سود توان کردن بهتر بود
وباید که اول چیزها از وی بجشد وبپالاید ودر آفتاب نهد روزها وبجز دیگر
دیگر باره از آن آب در وی میریزند وآب تازه در وی میافکنند تا
پرورده شود وافیون باید که سحق کنند تنها وبجز به بپزد ودر دارو افکنند
وقومی اند بر آنست که اول باید که افیون را بریان کنند وچنان
فرمودند که بگیرند صحیفه مس وگرم کنند پس از آتش بردارند آن صحیفه

کرنیک عاقبت باشد

بایدکه بگیرند

گرم کرده وافیون پاره پاره کرده بغایت خورد بران صحیفه مس
ریزند تا بریان شود وچندان بگذارند که بسوزد که آنگاه فعل تخدیر
وفعلش باطل شود وباشد که از وی مضرت آید **سوال** چون خواهیم که دارو
ترکیب کنیم چکنیم **جواب** چون خواهی که دارو ترکیب کنی باید که
اول بدانی که آن دارو را چه منفعت است وبدانی که مرد وکدام علت
شایسته است وچه فعل میکند در آن علت اگر چنان باشد که
منفعت آن دارو بسیار باشد وجلیل قدر بود چون تریاق هندی
وغیر آن پس واجب کند که از آن دارو بیشتر در افکنند واگر منفعتش
اندک بود اندکی در باید فکند چون صمغ که در داروها افکنند از بهر آنکه
نفعش بسیار نیست اندک در افکنند واگر چنان باشد که دارو تیز باشد و
قوی باشد در تیزی چون زنگار ونوشادر از وی اندکی در افکنند و
اگر قوتش اندک باشد چون اسفیداج بسیار در افکنند تا فعل قوی
کرد **سوال** داروهای مرکب کسته اسبابها مختلف میکند که مر مفرد دارو که
فعلیست که مفرد باشد وچون مرکب کنند فعل دیگر گونه پدید آید
هر یک را از برای فعلی مرکب کنند چنانچه بعضی داروهست بیماری را
که آن داروها آن بیماری را شاید چنانکه سکنجبین وانگبین در شیاف اراست
بکار دارند از بهر آنکه این هر دو را فعل قویست در تحلیل کردن آب وبعضی

پارها

وچندان بگذارد که داغ شود که بریان شد

ازبرای آنکه دارو در چشم ثابت کند در افکنند چون کافور که در داروهای
چشم بکار برند و بعضی از برای اصلاح کنند تا تیزی داروهای چشم بشکند
چون اسفیداج که با زنگار بیامیزند و بعضی از برای آن افکنند تا قوت
دارو نگاه دارد و چون افیون که در داروهای جلا افکنند تا قوت دارو نگاه
دارد سوال داروها که بکار برند اول چگونه گزینند جواب باید که چون
خواهی که داروی بکار بری اول باید که بشناسی که از آن جنس است یا از که
هر که دارو نشناسد هیچ علاج وی موثر نیفتد و چون بدانستی که
اول دارو آنست که غرض تو است باید که تازه بگیری و کهنه بکار
نبری که قوتش رفته باشد و اگر داروی مغشوش دهند چون قوت نشناسی
لابد هلاک بیمار باشد و بدنامی طبیب سوال باید که ما را معلوم کنی
مگر داروهای مفرد و فعل و قوت هر یک که چیست تا چون خواهیم
که ترکیب دارو کنیم بدانیم که چون باید کرد جواب اکنون ترا بگویم
قوت و فعل داروها و ترا معلوم گردانم انزروت گرم و خشکست و
مجفف اندکی تحلیل کند بقیه رمد را و در ریش گوشت برآرد و نیکو
مر محض چشم را و برهم کوفتن چشم را اسفیداج سردست و مسدد و نیکست
اصلاح داروهای تیز را افیون سرد و خشکست در رابع و مخدرست و باز
داروها را و در دنبالها اشق گرم و ترست تحلیل کند سطبریها نرم گرداند

درستی چشم را و منفعت ... حضض را اشنه متوسطست در گرمی
و تری و اندکی قبض کند و بپزاند رطوبت را و قوی کرداند چشم را آبنوس
گرمست و جلا کننده تاریکی بصر را و لطیف کرداند غشاوه حدقه و
ریشهای کهن را که بر قرنی افتاده باشد آبار سرب سوخته باشد
سردست و مجفف چون شسته باشد در وی حدت باشد چون بشویند
آن حدت از وی بشود و پر کرداند حفرها که بر قرنیه باشد و منفعت کند مر
موشاره را اکلیل الملک گرمست و نضج افکند و قبض کند اندکی انگزد
گرمست لطیف و محلل و از جمله صمغها قوی ترست و بیشتر از همه تحلیل کند
و بغایت نافع است مر ابتدای آب را خشکست و تیز و بردارد عفونت را
و خشک کرداند ریشهای نمناک و سود دارد آبله را ارزه خشکست چون
بکوبند و بسایند چون سرمه بهر ریشی که تر باشد و وسخ دار دارو آن ریش
را خشک کند و عفونت بردارد و سردست چون بسوزانند و خشک
کرده تا شیرینی چون بشویند لذع نکند بسد سردست و خشکست خشکی
قوی و سرخ چند خشکست معتدلست و جلا کند و در قبض گرمست بوره
خشکست بدرجه دوم لطیفست بپزاند خلطها غلیظ لزج را و جلا
کند سفیده کهن را باقلا معتدلست هم تحلیل کند و هم تخفیف و
چون زخمی بر چشم آید از ضماد کنی تا منع کند اتساع حدقه را آنک

گرزده م

ظ امشد

ببراکنده م

مالکند ظ

سرد و خشکست بسیوم مخدرست اگر ضماد کنند بر اماسهای که باضربان
بلغل باشد درین پیاز گرمست بسیوم درجه چون در چشم کشی آب
پیاز نافع باشد مر ابتدای آب را و تاریکی بصر را که از خلط غلیظ
افتاده باشد و موی برارد و چون بگشاید دهنهای بو اسیر را
پوست خایه مرغ قلع بکند و جلا دهد سپیدی را که در چشم افتاده باشد
و چشم را قوی گرداند و نشف کند دمعه را و باز دارد ماده ها اگر بچشم آید
و چون تکلیس کنی چاپاض دارد و پوست خایه شترمرغ همین فعل کند اما قوتش
زیاده تر و قوی تر از پوست خایه مرغ بود بید سرد است و ترطیب کند
چون بچشم بر بنی و اگر بشکنند و یکی ازان پوست باز کنند و آبش در
چشم کنند جلا کند مر تاریکی بصر را و اگر مزاج چشم گرم شده باشد آبش بر
چشم تبرید و ترطیب کند و نیک باشد اما سبلهارا که از گرمی بود اگر
آبش بگیری و با سرکه چاپاسیزی و برتول اندانی قطع کند بسبل
گرم و خشکست در سیم تحلیل کند رطوبتها را و باز دارد آب دویدن
و تاریکی چشم را روشن کند که از رطوبت باشد ببان گرم و خشکست
پاک گرداند رطوبت غلیظ را و نقی گرداند دماغ را پپل سفید گرم
ترست از پلپل و خشکترست باز دارد و تاریکی چشم را که از رطوبت باشد
بادیان گرم و نافع است مر قوی گردانیدن داروهای از برای آن فع د

درجه دوم
درمالی و م
درجه دوم

آمدن بکار بر بند و بنشانند ماده را و قوی گرداند روشنائی را اسرار
افعی برابر ابتدای که موی بر نیاید و اگر در چشم کشی فرود آمدن آب باز
دارد و نگذارد که قطره زیاده بر اید و روشنائی کند پوست انار ترش سرد و
خشکست و مجفف اگر طلا کنی بر جرب سعفه و گر و سلاق را نافع بود
بلیله تبرید کند و دمعه باز دارد پوست تفاح گرم و خشکست و مجفف
و خشک گرداند ریشها را که تر باشد و پوست را که نو رسته باشد در
جراحت قوی گرداند و سخت گرداند بابونه لطیفست و تحلیل و جلا
کند ثبلها را که بقرنیه افتاده باشد پوست انار شیرین سرد و ترست و قابض
و مقاص و منفعت کند آماس گرم را و درد نخ را جلا کنند و اسا اما
در حرارت و برودت در حد اعتدال است اگر بسوزانی جلا کند و
خشک گرداند بی آنکه لذع کند و منفعت کند ریشها را که در چشم افتاده
باشد و پر گرداند ریشهای را که غاییه باشد خاصه که تر بود بزرقطونا
سرد است بنشانند اماسها را که از گرمی افتاده باشد و تبرید کند و درد
را بنشانند و مص کننده را و نیک گرداند ریش را بنفشه سرد است و تر
و محلل چون شربت کنی بخار را از معده بزیر آرد و اسهال صفرا کند
و چون ضماد کنند آماسها را تحلیل کند و اماس گرم را بنشانند و اگر
بیوی گیری دماغ را ترطیب کند و تبرید بیدانه سرد است و ترو محلل

چون لعابش کبیری در چشم افکنی بثره را نشاند و رکها را نرم کند و
ماده ها تیز را بشوید و مده و درد را همین سبیل توتیا سرد و خشکست و تجفیف
کند بلدغ و تریاکه در چشم باشد و دمعه را باز دارد و جرب را باز
نشاند و صحت چشم نگاه دارد و قوی گرداند چون شسته باشد توتیا
محمودی خشک کننده و بی لذع است و منفعت کند ریشهای بطن را
و پاک کند ریشهای خبیث را و خشک گرداند توتیا معدنی قطع سیلان کند و
دمعه را خشک کند و باز دارد توتیای هندی فعلش قوی تر از محمودیست ریشهای ا
قوی گرداند و جلا کند و الریا پاک کند و بزداید توتیا طباشیر از همه قوی ترست
نقل بصر را تیز کند و تری را نشف کند و روح باصره را قوی گرداند و
بیاض را قلع کند توبال آهن تجفیف کند و قبض و نافعست لحم الزائد
را و از همه توبالها لطیفترست توبال مس قوی ترست نفع کند جرب را
بطلا کردن و آب دویدن و اماس را نشاند تخم مرو گرمست لطیف
و تحلیل کند اماس را و نافعست سلعه را و دنبل را بپزد و تخم کتان
بثره را و دم
خشک و مجففست ریشهای بد را خشک گرداند جاوشیر گرمست در دوم درجه
و خشکست و بگرمی و تیزی جلا کند تاریکی بصر را و بصر را تیز گرداند
چون با میزند عصاره معده الکبس و در چشم کشند جلنار سردست و
خشک و تجفیف کند و نافعست سعفه و معده را و خشک گرداند ریشها را

از توبال آهن م

که تر باشد

کرتر باشد جندبیدستر گرم و خشک و برنده است رطوبت را و پراکنده
مرامساما و گشاینده است باد ها را و نافعست کننده المده را کاربس
قرنی باشد جاوشیر گرمست بغایت باد را بشکند و زخم را سود دارد
حضض مرکبست از قوتهای مختلف گرمست و در و قوتیست ارضی
یابس در درجه سیم و معتدلست در حرارت و در وی فضلتست اندک
و جلا کند خلط را که در روی حدقه باشد و سپیدی را قوی کند و جلا دهد
تاریکی بصر را اما حضض هندی قوی ترست حنظل گرمست بسه درجه
و خشک بدو درجه نافع است ابتدای شعر و آمدن آب را حرف
سوخته گرم و گشاینده است و پاک کننده و پاک کند خون غلیظ را که
مانده باشد در رکها و نافعست مرسل ترا گرمست و خشک و نافعست آب
سده را حجر طان سرد و خشکست و جلا کند چشم را و روشن گرداند حب
عثمان گرمست و پاک کند ترپیار ا که در دماغ باشد حنا سردست
و مجفف نیک بود ریشهای دهان را حاشا گرمست بحکمت ضعف
بصر را که از رطوبت باشد چون بخورند نکه دودانه و گرم سیر و آرد
حک سردست سنگ را بگدازد اگر آبش بخورد و بگشاید آب تاختن
و شکم بگشاید از قولنج حب نیل شکم براند از بلغم و سنگ بود در صرع
بهق حی العالم سردست و بکشد اماس گرم را و حرطا اکنی و بکشد

سوختگی ورنهد را اخون سیاوشان سرد است وقبض کننده وگوشت آورنده
مرجراحتها را وقوی کننده است چشم را اخربق سفید گرم وخشک است در دوم
درجه جلا کننده است وبازدارنده مر آب را که فرود آید چشم خایه مرغ
زرده اش اگر بر چشم نهند باز دارد وافتادن آماسها را اخون کبوتر بچه گرم است
ومحلل وپاک کند وتحلیل کند طرفه را اخون تماس همین طبع دارد که خون
کبوتر بچه وهم آن فعل کند اخاک مغرب گرم کرده اند وتجفیف کند ونافع است مر
معده را ورطوباتی که در وحاصل آمده باشد اخته خرمای سوخته برارد ثره ریخته
را ونیکو کرده اند وقوی کننده است اشفار را اخطمی گرم است باعتدال
آماسها را نرم کرده اند ودر رونشاند وتخمش بهق را بهره دارد واگر در قفا
جا لند بسرکه سود دارد ذحرقة البول اخیار خبر سرد است وسیم را از کنم
ونیک بود بسرفه واماسهای احشا را دارچینی گرم است ودر دوم درجه و
خشک است ولطیف وپاک کننده دماغ را از خلط وتیز کرده اند بصر را
وآماسهای گرم تحلیل کند ونافعست مو بساره را وچون بر غرب
نهی غرب را به کرده اند دبق گرم است وتیز وجذب کند رطوبتهای
غلیظ را جذب کردنی سخت از زنیرو تنگ کرده اند رطوبت را وتحلیل
کند ومنفعت کند ناصور ماقرا دارپلپل گرم است با تیزی اندک و اندکی
منفعت کند شبکوری ولطیف کند اخلاط دود کندر برارد ثره ریخته را وقوی

در سوم

ونیکو کرده اند

کرده اند دود الحنه گرم است ودر معده آرد وبصر را تیز کرده اند وسبل را کم کند از دود
بپزاند دهنه جلا کند روی قرنی را وببرد اثر را وتیز کرده اند بصر را
دردی زیت کهنه گرم وخشک است وتحلیل کند آب را که فرود خواهد آمدن در چشم
دردی دهن سوسن همین فعل کند در تحلیل رطوبات غلیظ ونافع باشد
خفقان را که از سردی بود وگشاینده است ونیک است بدن گرم را وپرده را
مجفف است وتجفیف کند ریشهای را که پر آب باشد ذرق الخطاطیف جلا دهنده
وپاک کننده است وببرد وسفیدی را از روی قرنی ذراریح
گرم است وبغایت مدر است بول را اما زهر است چون بسیار خورند ذنب
الخیل سرد است وخیست نفث دم را ورانش شکم را واماسها گرم را روغن
لبان گرم وخشک است در سیوم درجه چون در چشم کشی لطیف
کرده اند وتحلیل کند آب را که فرود آید وروشنائی را تیز کرده اند روی
سوخته گرم است وقابض وپاک کند ریشها را که در چشم افتاده باشد
وچون شسته باشد منفعت کند جبار او خشکیها را که در چشم پدید
آید وچون سعوط کنی دماغ را تیز کرده اند رازیانج گرم است وگوشت
بارد رطبه گرم است وتخمش هم گرم است وشیر این اسب پشت را
زیاده کند ریوند بعضی گویند سرد است واستسقا را نیک بود زنجبیل
گرم است ومحلل تحلیل رطوبات را نافعست مرطوبان قوی کرده اند بصر را

ذنبق گرم است ومدر است بول را
وتفتیح حصا کند

کر ضعیف باشد جلا کند و تاریکی چشم را ببرد زعفران گرمست در دوم
خشکست در اول قابض است و اندک نضج افکند و تحلیل کند و قوت
میده چشم را زنجار گرمست و خشک و لطیف تیز کند بصر را و قطع
کند آب را که در اول خواهد کرد یا پاره که افتاده باشد زرنیخ سوزنده است
کند از و اثر خون مرده را که از زخم بر ملتحمه افتاده باشد زنجفر زنجفر
قوی است و همین عمل کند و خضره نیز ببرد و عفونت و اگر اسود دارد
و اگر سوخته باشد تجفیف کند با قبض سخت و بسوزانند اما چند انگه
قلقطار سوزد و نسوزانند و جالینوس گوید که قلقطار چون کهن شود از گست
زنجفر معتدلست در گرمی و قبض کند و محلل است زبد قواریر جلا
کند و موافق است حدت بصر را زراوند همه نوعش گرمست و سپید
بگشاید و گزندگی کژدم را بخت زیره تیزست و گرم تیز کرداند بصر را و
دمعه آورد و اگر با صمغ بر جفن اندای موی زیاده بر بنیاد و اگر سبل بر
دارد آبش در چشم ریزی دراغ کند و خون باز گیرد سلیخه گرم و خشک
در سیم درجه لطیفست و قابض و تیزی ردی است و تقطیع و تحلیل
کند فضلهای غلیظ را و تیز کرداند بصر را و قوی کرداند آلتهای چشم را
ساذج هندی مزاجش چون سنبل است تیز کرداند بصر را و قوی کند و
فضول غلیظ را تحلیل کند سداب گرمست و خشک در سیم درجه تقطیع و

و جلا کننده است سپید را

سنبل گرم است و خشک در اول اما در ثالث
لطیف است و در وی قبضیت و حدت و
منع کند انصباب ماده را و خشک کرداند همه
تریها را

تحلیل

تحلیل کند مر اخلاط غلیظ را و چون بیامیزند با انگبین نفع کند تاریکی
چشم را و قطع کند آب را که فرود آید سکبینج گرمست و پاک کننده و جلا
دهنده و لطیف کرداننده اثرهای چشم و سفیدی را ببرد و سود دارد
تاریکی را که از غلظ رطوبت بیضی افتاده باشد و سود دارد آب را
که نو در خواهد آمدن و بگداراند پرده را و شعیره و تحجر را اسطراطیقی خشکست
چون بسایند همچون گرد و با انگبین آمیخته در چشم کشند بغایت روشن
کرداند سرطان بحری جلا کند و تجفیف و قطع کند جرب ناخنه را و خشک کند
بیش او پاک و روشن و قوی کرداند چشم را سوالعنه سرد و خشکست
و هم از جنس توتیاست نفع کند رطوبت چشم را سعتر گرمست و خشک نفع کند
چشم را از بادهای بلغمی و اگر بخور کنند نفع کند غشاوه بصر را که از رطوبت
افتاده باشد و مشتر سقوط بکار شود سرگین موش گرمست و پاک کننده
رطوبت غریبه را و برآورد مژه ریخته را سرمه سرد و خشکست تجفیف کند و
قبض و مانع است مر ساره را و قوی کرداند موی مژه را و بپیوندد دریش
را و قوی کند چشم را و نگاه دارد درستی چشم را سورنجان گرمست و رطوبت
باشد و نقرس را نیک بود سقمونیا گرمست و صفرا براند بقوت لیکن
زیان کارست معده و جگر و روده را سرگین خشتوک مجففست و جلا کننده
و بردارد سفیده را که بر روی قرنیه باشد سیکی کهنه گرمست و خشک

و بردارد اثر را

درسیم درجه قوی کرداند چشم را و تحلیل کند خلطهای غلیظ را سنگ
سنگ مجفف است و قابض و جلا کننده و محلل است مر خلطهای
که محقق گشته باشد و جامد شده چون سبوس را یحو شانی و بر روی
نهی تحلیل کند و نیز باد و بار انگیزد سرطان سوخته سرد است و خشک و مسدد و
مجفف و در و جلا است سماق سرد است و قابض و نافع مر آب دویدن
و کرو حکه را اسوریقون دارو میست مرکب حاد است و نافع بیاض را و
سبل و گر را اشبلیه گرم است در دوم و خشک در اول محلل است
تحلیل دهنده آماسها را اشکرف معتدل است و مجفف و محلل بکسبت مر
خنازیر و سلعه را اسفیده کرمیست معتدل جلا است و محلل و بر گرفتن
سفیده و اثر را نافعست سکر العشر بفعل قوی تر از همه شکرهاست
و نافعست بر گرفتن سپیده غلیظ را بغایت تخم حنظل گرم است در درجه
دوم و خشک است بسوم نافعست نزول آب را در ابتدا شیرزنج
گرم است و تر بردارد اثرها که بر قرنی افتاده بود و نشف کند دمعه را
شیح سوخته سرد و خشک است باعتدال پاک کرداند جرب که در قرنی
افتاده بود و نشف کند دمعه را لشباین قابض است و نافع دمعه را
شادنج سرد است و خشک تجفیف و قبض کند و نافعست در سخی جفن را
خاصه که با آماس بود و باز دارد زیاده شدن گوشت را در پلکها نفع

در جوامع مذکور است که شیر زرق
و آن شیر شبپره است و بعضی گویند
بول شبپره است گرم و خشک است
و جلا دهنده و نافع است ناخنک
و سفیدی که در چشم پیدا شود ه

کند

کند و توی چشم را و باز دارد خون آمدن را از چشم و حفظ کند و
چشم را شیر تیز کند و جلا کند بنا بینی که در وی است و بدانکه در شیر
دختران سه جوهر است یکی جوهر جبنی است و یکی جوهر زبدی و سیم جوهر مائی
و در هر جوهری فعلیست جوهر جبنی تبرید کند و جوهر زبدی
تلیین کند و جوهر مائی جلا کند و جمله اطبا برانند که در ریش دانه و
چشم شیر است و فاضلتر شیرها شیر (مادر) دختران است که تندرست
و جوان و کهن شیر نباشد و سر شیر و تنک و زرد فام نباشد صبر (باشد)
خشک است در سیوم و گرم است در اول دفع کند ماده های که انصباب
کند و جلا و تحلیل کند و بر هم گیرد ریشها را که فشو شده باشد
صمغ عربی سرد و خشک است و مغری و مسدد است صمغ البطم محلل و
لطیف است و جلا کند صوف چون بسوزند و برافشانند بر بوی ماده
که بر آمده باشد که اول تمکن نکند تمکن ندارد که دیگر برآید صندل مقاصیری
سفید سرد و خشک است و نافع اماسهای فلغمونی را و تبرید کند
و درد بنشاند و حرارت صندل سرخ منفعتش همان است ضیمران
معتدل است و ترطیب دماغ کند و قوی گرداند دماغ را و اگر ضماد
کنند تحلیل کند ظرف نیکست قلاع و درد شکم را طبرزد گرم
لطیف است و جلا کند روی قرنی را و بیاض بردارد و چون کهنه بود و

اثر را پاک کند و اگر طفلی را اثر با اقشه بلیسند بطبر برد و پاک شود طین
ارمنی بغایت تجفیف کند و نیک باشد آماس را چون طلا کنند با سرکه شسته
بگلاب طین رومی تجفیف کند با قبض و نافعست اماسهای جنس باران
طلا کنند با سنبا و باز دارد و خون را که بچشم آید طین ساموسا
پشتر از رومی تسکین کند طباشیر سردست و خشک نیکوست آماس گرم را
چون ضماد کنند و تسکین دهد قی و تشنگی را و خفقان را بنشاند ظرف
الطیب جلا و تجفیف کند عود گرمست و معده را قوی کند و نفخ گرداند
از خلطها که در خمل معده جمع شده باشد و دماغ را قوی گرداند و پاک
کند از خلطهای لزج عاقرقرحا اصلش سوخته تیز و لطیف است
و نافع است مر استرخای عضلات را و جلا کند جلای که قوتش بعضلات
داخل برسد عوسج عقیق سوخته سرد و خشکست قوی چشم و بصر را
عسل گرم و خشکست در دوم درجه جلا کننده و نافع است در
ابتدای آب فرو آمدن و نیکست تاریکی چشم را عصا رجیه التیس سردست و
قابض و امساک کند عصا الراعی سردست و نیکوست اماسها را عرق
عسبان گرم و خشکست پاک گرداند معده و دماغ را از خلطهای لزج
عنب الثعلب سردست و نافع آماس گرم را و ماشرا و حمره را و درد
بنشاند غبار الرحی خشکست و خشک کننده چون طلا کنند بر پیشانی

ظ عصا الراعی

قطع

قطع کند مادها را که بچشم آید و چون در بینی دمند رعاف را باز دارد
غاریقون گرمست بغایت اسهال بلغم غلیظ و آب زرد کند و
تفتیح سده جگر کند و نیکست صرع را غافث گرمست و فتاح نیک بود
تبهای کهن را و سده کرده بگشاید فوفل سردست و خشکست و دفع آب
مرطوب چون طلا کنند فرفیون گرمست و محرق و لطیف قطع کند آب را
که نزول خواهد کرد و بگشاید مادها را که از سردی بود فوانک سوخته چون
خاکستر شد با انگبین بیامیزی و در چشم کشی تاریکی چشم و نزول آب را نفع دهد
فرهیون گرمست و نیکست که کهن شده باشد و آب تاختن کرده
شده باشد فقاح اذخر نیکست معده را قیلزهره موی را قوی کند و
آماس انگیک بود فیغونیا گرمست و محلل و نافعست ریش چشم را
و پاک کند حفر را و خشک گرداند ریش را و قوی کند چشم را و تجفیف کند قلیمیا
سیم و خشکست و فعلش نیکست بعضی قلیمیا از قلقطار تجفیف کند و
و قوی لذع کند و نافعست مر سبل و ناخنه را و خشک کند تری چشم را
قلقند قبض کند و چون بسوزند لطیفتر شود و لذعش کمتر گردد
قرنفل گرم و خشکست در سیم معده را پاک کند از خلطهای غلیظ
و بگشاید مادها را و قوی گرداند بصر را اقاقیا سردست و قابض نیک بود
بیماریها را که از استرخا باشد و قبض کند بغایت خون را قنطوریون نیک بود

درد قولنج را **قاقله** گرم و خشک پاک کند معده را از خلطهای غلیظ و بشکند
بادها را و قوی کند بصر را **قرفه** گرمست و معده را پاک کند و چشم روشن
کرداند **قطران** گرمست نیکو بود کرم را و بچه از شکم بیرون آرد و نگذارد که
آب فرود آید **قنبیل** گرمست کرم را از شکم بیرون آورد و سعفه را خشک
کند **قیصوم** گرمست و قوی معده را بردارد و چون بر وی طلا کنند **کوزبوا**
گرمست و لطیف در سیوم درجه پاک کند رطوبات غلیظ را و قوی کند
دماغ و معده را **کف دریا** گرمست و خشک و تیز در سیم درجه جلا کند و پراکند
اثر و سفیده را که بر قرنی افتاده باشد بردارد و بقوت **کافور** سرد و خشک
در سیم نشاند گرمی حدت را و نیک بود آماسها را **کشنیز** سرد و ترست
و اندکی در وی قبض است رع کند و تحلیل آماسها انکه نو بود و در رع کند بادها
را که انصباب افتد **کثیرا** سرد است و معرق و مخفف بنشاند لذع و وجع
را **کندر** گرمست در سیم و خشکست در اول و در وی قبض است و تحلیل
کند ریم را و ریشهای چشم و ریش را پاک کند و بثره را بگشاید و پاک کند
مرخضر او پر کند از گوشت ریش را که تهی شده باشد و پاک کند و وی
حدقه را **کحل الکرم** و خشکست بغایت خشکی بردارد و سپیدی را از چشم
کهربا سرد و خشکست بازدارد خون رفتن را و تجفیف کند رطوبات چشم **کزمازک**
سرد و خشکست گرد آورد ریش را و خون بازدارد و دندان سخت کند **کبابه**

کبریت گرمست و خشک ... بد اکثر ... / **ربیع** سرد و ترست در اول ... / ... قطع کند ...

گرمست و نفاخ پاک کند مجریها را و صافی کند حلق را و شکم را سخت
کند آنرا و باز دارد خون رفتن را و پراکنده اماس را و نگاه دارد
همه چیزها را **لفاح** سرد است در سیوم درجه پوستش تخدیر کند
و خواب آرد و نافع است صداع را که از گرمی باشد **لبنی** گرم
و تحلیل کند بهت آماسها را **لک** گرم است و نافع درد جگر و استسقا را
لبلاب نیکست ضماد و سودا را و سودا براند **لسان الحمل** نافع است
اماسهای گرم و سوختگی آتش را و چون ضماد کنی درد گوش نشاند و
ریش بود دهان و خون رفتن را نیکست تخمش **مر** گرمست در دوم و
خشکست جلا کند اثرها را از چشم و تحلیل کند خلط قرنی را و درست
کند چشم را و نیک باشد آخر رمد را **مورد** سرد است بغایت خشک
کند و چشم را قوی گرداند و قطع کند معده را و منع کند سیلانرا که بچشم آید
و چون طلا کنند بر پیشانی خشک کند سعفه را **مصطکی** گرمست معده
را پاک کند و قوی کند و دماغ را **مرجان** فعل و طبعش ترکیبیست به سبب اما
تجفیف قوی کند و معده را بازدارد و قوی کرداند چشم را **مروارید**
سرد و خشکست نشف کند و قوی کرداند چشم و بصر را نگاه دارد و
سودا را و ریشی را که بر قرنی افتاده باشد **مامیران** گرمست در اول
و خشکست در سیوم او را قوتیست در پاک کردن روی قرنی و جلا کند

وتیز کرداند وشک کند اثر را وبیاض را اشک گرم وخشکست در آخر دوم
درجه قوی کرداند عضو را وبرساند قوت داروها را در وی طبقات چشم
موم معتدل است ونضج کند ورم وقوتیست گرم کننده وتحلیل در
ونافعست تحلیل کردن برده وشعیره را مازو سردست در دوم وخشکست در
سیم نافعست مر سیلان را وسخت کرداند اجفان را ومقاومت کند مر آنها را
را وچون بسوزانند قوی تر شود بخشکی مرداسنگ چون بعسل بامیزی
نافع است نزول آب را مامیثا در تقویت وتحلیل کند اما سهل است از وجون
بسته را که کرداند باشد بگشاید وچون مکحل کنند نافع باشد زوال
آب را وحفظ صحت کند وسنگ آسیا همین فعل کند مرقشیثا سیم همین
فعل کند وتخفیف کند آب را که نزول خواهد کرد مس سردست ودر وجلا است
وبردارد بیاض را از روی قرنی مرزنگوش گرم وخشکست در سیوم درجه
ولطیفست ومحلل ونافعست بادهای سرد را که در سر پدید شود وشقیقه را
که از سردی باشد سود دارد مامیثا سردست وتبرید کند تبرید پیدا وچشم را
قوی کرداند ونافع است مر آماسهای گرم را که در چشم پدید آید وسود
دارد ورد ونیج را انزروت گرمست در سیوم درجه جلا کند ورطوبت غلیظ
نافع است وقمل را که در مژه افتاده باشد چون طلا کنند بر مژه وقطع
کند سفیده را که در چشم افتاده باشد نشاسته گرم وخشکست ولطیف چون

آبش در چشم چکانند بردارد خون مرده را که بر ملتحمه افتاده باشد نطرون
سرد وخشکست ومسدد نوشادر لطیف وگرمست بگدازاند رطوبتی که در
چشم جمع شده باشد ودمعه را وآب را که نزول خواهد کرد بازدارد نار
ترش نوعیست از نوره اما قوتیست در وی مجفف ومحلل وتنک کرداند آنچه
غلیظ لزج را وسپیدی از چشم بردارد نارشیرین چون آبش بگیری و
بشمس گذاری وباعسل بامیزی با آب بادیان تر تیز کرداند بصر را و
دمعه را کم کند وخارش را بنشاند وچشم را قوی کرداند نبات چون آبش
بگیری وبا آب انار ترش بامیزی چشم روشن کند وپاک کند از فضله
لزج وسفیدی از چشم بردارد گرمست ولطیف نمک جلا کند گرمست و
خشک قبض کند وبگدازد خلطهای سطبر را نمک اندرانی قوی تر باشد از
نمک عجین وتیز کرداند بصر را نمک نفطی باز گرمتر است وخشکتر
بگدازد رطوبت سطبر شده را بالجمله نمک طبرزد صافی کرداند روح
باصره را ورطوبت بیضی را رقیق کند نیلوفر سردست وترطیب کند چون
بیزی تبرید کند وترطیب وقوی کرداند دماغ را واگر از وی نطول کنند تحلیل
کند آماسها را نبک سردست وخشک در دوم قابض ونافع است ورم
گرم را واز برای آنست که چون طلا کنی بر ورد ونیج نفع کند نفعی پیدا
وج گرمست وخشک در ثالث لطیفست عصاره او بردارد بیاض را

میبرد دارد اثر را از روی قرنی
وروی قرنی پاک کند ص

در جوامع مذکورست که نبق وآن کنارست
جالینوس گفته که گرم وخشکست وبعضی
ابن ماسویه گفته سرد وخشکست وبعضی
گفته که سرد وخشکست در درجه اول
مسیح گفته که برگ آن نافع است ورم گرم
وبتحلیل میبرد اورا ●

ورو‌ی قرنی را پاک کند و وج محرق جلا کند سفیدی را که در چشم افتاده
باشد و بردارد و درشتی اجفان را وسمه گرمست و قابض چون ضماد کنند
موی سفید را سیاه کند هلیله تیزبینی کند و چشم را قوی گرداند و معده را نیز
دارد و هلیله سیاه سخت گرداند و قوی کند بصر را و جمع کند بصر را اسفیدبا
تیز کند و تصحیح و تحلیل کند اما بسیار اخاصه آماس گرم را هلیون در وی قوت
که روح باصره را قوی گرداند لادن گرمست در آخر درجه اول قبض و جمع کند
و لطیفست و منضج و ملین اقاقیا رطوبت بد کند و قوی گرداند عضو را
و سخت گرداند لاجورد در وی قوتیست جلا کننده و ناقص و اندک برآرد مژه
ریخته را لالکوهی در وی قوتیست تحلیل کننده و جلا دهنده پاک کند
ریش چشم را و چون ضماد کنی از برگش و بر آماس نهی در وقت
آماس نشاند و پاک گرداند سفیدی را و تاریکی را روشن کند
یاسمین سرد و خشکست در دوم بنشاند و تخدیر کند ینبوع گرمست و لطیف
سوداوی و شقیقه را که از سردی باشد یاقوت قوی کند روشنایی چشم
را و بسیار نوع باشد و همه گرمند ینبوت سرد و خشکست نیکست زردی را
و زردی چشم را چون آبش بچکانند اینست جمله داروها که در علاج چشم
بکار برند مقاله دهم در ادویه مرکب و این مقاله مشتمل بر یک سوال است
سوال اول در شناختن داروهای مرکب که مرکب را چون سازند و چه وقت

جمله مسامها را

سازند و چون دارند و قوت مرکب تا چند گاه بماند باب دوم
در شناختن و بکار بردن داروها که مرکب را چون بکار برند و چه وقت
باب سیم در داروها که استفراغ کند مرکب را چون سازند و چون
استفراغ کنند باب چهارم در شیافهای تیز و نرم که در علاج چشم بکار
برند باب پنجم در داروهای که در علاج چشم بکار آید باب ششم
در کحلهای که در چشم بکار برند و چیزهای معدنی چون پرورند باب
هفتم در برودها که در علاج چشم بکار برند و نافع باشد باب
هشتم در سکرها که در علاج چشم بکار برند باب نهم در طلاها که در
علاج چشم بکار برند باب دهم در مرهمها که در علاج چشم بکار برند
باب یازدهم در سعوطها که در علاج چشم بکار برند باب دوازدهم در داروی
عطاس که در علاج چشم بکار برند باب سیزدهم در ضمادها که در علاج
چشم بکار برند باب چهاردهم در آبها که در علاج چشم بکار برند باب
پانزدهم در حبها که در علاج چشم بکار برند باب شانزدهم در مطبوخها
که در علاج چشم بکار برند باب هفدهم در سعوطها که در علاج چشم
بکار برند باب هیژدهم در حقنها که در علاج چشم بکار برند باب نوزدهم
در قرصها باب بیستم در روغنها که در علاج چشم بکار برند باب بیستم
که در علاج چشم بکار برند باب بیست و یکم در تجارب علما باب اول

در ساختن داروهای مرکب سوال

اگر ترا پرسند که چون خواهیم که داروی مرکب سازیم چگونه سازیم و چه
وقت سازیم **جواب** چون خواهی که دارو سازی باید که هر یکی جدا
جدا بکوبند و جدا جدا به بیزند و شیاف آب سود کنند و منصل کنند و تنها
بباید خشک کنند پس چون خواهند که ترکیب کنند داروست که بسیار
باید کوفت و بسیار باید سود تا نرم گردد و چون داروهای معدنی هست
که آب سود باید کرد و هست که بباید سوخت و هست اندکی باید سود
که اگر بیشتر بباید بسوزد و قوتش کم شود و چون عصارها و بسیار
هست که اگر زیاده سایی تیز گردد و از طبع خود برود و از فعل
خود بشود و از فعل باز ماند چون شاستج و باید که بدانی که هر یکی
بچه قیاس باید سود و بچه قیاس باید کوفت تا قوتش بر جای
باند و فعل خود بکند و چون باید که داروها ببرشتی باید که آب بچکاند
در کشی که باشد که چنان شود از تری که شیاف شود اگر زود حب را
نیز همچنین آب بقیاس کنند و باید که چون اخلاط شیاف ببرشند
چنان ببرشند که بقوام مغز شود و نرمی که هیچ درشتی در وی نماند
و پیش از آنکه خواهد سرشت دارو سوده پاره بر پشت دست افکنده
بمالد چون هیچ بر پشت نماند ببرشید و هر شیاف طولی دیگر کنند
بزرگی و خردی یکی چون عدس و یکی چون نخود و تا تیز از نرم جدا

دست اندرشتی م

باشد و هر جدا از جمله صنعت اول حل کنند پس داروها بدان بسرشند و چون
شیاف کرده باشند در سایه خشک کنند تا قوتش نرود و چون خشک شود در ظرف
آبگینه کنند و سرش ببندند تا همیشه قوت بر جای ماند و شیاف در اول ربیع
سازند تا غایت نیک بود بقوت و هر داروی که سازند همچنان جدا
جدا بکوبند و به بیزند و بسایند و چون جدا جدا همه نرم شده باشند و
کنده چنانکه در قسمت باشد و در هم آمیزند و باید که همه داروها
و سرمها بحریره بیزند و چنان سازند که یاد کردیم تا چه غبار ریزه
و داروها و کحلها در برنی افکنند از آبگینه تا با قوت بماند و من هر داروی
را در اول بگوییم که تا چندگاه قوتش بماند **باب دوم** اگر ترا پرسند که
دارو که در چشم کشند هر یکی را چگونه باید کشید و بچه وقت باید کشید
جواب گو چون خواهی که دارو در چشم راست کشی باید که با انگشت
چپ جفن بالا را باز کشی و با انگشت خرد از دست راست جفن
زیرین را باز گیری و دارو نهاده باشد پس از ماق گیر و تا لحاظ و
میل بگردانند تا تمام جفن پر از دارو شود و آنگاه آن انگشت راست کنی
و جفن زیر باز گرفته تا جفن زیرین باز جای خود رود و دو سه جفن بر بالا
زیر دارو در آید و جفن را فرو کشد از بالای دارو تا دارو در چشم بماند و
بیرون نیفتد و چون دارو از جهت جرب کشی باید که قصد کنی تا بلکن

بزرگ از دسته

میل بر مثال آنکه ببندند تا جفن بالا زم گردانی و دارو را قوت نبرد
همراه او زود حاصل شود و از برای سبل کشیدن باید که دارو ملتحمه
نهند پس جفن فرو کشند تا دارو اندرون چشم باشد و فعل
کنند و اگر چشم ریش باشد البته نشاید که بمیل دارو کشند باید که دارو
در چکانند یک نیمه تا زیان نکند و اگر از جهت سفیده ذرور پراکنند چنان
باید کرد که راست بر آن موضع پراکنند چنان باید که داروی تیز
که از جهت سبل و ناخنه و غده و لحم الزائده و بیاض اکشند
که از گرمابه بیرون آمده باشد و معده خالی باشد و داروی تیز از بعد
استفراغ کنند که اگر تنقیه معده و دماغ نا کرده در کشند آفتش
بیشتر از نفع بود و چون داروی تیز کشند باید که اول بمیل در
کشد و صبر کند تا تمام سوختن بنشیند چنانکه البته هیچ سوزش در
چشم نماند بمیل دیگر پس در عقبش در کشد تا فعل قوی تر شود و اگر
چشم را شوید از داروی تیز یا آماس کند دست از داروی تیز
بدارد و آسایش باید داد و شیر دختران در باید دوشید و سفیده
خایه مرغ در باید چکانید تا درد بنشاند پس دیگر بار داروی تیز باید
کشیدن تا علاج تمام شود و چون ذرور کشی در چشم باید که جفن را
برگردانی و ذرور در میان هر دو جفن بنهی چنانکه از درون جفن

کشد باید که قصد کند بر سر
میل دارو بر موضع نهند
و اگر از جهت سفیده م

ذرور که بر بیاض باید کنند

نیفتد که رنج دهد و چون سوزش بنشیند جفن را برگردان و سر میل
هفت میل باید میل در کش بحسب قوت و تیزی کحل و اگر چشم را
اعصاب بینه و نیکتر آید و دارو را وقت کشیدن بامداد و شبانگاه
باشد بوقتی که معده خالی بود و البته در صعب نشاید که میل در
کشد الا دارو باید چکانید و میل باید که بر ارض چشم رسانی که بر بیاض
که باید که قصد کنی و میل بر بیاض بمالی زودتر رفع کند و اگر دو
مرض متضاد جمع شود که یکی حاد و دیگر مزمن باید که تدبیر مرض حاد
کنی و از مزمن غافل نباشی تا قوی نشود و چون حدت بنشست
زود بعلاج مزمن باز گردی **باب سیم** اگر ترا پرسند که چه قانون واجب
باشد بوقت آنکه خواهد استفراغ کند **جواب** بگو باید که چون خواهی
که استفراغ کنی هر نوعی از استفراغ که خواهی مثل فصد یا مسهل یا قی
باید که اول نگاه کنی ده چیز * سبب بیماری * عرض لازم هر بیماری *
مزاج * سحنه تن * حال هوا * وقت حاضر * شهر و عادت *
امتحان کردن خداوند علت * قوت * فرق میان ماده و [illegible] * اما سبب
مرض اگر امتلا بود لازم استفراغ باید کرد و اگر سبب بیماری از بسیاری
ماده بود پس استفراغ باید کرد و اگر ماده بسیار بود بسیار باید کرد و اگر اندک بود
اندک اما عرض لازم بیماری را اگر عرض کمی باشد از اجناس استفراغ

جون اسهال یا عرق پس استفراغ باید کرد و اگر نباشد استفراغ باید
کرد اما مزاج گرم و خشک باشد یا سرد و تر پس استفراغ بحسب آن
باید کرد اما سخنه تن اگر چنانکه تن لاغر باشد و کم اخشه استفراغ باید
کرد الا که حاجتمندی بود صعب پس چنان باید کرد و اجب کند و اگر
فربه باشد و ممتلی پس استفراغ باید کرد و اما سن اگر چنانکه کودکی باشد
خرد یا پیری ضعیف استفراغ نباید کرد الا که حاجتمندی عظیم بود پس
بچیزی لطیف اندک باید کرد و اگر برنا باشد یا کهل استفراغ باید کرد
چنانکه صلاح وی بود و اما وقت حاضر سال اگر چنان باشد که تابستان
گرم باشد یا زمستان سرد استفراغ بدارو قوی نشاید کرد و اگر بهار
و تیرماه باشد شاید اما حال هوا در وقت حاضر اگر هوا در آن وقت
سخت خشک باشد و گرم بغایت استفراغ نباید کرد بدارو قوی
و اگر هوا سرد باشد هم نشاید و اگر معتدل باشد شاید کرد آنچه خواهی
اما شهر اگر شهر گرم باشد چون خوزستان یا حبشه یا شهری سرد بود
چون شهرهای سقلاب و خوارزم استفراغ نباید کرد الا با بچه
مواقف بود و اگر شهری باشد معتدل چون شهرهای عراق و خراسان
استفراغ باید کرد و اگر معتاد نباشد مر استفراغ را پس ابتدا امتحان
باید کرد بچیزی لطیف که استفراغ کند اگر کفایت کند بدان اختصار کنند

اندکی

بحسب خلطی که غالب باشد
اما عادت اگر معتاد
بیمار باشد استفراغ پس
استفراغ باید کرد م

و اگر فضل کند بچیزی قوی تر استفراغ کند بحسب حاجت بعد از آنکه توقف
کند اما قوت اگر قوی باشد خداوند علت را استفراغ افکند چندانکه
حاجت باشد و اگر قوی نباشد هم استفراغ بحسب قوت کند و اگر خلط
بسیار باشد و خداوند علت ضعیف بود استفراغ وی بیارها کند
پراکنده تا هم قوت نگاه دارد و هم خلط را استفراغ کند و اول باید که
بداند که خداوند علت چه صناعت کند بحسب صناعت استفراغ
کند اگر در صناعتش حرکت بسیار بود استفراغ نکند و اگر حاجتمند
بود لابد بچیزی لطیف و اندک و اگر در آن صناعت حرکت بسیار
نباشد و آسوده بود استفراغ باید فرمود البته و توقف نکند اما قصد
کردن ماده چنان باید که قصد کند بجذب ماده بدان عضو که با عفونت
مران ماده قصد تیم را که آن عضو علیل خطر باشد دوم آنکه جذب
کند باعضای دیگر و آن سه خصلت باشد یکی آنکه جایش در تن بر خلاف
ناحیه موضع عضو باشد که از وی خواهد استفراغ و اگر آن عضو بر بالا
باشد که استفراغ باید کرد و چون خواهی که جذب کنی بعضو زیر باید
کرد و اگر عضو زیر باشد پس جذب بر بالا باید کرد دوم چون خواهی
که جذب کنی از عضوی بعضوی باید که آن عضو برابر باشد در استقامت
اگر استفراغ از جانب راست خواهی جذب هم بر راست باید کرد و اگر از

جاذب جب خواهی جذبش هم از جب باید کرد سیم آنکه عضوی که خواهی که از و
جذب کنی نشار که باشد بدان عضو که جذب بدان کنی تا ترک نشار کند
رحم با پستان که چون جذب کنی بدان از رحم ترف باز استد پس باید
کاینهمه بدانی که این اصولیست که بدان کار باید کرد پس واجب باشد که تدبیری
کنی بحسب آنچه می بینی که وقت باشد که حاجت باشد باستفراغ باشی و تقویت و
پیچبار که بیار ها باید کرد تا مراد حاصل شود **باب چهارم** در شیافهای
تیز و نرم **شیاف سفید اوتی** نافعست مر ابتدای رمد را و در وجع را نشاند
و رمد گرم زایل کند بگیر اسفیداج ارزیز هفت درم آب سود کرده و صمغ
عربی چهار درم افیون یکدرم کثیرا یکدرم جمله داروها چهار است هر یکی
جدا جدا بکوب و بیز و وزن کن پس بهم آمیز پس بسرشش بسفیده خایه
مرغ و شیاف کن **شیاف سفید ارزیزی** با افیون نافعست رمد را و نیکو بود
مر لحم را و کنارها را پاک کرداند بگیرند سفیده ارزیز پاک کرده شسته
هشت درم انزروت پرورده بشیر خر یکدرم کثیرا و افیون از هر یکی یکدرم
صمغ عربی چهار درم همه پنج داروست بساید جدا جدا و بیزد و وزن
کند و بهم آمیزد و بساید بغایت نرم و بسرشند بسفیده خایه و شیاف کنند
شیاف سفید افیونی نافعست اول رمد را نیک باشد در وجع و نشاند
گرمی را بگیرند ارزیز شسته آب سوده مغسول کرده ده درم انزروت

و تخدیر کند

سفید پرورده بشیر خر سه درم کثیرا و صمغ عربی سوده نرم کرده از
هر یک سه درم نشاسته گندم قلیمیا سیم آب سوده کرده دو درم
افیون یکدرم جمله داروها هشت گونه است جمع کنند و بسایند و بیزند
بحریر و بسرشند بسفیده خایه و شیاف کنند و در سایه خشک کنند
و کار بندند **شیاف سفید** نافعست آخر رمد را و قرحه را پاک کند و مندمل
کرداند بگیرند سفیده ارزیز آب سوده کرده ده درم انزروت
پرورده بشیر خر سه درم صمغ عربی چهار درم قلیمیا سیم آب
سوده کرده دو درم افیون نیم درم نشاسته ده درم جمله داروها
هشت است جمع کنند و هر یک جدا جدا بکوبند و بیزند و بسایند
بغایت و بسرشند بسفیده خایه مرغ و شیاف کنند و بوقت حاجت
بکار برند **شیاف سفید** نافعست مر ریش را و بثره را بگشاید و بیرون
آرد و ریم سطبر شده را بگیرند سفیده ارزیز آب سوده کرده هشت درم
انزروت پرورده بشیر خر کثیرا افیون از هر یکی یکدرم صمغ عربی چهار درم
کندر نیم درم جمله داروها شش است بساید و بیزد جدا جدا و به آب
باران بسرشته شیاف کند **شیاف سفید** نافعست مر شیاف رمدها را بگیرند
صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک دو درم سفیده ارزیز پنج درم
افیون قلیمیا سیم هر یک یکدرم داروها بسرشند بسایند نرم و بسرشند

را به باران و شیاف کنند و بسایه خشک کنند **شیاف سفید** نافعست مر آب را بگیرند صمغ عربی و کثیرا و نشاسته هریک یکدرم سفیداب ارزیز مغسول نیم درم افیون و قلیمیا هریک یکدرم همه شش داروست بکوبند و به بیزند جدا جدا و بسرشند بسفیده خایه مرغ و شیاف کنند و بسایه خشک کنند

شیاف سفید نافع است رمد را و درد و ریش را بگیرند انزروت پرورده بشیر خر و سفیده ارزیز هریک پنج درم صمغ عربی ده درم کثیرا دو درم قلیمیا سیم و افیون هریک یکدرم جمله داروها هفت بکوبند جدا جدا و به بیزند و بسایند با سفیده خایه مرغ و شیاف کنند

شیاف سفید نافعست رمد را که ریش نباشد بگیرند سفیده ارزیز ده درم انزروت سفید پنجدرم نشاسته یکدرم کثیرا و افیون از هریک نیم درم بسایند و بسرشند باب بادیان و شیاف کنند جمله داروها پنجست

کحل الباجل نرم و نافعست ریش را و درد صعب که با ریش باشد و چشم که مزاجش گرم باشد و جفن را انفتار و دو موسار را سخت کند و جرح را مندمل گرداند بگیرند آبار و سفیده ارزیز و روی سوخته و سرمه اصفهانی و توتیای کرمانی و قلیمیا زر و سیم آب سوده کرده ده درم افیون ده درم جمله ده است بکوبند و به بیزند و بسرشند با سفیده خایه مرغ و شیاف کنند و بسایه خشک کنند

شیاف سفید نافعست اول رمد را و درد صعب را شاید بگیرند سفیده ارزیز آب سوده کرده هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون و کثیرا از هریک یکدرم این چهار گونه است جمع کنند و بکوبند و بحریره بیزند و بسرشند بسفیده خایه مرغ و شیاف کنند و بکار برند م

در آخر نسخه ش م

خضراپ سازد

شیاف آبار معتدل معمول نافع است مر ریش و بثره و کهنه المده را و فضج افگند و بگشاید و خضرا پر سازد بگیر آبار و روی سوخته و توتیای کرمانی و سرمه اصفهانی و سپیده ارزیز و قلیمیا سیم و زر هریک پنجدرم آب سوده کرده و بسایه خشک کرده کندر سفید یکدرم و نیم افیون نیم درم صمغ عربی کثیرا از هریک پنجدرم نشاسته چهار درم و این ده داروست بسایند و به بیزند بحریره و بسرشند بسفیده خایه مرغ و شیاف کنند

شیاف آبار لطیف و نافع ریشی را که گشاده باشد و خضرا که با درد بود و با آن جفن درشت باشد بستانند آبار و سرمه و روی سوخته و توتیای هندی و اسفیداج ارزیز از هریک پنجدرم آب سوده کرده صمغ عربی و کثیرا از هریک چهار درم نشاسته دو درم افیون نیم درم داروها ده است بسایند بحریره و بسرشند بسفیده خایه مرغ و شیاف کنند

شیاف آبار آزموده است و نافع سوره سار و ریش را و حرارت مفرط که در چشم باشد و بقایای بثره را بگیرند قلیمیا زر سپیده ارزیز و روی سوخته هریک هشت درم ارزیز سوخته چهار درم سرمه اصفهانی یکدرم نشاسته صمغ عربی کثیرا از هریک هشت درم افیون و عنبر هریک یکدرم و نیم کندر سه درم داروها یازده است جمع کنند و بکوبند جدا جدا آب سوده کرده و آنچه سوده نیست بسایند بغایت و بسرشند بسفیده خایه

مرغ وشیاف کنند **شیاف آبار** نافعست ریش و موی ساره و بقیه نتو وخشونت
را وقوی کند بصر را بگیرند صدف سوخته ارزیز سوخته سرمه اصفهانی
توتیای هندی اسفیداج ارزیز صمغ عربی از هر یک هشت درم مروارید افیون
از هر یک نیم درم داروها هم بند بسایند آنچه آب سود نیست آب سود کنند
بغایت نرم و بسرشند سفیده خایه مرغ و بسایه خشک کنند **شیاف**
احمر حاد آزموده است و نافع سبل و گر را و سفیدی گوشت افزونی را
بگیرند شادنج شسته اب سود کرده مصول کرده بسایه خشک کرده ده
درم صمغ عربی شست درم زنگار صافی پنج درم روی سوخته چهار درم
قلقطار سوخته پنج درم همه داروها داهست بکوبند و بیزند و بسرشند
بسیکی کهنه وشیاف کرده بسایه خشک کنند **شیاف احمر حاد آبار بزرگ**
نافع است مرگمن سبل و ناخنه و لحم زیاده را و قطع کند پاض را بگیرند
شادنج اب سود کرده ده درم روی سوخته و قلقطار سوخته هر یک هفت
درم زنگار صافی هشت درم صمغ عربی پنج درم شب یمانی و افیون هر
یک دو درم زعفران یکدرم و نیم داروها هشتاست بکوبند و بسرشند
بسیکی کهنه وشیاف کنند **نسخه علی زند علی شیاف احمر حاد** نافع است
سبل لحم الزیاده و سپیده و کهنه الجفن را بگیرند شادنج عدسی
آب سود شش درم صمغ عربی پنج درم روی و قلقطار سوخته هر یک دو

و وردی

وشیاف کنند

و ببیزند

درم افیون نیم درم زنگار صافی دو درم زعفران و مر هر یک دانگی و نیم
صبر سقوطری نیم درم همه داروها نرم است و بسایند و بیزند و بسیکی
کهنه بسرشند وشیاف کنند **شیاف احمر لین** نافع است مر هر که را که گر
باشد و سبل و سلاق را و سرخی چشم و درشتی جفن و طرفه و سده را
همه بکیست بگیرند شادنج آب سود کرده شانزده درم روی سوخته
شسته سه درم سپید مروارید و سپیده ارزیز و شنگرف هر یک
دو درم صمغ عربی و کثیرا هر یک دو درم و نیم زعفران نیم درم
داروها نیز و داست بکوبند و بیزند و اب سود کنند آنچه اب سود نیست
و بسایند جدا جدا و وزن کنند و در هم آمیزند و دیگر باره بغایت
نرم بسایند و باب باران بسرشند وشیاف کنند **احمر لین دیگر**
نافع است آب گرم و درشتی جفن و اول جرب و سیلان و درد چشم را که از رطوبت
بود بگیرند شادنج اب سود ده درم روی سوخته هشت درم سپید مروارید
سفته و سادنج هندی هر یک چهار درم صمغ عربی و کثیرا و مر صافی هر یک
دو درم خون سیاوشان قاطر و زعفران هر یک یکدرم همه داروها داهست
بکوبند و اب سود کنند آنچه اب سود نیست و وزن کنند هر یک جدا
و در هم آمیزند و بسایند دیگر بغایت نرمی و بسرشند باب باران شیاف
کنند **شیاف مرزنگوش** نافعست مر ابتدای اب و انتشار و شب کوری و تاریکی را

کهربا و دانگی خون سیاوشان
قاطر نیم درم

بگیرند هلیله زرد و توتیا شیر از هر یک دو درم زنجبیل حبشی پنج درم
حضض ده درم در نهند حضض را در آب سنند با و مرزنگوش پس
جمله داروها که جهار است بکوبند و توتیا را آب سوده کنند و در هم امیزد
تا سرشته شود و شیاف کنند شیاف قصب نافع است ناخنه و سبل
تنک و کرد و زیادتی گوشت را بگیرند نشاذنج اب سوده کرده دوازده درم
روی سوخته وصمغ عربی هر یک شش درم قلقطار سوخته و زنگار
صافی هر یک دو درم افیون یک درم و نیم بسایند و به بیزند و بسرشند
بسکی و آب بادیان و شیاف کنند و بسایه خشک کنند شیاف قلقند
نافعست ناخنه را اگر غلیظ باشد و ترسند که باهن علاج کنند این
شیاف بردارد و باهن احتیاج نیفتد بگیرند روی سوخته پنج درم
زنگار ده درم نوشادر نیم درم قلقند سوخته و زرنیخ مصعد از هر یک یک درم
همه داروها بکوبند و بیزند و در سکی افکنند تا تر شود و یک هفته دست
بازدارند پس شیاف کنند شیافهای دراز چنانکه پیدا باشد و چون ناخنه
را خواهند که بی آلت بردارند بدین شیاف ناخنه را بمالند و بردارد
و لحم الزیاده را شیاف زنگاری نافع است لحم الزیاده را و ناخنه و کرا که سطر
بود و غده را بگیرند اسفیداج ارزیز و اشق وصمغ عربی هر یک ده درم
نشاسته پنج درم زنگار بغایت صافی پانزده درم قلیمیا سیم سه درم

افیون سه درم داروها منقت جمع کنند و بکوبند و به بیزند و بگیرند آب
سداب بمقدار که خواهند که داروها را سرشته شود و یک نیمه از آن آب
در هاون افکنند و اشق را بدان حل کنند و داروهای دیگر در آنجا
افکنند و بجنبانند تا جمع شود و اگر تمام تر نشد و باشد چنانکه شیاف
توان کرد پس اندک اندک تر میکنند به آب سداب و میزنند تا چنان
گردد که شیاف توان کرد شیاف کنند و بسایه خشک کنند و بکار
برند شیاف اخضر نافع است مر سبل و کرو سفیدی و اثر و کمنه الجفن را
بگیرند زنگار صافی سه درم قلیمیا سیم و اشق وصمغ عربی و سفیده
ارزیز هر یک دو درم جمله پنج داروست بکوبند و به بیزند و بسرشند باب
سداب تر و شیاف کنند و بسایه خشک کنند و بکار برند شیاف
اخضر دیگر نافعست باد سبل و کرو کمنه و سلاق و استرخا را بگیرند نشاذنج
دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار قلقطار سوخته هر یک پنج درم
زعفران و افیون هر یک یکدرم جمله شش داروست بکوبند و به بیزند
بحریر و بسرشند باب سداب یا آب بادیان و شیاف کنند و
بسایه خشک کنند اخضر دیگر نافعست سبل را بگیرند سفیده ارزیز
و اشق وصمغ عربی از هر یک دو درم زنگار سه درم و نیم جمله چهار
داروست بکوبند و به بیزند و بسرشند بآب سداب و شیاف کرده بسایه

خشک کنند شیاف دینارگون نافع است درد چشم و گرمی و سرخی و
طرفه را بگیرند قلیمیا زر و روی سوخته هر یک دو درم بسد مروارید
خون سیاوشان قاطر هر یک دو درم و دو دانگ زعفران و کثیرا و
زرد چوبه و نشاسته از هر یک درمی چهار دانگ جمله داروها [illegible]
بکوبند و بپزند و آب سوده کنند آنچه سوده نیست و جدا جدا کشند
و درهم آمیزند و بسایند باب باران و شیاف کنند و بسایه خشک کنند
شیاف [illegible] نافع است سلاق و حرقت و سبل و گرگین کشته سفیدی
و شعر زائد را و ناخنه و گوشت زیاده را بگیرند صمغ عربی و کثیرا
و قلیمیا سیم و سپیداروزیز و مر صافی و صبر اسقوطری و زنگار
صافی و زرنیخ و قلقطار و روی سوخته و دار فلفل و فلفل سفید و نشاسته
عدسی و فوه و نشاسته و زرد چوبه و سکر العشر و توبال مس سوخته
هر یک دو درم انزروت سفید آدرم خون سیاوشان قاطر و اقاقیا
از هر یک درمی اشق سه درم [illegible] یکدرم جمله دارو [illegible]
هر چه سوده نیست آب سوده کنند و هر چه صمغهاست حل کنند باب
سداب تر و آب حماض ترنج و شیاف کنند و بسایه خشک کنند شیاف
دیزج صغیر منفعتش چون منفعت اولست بگیرند زنگار شسته درم
صمغ عربی و اشق هر یک چهار درم قلیمیا زر و افیون هر یک دو درم [illegible]

بروز

ارزه یکدرم

باد رزو یکدرم و نیم همه داروها شش است بکوبند و بپزند و باب
سداب تر کرده بسرشند و شیاف کنند و بسایه خشک کنند شیاف
[illegible] نافع بود سبعه و غشاوه و ریح السبل و آب و تاریکی را بگیرند
قلیمیا زر فلفل سیاه افیون هر یک چهار درم فلفل دو درم شیاف مامیثا
و صمغ عربی هر یک هشت درم زرد چوبه و نمک سندی هر یک دو درم بوره
ارمنی دوازده درم زرنیخ زرد یکدرم همه داروها دست خرد بسایند
و بپزند و بسرشند باب باران و شیاف کنند شیاف طرخماطیقون نافع است
کهنه الجفن و جرب و ریح السبل و استرخا و سیلان را بگیرند شادنج آب
سوده کرده دوازده درم صمغ عربی یکدرم زنگار صافی پنج درم قلقطار
سوخته پنج درم روی سوخته چهار درم افیون و زعفران هر یک یکدرم
جمله هفت دارو است بکوبند و بپزند و بسرشند بسپیدی خایه و آب باران [illegible]
و شیاف کنند شیاف فرفیون نافع است ابتدای آب را و خلط و رطوبت را
بگیرند زهره هر حیوانی که موجود باشد سه درم بسایند و بپزند و بسرشند
باب بادیان و شیاف کنند شیاف مرارات بزرگ که معروفست
[illegible] نافع است ابتدای آب و انتشار و ظلمت و شبکوری و سده و غلیظ
شدن رطوبت را بگیرند زهره باز و باشه و عقاب و کلنگ و کبک
ماده و نر و [illegible] و دراج و آهو و بز کوهی و گورخر و روباه و گرگ و

شیر و کفتار و پلنگ و یوز و شغال و خرگوش و خوک و خرس و فیل و کلاغ
و گربه و سلحفاة بری و خرسنگ و پسه و گاو کوهی و بز و سگ خوارة و قنفذ و
و بط و خربط و مرغ آبی و طام و شب پره و خارپشت و ماهی چه پابانی
و سوسمار و خر و سگ آبی و طیهوج و همای و غلیواج و طوطی
و شاهین و مرغ و بلح و شترمرغ و کنجشک و سگ آبی و اشتر و خارانداز
و زاغ سیاه و زاغ پیسه و زاغ سرخ و سار و عقعق و بوم و زاغ کوچک
و فاخته و موسیچه و راسو و قمری و طاوس و حبه مرغ و بلح و بلبل و هزار
دستان و پرستوک و سقا و کنجشک زرد و کنجشک کمس کر و سار
و سعفر و موش و کنجشک کوهی که ابلق باشد و بطیل و ابابیل و کنجشک
کردم جنب باشد و گربه دشتی و بوتیمار و حوصل و افعی و سنجاب و
کبک دری باید که اینهمه زهرها بگیرد و چون خواهد که در هم آمیزد کیفیت
و کمیت نگه دارد قیاس که درکیت روا بود و وزن کند مثلا جانوری که
بزرگتر بود از مراره او سه درم بگیرد و آنکه کوچکتر بود درمی و نیز در
کیفیت نگاه کند چون جانوری بغایت گرم بود کمتر کنند و آنچه میانه بود بحد
اعتدال و آنچه غیر آن باشد زیاده کنند چون برین قیاس کند از هر یکی خرد
بساید و سکبینج را حل کنند در آب بادیان چندانکه زر گردد و چندانکه
شیاف توان کرد و باید که همه زهرها را بسایه خشک کنند و شیاف کنند و در سایه

و کنجشک جل ه

و معول ه

کبک بجیر و م

خشک کنند و در برنی آبگینه نهند و بوقت حاجت بکار برد و این شیاف
جمع نتوانند کرد الا پادشاهی بزرگ که بزرگی کاری در از اما من شیافهای
مرارات بگویم که هر کس تواند ساخت و همان فعل کند **مرارات میانه**
که ابو علی بکمال ساخته بگیرند زهره شیر و گرگ و کفتار و سگ شکاری و
بز کوهی و خرگوش آهو و روباه و جشره و گور خره کلنگ و باز و دراج
و عقاب و ماهی شبوط از هر یک بسایه خشک کرده برابر وزن کنند
و سرشند باب بادیان چنانچه شیاف توان کرد **شیاف مرارات کوچک**
منفعتش همین منفعت اول است بگیرند زهره کلنگ و ماهی شبوط
و کبک نر و کرکس و عقاب و باشه از هر یک یکدرم و فرفیون شحم
حنظل و سکبینج از هر یک یکدرم شحم حنظل و سکبینج حل کنند با بادیان
و شیاف کنند **شیاف مرارات معمول** نافعست و مجربست که بمرارات
نزدیک بگیرند زهره کرکس و مار و کبک و ماهی شبوط و گاو دریائی و سلحفاة
و شفنین و کلنگ و روباه و کنجشک و فراشنک از هر یک جزوی جمع
کنند و باید که با عسل سرشند و شیاف کنند و قومی از اطبا
برین مرارات زیاده کنند اشق و مر و سکبینج و نوشادر و نمک اندرانی
و قلیمیا زر و زنجبیل و مارقشیثا و کلس و توتیای هندی و زعفران
و فیل و روغن بلسان و عود بلسان و در آن وقت که شیاف آمیزند

از هر زهره که یاد کردم درین نسخه یکدرم کرده اند و ازین داروها
نیمدرم جمع کنند و داروها خرد بسایند بحد غبار و باب بادیان
بسرشند و شیاف کنند **شیاف مرارات** دیگر موجود باشد و زهرهاش
پاک باشد چنانکه کس را ازان کراهیت نباشد و نفعش نفع شیاف
بزرگ باشد بگیرند زهره کلنگ و کبک و کرکس و باز و ماهی شبوط و سلحفاة
و خرگوش و کرگ و خروس و صعوه العرجا و زبو کاو و سفیس و روباه
و کنجشک و فراشتک از هر یک خشک کرده جزوی بانگبین و آب
بادیان تر بسرشند و شیاف کنند و قومی با این زهرها بیامیزند
سکبینج و اشق و نوشادر و نمک اندرانی و قلیمیا رزو زنجبیل و
مامیثا مکلس و مقل و توتیا سندی و زعفران و فلفل زهره و
روغن بلسان از هر یک یکدرم زهرها نیمدرم باب بادیان تر بسرشند
تا قویتر شیاف کنند **شیاف دمعه** نافعست دمعه و خارش و
سوزش را بگیرند توتیای کرمانی ده درم بلیله زرد ده درم حضض
مکی سه درم صمغ عربی ده درم زعفران نیم درم داروها جمله شش است
بسایند و بحریره بیزند و بسرشند باب غوره و شیاف کنند و بسایه
خشک کنند **شیاف معرکی** نافع است سیلان و تری چشم را بگیرند قلیمیا
زر هشت درم کحل اصفهانی و اقاقیا از هر یک بیست درم فلفل سیاه و فلفل زهره

مرار از هر یک سه درم افیون یکدرم سپیده ارزیز درمی روی سوخته دوازده
درم صبر و جند بید ستر و سنبل و ساذج هندی از هر یک سه درم سکر
پنجدرم صمغ عربی بیست درم جمله داروها پانزده است بکوبند و بیزند
و بسرشند باب باران و شیاف کنند **شیاف ابیض** سفیدی چشم را برد و
بگیرند سحوقیا ده درم کف دریا چهار درم زنگار دو درم سکبینج و
اشق از هر یک درمی جمله داروها پنج است بکوبند و بیزند و بسرشند
باب مامیران و وج و شیاف کنند **شیاف کندر** نافع است قرحه و
بثره را بگشاید و نضج افکند و کند المده بگشاید بگیرند اشق و انزروت
از هر یک پنجدرم کندر ده درم زعفران دو درم جمله داروها چهار است
بکوبند و همه را حل کنند باب حلبه و کندر را بسرشند و بدان شیاف
کنند **شیاف سیاه** نافع است سبل اگر مزاجش گرم است بگیرند اقاقیا مر
و صینی شسته صمغ عربی از هر یک هشت درم روی سوخته پنجدرم
ارصاص افیون مصری از هر یک درمی نیم و همه داروها هفت است بکوبند
و بیزند و باب بادیان بسرشند و شیاف کنند **شیاف بیوبا** نافع است
رمد و بثره و گر او درد نباشد و سرخی ببرد و اما سر نباشد بگیرند قلیمیا
سیم روی سوخته از هر یک سه مثقال کثیرا و مامیثا و اقاقیا و صمغ
عربی از هر یک دو مثقال افیون و زعفران از هر یک یکمثقال بکوبند و

جمله هشت است

به پزند و بسرشند بسفیده خایه مرغ و شیاف کنند **شیاف لولو** نافع است
سرخی را که در چشم باشد و درد و آب دویدن را و چشم قوی کند بگیرند
شادنج هندی و اقاقیا و مامیثا رسیانی و فلفل و مره و مر و صبر و سنبل
گل سرخ و زعفران از هر یک درمی افیون دو درم جمله دارو سوده را
بسایند و به پزند و بسرشند باب بادیان و بکار برند **شیاف سرخ**
نافعست چون براندهای کبودی چغین را و خون که مرده باشد در محل زخم
بگیرند زرنیخ سرخ و سنگ بلبل و نمک اندرانی از داروها چهار است
بسایند و در اندازند که نافع بود و کبودی ببرد **شیاف ذکر** نافع است
نقصان لحمه را که در ماق بود بگیرند مامیثا یک درم زعفران دو دانگ
صبر سقوطری نیم درم شب یمانی سوخته دانگی و قاق الکند دو دانگ
داروها بخت بسایند و به پزند و بسرشند و شیاف کنند و در حکاکه
آن لحمه الماق باشد **شیاف طرفه** نافعست طرفه را در وجع نشاید
بگیرند قلیمیا سیم و روی سوخته از هر یک درمی سپید مروارید از هر یک
نیم درم خون کبوتر بچه یک درم زردچوبه دو درم زرنیخ سرخ دانگی
اقاقیا دانگی زعفران دانگی شکر طبرزد دو دانگ نشاسته دانگی کثیرا
دو دانگ داروها دوازده است بسایند و بسرشند باب باران و شیاف
کنند **شیاف حلوانی** نافعست اشقاق و ناودرا که در ملتحمه افتد و اماس که در

و در کها بینی نافع

ملتحمه

ملتحمه افتد بگیرند روی سوخته سه درم اقاقیا دو درم کثیرا دو دانگ صمغ
عربی و سنبل الطیب و زعفران از هر یک یک درم داروها شش است
بسایند و به پزند و باب باران شیاف کنند **شیاف سیاه** نافعست
ناودرا که در جفن چشم افتد بگیرند روی سوخته درمی زعفران نیم درم
مروارید و سپید سرخ از هر یک درمی مامیثا رسیانی افیون از هر یک درمی
اقاقیا نیم درم داروها هفت است شیاف سازند **شیاف گلنار** بگیرند گلنار
خرد که از درخت نیفتاده و قلقدیس و اقاقیا و صمغ عربی از هر یک نیم درم
مازوی سبز سه درم داروها پخت و اگر گلنار نیابی از آن چوب
که در میان انار باشد که آن را شحم الرمان خوانند بجای گلنار بکار برد
همه را بکوب و به پز و آب بسرشی و شیاف سازی **شیاف گل** جامع
و منفعت کند دردهای صعب چون درد شبره و ریش غایره و ورنخ
که در ریش قرنی باشد و درد نتو و کمنه الده که بر قرنی باشد و ریمی که در
غشاها باشد و مادها که در قرنی و چشم دوشیده باشد برون کار واند
و درد چشم کهن و بیماریهای چشم که عسر شده باشد بگیرند گل تازه پاک
کرده و در سایه خشک کرده مثقال دو درم قلیمیا سوخته آب سوده کرده
دو مثقال توتیا مس دو درم و سنبل الطیب دو درم مرشید درم
زعفران شش مثقال افیون سه مثقال صبر صفهانی سه مثقال نکا چهار مثقال

و نیم م

به پزند و م

صمغ عربی پنج وچهار مثقال همه داروها است جدا جدا بکوبند و
بسرشند بآب باران وشیاف کنند ودر سایه خشک کنند ودر
برنی آبگینه نهند **شیاف مرارة** منفعت کند ابتدای آب وانتشار را
نفعی عجب دهد بگیرند زهره قطره ودر سکره بریزند ویکدرم
انگزد در کوهی نهند ودران زهره میمالند تا حل شود پس درانجا افکنند
یکدرم روغن بلبان وبگذارند تا در سایه خشک شود وچون خشک
شد بر آن حد که شیاف تواند کرد بآب بادیان ووقت حاجت
بسایند ودر چشم کشند **شیاف مبدل الارات** نافعست ابتدای آب وانتشار
وغشاوه وتاریکی را بگیرند سداب وبوره ارمنی وتخم ترب
وصبر اسقوطری وزعفران وخردل ونمک هندی ومقل سیاه
از هریک سه درم نانخواه ونوشادر وزنگار رصاصی از هریک دو درم
ونیم استخوان هلیله کابلی سوخته بادیان وبلبل سفید وکف دریا
از هریک چهار درم بچه فراشتک سوخته ونوشادر وپوست غرب
وآب غرب خشک کرده از هریک دو درم مرصافی شش درم دار
بلبل سه درم ونیم سوسن سه درم ونیم توتیای هندی سه درم ونیم
جمله داروها پنج وشش است هریک را جدا جدا بکوبند وحل کنند
وبسایند بغایت نرمی وبه پرند بحریر پس بگیرند آب ترب وآب

سداب وآب بادیان از هریک برابر واین داروها درها افکنند
ودرین آبهای سه گانه تر میکنند تا کم کم نیک پرورده شود پس
شیاف کنند ودر برنی آبگینه نهند وهر روز دو بار بامداد و
شبانگاه در چشم میکشند چنانکه بامداد ناشتا باشد چه هر وقت که
معده خالی بود نفع بیشتر بود **شیاف روغن بلبان** نافع بود مر ابتدای آب
وغشاوه وانتشار را ورطوبت را که جامد بود بگیرند قلیمیا زر وسفیده
ارزیز از هریک بیست درم رب غوره دو درم بلبل سفید وروغن
بلبان از هریک پانزده درم افیون چهار درم صمغ عربی دوازده
درم جمله داروها هفت است بکوبند وبه بیزند ودر روغن بلبان میریزند
وهمه را بآب باران بسرشند وشیاف کنند ودر برنی آبگینه نهند
شیاف بصر تیز کند نافعست مر حدت بصر را وقوی کرداند بگیرند سداب
وچاوشیر وسکبینج ونمک اندرانی وزنگار رصاصی وانگزد وپلپل وعسل
از هریک جزوی جمله داروها ده است بکوبند وبحریر بیزند وبروغن
بلبان بسایند وبا عسل بامیزند وجمله را بآب بادیان تر
بسرشند وشیاف کنند ودر سایه خشک کنند **شیاف دیگر** که بصر را
تیز گرداند وتحلیل افکند تحلیلی قوی بگیرند اشق دو مثقال ونیم
زنگار قلیمیا سیم از هریک دو مثقال نوشادر سه مثقال جمله داروها

هفت است هر یکی را جدا جدا بکوبند و اشق و مر با آب سداب [حل] کنند و بهم
باید که حل کنند جمله داروها در وی بسرشند و شیاف کنند **شیاف دیگر**
نیکو بود حدت بصر را و ابتدای آب را و تحلیل کند بثره را تحلیلی قوی
بگیرند زهره بلحات(؟) صحرایی و سیلان شهد از هر یک یکدرم و نیم همه
خرد بسایند و بدان سیلان شهد بسرشند و شیاف کنند و بکار برند
یا با آب باران تر کنند یا با آب بادیان **شیاف دیگر** که تحلیل اندک کند
و چشم را قوی گرداند بگیرند نوشادر از هر یک دو درم میل سفید
نیم درم سنبل یکدرم قلیمیا سیم هشت درم داروها پنج است بکوبند و
بسرشند با آب بادیان تر و شیاف کنند **شیاف دیگر** و منفعت کند خون
چشم و انصباب ماده را بچشم و درد چشم کهن و بثره و درد و صعب(؟) بگیرند
گل ماک(؟) کرده از بن سرو خوش خشک کرده در سایه پنجاه و دو درم زعفران
شانزده درم لسان العصافیر چهار درم توبال مس و شادنج مندی(؟) زهر
یک دوازده درم صمغ عربی بیست درم کحل و افیون هر یک درم
همه داروها هشت است بکوبند و بیزند و شیاف کنند و در سایه خشک
کنند و در آبگینه نهاده بکار برند **شیاف غرب** بگیرند صبر و کندر و انزروت
و دهن(؟) سیاوشان و گلنار و سرمه و شب یمانی هر یک دو درم زنگار نیم درم
داروها هشت است بکوبند و با آب بسرشند شیاف کرده بسایه خشک کنند و بکار

[illegible]

برند با آب گل صد برگ انگاه غرب را بدو شیاف تهی شو(؟) و دو دارو در ماق
چکانند سه چهار بار و هر بار ساعتی صبر کنند و بخسبند **باب** پنجم در دردها
که در علاج چشم بکار برند **ذرور اغبر** نافع است کره و سبل و قروح چشم
را بگیرند توتیای کرمانی پرورده با آب باران و مصول کرده و شیح سوخته
از هر یک ده درم شکر طبرزد سفید پنج درم داروها سه است بسایند بغایت
نرم و در آبگینه نهاده بکار برند **ذرور ملکی** نافع است آخر بد(؟) و جرب
و رمص و گرانی چشم و علتی که در چشم باشد بگیرند انزروت جلال سفید
بشیر خر پرورده ده درم صبر اسقوطری دو درم داروها [illegible] است بسایند
و بیزند و بکار برند **ذرور سفید مامیثا** نافعست رمد را که از گرمی خیزد و درشتی
که از گرمی خاسته باشد بگیرند انزروت سفید بشیر خر پرورده هشت درم
نشاسته گندم چهار درم داروها [illegible] ده است بسایند و بیزند و
بکار دارند **ذرور صفا** نافعست رمد را و درد او و حرارت را بگیرند نشاسته
گندم و صمغ عربی هر یک ده درم داروها چهار است بکوبند و بسایند
و بکار برند **ذرور [illegible]** بردارد سپیدی چشم را بدانستن(؟) قوی بگیرند مسحوقا(؟)
کف دریا و بعر الضب و بوره ارمنی و شکر حجازی از هر یک پنج درم
و مامیران از هر یک ده درم مرو را چو شانند در صد درم آب تا
با پنج ده درم آید و این داروها سوده بیخته بدین آب ترکنند

جلال صبر

صمغ عربی دو درم جمله داروها چهار است بسایند و
بیزند و بکار برند **ذرور زنجار مروارید** نافع است
رمد کهنه را بگیرند انزروت جلال سفید بشیر خر
پرورده و زعفران(؟) بستان بدان مقدار که ترگردد پس
بر طرف آبگینه براندایند(؟) تا خشک شود در
سایه بعد از آن بسایند و بیزند و بکار دارند
ذرور دیگر مامیثا نافعست رمد را و ورم
و گرانی چشم را بگیرند انزروت پرورده بشیر خر
چهار درم شیاف مامیثا دو درم صبر اسقوطری دو
درم افیون و زعفران هر یک نیم درم همه داروها

[illegible]

تا خشک شود در سایه انگاه خرد بسایند و به بیزند و در برنی کنند و
چون خواهند که بکار برند خداوند علت بگرمابه فرستند و چون از گرمابه برآید
در وقت این ذرور یک تسو بران سفیده افکنند و صبر کنند تا یکساعت
برآید و درد بیارامد انگاه بزبان بلیسند تا بردارد سفیده را اگرچه قوی شده
ذرور صدفی نافعست درد چشمی اگر از گرمی خاسته باشد بگیرند صدف سوخته
و مروارید از هریک دو درم نشاسته گندم چهار درم صمغ عربی دو درم
قلیمیا سیم و سرمه از هریک درمی داروها جهارست بسایند و به بیزند و بکار
برند ذرور نکاه یا بی نزدی نافعست رمد را که باخر آمده باشد و مرض گرانی را
بگیرند انزروت پرورده بشیر خر ده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته
یکدرم کف دریا نیم درم داروها جهارست بکوبند و به بیزند و بکار برند
ذرور زردی نافع است رمد را اگر کهنه شده باشد و درد و ریح و اول
جرب را بگیرند انزروت پرورده بشیر خر هشت درم ماميثا
رسانی دو درم صبر اسقوطری افیون و تخم گل و نشاسته از هریک نیم درم
بسایند و به بیزند و بکار دارند ذرور زرد دیگر نافع است درد و ریح را بگیرند
انزروت پرورده بشیر خر ده درم ماميثا دو درم ذرور زرد بزرگ
سه درم نشاسته چهار درم داروها جهارست بسایند و به بیزند و بکار برند
ذرور وردی نافعست مرتیش را بگیرند انزروت پرورده دو درم چشمیزج

درمی کافور نیم دانگ تمام
داروها چهارست بکوبند
و به بیزند و بکار برند ذرور
رمانی نافعست و جلا کند
مژه چشم را بگیرند نشاسته
گندم

نیم درم خرد بسایند و بکار برند روشنایی نافع است سبل ناخنه و گرد
سفیدی که افتاده بود بر دارد بگیرند شادنج شسته و روسختخه و
قلیمیا سیم و نمک سندی و بوره ارمنی و زنگار صافی و دار فلفل از هر
یک چهار درم و فلفل سفید و سیاه و کف دریا از هریک هشت درم صبر
سقوطری و سنبل الطیب و قرنفل هریک چهار درم و نیم زنجبیل و آمله
از هریک دو درم زعفران و نوشادر از هریک درمی جمع کنند و بکوبند
و به بیزند و بکار برند و اگر خواهند چون سرمه بکار برند نافع بود خاصه
کا از گرمابه بیرون امده باشند ذرور ممسک کوچک نافع است قلع اثر
و بیاض را بردارد و بگیرند بعر الضب سه درم نطرون پنج درم سحوقا
پنج درم مروارید ناسفته سه درم اشنه نیم درم پوست خایه شتر مرغ
سوخته ده درم توتیای هندی دو درم و نیم داروها دهاست بکوبند و
به بیزند و بکار برند ذرور مروارید منفعت کند مر حزرا که در قرنی بگیرند
شادنج شسته درمی شبح سوخته شسته دو درم پرورده باب باران درمی
و نیم مروارید نیم درم آبار شسته سه درم سرمه اصفهانی پرورده درمی
داروها شش است بکوبند بسایند و به بیزند و بکار برند ذرور وردی
نافع است مورساره و نتور اکه در قرنی و طبقهای چشم افتد و رشیها ترا
که در چشم افتد بگیرند پوست خایه سوزانند و اب نمک در کشتارها لند

واگر خواهند اندکی در اکنند م

وبارها ازان پوست سپک در روی آب بود وهیچ نماند انگاه پارها نمک
بشویند بارها باب خوش تا هیچ شوری نماند در روی آنها پس خشک کنند
در سایه وبکوبند تا چون غباری شود وبه بیزند وبکار برند ذرور رمانی
نافع است جرب وسبل اورا معد را مامیران چینی دو درم توتیای
کرمانی پرورده باب باران شیح سوخته پرورده باب باران توتیا ال
مس سوخته وکحل اصفهانی پرورده از هریک ده درم دارو ها نیح است
بکوبند وبه بیزند بحریر وبکار برند ذرور جرم وردی نافع است ورنه را اگر به
جرم سود وشسته ده درم شادنج مغسول ده درم بسایند مرد وبعات
نرم وبه بیزند ذرور عفران بگیرند زعفران وماميثا وکل سرخ ومروصبر و
نشاسته وصمغ عربی از هریک سه درم دارو ها هفت است بکوبند
وبه بیزند وبکار برند ذرور یاض قلع کند سفیده را بگیرند پوست خایه خنگ
تکس کبر جزوی یکرطرز دو جزو بسایند وبکار برند ذرور دیگر نافع بود
وقلع کند بیاضی اگر تازه باشد بگیرند بوره سرخ وبسایند ودر روغن
زیت ببرورند وباز بسایند نیک ودر چشم کنند بر بامداد وشبانگاه
ذرور بیاض این ذرور بیاض اشاید بگیرند توتیا وقلیمیا سیم سرطان بحری
شیح سوخته ومازو از هریک درمی دارو ها شش است بکوبند وبه بیزند و
بکار برند ذرور وردی نافع است مرتتور او وتیهای تر را بگیرند اسفیداج

دو درم ودو دانگ صمغ عربی دو درم و دانگ انزروت دو درم و نیم
روی سوخته دو دانگ شادنج شسته چهار دانگ افیون دو دانگ
دارو ها هفت است بکوبند وبه بیزند وبکار برند ذرور دردونیج منفعت کند
دردونیج را ودرد وبا را امد بگیرند انزروت وعصاره مامیثا هر یکی را اگر بگیرند
وبکوبند ودر حین بر اگنند وبر بالای حین کوسفند بر بندند تا آماس و
درد در وقت بنشاند ذرور ریانی نافعت ریشها را که در قرنیه افتد وریشه
کهنه را بگیرند انزروت چهار درم شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری
درمی افیون وزعفران از هریک نیم درم دارو ها شش است بسایند وبه بیزند و
بکار برند باب ششم در کحلها کحل باسلیقون نافع است تاریکی چشم ودمعه را
وآب را که بچشم فرود آید بگیرند کف دریا وقلیمیا زر از هریک دو درم روی
سوخته پانزده درم نمک اندرانی وساذج هندی ودار فلفل وخرمیان
وسرطان اصفهانی وسنبل از هریک دو درم قرنفل صبر سقوطری پنج درم آشنه
یکدرم هلیله زرد چهار درم نمک خمیر سه درم مامیثا سپاهانی پنجدرم این
دارو ها نوزده است بکوبند وبه بیزند وبکار برند باسلیقون پارسی همین منفعت
کند که باسلیقون بزرگ بگیرند سرمه شش درم مروارید پنجدرم توتیای
هندی زنگاری چهل درم صدف سوخته سه درم شیر املہ دو درم
پلپل یکدرم دارو ها هفت است بکوبند وبه بیزند وبکار برند باسلیقون

هندی نافعست تاریکی چشم را که از رطوبت باشد بگیرند شادنج ده درم
هلیله زرد و زنجبیل از هر یک دو درم فلفل سیاه و سفید و نوشادر از هر یک
دو درم داروها شش است کوفته و بیخته بکار برند کحل نافع تاریکی چشم
و ابتدای آب فرود آمدن را بگیرند روی سوخته شش درم سرمه اصفهانی
و قلیمیا زر از هر یک درمی داروها سه است بکوبند و بیزند و بکار برند کحل
زعفران نافع است تاریکی چشم و خارش را بگیرند زعفران دو درم دار
فلفل نیم درم فلفل سفید دانگی نوشادر دو دانگ سنبل دو درم کافور قیراطی
داروها شش است بکوبند و بیزند و بکار برند کحل شادنج نافع
باشد و قوی کرداند چشم را بگیرند سرمه یکدرم مرقشیشا یکدرم مروارید
نیم درم زعفران نیم دانگ مشک دو حبه سادج هندی درمی داروها هفت است
بکوبند و بیزند و بکار برند کحل دمعه که معروفست بترسالی نافع است
آب دویدن و خارش را بگیرند فلفل سیاه دو درم مارقشیشا پنج درم
آمله و توتیای کرمانی از هر یک دو درم صدف سوخته سه درم سرمه
صفهانی شش درم بکوبند و بیزند و بکار برند کحل که مژه بر آرد
و نیکو کند دانه خرمای سوخته پنج درم دو کندر چهار درم لاجورد ده درم
این داروها سه است بکوبند و بیزند و بکار برند کحل عزیز نافع است تاریکی
و غشاوه و آب دویدن را بگیرند روی سوخته سادج هندی توتیا هندی

شادنج از هر یک دو درم زعفران سرمه صفهانی صبر سقوطری و قلیمیا
زر از هر یک دو درم فلفل سفید و دار فلفل و نوشادر از هر یک نیم درم مشک و
کافور از هر یک دو حبه داروها سیزده است بکوبند و بسایند و بحریر بیزند
و بکار برند کحل روشنائی که معروفست نافعست غشاوه و دمعه را بگیرند
مامیثا و فلفل و دار فلفل و زعفران و سادج هندی و سنبل و افیون از هر
یک مثقال داروها هفت است بکوبند و بیزند و بکار برند ابسلیقون
عیسی علیه السلام نافعست سبل و جرب و غشاوه و تاریکی و ناخنه و گنند
الجفن و آب دویدن را بگیرند فلفل و زنجبیل چینی و هلیله زرد و سیاه
استخوان بیرون کرده از هر یک پنج درم صبر سقوطری درمی مقل کف دریا
شش درم شنگرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یک چهار درم
نوشادر درمی داروها ده است بکوبند و بکار برند کحل طباشیر خشکست
بنشاند گرمی چشم را و خشک کرداند بگیرند مروارید یکدرم شادنه چهار
درم سپیده ارزیر دو دانگ توتیای پرورده باب باران و طباشیر از
هر یک درمی کافور دانگی و نیم داروها هفت است بکوبند و بسایند الا طباشیر
و کافور چون داروها خشک شده باشد و خرد کوفته کافور و طباشیر
درافکنند و بسایند چون یکدیگر آمیخته شود بحریر بیزند و بکار برند کحل
مرارات نافعست تاریکی و خارش و آب دویدن و ابتدای آب را تحلیل کند

وشادنج مرداده آنه باران ۵

تحلیلی میانه بگیرند عصاره بادیان بیست درم فیل زهره درهمه کلنگ
و خروس و کبک بباید خشک کرده از هر یک سه درم زهره ماهی شبوط
خشک کرده یک درم مشک کافور از هر یک دانگی و نیم این همه را در
میان بیست درم آب بادیان اغارند و بنهند تا خشک شود پس همه
بکوبند و بکار برند **کحل مازو** نافعست فرود آمدن آب را و قوی گرداند
بصر را و خارش و آب دویدن را بگیرند شادنج دو درم خون سیاوشان
قاطر دانگی روی سوخته و مازو از هر یک درمی شادنج هندی دو درم
دارفلفل و فلفل از هر یک نیم درم قاقله و مشک از هر یک دانگی کافور
تسوجی داروها نه است بسایند و بحریره بیزند **کحل مروارید** معروفست
بروشنائی نافعست تاریکی چشم را و قوی کند بینائی را بگیرند مروارید
ناسفته مثقالی بوره ارمنی دو مثقال مامیران مثقالی نیم فلفل نیم مثقال
سرمه و زعفران از هر یک نیم مثقال مشک قیراطی داروها هفت است
خرد بکوبند و بسایند و بکار برند **کحل دارفلفل** نافع است تاریکی اول ابتدای
آب چشم را حل کند و قوی گرداند و تحلیل کند اندک بگیرند دارفلفل
دو مثقال کف دریا و نمک اندرانی و قلیمیا سیم و زعفران و سکر طبرزد
از هر یک درمی داروها شش است بکوبند و بیزند و بکار برند **کحل**
ارمابر نافع است گری چشم را و قوی کند بصر را بگیرند طباشیر و اسفیداج

ارزیز از هر یک سه درم می نخود پرده بالا به سرطان بحری و سپند از هر یک
درمی شادنج پانزده درم و کسانی هستند که درین کحل یکمثقال کافور
افکنند داروها ده است بکوبند و بیزند و بکار برند **کحل مارقشیثا**
قوی کند چشم را و صحت نگاه دارد و بصر را قوت دهد بگیرند شادنج
و مارقشیثا و سرمه اصفهانی از هر یک چهار درم شنگرف دو درم
قرنفل و دارچینی از هر یک نیم درم نوشادر درمی تخم گزر دو درم
دو بعهم داروها هفتست بکوبند و بیزند و بسایند و تخم گزر را با روغن
بادام بجوشانند تا سیاه شود پس بسایند تا چون غباری شود و
بکار برند **کحل یحیی ابن جریح** نافع است حفظ صحت را و روشنائی تیز
گرداند بگیرند ماها هندی نیم درم سرمه اصفهانی ده درم مامیران
چینی و سرطان نهری و مروارید ناسفته و پلپل و قلیمیا زر از هر یک دو درم
روی سوخته و دارفلفل و نوشادر از هر یک درمی مارقشیثا درمی
کافور و مشک از هر یک دو دانگ داروها سیزده است بکوبند و بسایند
و بکار برند **کحل تر** نافع است ابتدای آب فرود آمدن را بگیرند
زهره ضبع عرجا روغن بلسان و زیت کهنه و انگبین و آب سداب
داروها چهار است درهم آمیزند از هر یک برابر و بکوبند و با آب باران کنند
و بکار برند **کحل جامع** نافع است ابتدای آب فرود آمدن را و تیرگی چشم

رومی ه

و به بیزند ه

و به بیزند و بکار برند ه

را بگیرند توتیای پرورده باب باران یکدرم نشاسته یکدرم ماميثا چهار درم
قلیمیا سیم نیم درم مروارید نیم درم صبر دانگی و نیم زعفران دانگی داروها
هفت است بکوبند و بسایند و به بیزند و دیگر بار بسایند تا چون غبار شود
کحل عزیز نافعست تاریکی بگیرند قلیمیا زر و توتیا و صبر و توبال
مس و روی سوخته و شادنج و زعفران از هر یک نیم درم برگ فلنجمشک سرطان
بحری از هر یک درمی و نیم داروها سیزده است بکوبند و به بیزند و
بکار برند کحل عزیز نافع است تاریکی چشم را و بصر را جلا کند و صحت دهد
و قوی گرداند و خارش بنشاند و اثر بردارد و علت احولی ببرد بگیرند
توتیا و قلیمیا سیم و سرمه اصفهانی شادنج و ساذج هندی صبر
سقوطری و توبال مس از هر یک درمی نوشادر و پلپل از هر یک نیم درم
نمک اندرانی و برگ چشمک و کف دریا از هر یک دو دانگ زعفران
رومی چهار دانگ مشک قیراطی داروها پانزده است بکوبند و به بیزند
و بکار برند کحلی که بصر را تیز گرداند بگیرند توتیای پرورده آب باران
یکهفته در نهند پس خشک کنند و بکار برند کحل ساذج هندی
حفظ صحت کند و چشم را قوی گرداند بگیرند سرمه اصفهانی شش درم
مارقشیشا چهار درم قلیمیا سیم دو درم مروارید و زعفران از هر یک
نیم درم ساذج هندی درمی مشک قیراطی داروها نه است بکوبند

آب باران ص

و به بیزند و بکار برند کحل حفظ العیون نافع است و قوی گرداند چشم را
و دمعه باز دارد و بگیرند سرمه پرورده اصفهانی بیست درم مرقشیثا
هشت درم توتیای بخاری و هندی یا کرمانی و قلیمیا زر از هر یک
یکدرم کافور دو دانگ ساذج هندی و زعفران از هر یک یکدرم
لولو دو درم مشک دانگی داروها نه است جمع کنند توتیا و مروارید
و مارقشیشا و قلیمیا سیم آب سوده کرده بسایند خشک کرده باید
پس داروها در وی آمیزند و بحریره به بیزند و بکار برند کحل غایت
در نگاه داشتن درستی چشم بگیرند شادنج مغسول نه درم اقاقیا
سه درم قلیمیا سیم یکدرم داروها سه است بکوبند و به بیزند هر یکی را
جدا جدا و آب سوده و تصویل کنند و بکار برند که این سرمه بجای
سرمه جالینوس بود که از حجر فیروزجی کرده است کحل دمعه نافع است
آب دویدن را و تیزی چشم را و قوی گرداند بصر را یک هلیله در خمیر گیرند
و در تنوری نهند تا آن خمیر سوخته شود و سرخ گردد آنگاه استخوان
آن بیرون آرند و پوست آن هلیله را در هاون افکنند و با یکدانگ
زعفران بسایند چون غبار و بکار برند کحل دیگر که گرمی افشاند
بگیرند شادنج و توتیا مرده مغسول و مارقشیشا از هر یک نیم درم [illegible]
و صبر از هر یک دانگی و نیم داروها پنجست بکوبند و بحریره به بیزند و بکار

برند باب هشتم در برودها که در علتهای چشم بکار برند برود
مامون قوی کرداند بصر را و حفظ صحت کند بگیرند پوست خایه مرغ
سوده شسته چهار درم حضض مکی سه درم زعفران چهار درم کافور
دانگی ادویها چهار است بسایند و به بیزند و بکار برند برود مامیرانی
نافعست حفظ چشم کند و بصر را قوی کرداند و این برودی نسخه عجیب در
فضل بگیرند توتیا و مامیثا و قلیمیای سیم از هر یک سوده پنجدرم
مروارید مصول کرده دو درم سنبل ساذج هندی زعفران از هر
یک درمی کافور دو دانگ مشک دانگی ادویها همه نه است بکوبند و بسایند
و بحریر به بیزند و در چشم کشند صبح و شام برودی که جلای چشم نقاشان نیست
و این برود الرمان است نافع است مر حدت بصر را بگیرند آب انار
ترش و شیرین جدا جدا و در شیشه آبگینه کنند و در آفتاب نهند مر ماهی
صافی میکنند و از ثفل پاک میکنند چون تمام مشمش شد بگیرند از هر یکی طلی
و درو افگنند صبر و ملیل و دار فلفل و نوشادر از هر یک دو درم بسایند
و به بیزند و در چشم کشند که درین منفعتی عظیمست در روشنایی هر چند
کهن تر شود سودمندتر گردد برود غوره نافع است مر آب دویدن و
خارش و سیلان بگیرند توتیای کرمانی پرورده باب غوره و یک
وقیه زردچوبه و یک وقیه هلیله زرد دانه بیرون کرده سوده و زنجبیل از هر یک

بحریره

پنجدرم مامیران و دار فلفل از هر یک دو درم و چهار دانگ نمک
هندی یکدرم ادویها هفت است بکوبند و بسایند باب غوره و بکار
برند برود حصرم نافع است مر سبل و بیاض و خارش را بگیرند توتیای
محمودی و زردچوبه و دار فلفل و مامیران و نمک اندرانی و زنجبیل و
بعر الضب و هلیله زرد از هر یک پنجدرم ادویها هفت است بسایند
و به بیزند و باب غوره تر کنند هفت بار و در سایه خشک کنند و در
آبگینه کنند و بکار برند صفت دارویی خاکستر گون که سود دارد کرو سبل را
و آمدن اشک را بگیرند مامیران چینی پنجدرم و در نسخه دیگر ده درم
کفشه توتیای کرمانی شسته سوخته توبال مس شسته سرمه اصفهانی
پرورده از هر یک ده درم بکوبند و به بیزند و بکار برند برود جهندی
نافع است سبل و ناخنه و بیاض و دمعه و باد و غشاوه را بگیرند
توبال مس و مس سوخته زنگار صافی صبر سقوطری و بوره ارمنی و
ملح اندرانی از هر یک چهار درم دو دانگ و خزف سوخته از هر
درمی ادویها یازده است بکوبند و به بیزند و بسرکه کهنه تر کنند و در
سایه خشک کنند و دیگر بار بسایند تا چون غبار شود و بکار برند
برود دمعه نافع است دمعه را بگیرند استخوان هلیله سیاه سوخته سه
درم بارزد و نمک اندرانی از هر یک درمی نیم ادویها سه است خرد بکوبند و به بیزند

برود دیگر دمعه را که مثمار است کند و بر بالا گیرد آنگاه که سست
شده باشد و فرو ریخته بگیرند توتیای محمودی هشت درم سرمه صفهانی
یکدرم قلیمیا سیم چهار درم سنگ شادنج یکدرم و نیم داروها جمله را
بکوبند و بپزند و به آب هلیله و آب غوره و آب سماق بپرورند
اما باید که آب غوره دو جزو باشد و آب هلیله و سماق جزوی چون
پرورده شد بباید خشک کنند و بسایند و بپزند و بکار برند و چون
این برود بکار برند طلا کنند بر پیشانی آرد باقلا تر کرده با آب مورد
که در وقت دمعه باز گیرد و نافع بود دوا الکحل نافعست و نگاه دارد و در استی
چشم را خاصه بر کسانی که همیشه نویسنده باشند و نشف کند تلبت
و روشن گرداند چشم را بگیرند مامیثای سپاهانی و تخم گل سرخ از هر
یک درمی کافور دانگی سنبل الطیب دو دانگ داروها نفقت جدا
جدا بکوبند و بپیزند و دیگر باره بسایند بغایت نرم و در چشم کشند
باب ششم در اشیافها اشیافی نافع است مر ریشها را و موی بیاره
و بسیاری نم که از چشم آید بگیرند شادنج عدسی و مروارید و قلیمیای زر
بند سرخ روی سوخته همه با آب سود کرده و مصول کرده جدا از هر
دو درم سرمه اصفهانی و ماقیشا و کف دریا از هر یک درمی داروها
ذات بسایند و بپزند بکار برود در چشم کشند اشیاف دیگر نافع است شود و موی بیاره

برودی که حرارت بازنشاند بگیرند
اسفیداج پنج درم شادنج و
مارقیشا و مروارید هر یک سه
درم ساذج هندی دو درم
مشک و کافور هر یک نیم دانگ
جمله داروها نهست جمع کنند و
بکوبند و بپزند بحریر و وقت
حاجت بکار برند م

و دمعه را بگیرند سفیداب ارزیز دو درم قلیمیا سیم و صمغ عربی از
هر یک چهار درم روی سوخته یکدرم نشاسته و افیون از هر یک دو
درم داروها شش است بکوبند در غایت نرمی و باز بسایند بغایت
و بپزند و بکار برند دوا الکحل نافع بر گرفتن سپیده چشم را اگر در وی
نتو باشد بگیرند سرگین فرستک و عاقرقرحا و انزروت و زنگار و
مسحوقیا و قلیمیا و روی سوخته هر یک برابر داروها شش است
بکوبند و بسایند و بپزند و در انگبین صافی بیامیزند و بکار برند
که بسی نافعست قلع بیاض و اثر را بگیرند باب نهم در طلاها
طلا که بر پیشانی و چشم اندایند در ابتدای مدت ماده رمد کنه بگیرند شیاف
مامیثا و صبر و حضض و گل سرخ و سفیده و زعفران و فوفل از هر یک یکدرم
داروها نفقت بکوبند و بسایند و بپزند و تر کنند به آب کشنیز و از
بودها کنند و بنهند بباید تا خشک شود و بوقت حاجت یکی از آنها
برگیرند و بسایند با آب کشنیز یا آب سند با کلاو این طلا را طلا در چشم
طلای دیگر نافع است مر درد و شعیره را بگیرند کندر و مر از هر یک درمی
لادن دانگی و نیم بوره ارمنی دانگی و نیم داروها شش است بکوبند
اگر عضو گرم باشد با آب سند با بلنداینند اگر نباشد با آب مورد
طلا کنند طلای دیگر نافع است درد چشم اماس را بگیرند صندل سرخ

داروی مغل م

درد چشم را و اماس بگیرند عدس مقشر و صندل
و گل سرخ هر یک دو درم کافور دانگی و نیم
طلا کنند با آب هندبا بر جفن و بیرون اندایند
طلای دیگر نافع است م

صبر سقوطری شیاف مامیثا حضض زعفران افیون اقاقیا گل
ارمنی مرکب برابر داروها هشتست بکوبند و به بیزند و سرشند باب
غوره یا آب عنب الثعلب و شیافهای بزرگ کنند و با گلاب بکار برند
طلای دیگر بگیرند روی سوخته و مر از هر یک یکدرم افیون نیم درم
اقاقیا چهار دانگ داروها هشت است بکوبند و به بیزند و طلا
کنند بگلاب طلا که سود دارد در درد سر که از حرارت باشد
بگیرند صندل مقاصری سپید و صندل سرخ از هر یک سه درم
زعفران درمی مامیثا درمی گل سرخ خشک کرده دو درم افیون نیم درم
کافور دو دانگ تخم کاهو دو درم داروها نه است بکوبند و باب
بید یا گلاب برآمیزند طلای که سود دارد صداع و شقیقه را بگیرند
کدوی تر و طحلب و حی العالم از هر یک برابر بکوبند و بپالایند بسرکه کهنه
و روغن گل و طلا کنند و بر موضع شقیقه طلا کنند باب دهم
در مرهمها که در علاج چشم بکار برند مرهم سفیداج نافع است مر جراحات
را که بر جفن باشد بگیرند روغن گل ده درم موم سفید سه درم و در هم گدازند
اسفیداج سفید سه درم مرداسنگ ده سه درم بکوبند و به بیزند و در
موم روغن افکنند و برهم زنند تا مرهم شود مرهم سفید بگیرند مرداسنگ زرد و
بسایند چون غبار و بروی افکنند سرکه کهنه و بسایند تا سرکه بخورد و روغن

گل پاره پاره بروی میریزند و میسایند تا روغن گل بخورد و مرهم شود
بغایت نرمی و مقداری کافور ریاحی بروی افکنند و جمله بسایند تا مرهم
شود مرهم نابستانی که گوشت برآرد بگیرند روغن گل ده درم موم
درم سپیده ارزیز سه درم خون سیاوشان انزروت صبر مر کندر
از هر یک دو درم سعتر یکدرم بیارند موم روغن و در وی افکنند این
داروها سوده و بپیچند و برهم زنند تا مرهم شود مرهم زنگاری نافع است ریشها
و وسخ را و عفونت و گوشت مرده را ببرد و گوشت تازه برآرد بگیرند
اسفیداج پنج درم زنگار پنج درم مرد و درم راتیانج پنج درم موم پنج درم
اسفیداج و زنگار در آن افکنند و با هاون بزنند با باقی داروها تا مرهم شود
مرهمی که آهکی گویند ریش را خشک کند و سوختگی بنشاند بگیرند آهک آب
نارسیده و در هاون افکنند و سه بار باب بشویند انگاه روغن زیت
پاره پاره میریزند و میکوبند تا همه آب بیرون آید انگاه روغن در ریزند
تا نرم شود و در چشم کنند و بکار برند مرهم داخلیون نافع است اورام
صلب و سعفه را بگیرند لعاب حلبه و لعاب تخم مرو از هر یک نیم رطل در
یک رطل و نیم زیت بگذارند تا منعقد شود و پس از آتش فرو گیرند تا از گرمی
بیاساید و لعابها در انجا ریزند و باز بر آتش نهند آتشی نرم تا لعاب و
روغن و مرداسنگ مرهم جمع شوند و برهم کنند انگاه فرو گیرند تا سرد شود

ولعاب تخم کتان و لعاب خطمی سفیده
مرداسنگ نیم رطل

ودر چشم چینی کرده بکار برند مرهم الرصاص نافع است ریش کهنه و کوشت
مرده بردارد و ریش را خشک کرداند بر کیرند ارزیز سوخته و روی سوخته
و سفیداب ارزیز و لبان و مردار سنگ و قرومانا و مرداسنج و جاوشیر
و مصطکی از هریک دو درم سپید کرده کاو را تیانج روغن مورد موم
سفید از هریک سه سیر شنجرف و صمغ عربی از هریک چهار درم کدازند
انچه که خشنیست و حل کنند انچه حل کردنیست بسرکه کهنه انکه همه در هم امیزند
تا در هم شود و در خرقه کنند و بکار برند باب یازدهم در سعوطها
که در علاج چشم بکار دارند سعوط که منفعت کند درد چشم را خاصه
کودکان را بگیرند صبر سقوطری چهار درم بکوبند و ببایند و سعوط کنند
یکحبه یا دو حبه که نافع بود سعوط که نافع است مر درد چشم کودکان را و
بدید آمدن … و ازیشان بگیرند کندس چهار دانگ کندر ذکر سعتر
پارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد و عدس مقشر و مروارید ناسفته
از هریک درمی کندش پنج درم داروها را درست جمع کنند و بکوبند و
بسرشند باب مرزنگوش و حب کنند بسان فلفل و بکار برند سعوط
سبل نافع است سبل و سده را و همه بادها که در سر و روی باشد بگیرند کشنیز
تازه درمی مر صافی دو دانگ حضض دانگی و نیم زعفران دانگی صبر چهار دانگ
داروها نخست بکوبند و به بیزند و بسرشند باب مرزنگوش تر و حب کنند

که در بینی افکنند نافعست سر را و پاک کنند و دفع کنند باد سبل را الا

بر مثال عدس سعوط سبل بگیرند کندش و زرنیخ و کل سرخ از
هریک برابر بکوبند چند و مقدار تسوی در بینی افکنند سعوط دمعه
نافع است دمعه را و قطع کند آب فرو امدن و ماده را که در چشم
اید و ساکن کنند درد چشم را و سر را بگیرند زهره کلنگ و کرکس و آب
چغندر از هریک جزوی و اندکی در بینی سعوط کنند سعوط که درد نفع
کند صداع و شقیقه را که از کرمی خاسته باشد بگیرند افیون مصری طباشیر
از هریک نیم درم و … اسفید نیم درم زعفران نیم دانگ بکوبند
و هر روز دانگی در بینی افکنند با کلاب سعوط دیگر نافع است درد
سر و شقیقه و ضربان چشم را بگیرند شکر طبرزد و زعفران طباشیر
از هریک نیم درم افیون درمی و بکوبند و به بیزند نیم دانگ این داروها و
در شیر زنان کنند و یا روغن بنفشه در بینی افکنند سعوط دیگر نافع است
لقوه و فالج و صداع و سر کشتن و باد و جمله تماریها که از سردی بود و
تری خاصه که نزول اب باشد بگیرند کندش پنج درم شونیز درمی و نیم عدس
مقشر سعتر پارسی از هریک دو درم و نیم افیون درمی و نیم حضض پنج درم
صمغ عربی سداب زهره کلنگ جاوشیر خربیان از هریک درمی
صافی فرفیون از هریک دانگی و نیم داروها را تر درست بکوبند و بسرشند
باب مرزنگوش و حب کنند هریکی چند پلپلی و باب مرزنگوش و روغن

و به پرند دم

بنفشه بکار برند **باب دوازدهم** در داروهای عطسه که دماغ را پاک کنند و فضلات
بیرون آرد بگیرند کندش دو درم عاقرقرحا یک درم و چهار دانگ فلفل
سیاه و سعتر پارسی و فلفل سفید و شونیز و جندبیدستر از هر یک یک درم
سداب بیابانی چهار دانگ مویزج و زراوند از هر یک دو دانگ حب
البلسان دو دانگ و نیم داروها دوازده است بکوبند و بیزند بحریره
بکار برند یک دانگ و نیم اگر عطسه بسیار آرد و طاقت ندارد روغن
بنفشه سعوط کنند تا باز ایستد **معطس** دیگر که دماغ را پاک کند و
فضلها بیارد بگیرند کندش و عاقرقرحا و تربد از هر یک دو درم بوره
و زراوند از هر یک دو درم و دو تیوز نانخان درمی جمله خرد بسایند و
بحریره بیزند و مقدار تسوی یا دانگی در بینی دمند **باب سیزدهم**
در ضمادها که در چشم بکار برند **ضماد تخم کتان** ~~نافع است مر ورم را که~~
~~در چشم و اجفان افتد بگیرند بنفشه پنج درم با ده درم گل خطمی سفید~~
~~گل کدو دو درم دو درم با دو درم روغن با گل بکوبند و بکار برند~~ **ضماد**
کشنیز نافع است سلاق و جرب را بگیرند کشنیز تر و بنفشه خشک از هر یک
پنج درم عدس مقشر سه درم زرده خایه و روغن گل ده درم زعفران کرم
ده درم بهم بکوبند تا چون مرهم باشد و بر چشم ضماد کنند **ضماد کشنیز تر**
تحلیل کند ماده را و وجع کند بگیرند کشنیز تر هشت درم زرده خایه و بادام مغز

ضماد بنفشه نافع است مر ورم را که در
چشم و اجفان افتد بگیرند بنفشه پنج درم
وانند با ده درم گل خطمی سفید دو درم
گل کدو دو درم جمع کنند با دو درم
روغن گل بکوبند و بکار برند صح

خرد م

ده درم گل سرخ دو درم روغن بنفشه پنج درم بکوبند در غایت نرمی
و بر چشم ضماد کنند **ضماد باقلا** نافع است مر زخم را که بر چشم افتد و از آن
انتفاخ پدید آید بگیرند باقلای خشک پوست از و جدا کرده آرد کرده
بوقایه پخته ده درم زرده خایه مرغ و آب کشنیز تر پنج درم با هم بکوبند
ترکنند و بر چشم ضماد کنند **باب چهاردهم** در ایارجها و داروهای
غرغره **ایارج فیقرا** نافع است همه علتهای سر و چشم را بگیرند مصطکی و زعفران
و سنبل الطیب و اسارون و حب بلسان و سلیخه و دارچینی از هر یک
درمی صبر سقوطری شانزده درم و از اطباقومی درمی عود بلسان درافکنند و قوم
دیگر درمی کبابه درافکنند و در خمره آبگینه کنند اگر خورند شربتی با کملعقه
انگبین بخورند و اگر غرغره کنند دو دانگ با پنج درم انگبین غرغره کنند
ایارج روفس سود دارد و پاک کردن سر را از بلغم غلیظ بگیرند تخم حنظل بیست
درم خولنجان ده درم کمادریوس بیست درم فطراسالیون زراوند گرد و
فلفل سفید از هر یک پنج درم سنبل الطیب و سلیخه و دارچینی و زعفران
و زنجبیل و جعده و مر از هر یک دو درم داروها شانزده است بکوبند و بیزند
و آنچه صمغ است در آب تر کنند و حل کنند بسکنجبین کهن با ثلث پس معجون
کنند به سه چندان داروها انگبین و در خمره کنند و بکار برند **ایارج جالینوس**
نافعست همه دردها را که از بلغم باشد و از سودا لزج غلیظ و سر را پاک کند و معده را

را و مر یک درم

واسترخاء القوه را سود دارد بگیرند شحم حنظل و غاریقون سفید و
بصل الفار بریان کرده و سقمونیا و خربق سیاه و اسطوخودوس
و افیون از هریک شاتره ده درم بسفایج و افتیمون اقریطی و مقل
ازرق و کمازریوس و فراسیون و سلیخه از هریک نه درم مرو مرو
و سکبینج و دارپلپل و پلپل سیاه و سفید و دارچینی و جاوشیر و خرسیان
و قطراسالیون از هریک چهار درم و قومی زعفران چهار درم در افکنند
داروها پست و بیخته بکوبند و آنچه صمغ است در آغاز بند شراب
کهن غایت آنگاه داروها به چندان عسل معجون کنند و در خم نهند تا
شش ماه پس بکار برند شربتی چهار درم **داروی غرغره** بگیرند مصطکی
درمی موبیزه دانگی و نیم عاقرقرحا و خردل از هریک نیم درم بکوبند و بپزند
و بسرشند با انگبین و بوقت حاجت بسرکه آمیخته غرغره کنند
داروی غرغره لطیف که محرور را شاید بگیرند ناردان ترش پست
درم پودنه و حاشا از هریک دو درم بکوبند و بپزند و بجوشانند تا
به و رطل آب آید آنگاه بپالایند و گرم در روی مالند و در دیگ افکنند و
با آتش نرم میجوشانند و پس ازین داروها کوفته در آمیزند و بنهند تا سرد
شود و در حنجره کنند و سکنگبین سکری غرغره کنند نافع بود **باب**
پانزدهم در حبها که در علاج چشم بکار آید **حب ایارج مصطکی** پاک کند معده

و سر را اگر غذا یا ایارج فیقرا ششدرم تربد مجوف هشت درم هلیله
زرد و افتیمون از هریک سه درم نمک نفطی دو درم گل سرخ دو درم
و نیم تخم کرفس ده درم داروها هفت است بکوبند و بپزند و
بسرشند و حب کنند شربتی دو درم و نیم **حب الصبر مصطکی** سر و معده
پاک کند بگیرند صبر سقوطری دوازده درم مصطکی درمی بکوبند و بپزند
و بآب بسرشند و حب کنند این یک شربت است **حب صبر** پاک
کند دماغ را و معده را و چشم را سود دارد بگیرند صبر سقوطری دوازده درم
هلیله زرد دانه بیرون کرده چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ و
افتیمون و زعفران از هریک درمی کثیرا دو درم بکوبند و بپزند و بسرشند
بآب شربتی دو درم و نیم عجب قوت **حب افتیمون** پاک کند سر را از سودا
و معده را بگیرند ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی
و افتیمون و مقل از هریک ده درم تربد سفید شش درم سقمونیا درمی
داروها هشت است بکوبند و بپزند و بسرشند بآب و حب کنند
شربتی دو درم و نیم **حب قوقیا** نافع است مر درد چشم را جلا کند و
پاک کند تن و معده را از فضول بگیرند صبر سقوطری و عصاره افسنتین
و برگ افسنتین و مصطکی و سقمونیا و شحم حنظل هریک برابر داروها
شش است بکوبند و بپزند و معجون کنند بآب کرفس جوشیده صافی

دو درم

کرده حب کنند بر مثال فلفل شربتی یکدرم مجرب قوت **قوقیا** از نسخه
جالینوس سر و معده و همه تن را از فضول که جمع شده باشد پاک کند
خاصه از بلغم و چشم را جلا دهد بگیرند صبر سقوطری چهار درم عصاره
افسنتین نیم درم برگ افسنتین نیم درم مصطکی دانگی و نیم شحم حنظل
دانگی و نیم سقمونیا دانگی و نیم بکوبند و بسرشند باب کرفس جوشیده و
حب کنند بر مثال نخود و همه یکشربت بگلاب بخورند **حب شبیار**
نافعست درد سر و شقیقه را و معده را پاک کند و بخار از سر فرود آورد
بگیرند صبر سقوطری سه درم مصطکی رومی افتیمون دو دانگ زعفران
دانگی بکوبند و بسرشند باب و حب کنند بر مثال فلفل شربتی دو درم و
نیم **حب اسطمخیقون** نافع است فرود آمدن و درد سر و نیم سر را و معده پاک
کند از سودا بگیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی و بلیله دانه کرده از هر یک
ده درم هلیله زرد پنج درم شاهتره و سنا مکی از هر یک شش درم
بسایند نیم کوفت کرده در دو درم مویز طایفی دانه بیرون کرده پانزده
تخم کرفس و بادیان و انیسون از هر یک دو درم پوست بیخ بادیان
و پوست بیخ کرفس از هر یک سه درم اسطوخودوس پنج درم افتیمون
ده درم شکر سفید ده درم داروها شاتره ده است بکوبند و در سه
رطل آب افکنند الا افتیمون و سکر و بجوشانند تا باز آید بعد درم

و صاف کنند و آب صافی ده درم در افتیمون افکنند و بگذارند یکشب و
رها کنند پس دست بمالند آنگاه شکر در افکنند و بگذارند و این شربت
بود **مطبوخ خیارشنبر** نافع است محرور را و صفرا ببرد و سر پاک کند بگیرند
هلیله زرد دانه بیرون کرده ده درم خرما هندی و آلو و عناب و
مویز از هر یک بیست درم همه را بکوبند و بدو رطل آب بجوشانند
تا با نیم رطل آید و بپالایند و پانزده درم فلوس خیارشنبر در
افکنند و بمالند تا خشک شود و بپالایند و در وی افکنند بیست درم
شکر و بوقت سحر باز خورند نافع بود **مطبوخ هلیله** نافع است
صفرا را و سر را پاک کند و گرمی و بخار را بنشاند بگیرند هلیله سیاه
و کابلی از هر یک هفت درم گل سرخ ده درم شیر آمله و بلیله از هر یک
شش درم بنفشه و نیلوفر از هر یک پنج درم ترید سفید سه درم عناب
و سپستان و مویز و آلو سیاه از هر یک سه دانه خرما هندی بیست
درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم شیرخشت پانزده درم شکر
بیست درم داروها در دو رطل آب بجوشانند تا با نیم رطل آید الا
شیرخشت و ترنجبین و سکر و خیارشنبر که در آن آب بگدازند و بپالایند
و بخورند و این شربتیست **نقوع میوها** نافع و لطیفست طبع را
نرم گرداند و صفرا براند و تشنگی و گرمی بنشاند و بهمه وقت شاید خورد

بگیرند آلوی سیاه و عناب و سپستان و مویز خراسانی از هر یک
سی درم انبرباریس ده درم خرما هندی بیست درم بادیان زرد آلوی
پارسی بیست درم گشنیز خشک ده درم در آب کنند و یکشب بنهند
و روز دیگر بدست بمالند تا قوت آن در آب شود و پالایند و درو
افکنند سی درم شکر و ده درم ترنجبین بیست درم شیرخشت و پالایند
و بخورند همه یکشربت باب سیزدهم در سفوفها که در چشم بکار
برند سفوف کبیر چون بخورند بخار باز دارد و گرمی بنشاند بگیرند گشنیز
ده درم شکر سفید سی درم همه را بکوبند خرد و شب چون خواهند خفت
بخورند شربتی سه درم با آب سرد فرو برند سفوف بنفشه معده را
پاک کند و اسهال صفرا کند و بغایت مفیدست بگیرند بنفشه صفهانی
خشک سی درم شکر سفید شصت درم خرد بکوبند و بپزند و بکار
برند شربتی ده درم با آب سرد هر صبح بخورند تا اسهال تمام بیاید
تا نماز پیشین صبر کنند سفوف هلیله نافع است پاک کردن
معده و سر را و فرو آوردن بخارها را بگیرند هلیله زرد ده درم بنفشه
ده درم شکر شصت درم بکوبند و بسایند شربتی پنج درم ناشتا
بخورد و هر صبح بخورد و تا نماز پیشین تا هضم خو نکنند و اگر با جلاب خورد نافع
بود باب هیژدهم در حقنها که در علاج چشم بکار دارند حقنه نرم

کر اخلاط را بپارد و تخم کتان یک کف در جای بندند و سپستان و عناب
و انجیر سفید خشک از هر یک یک کف چون خشک کرده دو کف همه را
بپزند در سه رطل آب تا یک رطل باز آید و در وی افکنند سی درم

پس صافی کنند

روغن بادام یا روغن شیره و دو درم نمک و بوره ارمنی سوده یکدرم
عسل پانزده درم شکر سرخ پانزده درم در هم گدازند و بدان حقنه
کنند حقنه تیز بپارد خلطهای خام و جذب کند ماده را از بالا و پاک
کند امعا را بگیرند حسک ده درم آب چغندر بیست درم حلبه پنج درم
خطمی ده درم شحم حنظل دو درم تربد سفید سه درم انجیر و عناب از هر یک
سی درم کشک جو ده درم تخم کتان ده درم در یک رطل آب بجوشانند

جمع کنند و بپزند

تا نیمه باز آید و بمالند و صاف کنند و درو افکنند انگبین پانزده درم
روغن کنجد سه درم شکر سرخ بیست درم انکاره نبطی ده درم بوره یکدرم
نمک دو درم مقل و جاوشیر از هر یک درمی مقل و جاوشیر حل کنند و در
هم آمیزند و حقنه کنند باب نوزدهم در روغنها که از جهت علاج چشم
بکار برند در سعوطها و تدریج کردن روغن بنفشه بگیرند کنجد تازه پوست
کنده خشک کرده و با بنفشه برآمیزند و هر روز بنفشه تازه بر وی افکنند
تا چهل روز چنانکه چون کنجد در دست بمالند بوی بنفشه از و آید پس کوبند
و از و روغن بکشند و هاون سنگین باید و در پارسی بادام شیرین

پوست کنده بپرورند بنفشه هم برین مثال که یاد کردم روغن گل
قومی گل با کنجد بیامیزند هم برمثال بنفشه و برگ گل هر روز در می افکنند
وقومی دیگر روغن کنجد تازه بگیرند و در قرابات کنند و برگ گل هر روز
در می افکنند و بآفتاب می نهند تا برسد روغن سداب نافع بود بادهای
سرد را که در سر و گوش پدید آید و از آنجا بچشم آید بگیرند روغن زیت
شسته یا روغن کنجد تازه یکمن و آب سداب نیم من آب خوردنی
ده استیر جمله در دیگ کنند و آتش نرم می کنند و میجوشانند تا همه
آبش برود و روغن بماند پس در جای کنند و بکار می برند روغن
مورد نافعست گرمی را که در سر باشد و قبض کند بگیرند روغن شیره
یکمن برگ مورد تر یک من و نیم شراب کهن تلخ یکمن پس مورد را
شراب کنند و شبانروزی رها کنند تا شراب قوت مورد بگیرد
انگاه دیگر روز در دیگی پاک کنند و شبانروزی رها کنند و میجوشانند
باتش نرم تا همه برود و روغن بماند و قومی دیگر آب مورد تر گرفته
باشند چون این روغن از ثقل مورد بردارند و دیگر باره در دیگ
افکنند ان آب مورد در وافکنند و دیگر بار بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند و این بغایت نیک آید روغن قسط نیکست بادهای
سرد و خلطهای غلیظ را بگیرند قسط مرده استیر سلیخه سه درم ک

مرزنجوش سبز بکوبند و در وافکنند روغن زیت یا روغن کنجد قسط
سیک جهودی نیم قسط و بسرشند و در دیگی کنند و بجوشانند تا به
یک باز آید و روغن بماند قومی دیگر به یک قسط کنند و آن را در زیر سنگی
اغارند یکشبانروز پس در افکنند و بجوشانند تا سکی از او برود و روغن
بماند باب چشم در قرصها که در علاج چشم بکار برند قرصی که
نافع است اسهال صفرا و تنقیه سر و معده را بگیرند هلیله زرد
ده درم بنفشه درمی سابلوس درمی تربد چهار دانگ کثیرا دانگی نیم
نقطی دانگی افیثمون نیم دانگ گل سرخ دانگی سقمونیا دانگی بکوبند
و ببایند همه بکشربت است قرص مروارید دل را قوی کند و دماغ را پاک
کند بگیرند گل دو درم طباشیر و مروارید ناسفته درمی بهمن و صندل
سفید تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم کدو از هر یک پاک کرده
درمی تخم سلق سه درم زعفران نیم درم بکوبند و بسرشند بلعاب بزرقطونا
و قرص کنند شربتی یکمثقال با سکنگبین بدهند روح را صافی کرداند
و خفقان و گرمی بنشاند و یرقان که در چشم باشد پاک کند قرص
انبرباریس نافع است حرارت جگر را و عفونت اخلاط را و جگر را قوی
کرداند و بخار باز دارد و دماغ را خشک کرداند بگیرند تخم خیار بادرنگ
و تخم کدو از هر یک دو درم گل سرخ سه درم تخم هندبا و تخم کاهو

تخم خیارم

تخم حماض و ریوند چینی و طباشیر از هریک درمی زعفران نیم درم
داروها بیز دست بکوبند و به بیزند و بسرشند بلعاب بزرقطونا و
قرص کنند و خشک کنند در سایه شربتی مثقال با بیست درم سکنگبین
نافع بود **قرص ریوند** نافعست جگر گرم و ورم و التهاب را بگیرند ریوند چینی
تازه غافت تازه هشت درم فوفلک پاک کرده از هریک چهار درم
تخم کرفس و انیسون از هریک سه درم بکوبند و قرص کنند بآب ورن
شربتی درمی با پانزده درم سکنگبین نافع باشد **باب چهارم**
در انچه تجربه کرده اند و دانسته علتهای که پوشیده است و شوان دید
و داروها که ازمایش کرده اند علما و اطبا که در صناعت خویش مجرب
بوده اند و هرکسی چیزی گفته در حفظ بصر و تیز کردانیدن قومی گفته اند
دران چیزهای که بصر را ضعیف کرده اند و در کسانی که چشم ایشان بر
جای باشد بی هیچ عیبی که ببینند و چشم ایشان نبینند و در کسانی که
از دور ببینند و از نزدیک نه بینند و هرچه ببینند در دو دیدمی بینند یا
چیزی خرد را بزرگتر بینند یا لون یا شکل کشته باشد **در اعضای آنچه**
چنین گویند که چون چشمی بینند که در ان هیچ افت پدید نباشد و
چشم نابینا باشد پس آفت در عصب مجوف امده باشد یا ورم باشد یا
سوء المزاج یا صلابت و قومی بیشتر میگویند که خوردن نمک بسیار نابینایی

پندارد کرم

را ضعیف کرده اند از برای انکه خشک باشد اما کسانی که تنهای ایشان
تر باشد نمک کمتر مضرت کند و جماع بسیار بینایی را ضعیف کرداند اما
کسانی که قوی باشند و ممتلی باین کمتر کند **در مقاله چهارم** در حیله البرء
گویند آفتی که بیفتد بینایی او شکل رجال خود باشد یا از عصب
باشد یا از سبب روح باصره و عصب را که آفتی رسد یا از امتلا
باشد یا از سده یا از سوء المزاج و پیش ازین یاد کردیم اما جالینوس
همین علامت گفته است در حیله البرء و نشان میدهد که چون اماسی
گرم باشد در عصب مجوف ضربان و گرانی و سرخی باشد و در چشم و تعر
چشم و ان بیماری ما اماس کم در عصب مجوف می افتد از بلغمت و سودا
و علامات ان گرانی باشد و عدم حرارت و فرق میان ایشان مرازی
روزگار که اماس صلب باشد الا در مدتی دراز اندک اندک و انچه دلالت
بر سوء المزاج گرم در عصب نهی سخت باشد و ان سوء المزاج و عیانی
که از سردی بود پندارند که یخ اندر شکم و چشم وی نهاده اند و اما بینایی که از
خشکی یا تری باشد نتوان شناخت بما تقدم اما در چشم از ان اثری بنود
و بصر را نبود و ان سده باشد و تری در چشم کودکان بصر را تیره دارد و اما سده در
عصب از افتی که بیفتد و در مواضع گرانی بیکبار بصر را تیره دارد و ان سده باشد
از مقاله چهارم از علل و امراض بسیار کسان باشند که در افتاب کرفته

نگاه کنند و نابینا شوند بخاصیت بیشتر و آنکه کمتر از آن باشد بصر ایشان
ضعیف کرد و ضعیفی عظیم و دیگر گویند که چون کسی را نابینایی از دماغ
افتاده باشد پس اگر حواسهای دیگر بسلامت باشد ممکن بود که از عصب
مجوف افتاده باشد تابنده اگر خواهی
که بدانی از روشنائی بیاید بر یا عکس اگر فراختر باشد نه سده بود
پس اگر نه فراخ شود و نه تنگ بدانکه سده باشد و اگر دست بر چشم
نهی و بفشاری چشم دیگر باز کنی اگر حدقه فراختر شود نه سده باشد و
میگوید که ضعف بصر می‌افتد از درکشیدن طبقهٔ قرنی و از خشکی و
صلابت قرنی و این بیشتر پیران را افتد و جوانان نیز افتد اگر خواهی
بدانی که ضعف بصر از همه چشم افتاده یا از طبقهٔ قرنی اگر حدقه تنگ
شده باشد پس از همه چشم افتاده باشد و اگر حدقه تنگ نشده باشد
از پیش طبقهٔ قرنی باشد تنها چنانکه در پیران و علاجش تطبیب آب
در چشم وا کردن و آبهای فاتر خوش و غذاها مرواح بدن باید علاج
کرد و در سامرلم میگوید که چنان باید که بیامیزند با داروهای تر که چشم
را ریش کرده اند از جهت این ترکیب کرده اند و این داروها چون
بگیرند زنجبیل و نوشادر و پلپل و هلیله بر آن پاکنند و دیگر میگوید
که داروها که باز دارد و ماده را افتد کم باز دارد رطوبات را که چشم

آید و من یافته‌ام سنگ بصری از این حال او آن چیزها خشک
و فاضلتر آنست که بسازند از سنگ افروخی و صفت آن
درسیم میامرست اما ما که بکار داریم از جهت این حال توتیا و سرمه
و شادنج و روی سوخته و قلیمیا که بسایند بغایت نرمی پس میل
در چشم کشند که این بغایت خشک است و چنان باید که بگیرند آب
تخم نار و آب پوست نار پس تر کنند این داروها را بدان
چنانکه سرشته شود پس خشک کنند در سایه و باز بسایند و بکار
برند و نگذارند که چشم گرم گردد و لیکن پیوسته میکشند تا چشم را خشک
کرده اند و قره را نیز زا اند اما جماعتی بسیار از فضلای این صناعت
برانند بجماع که روغن بلسان که در چشم کشند روشن کرده و
درستی نگاه دارد و دیگر آنکه اگر زهره کبک یا روباه با عصاره
فرفیون و عسل فایق در چشم کشند زود ضعف بصر را قوی کرداند
یا درکشند مر و شیر برابر یکدیگر بوزن و بسایند و بکار برند یا بگیرند
زعفران و پلپل برابر یکدیگر و با زهرهٔ گاو بیامیزند و در چشم کشند
و در مقاله دهم از منافع الاعضا گوید پیران که در ایشان بصر
نقصان شود اما نورانی ست باشد نقصان بصر را ما سرجویه
گوید که فعل قلیمیا و آنچه بدین ماند از داروهایی که خشک کنند بلته

وچشم را همچنین است فعل سرطان بحری و سرمه و شادنج و مارقشیثا
و مروارید و همه صدفها از اختیارات کلی سرمه که نگاه دارد
بینایی را از بیماریها و جلا کند چشم را بگیرند توتیا و شبوبیه
هفت بار باب خوش پس خشک کنند و برکشند چند درم سرمه
و مارقشیثا که آب سود کرده باشند و شسته از هر یک دو مثقال
پس آب سود کنند جمله را سه روز پس خشک کنند و بگیرند آب
مرزنگوش و بپرورند پس بگیرند مثقالی مشک و مثقالی کافور و درهم
آمیزند و بسایند در غایت نرمی و بکار برند که کحل نافعست بغایت
عجب ولی گوید توتیا کوبند و با آب مرزنگوش یکهفته اندر نهند و
دست باز دارند تا خشک شود و بسایند در غایت نرمی و بکار برند
شیاف الفوس که منسوب است تیز گردانیدن بصر را بگیرند جاوشیر و
سکبینج و نمک اندرانی و زنگار و فلفل سفید و روغن بلسان
و انگزد و زهره گاو و دار پلپل و زنجبیل از هر یک برابر بسایند
گویند نگاه دارند بینایی را تا ... و بعوض کردن در آب
سرد و چشم باز کردن و در آنجا ساعتی نیک و در خواندن کتب
که بصر را قوت دهد و دست باز داشتن از شراب خوردن غلیظ
خاصه که شیرین باشد و غذاهایی که در معده دیر بماند و هضم دشوار شود

که از آن خلط بد حاصل شود و از چیزهایی که بخار بر سر فرستند چون
پیاز و گراث و جرجیر و آنچه بدین ماند و بر قفا بسیار نخسبد و از باد
شمال که بر چشم آید و از سرما و برف و دود و گرد احتراز کند و در
چشم چکاند هر روز آب رازیانج و اگر تر نیاید بخمش تازه در آب
باران کنند و در شیشه کنند و دست باز دارد در روزها پس صافی کنند و در
چشم چکانند ساهر گوید این از جهت خود ساختم بغایت نافعست
گرفتم آب انار مز و جوشانیدم تا نیمی از وی برفت پس هم
چندان انگبین پاک بر افکندم و جوشانیدم تا سطبر شد و در شیشه کردم
و ماهتاب در نهادم پس در چشم کشیدم روشن گشت و هم او گوید
قوی تر از این ساختم آب انار ترش و آب رازیانه و زهره گاو و عسل
از هر یک برابر و در هم آمیختم کفش بر داشتم و در شیشه کردم و در چشم
کشیدم بغایت نفع دیدم مجهول گوید هر کرا چشم تاریک شود
و دشوار بیند نمکین اندرو بگیرد آب پیاز و انگبین از هر یک
برابر و بیامیزد و در چشم کشد آنچه یاد کرده اند علما از چیزهایی که چشم
روشن کرده اند چون در چشم کشند وج است و دارچینی و عود
بلسان و پیانو و قنطوریون باریک و پلپل و دار پلپل و پلپل سفید و
آب رازیانه و زنجبیل و آب ترب و انگزد و اگر درکشند یا بخورند

چشم را تیز گرداند ترب اگر بخورند یا در کشند چشم روشن گرداند کندر
و قطران و بچه فراستک سوخته و آب پیاز و آب سپندان تر
و فستین و آب جاوشیر چشم روشن کند سرمهٔ آرزوی که نگاه دارد
چشم را از رمد و گرمی تابستان نگاه دارد بگیرند سرطان بحری
شادنج و مروارید از هر یک سه درم گل سرخ سه درم تخم گل دو
درم صندل سفید سه درم شیاف مامیثا دو درم آب غوره دو
درم کافور درمی بپرورند آنچه سحق نا شد باب گل تا پرورده شود و
بسایه خشک کنند چون درخواهند کشید میل باب گل در زنند و در کحل
زنند و در کشند تا بتابستان و اگر زمستان باشد باب سرد در کشند
روشن کند چشمی که ضعیف شود از نگرستن بود در آفتاب و جماع
و خواب دراز کردن و شراب خوردن از کتاب حسنی میگوید که
چون باطل شود بینایی یا نقصان گیرد بی آنکه در شکل چشم آفتی
پیدا شود یا از دماغ بیماری عصب یا سوء المزاج بود یا از ورم یا از
سده باشد یا از ضغط یا از هتک چون دیدی که بینایی شد و
چشم برجای خود است بی عیبی پیدا نگر اگر در سر گرانی هست خاصه در
قعرش و در قعر چشم بدانکه رطوبت بسیار است که بر پی چشم ریخت و ضغط
افتاد عصب را و اگر چنان باشد که خداوند علت پیش از آنکه بینایی برفت

خیالها میدید چون پشه و مگس و موی و در چشم هیچ آفتی ندید یا مدتی گرانی
در قعرش و در سر در نگرد در حدقه خداوند علت اگر در حدقه چیزی
بینی چون ابری یا چون مرواریدی بدانکه آن آب است در چشم فرود آمده
پس اگر بینایی چشم سیاه و حدقه سیاه بود بدانکه آن سده است در
عصب و علامات سده در چند جای گفته‌ام و اگر چنان بود که بینایی
برفت از سر ضربه یا قی سخت و در آن وقت چشم از جای خود بجست و
باز فرو نشست پس بدانکه عصب را هتک افتاده و هم او گوید چون
بینی که کسی از دور بیند و از نزدیک نبیند و چیز بزرگ بیند و خرد نبیند
چنانکه علت پیران بروز بیند و بشب نبیند بدانکه آن از غلظ روح
از بسیاری فضول که بوی آمیخته است و اگر از نزدیک بیند و از دور نبیند
بدانکه از جهت روح ضعیف گشتن است که از دماغ می آید که از آن روح
باصره میخوانند باید که خون بردارد از رگ ماقین و دیوچه بر بنا گوش
نهند و گفت که منفعت کند رازیانه و عسل که بکار برند دایم و قدری
هر روز یک بار باشد اکتشار و ابتدای آب و ظلمت را در جوامع العلل و
الاعراض گفته طبقه قرنی اگر زرد گردد بینایی ضعیف و رنگش تیره گردد و
اگر خشک گردد نقصان کند بصر را چون حال پیری منفعت کند این علت
را سرمه مرارات و علامات آنکه تر گردد قرنی آن باشد که هر چه بیند

که در جای باشد دوم آنکه یون قرنی اندکی بدیه بیاید الا برج و علاج آن
ترطیب است و عصاره کمون بری روشنائی را تیز کرداند و رطوبات
بیرون آرد و عصاره پیاز تیز کرداند و رطوبات غلیظ و عصاره
فراسیون در کشی روشن کرداند چشم را و سکبینج بالغ تر از همه
داروهاست در تیز کردن بینائی که ضعیف شده باشد و توتیای
شسته تجفیف کند و بهتر از همه داروهاست و لذع نکند و از برای
آن منفعت مرسل کردن سیلان مادها که بچشم آید و چشم را قوی کرداند
و من بیکوم اعتماد کن مثل سنگ فروجی سرمه که در جمعت تجفیف
و قبض ابر اثمی نیست که نکیست و منع کند ماده را از چشم و روغن
بلسان که در چشم کشند بینائی را تیز کرداند و آب انار ترش جلا کند
تاریکی چشم و جلای قوی دهد و دفع کند سیلان رطوبت چشم را
حضض نیک بود تاریکی چشم را و بکار دارند از جهت حدت بصر و
مادهای سیلیل آنیست که منع کند پیوسته خوردن عدس که چشم را
تاریک کند و کرنب چشم را تاریک کند و پیوسته خوردن کاهو بیشانند
بینائی را بادروج کند بصر را و اگر آب بادروج در چشم کشی روشن
از خوردن کاهو
کرداند و باز دارد سیلان رطوبات را کلاث پیوسته خوردن تاریک
کند چشم را و آب پیاز با انگبین آمیخته چشم را کشیدن روشن کرداند

بینائی کم را تباه کرده

کندم

و چون سداب بخورند تیز کند بینائی را و آب سداب و آب رازیانه
چون در هم آمیزند و در چشم کشند منع کند ضعیفی بصر را سیب که دایم
بکار دارند ضعیف کند بصر را آب رازیانه بگیرند و بنهند تا خشک شود
پس در سر جها افکنند بغایت قوی کند بصر را صمغ ساق رازیانه و سکبینج
جلا کند تاریکی چشم را روفس کوید لباب نقلة الحمقا چون مداوم بکار
دارند بصر را ضعیف کند و خوردن پیاز بسیار بینائی ضعیف کند
ماسرجویه و ابن ماسویه هر دو نیکو بیند که تاریکی چشم که از پس بیماری حاد
افتاده باشد علاجش کردیم و به شد بشراب پس بشیر و روغن بر سر
ریختن و گرمابه و ترطیب و غذای تر جالینوس گوید کبریت تاریکی
چشم را کند و جلا کند سلیخه نیکست در داروی چشم و نیکو بود ضعیف
بصر را و شکر حجازی و شکر عسکری نافع است ضعیف بصر را که در
کشند در چشم ابن ماسویه گوید داروها که پاک کرداند چشم را و تیز کرداند
بصر را روغن بید انجیر است چون بجوشد چشم از خلطهای غلیظ خاصه که
ایارج فیقرا با او باشد زیت کهن و روغن زیت همین فعل کند اگر در چشم
در آب بادروج کنند و در چشم منفعت کند نیکو ارجیحانس گوید که
چون پیشه با درد سر ضعفی با او بپرهیز از تخمه و بودن در گرمابه بسیار
سخت و از روشنائی باید و پرهیز باید شبانگاه خوردن و بیدار بودن

که زعفران بینائی را تیز
کند ساهر تسمیه

وخواب دراز کردن وپرهیز در گرمابه شدن وقی کردن از پس شراب
الکند گره در کش آب ترب وروغن بلبان یا در کش زنجبیل حسک
روزها که این غایت عجیبست اگر چنان باشد که این رطوبت از قطعت
باشد آن یا کند هلیله روفس گوید در زمانش تاریکی که بخفتد چراغ را
چنان باید که بروند رفتنی نرم وبالند دست وپایشان وا ز طعام
بسیار خوردن پرهیز کنند وا ز چیزهای تیز وپرهیزند ا ز هر چیزی
که بخار بر سر فرستند وقی کنند از پس بسیار خوردن و تسمرا گوید
کام اشمار نه منفعت کنند تاریکی بصر را بمخص عطسه وغرغره کنند
تا بلغم فرود آورد وآنچه خبر دهد که ضعف خواهد افتاد وبینایی را آن باشد
که پیش چشم چون قوس قزح نماید رنگها وپیدا کند ضعف وپیش چشم
آید چون پشه وموی وشقیقه وصداع پدید آید چون بدانی کم غذا آیش
وپاک کردن تنش را بختیشوع گوید ضعیف کند بصر را کاهو وکراث
وبادروج وکرنب وعدس وحرحیر وشبت چون دایم بکار برند
از اختیارات چنین غایت نیکست کبیر ند قلیمیا هشت درم
مروارید هم از هر یک دو درم زهره تیس وکبک بچه از هر یک دانگی
پلپل سفید دو دانگ نوشادر ومشک وکافور از هر یک دانگی کوبند و
بیزند وبکار برند مجهول گوید ضعیفی بصر که از خشکی افتد علاجش غیر باشد

و پرهیز کنند از خوردن بسیار م

وهیچ نیست این علت را مانع تر از سعوط کردن بروغن نیلوفر وغذای تر و
گرمابه ونطول کردن بچیزهای تر ودر چشم چکانیدن شیر زنان وسفیده
خایه مرغ وبخور کردن باب گرم ساهره که منفعت کند پنیر آب
تاریکی چشم را که از صفرا افتاده باشد از پس بیماری حاد مرکتاب
المجموع گفتند جمله علما که نیست چیزی زیان کارتر بچشم درست و
بچشم بیمار از خشکی شکم وباید که شکم نرم باشد ودر نگرستن بسیار در چیزهای
روشن وخواندن خطهای باریک وافراط کردن در جماع و
خواب کردن از پس امتلای طعام وامتلای دایم از طعام واگر گرسنه
باشد بهتر بود از بخار ورو انباشتن از آنکه در چشم او علتیست که بجنبد
از پس آنکه چیزی خورده باشد دو ساعت مجهول گوید هر که بترسد که روشنایی
برود واز نابینایی ترسد باید که دایم شلغم خورد خام یا پخته در پیری
گرسنگی چندانکه تواند تا سیر گردد وچون دیدی که چشم بجای خود
ونابینایی بشود بنگر که انجا سده افتاده باشد باید که بنگری در حدقه واز
تاریکی بروشنایی آری ودست بر یکی نهی ودیگر را بگشایی اگر حدقه
تنگتر شود یا فراختر سده نیست پس اگر بر یکحال بود سده است ورد
جالینوس غلط روح باصره خوانده وتر دیک با غلظ جلیدیست اما
کحش قرنی وکر وریش سر را ازا افتد از خشک شدن چشم وکم

سیر نشود

...دن و بستان ... خدا اندان چهارپایان کرمهای
فروشده کرده باشد ... جش علاج ارتعاش است و داروهائی
که بیازند حفظ صحت چشم را در تابستان کافور است و در زمستان
مشک و منفعت کند ضعف چشم را از ... هر روز شانه
کردن و خوردن طبیخ افسنتین پیش از غذا [illegible]
وعطسه و غرغره کردن پس از آنکه در گشته بقرنی کم چون ...
و با او ... نقصان کرده است از خشکی
... است و این عسر العلاج است

